

دنیای سحر و شعبده بازی

نویسنده:

دکتر عمر سلیمان اشقر

صلى الله عليه وسلم

فهرست موضوعات

۳	مقدمه
۷	فصل اول: تاریخچه‌ی سحر
۷	مقدمه
۹	مبحث اول: سحر نزد اهل بابل
۱۶	مبحث دوم: سحر نزد ایرانیان
۱۸	مبحث سوم: سحر نزد مصریان
۲۱	رویاری بین موسی و ساحران
۲۷	مبحث چهارم: سحر نزد هندیان
۲۹	مبحث پنجم: سحر در سرزمین یونان
۳۲	مبحث ششم: سحر نزد یهودیان و مسیحیان
۳۹	مبحث هفتم: سحر در اروپا
۴۱	مبحث هشتم: سحر نزد عرب‌های قبل از اسلام
۴۱	داستان «اصحاب اخدود»
۴۴	داستان صاحب «حضر»
۴۵	داستان عبدالله بن جدعان
۴۶	مبحث نهم: سحر نزد مسلمانان
۵۱	مبحث دهم: سحر در آمریکا و دنیای جدید
۵۲	مبحث یازدهم: سحر در دوران معاصر
۶۵	فصل دوم: تعریف سحر
۶۵	مبحث اول: تعریف سحر در لغت
۶۷	مبحث دوم: تعریف سحر در اصطلاح علما
۷۰	مبحث سوم: تفاوت سحر با معجزه و کرامت
۷۶	مبحث چهارم: تفاوت بین سحر و حسد
۸۱	فصل سوم: دلایل و انگیزه‌های سحر

فصل چهارم: سحر بین حقیقت و توهم.....	۸۷
فصل پنجم: راه‌های سحر و انواع آن.....	۹۹
مبحث اول: سحر حقیقی و انواع آن.....	۹۹
مطلب اول: سحری که با همت ساحر تاثیر می‌گذارد.....	۱۰۰
مطلب دوم: سحر طلسم‌ها.....	۱۰۳
مبحث دوم: سحر تخییل (جادوی ناشی از خیال).....	۱۲۰
مبحث سوم: سحر مجازی.....	۱۲۸
مطلب اول: تفاوت این نوع با سحر تخییل.....	۱۲۸
مطلب دوم: نمونه‌هایی از سحر مجازی.....	۱۳۰
فصل ششم: میزان اثرگذاری سحرِ جادوگر.....	۱۴۷
فصل هفتم: انسان چگونه ساحر می‌شود؟.....	۱۶۳
فصل هشتم: جادو شدن پیامبر ﷺ.....	۱۷۵
مبحث اول: حدیث روایت شده در این خصوص.....	۱۷۵
مبحث دوم: دلیل کسانی که این حدیث را رد نموده‌اند.....	۱۷۷
مبحث سوم: در رد کسانی که این حدیث را رد می‌کنند.....	۱۸۰
فصل نهم: معالجه سحر و پرهیز از آن.....	۱۸۷
مبحث اول: شیوه امت‌های مختلف در پرهیز از سحر و نجات یافتن از آن.....	۱۸۷
مبحث دوم: نظر اسلام درباره علاج جادو و پیشگیری از آن.....	۱۹۴
مطلب اول: حکم اسلام در پناه بردن به ساحر جهت گشودن و از بین بردن سحر.....	۱۹۴
مطلب دوم: راههای مشروع پرهیز از سحر و ساحران.....	۱۹۷
مطلب سوم: راههای مشروع از بین بردن سحر پس از وقوع.....	۲۰۰
مطلب چهارم: آیات و دعاهایی که از سحر پیشگیری کرده و آن را پس از ابتلا از میان می‌برد.....	۲۰۷
فصل دهم: حکم ساحر و ساحران.....	۲۱۵
مبحث اول: حکم یاد دادن و یاد گرفتن سحر.....	۲۱۵
مبحث دوم: کیفر ساحر.....	۲۲۸

مطلب اول: کیفر ساحر در میان غیرمسلمانان	۲۲۸
مطلب دوم: مجازات ساحر در اسلام	۲۳۱
فصل یازدهم: توبه‌ی ساحر	۲۴۵
فصل دوازدهم: تفسیر آیات سحر از سوره‌ی بقره	۲۴۷
نخست: شأن نزول	۲۴۸
دوم: تفسیر و تبیین	۲۴۹
فصل سیزدهم: مدعیان غیب	۲۶۵
مبحث اول: تعریف غیب و بیان راز حرص مردم به شناخت آن	۲۶۵
مطلب اول: تعریف غیب	۲۶۵
مطلب دوم: حرص انسان به شناخت امور غیبی	۲۶۶
مطلب سوم: فرستادگان الهی در رسالت‌هایشان این خواهش درونی بشر را پاسخ داده‌اند	۲۶۶
مطلب چهارم: میزان توانایی انسان در شناخت غیب	۲۶۹
مبحث دوم: کهنات و پیشگویی	۲۷۲
مطلب اول: لقبها و عنوانهایی که به مدعیان غیب داده‌اند	۲۷۲
مطلب دوم: شیوه‌های کاهنان در شناخت غیب	۲۷۳
مطلب سوم: رابطه‌ی کُهان با شیطان و شیوه‌ی القای شیطان به آنها	۲۷۴
مطلب چهارم: نمونه‌هایی از پیشگویی و غیبگویی	۲۷۵
مطلب پنجم: منابع غیبهایی که شیاطین وحی می‌کنند	۲۸۴
مطلب ششم: انتشار طالع‌بینی و کهنات در این عصر	۲۸۹
مطلب هفتم: راز راستگویی کاهنان در بعضی موارد	۲۹۵
مبحث سوم: فال بد و بدبینی	۳۰۰
مطلب نخست: تعریف فال بد و بدبینی	۳۰۰
مطلب دوم: اهمیت فال بد	۳۰۲
مطلب سوم: فال بد پایه‌های درستی ندارد	۳۰۴
مطلب چهارم: چاره‌ی فال بد	۳۰۶
مطلب پنجم: بدبینی در سه چیز است	۳۰۷

مطلب ششم: نمونه‌هایی از بدیمنی خانه‌ها و مرکبها.....	۳۱۰
مطلب هفتم: دعایی برای دفع شومی سه چیز.....	۳۱۳
مبحث چهارم: فال.....	۳۱۴
مبحث پنجم: حکم مدعیان غیب.....	۳۱۶
فصل چهاردهم: کتابهای نگاشته شده درباره‌ی سحر.....	۳۲۲
خاتمه.....	۳۲۹
کتابنامه.....	۳۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ إِنَّمَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِءِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۱۰۲)

«و سلیمان کفر نورزیده است، بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‌اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که سحر کردن را جهت آشنایی و پرهیز از آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی را نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو. از آنان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. در حالی که با این جادوی خود نمی‌توانند به کسی آسیب برسانند مگر اینکه با اذن و اراده‌ی خدا باشد. و چیزهایی یاد می‌گیرند که به آنان زیان می‌رساند و سودی بدیشان نمی‌رساند. به یقین می‌دانستند هر کس خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. بد چیزی است آنچه خود را بدان فروخته‌اند اگر می‌دانستند.»

مقدمه

ستایش خدایی را است که با نور کتاب خود تاریکی‌های ظلم و ستم را روشن ساخت و با انوار هدایت آن دل‌های عرب و عجم را منور گردانید و علم او همه‌ی کائنات را احاطه کرد و هیچ پوشیده‌ای در زمین و آسمان‌ها بر او پنهان نمی‌ماند. درود و رحمت را می‌فرستم بر کسی که خداوند او را به عنوان هدایتگر، دعوتگر به راه راست و منادی حق فرستاد و به وسیله‌ی او گوش‌های کر را شنوا و چشم‌های کور را بینا و دل‌های بسته را باز کرد و در نتیجه بشریت بعد از کج روی، گمراهی و تاریکی به راه راست، هدایت و نور و روشنایی راه یافت.

درود و رحمت خدا بر او باد که او طیب و دوی دل‌ها و نور و روشنایی چشم‌ها است. او فرستاده و دوست برگزیده و دارای مقام ستوده و شفاعت عظمی است. و درود و سلام می‌فرستم بر یاران برگزیده، اهل بیت نیکوکار و تمام کسانی که راه آنان را در پیش می‌گیرند و به خوبی از راه آنان پیروی می‌کنند. دنیای سحر و جادو، دنیای شگفت‌انگیزی است که در آن حقیقت با خرافات و علم با شعبده‌بازی و انگیزه با هدف در هم آمیخته می‌شوند.

دنیای سحر و جادو، دنیایی است که ظاهر آن زیبا و فریبنده است که انسان‌های ساده لوح را فریب می‌دهد، ولی باطن آن زشت و پلشت است که خردمندان و انسان‌های دارای فطرت سلیم و دل‌های نورانی از آن دور می‌شوند.

تاریخ سحر، تاریخی سیاه و تاریک است. سحر در واقع یک نیرنگ شیطانی است که شیاطین انس و جن به وسیله آن بندگان خدا را گمراه می‌کنند و آنان را در دام بزرگترین گناه یعنی گناه کفر و شرک و گمراهی می‌اندازند.

شیطان، ساحران و پیروان آنان را بنده‌ی خورشید و ماه و ستارگان و بت‌ها قرار داده است، بلکه شیطان پا را از این هم فراتر نهاده و آنان را بنده‌ی نفس پلید خود ساخته است.

سحر همواره لغزشگاهی بوده است که بشریت جز نتایجی تلخ چیزی از آن به دست نیاورده است. نتایج تلخی که شیطان و پیروان او آن را با نیرنگ‌هایی پوشانده‌اند که جز در میان افراد فرومایه رواج پیدا نمی‌کند. انتظار می‌رفت که بشریت بتواند در این عصر به گمراهی سحر و ساحران پی ببرد و از دروغ‌پردازی و کارهای باطل آنان دوری گزیند، چون بشریت، امروزه به جایگاه والایی در علم و دانش رسیده است؛ ولی علوم مادی چگونه می‌تواند از ماهیت این دروغ‌پردازی و دروغ‌پردازان آگاهی یابد. امروزه توجه به سحر و ساحران به حد هشدار رسیده و خطر ساحران به اوج خود رسیده است.

زندگی مادی خشک و بی‌جان، بشریت را با مصیبت‌های بزرگی مواجه ساخته است. دل‌ها سخت شده‌اند، سرچشمه‌های خیر و نیکی در روح بسیاری از مردم این دوران خشکیده و عقده‌ها و مشکلات روانی از ویژگی‌های بارز این عصر شده‌اند و بسیاری از کسانی که آرامش درونی خود را از دست داده‌اند به ساحران و شعبده‌بازان پناه می‌برند تا راه‌حلی برای مشکلاتی پیدا کنند که روانشناسان، جامعه‌شناسان و فیلسوفان از حل آن‌ها ناتوان مانده‌اند. این افراد همچون کسانی هستند که از زمین داغ به آتش پناه می‌برند.

مدتی پیش کتابی را در مورد «جنّ و شیاطین» نوشتم که بسیاری از خوانندگان از آن بهره‌مند شدند. در این کتاب از نقشه‌های شیطانی برای فریب دادن انسان سخن گفته‌ام که سحر یکی از این نقشه‌ها است، ولی چون بحث سحر در این کتاب یک موضوع جزئی بوده است، به صورت خلاصه به آن پرداخته‌ام.

بعد از انتشار این کتاب، افراد زیادی با من تماس گرفتند که از کارهای شگفت‌انگیزی که برای آنان پیش می‌آید، سخن می‌گفتند. یکی از چیزهایی که زیاد در موردش سخن می‌گفتند، سحر بود. حوادث زیادی را هم شنیده‌ام که برای افرادی که در قید حیات هستند پیش آمده است و از آن رنج فراوانی می‌برند.

مطبوعات کویت هم موضوع جن و شیاطین و سحر و ساحران را مورد بررسی قرار دادند و مطالب مختلفی را در این زمینه نوشتند که نمی‌توان از طریق آن حق را

از باطل تشخیص داد، لذا به این نتیجه رسیدم که موضوع سحر هم به یک کتاب مستقل نیاز دارد. بنابراین مدت زیادی را صرف مطالعه و تحقیق در این زمینه کردم و کتاب حاضر نتیجه‌ی این مطالعه و تحقیق است.

این پژوهش در یک مقدمه، چهارده فصل و یک خاتمه تدوین شده است. فصل اول به تاریخچه‌ی سحر اختصاص دارد. در این فصل تاریخچه‌ی سحر را در میان کلدانیان ساکن بابل، ایرانیان، مصریان، هندیان، یونانیان، یهودیان، مسیحیان، عرب‌ها، مسلمانان، اروپائیان و نیز در دروه‌ی معاصر مورد بررسی قرار داده‌ام.

در فصل دوم سحر را در لغت و اصطلاح تعریف کرده و تفاوت بین سحر و معجزه و حسد را بیان نموده‌ام.

در فصل سوم انگیزه‌ها، نتایج و آثار سحر را بیان کرده‌ام. فصل چهارم به بیان حقیقت سحر و اختلاف نظر علما و دلایل آنان و نظر راجح در این زمینه اختصاص دارد.

فصل پنجم هم به منزله‌ی مکمل فصل چهارم به حساب می‌آید و از راه‌ها و روش‌های سحر کردن اعم از حقیقی، تخیلی و مجازی سخن می‌گوید.

در فصل ششم نهایت حدی که ساحر می‌تواند با سحر خود به آن برسد و نیز ارتباط پلید بین ساحر و شیطان مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل هفتم به روش ساحر شدن انسان و شرایطی که باید در ساحر وجود داشته باشد تا شیطان او را یاری کند، اختصاص دارد.

فصل هشتم از سحر شدن پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید: در این فصل روایاتی که بر صحت این واقعه دلالت می‌کنند و اعتراضات و دلایل کسانی که آن را رد کرده‌اند و نیز پاسخ آن‌ها را ذکر کرده‌ام.

فصل نهم به راه‌های پیشگیری از سحر و معالجه‌ی آن اختصاص دارد. در این فصل روش‌های جوامع مختلف را که بیشتر شرک‌آلود و کفرآمیز هستند بیان کرده‌ام. سپس روش اسلام در پیشگیری از سحر و معالجه‌ی آن و نیز دواهای الهی

که اسلام جهت شفا یافتن از سحر ساحران تجویز کرده است مورد بررسی قرار داده‌ام.

در فصل دهم حکم فراگیری و آموزش سحر از نظر اسلام و نیز حکم ساحران از نظر ملل مختلف و مسلمانان بیان شده است.

فصل یازدهم در مورد مسأله‌ی پذیرش توبه‌ی ساحر است.

فصل دوازدهم به تفسیر آیات سحر از سوره‌ی بقره اختصاص دارد، در فصل سیزدهم به تفصیل از مدعیان غیب‌دانی اعم از کاهنان، فالگیران و منجمان و نیز از گمراهی آنان و حکم خداوند در مورد آنان سخن گفته شده است.

فصل چهاردهم در مورد کتاب‌هایی است که در زمینه‌ی سحر نوشته شده‌اند. خاتمه شامل گزیده‌ای از مطالب کتاب است.

از خداوند متعال می‌خواهم که حق مطلب را ادا کرده باشم و هر گونه تقصیر و لغزش احتمالی مرا مورد آموزش قرار دهد. درود و رحمت خدا بر بنده و فرستاده‌ی او محمد صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت و یاران او باد.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت. چهارم ذی الحجه ۱۴۰۹هـ ق

۶ ژوئیه ۱۹۸۹م.

فصل اول

تاریخچه‌ی سحر

مقدمه

بسیاری از کسانی که در مورد تاریخ سحر به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند بر این باورند که سحر ریشه در تاریخ بشریت دارد و در این زمینه به نوشته‌ها، رموز، تصاویر و اسطوره‌هایی استدلال کرده‌اند که بشریت از خود بر جای گذاشته است و در خرابه‌ها و قبرها پیدا شده‌اند. اگرچه این سخن درستی است ولی در این زمینه ما تنها بر این دلایل تکیه نکرده‌ایم، چرا که این دلایل با شک و تردید همراه هستند، چون این مرحله از تاریخ بشریت که مرحله‌ی ماقبل تاریخ نامیده می‌شود توسط انسان تدوین نشده است.

تاریخ مدون بشر هم که به پنج هزار سال پیش بر می‌گردد، آغاز آن با ابهام همراه است و آگاهی‌ها از آن اندک است، لذا نمی‌توان به طور قطع بر اساطیر و رموز و تصاویری که بشریت آن‌ها را حفظ کرده و یا شناخته است، تکیه کرد. آنچه که در مورد درستی این سخن بر آن تکیه می‌شود، این سخن خداوند

است که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنٌّ ﴿٥٢﴾

(الذاریات: ۵۲)

«همین گونه هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از آنان نرفته است، مگر اینکه

گفته‌اند: او ساحر یا دیوانه است.»

نص این آیه‌ی قرآنی با عموم خود دلالت می‌کند بر اینکه تمام جوامع با این سخن ظالمانه با پیامبران خود روبرو شده و آنان را به ساحری یا دیوانگی متهم کرده‌اند و این نشان می‌دهد که تمام جوامع سحر را شناخته‌اند.

اولین پیامبر (صاحب شریعت) حضرت نوح علیه السلام است. با توجه به آیه‌ی فوق

بدون شک قوم حضرت نوح با سخن مذکور با او به مواجهه پرداخته‌اند.

ابن حجر عسقلانی رحمته الله می‌گوید: سحر در زمان حضرت نوح علیه السلام وجود داشته است، چرا که خداوند در مورد قوم نوح به ما خبر داده است که آنان بر این گمان بودند که وی ساحر است، و با توجه به آنچه که ابن اسحاق و غیر او ذکر کرده‌اند داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح بوده است.^۱

اگر منظور ابن حجر این است که نص قرآنی صریحی وجود دارد مبنی بر اینکه قوم نوح، آن حضرت را به ساحری متهم کرده‌اند، این سخن نادرستی است، چرا که در قرآن نصی وارد نشده است که به این موضوع تصریح کرده باشد. ولی اگر منظور وی نص عام همان آیه‌ای باشد که ما بدان استدلال کردیم، پس سخن وی درست است.

اما آنچه که ابن حجر از ابن اسحاق روایت کرده است مبنی بر اینکه داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح علیه السلام اتفاق افتاده است، یک امر احتمالی است، چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد که بتوان با استدلال به آن زمان دقیق وقوع داستان هاروت و ماروت را مشخص کرد.

با کسانی که معتقدند به اینکه سحر در تاریخ بشری بر تمام ادیان و اعتقادات سبقت دارد، موافق نیستم، چرا که سحر نوعی انحراف از راه راست است و خداوند متعال به ما اعلام کرده است که نخستین انسان موحد و بر راه راست بوده و خدای یگانه را پرستش کرده است. در این زمینه برای ما کافی است که بدانیم نخستین انسانی که خداوند آفریده است یعنی حضرت آدم علیه السلام یکی از انبیای الهی و عالم به ذات پروردگار بوده است. بعد از این بیان الهی نباید به آنچه که مورخان و جامعه‌شناسان مبنی بر جهل و گمراهی نخستین انسان نوشته‌اند توجه کرد، چون خداوند به ما اعلام کرده است و بعد از حق چیزی جز گمراهی وجود ندارد.

۱- ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

مبحث اول

سحر نزد اهل بابل

یکی از امت‌های قدیمی که به سحر و ساحری اشتغال داشته و با آن همراه شده است، اهل بابل است. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ﴾ (البقرة: ۱۰۲)

«بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‌اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‌آموزند».

شهر بابل که در این آیه بدان اشاره شده یکی از شهرهای عراق و بر ساحل رودخانه‌ی فرات بوده است. آثار این شهر تاکنون هم باقی مانده‌اند. این شهر در زمان خود یکی از بزرگترین شهرهای جهان و مهد علوم و فنون بوده است. از جمله علوم و فنون این شهر، سحر و فلکیات بوده است. «هیروُدش» مورخ سرشناس عصر خود، بابل را به صورت زیبایی توصیف کرده است که بر عظمت و شکوفایی آن دلالت می‌کند. ساکنان بابل از کلدانیان نبطی و سریانیان تشکیل شده بودند.^۱

انتشار سحر در میان بابلیان مشهور است و قرآن کریم هم بدان تصریح کرده است. ابن خلدون می‌گوید: «وجود سحر در میان ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان تشکیل می‌شدند، زیاد بوده و قرآن کریم به آن تصریح کرده و در روایات هم آمده است. سحر در بابل و در مصر و در زمان بعثت حضرت موسی علیه السلام بازار پررونقی داشته است».^۲

نویسنده‌ی دایره المعارف قرن بیستم از نبوغ بابلیان در زمینه‌ی سحر صحبت کرده و گفته است: «ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان تشکیل شده‌اند

۱- یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (۳۰۹/۱) به تفصیل از آن سخن گفته است.

۲- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۲۷.

بانبوغ‌ترین مردم در زمینه‌ی سحر و طالع‌بینی به حساب می‌آیند و حرفه‌ی مناجات با ارواح و خارج کردن آن‌ها از اجساد در میان آنان جایگاه اول را داشته است.^۱

ابوبکر رازی مشهور به جصاص می‌گوید: «اهل بابل صابئیانی بودند که سیاره‌های هفتگانه را پرستش می‌کردند و آن‌ها را خدایان خود می‌نامیدند و معتقد بودند که تمام حوادث جهان توسط این خدایان انجام می‌گیرد. آنان به خدای یگانه‌ای که این سیاره‌ها و تمام اجرام هستی را آفریده است باور نداشتند. آنان همان کسانی هستند که خداوند، ابراهیم خلیل علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و چنان در برابر آنان استدلال کرد و بر آنان اتمام حجت کرد که آنان را شگفت‌زده نمود و در نتیجه نتوانستند دلایل او را رد کنند، پس او را به آتش انداختند و خداوند آن آتش را سرد و مایه سلامتی او گردانید و سپس به او دستور داد که به شام مهاجرت کند.»

جصاص همچنین می‌نویسد: «اهل بابل بت‌هایی را پرستش می‌کردند که به نام سیارات هفتگانه ساخته بودند و برای هر کدام از آنها هیکلی را قرار داده بودند که بت مربوطه را در آن می‌گذاشتند و طبق اعتقادات خود با انجام دادن کارهای مختلف به این بت‌ها تقرب می‌جستند و برای هر کاری به یکی از آن‌ها پناه می‌بردند، مثلاً کسی که دنبال خیر و صلاح بود با نیرنگ و طلسم و جادو کردن به سیاره‌ی مشتری تقرب می‌جست و کسی که خواستار بدی، جنگ، مرگ و نابودی برای دیگران بود به گمان خود به سیاره زحل پناه می‌برد و کسی که خواهان رعد و برق و آتش‌سوزی و طاعون بود با سر بریدن حیوانات به سیاره مریخ تقرب می‌جست.»

جصاص در ادامه می‌گوید: «تمام این طلسم‌هایی که با زبان نبطی نوشته شده‌اند، مشتمل بر تعظیم این سیاره‌ها هستند با توجه به آنچه که از آن‌ها می‌خواهند از نیکی و بدی و محبت و کینه و می‌پندارند که با تعظیم این سیاره‌ها هر کاری را که بخواهند می‌توانند در حق دیگران انجام دهند بدون این که نیاز به

لمس کردن آنها داشته باشند و تنها قربانی‌هایی که به سیاره مورد نظر خود تقدیم کرده‌اند، برای این کار کافی می‌دانند.

برخی از مردم عوام گمان می‌کنند که می‌توانند انسان را به الاغ و سگ تبدیل کنند و هرگاه بخواهند دوباره او را به شکل انسان بر گردانند و همچنین گمان می‌کنند که بر تخم مرغ و جارو و کوزه سوار می‌شوند و در فضا پرواز می‌کنند و در یک شب از عراق به هندوستان و به هر جا که بخواهند می‌روند و در همان شب بر می‌گردند.

مردم عوام به این امر معتقد بودند، چون این سیارات را پرستش می‌کردند و به هر چه که مایه‌ی تعظیم آنها بود اعتقاد داشتند. در این میان ساحران هم با نیرنگ‌های خود حقایق را بر عامه‌ی مردم وارونه جلوه می‌دادند و چنین وانمود می‌کردند که تا به صحت گفته‌های آنان باور نداشته باشند هیچ نفعی از جانب این سیارات به آنان نمی‌رسد.^۱

کاهنان و ساحران کلدانی در مورد تأثیر سیارات و ستارگان بر زندگی انسان اعتقادات کفرآمیز و شرک‌آلودی داشتند و کارهای زیادی را به آنها نسبت می‌دادند از جمله:

- ۱- طلوع سیاره‌ی مشتری در شب‌های مهتابی به زنان حامله مژده‌ی فرزندان پسر را می‌دهد.
- ۲- طلوع سیاره‌ی عطارد بر افزایش معاملات تجاری، بهبود وضعیت اقتصادی کشورها و گسترش علوم و ادبیات و بهبود وضعیت عالمان و ادیبان دلالت می‌کند.
- ۳- طلوع سیاره‌ی زحل نشان دهنده‌ی اختلافات خانوادگی و گسترش گرسنگی و بیماری و شعله‌ور شدن جنگ‌ها است.

۱- در مورد این نقل قول‌ها به کتاب «أحكام القرآن» ابوبکر رازی (۴۴/۱-۴۵) نگاه کن و اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در مورد صابئیان یاد بگیری به کتاب «الملل و النحل» شهرستانی (۴۹۰۵/۲) مراجعه کن.

۴- طلوع سیاره‌ی زهره هم بر رونق بازار ازدواج بویژه برای دختران مسنی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، دلالت می‌کند.

ساحران کلدانی در کارهای سحرآمیز خود بر حرکات این سیارات، وقت طلوع، تقابل، دور شدن و هر چه مربوط به آن‌ها بود تکیه می‌کردند، چرا که اعتقاد راسخی به تاثیر آن‌ها بر زندگی آدمیان داشتند.^۱

تمام این کارها کفر و گمراهی هستند و شیاطین انس و جن بندگان خدا را با آن گمراه کرده‌اند.

پژوهشگران در میان آثار ملت‌های گذشته، آثار زیادی را از شهر بابل کشف کرده‌اند. «و سنگ نوشته‌ها و نقش و نگارهایی که بابلیان و آشوریان بر جای گذاشته‌اند و نیز لوحه‌هایی که با خط میخی نوشته شده‌اند دلالت می‌کنند بر این که سحر بیشترین بهره را از این سنگ نوشته‌ها و نقش و نگارها داشته است».

با این آثار چنین استدلال کرده‌اند که ترس از جن و شیاطین یک پدیده‌ی اساسی در دیانت بابلیان و آشوریان بوده و زندگی روزانه‌ی آنان متأثر از سحر بوده است.

شهر قدیمی «اور» -یکی از مراکز قدیمی فرهنگ و تمدن سومری- از اماکن مهم سحر و ساحری به حساب می‌آید و کتاب‌های قدیمی سومریان پر از موضوعات سحرآمیزی همچون سروده‌ها، طلسم‌ها و افسون‌ها است.

آشور بانیپال پادشاه آشوری از سال ۶۶۸ تا ۶۲۶ قبل از میلاد بسیاری از متون دینی و سحری را در کتابخانه خود نگهداری کرده است. وی این متون را از معابد مختلف شهرهای قدیمی جمع‌آوری کرده است. بیشتر این متون با زبان سومری نوشته شده‌اند.^۲

پژوهشگران، کتاب‌ها و متون سحرآمیز بابلیان را به سه مجموعه‌ی اصلی تقسیم کرده‌اند.

۱- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۱۳.

۲- احمد شنتناوی، فنون السحر، ص ۱۰.

۱- متون اخترشناسی، در این متون ذکر شده است که این ستارگان خدایان مردم هستند و بر زندگی، کردار و سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارند.

۲- لوحه‌های مختص به برخی از وسایلی که در امر کاهنی و غیب‌گویی به کار می‌روند.

۳- طلسم‌ها و افسون‌هایی که برای دفع شر سحر سیاه و دور کردن ارواح خبیثه‌ای که وارد بدن انسان‌ها و موجب بیماری آن‌ها می‌شدند، به کار می‌رفت، چون اعتقاد بر این بود که علت اصلی بیماری به شیاطین و ارواح خبیثه بر می‌گردد و جهت شفا یافتن شخصی از بیماری باید این ارواح از بدن او دفع شوند.^۱

اهل بابل معتقد بودند که ارواح خبیثه مسئول حوادثی از قبیل زلزله، آتش‌فشانی، طوفان و سیل ویرانگر که گاهگاهی در جهان اتفاق می‌افتند، هستند؛ از این روی بکارگیری این افسون‌ها را ضروری می‌دانستند تا از بازی کردن این ارواح خبیثه با نظام حاکم بر هستی جلوگیری کنند. این افسون‌ها در لوحه‌های مختلفی مرتب می‌شدند که هر کدام از آن‌ها برای جلوگیری از یکی از حوادث مذکور مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کلدانیان از خون پرنندگان بعد از سر بریدن آن‌ها برای سحر استفاده می‌کردند، از این روی به پرنندگان توجه ویژه‌ای می‌کردند و خوراک مخصوصی به آن‌ها می‌دادند و هرگز از گوشت آن‌ها نمی‌خوردند.^۲

آیا نمی‌بینی که سحر چگونه این اقوام را در گمراهی بزرگ و شرارتی فراگیر فرو برده است؟

یکی از موارد جالبی که در مورد سحر کردن با خون پرنندگان روایت شده است مربوط به زمان رویارویی لشکر کلدانیان به رهبری «فلامینوس» با لشکر قرطاجیان به فرماندهی «هانیبال» است که «فلامینوس» به رئیس ساحران خود

۱- همان، ص ۱۲.

۲- همان، ص ۱۳.

دستور داد پرنده‌ای را ذبح کند و با آن سحری را انجام دهد که شکست دشمنانش را تضمین کند.

هنگامی که ساحر به طرف پرنده‌ی مورد نظر رفت و قبل از ذبح خوراکی به آن داد تا سحر خود را بر روی آن انجام دهد، پرنده از خوردن آن خوراک خودداری کرد و ساحر، این امر را دلیلی بر شکست فرماندهی خود تلقی کرد و به سوی فرمانده‌اش برگشت و او را از هر حمله‌ای به دشمنانش در آن روز برحذر داشت، ولی فرمانده «فلامینوس» از سخن ساحر خندید و از او پرسید: اگر پرنده امروز و فردا و برای مدتی طولانی از خوردن خوراک خودداری کند، چه باید کرد؟ ساحر در پاسخ گفت: فرمانده باید منتظر بماند.

ولی فرمانده اندرز ساحر خود را به سخره گرفت و به او دستور داد که فوراً پرنده را ذبح کند و سحر خود را انجام دهد، ولی ساحر از اجرای این دستور سرباز زد و در جا کشته شد.

«فلامینوس» فرمان حمله به قرطاجیان را صادر کرد و جنگ در اطراف دریاچه‌ی «تراسمین» در گرفت که در آن «فلامینوس» و پانزده تن از لشکریان او کشته شدند.

آیا کم عقل‌تر از این‌ها را دیده‌ای که ایمان دارند به این که پرندگان از غیب آگاهی دارند و احکام خود را بر این کارهای بیهوده پایه‌گذاری می‌کنند. جصاص می‌گوید: گمراهی بندگی این سیارات هفتگانه به اهل بابل اختصاص نداشت، بلکه در عراق، شام، مصر و روم تا روزگار «بیوراسب» که عرب‌ها او را «ضحاک» می‌نامند، شایع بوده است. «فریدون» که اهل «دنباوند»^۱ بود، زمانی که مردم علیه ضحاک شورش کردند، نامه‌ای به هواداران خود نوشت (و آنان را به کمک طلبید) و برای فروپاشی حکومت ضحاک داستان‌های مفصلی است.

ابن کثیر می‌گوید: کسانی که شهر دمشق را آباد کردند، بر این مذهب بودند و به قطب شمال روی می‌کردند و با افعال و اقوال مختلف، این سیارات هفتگانه را پرستش می‌کردند و برای آن‌ها جشن و قربانی برپا می‌کردند و بر هر یک از

۱- شاید منظور دماوند باشد.

دروازه‌های هفتگانه قدیمی شهر دمشق هیکلی برای یکی از این سیارات وجود داشت.^۱

تمام این کارها گمراهی بزرگی هستند که بندگان خدا با آن گمراه شده‌اند.

مبحث دوم

سحر نزد ایرانیان

جصاص می‌گوید: ایرانیان در آغاز موحد بودند و زمانی که پادشاهان ایرانی بر شهر بابل مسلط شدند، به منظور کسب ثواب شروع کردند به کشتن ساحران. ایرانیان بر این آیین بودند تا زمانی که مجوسیت (آتش پرستی) در میان آنان به وجود آمد.^۱

مورخان می‌گویند: رستم فرماندهی بزرگ ایرانی یک شخص فالگیر بود و به ستارگان نگاه می‌کرد، وی در زمینه‌ی پیدایش مسلمانان و پیروز شدن آنان هم بر اخترشناسی تکیه کرد و همین امر یکی از دلایلی بود که وی حدود چهار ماه رویارویی با مسلمانان در جنگ قادسیه را به تأخیر انداخت.^۲

مورخان می‌گویند: پرچم کسری موسوم به «درفش کاویانی» زیر نظر ساحران و طبق معتقدات وفق مئینی عددی^۳ و به شکل‌های فلکی خاصی زرانود شده بود و هدف از آن استمرار پیروزی ایرانیان در تمام جنگ‌هایی بود که علیه همسایگان و دشمنان خود شعله‌ور می‌ساختند.

این پرچم در جنگ قادسیه که رستم در آن کشته شد و ایرانیان شکست خوردند تکه تکه شد در حالی که ایرانیان معتقد بودند که تمام پیروزی‌هایی که در طول تاریخ خود به دست آورده بودند به این پرچم بر می‌گردد، ولی هنگامی که

۱- جصاص، أحكام القرآن، ج ۱، ص ۴۴.

۲- ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۸.

۳- «وفق مئینی عددی» عبارت است از مربعی که به صدخانه تقسیم شده است، هر ضلع آن شامل ده خانه می‌شود. سازندگان آن بر این باورند که اگر ممکن شود اعداد یک تا صد به هر ترتیبی که باشد در این مربع نوشته شوند بطوری که اعداد هر ضلع از اضلاع دهگانه افقی و عمودی مساوی مجموع اعدادی باشند که دو قطر آن از آن تشکیل شده‌اند بطوری که هیچ عددی دو بار تکرار نشود، و این مربع در لوحی طلا هنگام وارد شدن خورشید به برج حوت یا قوس رسم شود، هر کس این لوح را حمل کند به بیشتر آرزوهای خود می‌رسد.

مسلمانان با دین خدا و پرچم حق آمدند، سحر آنان باطل شد و پرچم کفر بر زمین افتاد و سحر هیچ مشکلی از ایرانیان را حل نکرد.^۱

مبحث سوم

سحر نزد مصریان

یکی از ملت‌هایی که در تاریخ به سحر و ساحری شهرت داشته‌اند، قبطیان مصر هستند «و دست‌نوشته‌های قدیمی مصر که بر کاغذ پاپیروس بدست آمده‌اند نشان می‌دهند که سحر در میان تمام طوایف مصری از جایگاه والایی برخوردار بوده است تا جایی که مراسماتی برای آن ترتیب می‌دادند و وظایفی را در قبال آن مشخص می‌کردند که عالمان دینی آنان عهده‌دار آن می‌شدند».

این دست‌نوشته‌ها نشان می‌دهند که مصریان گاهی به منظور غافلگیر کردن خدایان خود، افسون‌های شرک‌آلودی را می‌خواندند تا خدایان بتوانند تاثیر مورد نظر آنان را بگذارند و گاهی هم جهت دفع بیماری‌ها نسخه‌های پزشکی را با طلسم‌ها و افسون‌ها آمیخته می‌کردند.

مصریان قدیم بدن انسان را به اعضای مختلف تقسیم می‌کردند و معتقد بودند که هر یک از این اعضا تحت تاثیر یکی از خدایان قرار دارند و جدولی را برای روزهای خوش یمن و بدیمن ترسیم کرده بودند و می‌گفتند: در روز نوزدهم ماه «هاتور» عبور از رودخانه‌ی نیل جایز نیست و نیز معتقد بودند که اگر کودکی در ماه «بابه» به دنیا بیاید، محکوم به قتل خواهد شد.^۱

یکی از بزرگترین پادشاهان مصر که در واپسین روزگار مصریان قدیم بر آنان حکومت می‌کرد «نیکتانیس» است که خود ساحری ماهر بوده و تا سال ۳۵۸ قبل از میلاد حکومت او ادامه داشته است.^۲

قرافی در کتاب «الفروق» می‌گوید: «قبطیان در زمان «دلوکا» ملکه‌ی مصر بعد از فرعون در معابد، سحر انجام می‌دادند^۱ و در این معابد لشکریان دنیا را به تصویر

۱- دایره المعارف قرن بیستم، ج ۵، ص ۶۴ «هاتور» و «بابه» از ماه‌های مصری قدیم هستند.

۲- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۱۵.

می‌کشیدند در حالی که چشمانشان را بیرون می‌آوردند و گردن‌هایشان را می‌زدند. هر لشکری که قصد حمله به آنان را داشت از دیدن این تصاویر به وحشت می‌افتاد و از تهاجم به آنان خودداری می‌کرد. بدین ترتیب بعد از غرق شدن فرعون و لشکریانش، حکومت قبطیان به پادشاهی و فرمانروایی زنان ششصد سال ادامه یافت.

ساحران مصری دارای معادلات جبری و مجموعه‌های حسابی و فلکی و رموز و کلمات مبهمی بودند که هنگام سحر کردن از آن‌ها استفاده می‌کردند. کاهن قبل از آنکه به اعمال سحرآمیز بپردازد، به مدت نه روز در صومعه‌ی خود خلوت می‌کرد و در این مدت محل و لباس‌های روزانه خود را پاک می‌کرد و غذای مخصوصی را می‌خورد و ریاضت‌های دینی سختی را انجام می‌داد. پس از پایان یافتن این نه روز، دهان خود را با نترن می‌شست و با رنگ سبز تصویر یک پر کوچک را بر زبان خود رسم می‌کرد. این تصویر از نظر آنان بر راستی و حق دلالت می‌کرد. سپس دایره‌ی بزرگی را به رنگ روزی که سحر را در آن شروع می‌کرد می‌کشید و در اطراف آن از داخل و خارج علامت‌ها و رمزهای سحرآمیزی را رسم می‌کرد و پس از آن کار خود را آغاز می‌کرد.^۲

ساحران هنگام تجهیز مردگان جهت انتقال به جهان آخرت سحر انجام می‌دادند و از نظر مصریان قدیمی عملیات مومیایی و دفن کردن، ارتباط نزدیکی با سحر داشت. هنگام مومیایی کردن، طلسم‌ها، افسون‌ها و عبارات‌های سحرآمیز مخصوصی را می‌خواندند که بدون آن‌ها، مومیایی کردن آنطور که شایسته است انجام نمی‌گرفت.

علاوه بر این، کتیبه‌های بدست آمده در «اهرام» که به زبان هیروگلیفی هستند و قدیمی‌ترین آثار فکری بشر به حساب می‌آیند، دارای آثار واضحی از سحر هستند

۱- هر روستایی در مصر دارای معبدی بود که کاهنی بر روی یک صندلی طلایی در آن می‌نشست. (نگاه: نه‌ایه الأرب فی فنون الادب نویری، ج ۱، ص ۳۹۴).

۲- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۱۹.

و حتی برخی از باستان‌شناسان این کتیبه‌ها را مجموعه‌ای از افسون‌ها و رموز سحری قلمداد کرده‌اند.

پژوهشگران باستان‌شناسی تاکید می‌کنند که مناظر و تصاویر کشیده شده روی دیواره‌ی قبرهای قدیمی مصر، دارای انگیزه‌های سحرآمیزی بوده‌اند، چرا که هدف از این مناظر و تصاویر تحقق یافتن محتویات آن‌ها در زندگی اخروی بوده است. در دوره‌ی امپراتوری قدیم مصر نامه‌ی مشهور مردگان عبارت بود از مجموعه‌ای از تصاویر سحرآمیز و افسون و طلسم‌هایی که مردگان هنگام انتقال به جهان دیگر آن را مورد استفاده قرار می‌دادند.

زندگی روزمره‌ی مصریان قدیم از آثار سحر خالی نبوده است تا جایی که مصریان قدیم غذای خود را آماده نمی‌کردند و برای مسافرت مهیا نمی‌شدند مگر بعد از خواندن افسون‌ها و صیغه‌های سحرآمیز مخصوصی. پناه بردن به سحر در دولت‌های میانی و جدید بیشتر از دولت‌های قدیمی مصر بود، چرا که بیشتر آثار و کتیبه‌های کشف شده‌ی حاوی سحر به این دو دولت بر می‌گردند.

مصر قدیم جایگاه فنون و صنایع مختلف بوده است و از تاریخ این فنون و صنایع چنین برداشت می‌شود که هیچ کدام از کارهای صنعتی و شیمیایی آنان انجام نمی‌گرفت مگر همراه با (گفتن) کلماتی دینی و تعبیری سحرآمیز که برای موفقیت در این کارها ضروری و اساسی به حساب می‌آمدند.^۱

ساحران مصری در زمینه‌ی سحر به جایگاه والایی رسیده بودند، چرا که ملت‌های دیگر مثل یونانیان، رومیان و غیره بر این باور بودند که سحر ساحران مصری از سحر ساحران دیگر ممالک شرقی پیشرفته‌تر است، و ساحران سرزمین‌های همجوار مصر تلاش می‌کردند که در کارهای خود از ساحران مصری تقلید کنند.^۲

کسی که بر جایگاه سحر نزد مصریان قدیم اطلاع پیدا کند، به جنایت سحر بر بشریت در طول تاریخ پی می‌برد و انسان مسلمانی که این گمراهی را مورد مطالعه

۱- احمد شنتناوی، فنون السحر، ص ۲۵.

۲- همان، ص ۲۹.

قرار می‌دهد، راهی ندارد جز اینکه بگوید: سپاس و ستایش برای خدا بخاطر نعمت اسلام.

رویارویی بین موسی و ساحران

خداوند متعال در قرآن کریم که هرگز باطل به آن راه نمی‌یابد از آنچه بین حضرت موسی علیه السلام و ساحران بزرگ مصر اتفاق افتاده به ما خبر داده است.

خداوند حضرت موسی علیه السلام را به سوی فرعون و اشراف و اعیان او فرستاد تا آنان را به سوی ایمان به خدا دعوت کند. خداوند همراه با موسی علیه السلام نشانه‌های آشکاری را فرستاد که بر صداقت وی دلالت می‌کنند، یکی از بزرگترین این نشانه‌ها عصایی بود که وقتی حضرت موسی علیه السلام آن را می‌انداخت به اژدهای بزرگی تبدیل می‌شد. هنگامی که فرعون حضرت موسی علیه السلام را تکذیب کرد و از او نشانه‌ای خواست که بر صدق او دلالت کند، حضرت موسی علیه السلام این نشانه‌ی بزرگ را به او نشان داد. ﴿ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ۗ ﴾ (اعراف: ۱۰۷)

«پس موسی عصای خود را انداخت و بناگاه به صورت اژدهای آشکاری در آمد». فرعون و اشراف او خواستند با سحر ساحران خود که در آن روزگار از جایگاه والایی برخوردار بود، با این معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام مبارزه کنند و آن را باطل نمایند، به همین منظور ساحران را از اطراف و اکناف مصر جمع کردند.

﴿ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ۗ ۱۰۹ ۗ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَمَّا تَأْمُرُونَ ۗ ۱۱۰ ۗ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۗ ۱۱۱ ۗ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ۗ ۱۱۲ ۗ ﴾ (اعراف: ۱۰۹ - ۱۱۲)

«اشراف قوم فرعون گفتند: به راستی این ساحر ماهری است. او می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، چه نظر می‌دهید؟ (اشراف به فرعون) گفتند: او و برادرش را به تأخیر بینداز و (مأمورانی را) به شهرها بفرست تا (ساحران مجرب را) جمع کنند، تا همه‌ی ساحران ماهر را نزد تو بیاورند». حضرت موسی روز عید را موعده رویارویی قرار داد. ﴿ قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ۗ ۵۷ ۗ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ ۗ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ ۗ نَحْنُ

وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سَوِيًّا ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحَشَّرَ النَّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾ ﴿طه: ۵۷ - ۵۹﴾

«فرعون) گفت: ای موسی! آیا آمده‌ای که با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟ همانا ما هم سحری مانند سحر تو برای تو می‌آوریم، پس موعدی را میان ما و خود معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلّف نکنیم، وعده‌گاه ما (باید) مکانی صاف و مسطح باشد، (موسی) گفت: موعد ما روز جشن زینت باشد و باید مردم در هنگام چاشتگاه گردآورده شوند».

ساحران از گوشه و کنار مصر گردآوری شدند و فرعون با اعطای پاداش و پست و مقام آنان را تشویق کرد تا در روز رویارویی هر چه در توان دارند انجام دهند. در این روز مردم هم از مناطق مختلف جمع‌آوری شدند.

﴿ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّآ نَبِّئُكَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا أَجْرٌ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ ﴾ (الشعراء: ۳۸ - ۴۲)

«سرانجام ساحران برای روز موعود گردآورده شدند، و به مردم گفته شد: آیا شما هم گرد می‌آیید؟ تا اگر ساحران پیروز شدند، ما از آنان پیروی کنیم. هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداش بزرگی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بلی و شما از مقربان خواهید بود».

حضرت موسی علیه السلام قبل از شروع مبارزه، ساحران را نصیحت کرد و ساحران به گفتگو با هم پرداختند و در نهایت تصمیم گرفتند که مبارزه را ادامه دهند.

﴿ قَالَ لَهُم مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ﴿٦١﴾ فَتَنَزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٢﴾ قَالُوا إِنْ هَذَا لَسِحْرُنَ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى ﴿٦٣﴾ فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتَوُا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾ ﴾ (طه: ۶۱ - ۶۴)

«موسی به ساحران گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید که خدا شما را با عذاب (خود) نابود و ریشه‌کن خواهد ساخت، پس ساحران درباره‌ی کارهایشان به نزاع با یکدیگر پرداختند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند. (ساحران)

گفتند: همانا این دو نفر ساحرنده که می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین برتر شما را از بین ببرند، پس تمام مکر و کید خود را روی هم بریزید و یکپارچه بکار گیرید سپس همگی به یک صف درآیید. امروز کسی پیروز می‌گردد که بتواند برتری خود را نشان دهد».

ساحران اختیار (شروع مبارزه) را به موسی دادند و گفتند:

﴿إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ﴾ (اعراف: ۱۱۵)

«یا تو (عصای خود را) بینداز یا ما (ریسمان‌های خود را) می‌اندازیم».

حضرت موسی ترجیح داد که ساحران شروع کننده‌ی مبارزه باشند.

﴿قَالَ أَلْقُوا﴾ (اعراف: ۱۱۶)

«موسی گفت: شما (آنچه دارید) بیاندازید».

﴿قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أُولَٰئِكَ مِنَ الْكٰفِرِينَ﴾ (طه: ۶۵ - ۶۶)

﴿يَحْتَلِإِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَىٰ﴾ (طه: ۶۵ - ۶۶)

«ساحران گفتند: ای موسی! یا شما (عصای خود را) می‌اندازی و یا ما اول

(اسباب جادوی خود را) بیندازیم. موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید».

﴿فَلَمَّا أَلْقُوا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِطٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ

الْمُفْسِدِينَ﴾ (۸۱) ﴿وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ (یونس: ۸۱ - ۸۲)

«هنگامی که ساحران (ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: همانا آنچه

ارائه دادید سحر است و حتماً خدا آن را باطل و نابود خواهد کرد، (چرا که) خدا

کار تباه‌کاران شایسته نمی‌گرداند، خداوند با سخنان خود (که بر انبیاء نازل می‌کند)

حق را پایدار می‌گرداند، اگر چه مجرمان نپسندند».

﴿فَأَلْقُوا جِبَاهَهُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعَزْوِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ﴾ (الشعراء: ۴۴).

«پس ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون

سوگند که ما قطعاً پیروزیم».

در این هنگام یک اتفاق ناگهانی روی داد که لوزه بر اندام حضرت موسی

انداخت و زبان حاضران را بند آورد، ساحران چشمان شاهدان را سحر کردند و به

آنان چنان وانمود شد که گویی این ریسمان‌ها و عصاهای انداخته شده مارهایی هستند که بر زمین راه می‌روند.

﴿ قَالَ بَلْ أَلْقَوُا فَاذَا جِأَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا تَسْعَى ﴾ (طه: ۶۶)

«موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید، (آنان ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و موسی) چنین به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان بناگاه ریسمان‌ها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و) تند راه می‌روند».

﴿ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴾

﴿ (اعراف: ۱۱۶) «موسی گفت: شما بیندازید پس هنگامی که (وسایل جادوگری خود را) انداختند، مردم را چشم‌بندی کردند و آنان را به هراس انداختند و سحر بزرگی را انجام دادند».

﴿ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴾ (طه: ۶۷) «پس موسی در درون خود

احساس اندکی هراس کرد».

در این هنگام وحی الهی نازل شد تا به موسی استقامت و پایداری ببخشد و کار آنان را ناچیز جلوه دهد و به او مژده پیروزی اعطا کند.

﴿ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿۶۷﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿۶۸﴾ وَالْقَوْمَ فِي يَمِينِكَ

نَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى ﴿۶۹﴾ (طه: ۶۷ - ۶۹)

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد، گفتیم: مترس! همانا تو برتری و آنچه در دست راست داری بینداز که همه‌ی ساخته‌های (مزورانه‌ی) آنان را به سرعت می‌بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‌اند نیرنگ ساحر است و ساحر هر کجا برود پیروز و رستگار نمی‌شود».

موسی آنچه در دست راست خود داشت انداخت (و به اراده‌ی تبدیل شد) و به سوی ساخته‌های آنان رفت و تمام ریسمان‌ها و عصاها را یکی پس از دیگری بلعید. صحنه‌ی ترسناکی بود و ساحران در آن برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند و در برابر جمعیت بزرگی که برای مشاهده‌ی آن مبارزه آمده بودند، اعلام کردند که آنچه موسی آورده است یک معجزه‌ی الهی است.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَدِرِينَ ﴿١١٩﴾ وَالْقَىٰ السَّحَرَةُ سَجْدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٢﴾﴾ (اعراف: ۱۱۷ - ۱۲۲)

«به موسی وحی کردیم که عصای خود را بینداز. ناگهان (به صورت اژدهایی در آمد و) به سرعت آنچه را به هم می‌بافتند، بلعید. پس حق ثابت شد و آنچه آنان انجام می‌دادند، باطل گردید. در آنجا (فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و خوار و ذلیل برگشتند و ساحران به سجده افتادند، گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون.»

در جای دیگری خداوند فرموده است: ﴿وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَىٰ ﴿٧٠﴾﴾ ﴿فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾﴾ (طه: ۶۹ - ۷۰)

«و آنچه را که در دست راست داری بیفکن که همه‌ی ساخته‌های (مزورانه) آنان را به سرعت می‌بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‌اند نیرنگ است و ساحر هر کجا برود پیروز نمی‌شود، پس ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.»

ابن کثیر می‌گوید: «هنگامی که موسی عصای خود را انداخت، به اژدهایی بزرگ و ترسناک تبدیل شد، طوری که مردم از آن کناره گرفتند و به سرعت از آن فرار کردند و از جای آن دور شدند. آن اژدها به سوی ریسمان‌ها و عصاهایی که ساحران انداخته بودند رفت و به سرعت همه‌ی آن‌ها را یکی پس از دیگری بلعید در حالی که مردم نظاره گر آن بودند و از آن به شگفت آمده بودند.»

اما ساحران چیزی را مشاهده کردند که آنان را به ترس انداخت و متحیر ساخت و بر چیزی اطلاع پیدا کردند که به قلب‌شان هم خطور نمی‌کرد و در واقع خارج از دایره‌ی شغل آنان بود. در این هنگام با توجه به علم و شناختی که داشتند، یقین پیدا کردند که این کار سحر، شعبده‌بازی، نیرنگ، خیال، دروغ، بهتان و گمراهی نیست، بلکه حقی است که هیچ کس توان آن را ندارد بجز پروردگار حقی که موسی را مبعوث و با حق تأیید کرده است. خداوند پرده‌ی غفلت را از دل‌های

آنان برداشت و آنها را با نور هدایت روشن گردانید و سنگدلی را از آنان دور ساخت و در نتیجه آنان به سوی پروردگار خود توبه کردند و برای او به سجده افتادند»^۱.

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۲۵۶.

مبحث چهارم سحر نزد هندیان

در هند دین و علوم سحر با هم آمیخته شده‌اند، نه تنها به خاطر محافظت از شیطانی که انسان را با شهوات می‌فریبد، بلکه جهت تسلط بر خدایان از طریق ریاضت، تنگدستی، قربانی کردن و...

هنگامی که دین بودایی که اصلاح دین برهمنی است آمد، سحر را حذف نکرد، بلکه آن را مورد تأیید قرارداد و تا امروز هم سحر در تبت و چین از جایگاه والایی برخوردار است.^۱

برای ما کافی است که بدانیم یکی از اسفار چهارگانه‌ی کتاب «ویدا» یعنی سفر «اترافا» به شناخت افسون و سحر اختصاص دارد.

«ویدا» کتاب مقدس هندوان است و این کتاب در طی چندین نسل به تکامل رسیده است و امروزه بجز چهار سفر آن باقی نمانده‌اند. کسی که وضعیت کنونی هند را مورد بررسی قرار دهد، به تصویر گذشته‌ی دور هند هم پی می‌برد. (امروزه) تعداد ساحران، کاهنان، فالگیران و پرورش دهندگان مار در هند به میلیون‌ها نفر می‌رسد.

اما برهمنیان که معتقدند جهان از فرمانروا و معبود آنان «براهما» نشأت گرفته است، اگرچه سحر و هر آیینی که آن را مورد تأیید قرار دهد، به تمسخر گرفته‌اند، ولی تاکنون هیچ مقاومتی در برابر آن انجام نداده و آن را مورد نکوهش قرار نداده‌اند.

هندیان معتقد بودند که ستارگان تأثیر زیادی بر انسان دارند و ساحران و منجمان هندی مدعی بودند که از غیب آگاهی دارند و در مقابل پادشاه ناچیزی، مردم را از غیب مطلع می‌کنند و می‌توانند با شری که در شیاطین و مارها نهفته است، مبارزه نمایند.

۱- دایره المعارف قرن بیستم، ج ۵، ص ۶۵.

ساحران هندی همچنین بر این باور بودند که می‌توانند شیاطین را بر دشمنان کسانی که از آنان یاری می‌جویند یا مالی به آنان پرداخت می‌کنند مسلط نمایند همانطور که می‌توانند خود آن دشمنان را هم دفع نمایند.

ساحران هندی علاوه بر این معتقد بودند که می‌توانند شادابی را در انسان تجدید کنند و هر انسانی را عاشق انسان دیگر نمایند.

اگر کتاب‌های پزشکی قدیم هندی را مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که این علم در تمام مباحث خود چه در زمینه‌ی دردها و بیماری‌ها و چه در زمینه‌ی مداوا و معالجه صبغهی سحر به خود گرفته است.^۱

۱- مراجعه کن به: ویل دورانت، قصه الحضاره، ج ۳، صص ۳۸، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۶۷.

مبحث پنجم

سحر در سرزمین یونان

«سحر نزد یونانیان از جایگاه والایی برخوردار بود و یونانیان هم مانند دیگر جوامع بشری به افسون و طلسم و تأثیر ارواح بد و غیره معتقد بودند»^۱.

«در آغاز عصر نهضت و روشنگری که دانشمندان به بررسی نقادانه‌ی میراث کهن یونان و روم پرداختند، اعتقاد بر این بود که جامعه‌ی یونان در مقایسه با جوامع دیگر از سحر دور بوده است، چون جامعه‌ای که امثال ارسطو، افلاطون، اکسینیفون و ارییدس را پرورش داده است امکان ندارد که شیفته‌ی هنری همچون هنر سحر شود که جزو هنرهای زیبا به حساب نمی‌آید.

با وجود این، این دیدگاه که معتقد به تبرئه‌ی یونان باستان از سحر و ساحری است نتوانسته است از نقد جدید هنر و فلسفه‌ی یونان در امان بماند، چرا که امروزه هر پژوهشگری می‌تواند آثار سحر را در دین، تاریخ و ادبیات یونانی که پر از رموز و کنایه‌های سحرآمیز است، پیدا کند. اسطوره‌های یونانی پر از کارهای سحرآمیز شگفت‌انگیزی هستند که موجودات را از وضعیتی به وضعیتی دیگر منتقل می‌کنند، همچنین این اسطوره‌ها پر از اخبار سحرآمیز و موجودات عجیبی هستند که از ویژگی‌های انسان و حیوان برخوردارند.

اسبرطی‌ها که با قانون و نظام آموزشی خود فلاسفه را به شگفتی واداشته‌اند، زندگی روزانه‌شان در واقع همچون زندگی روزانه صحرائشینیانی است که مراسمات و شعایری که ارتباط نزدیکی با سحر دارند، انجام می‌دهند.

مورخ مشهور یونانی «هیرودتس» که به پدر علم تاریخ معروف است تمایل ویژه‌ای داشت به تدوین داستان‌ها و روایت‌های مربوط به پیشگویی‌های شگفت‌انگیز و صداهایی که از درون زمین یا از دل آسمان‌ها بر می‌خیزند و ساحران آنطور که می‌خواستند و دوست داشتند آن‌ها را تفسیر می‌کردند. بنابراین

۱- دایره المعارف قرن بیستم، ج ۵، ص ۶۵.

تاریخ مشهور او پر از این داستان‌ها و شگفتی‌ها است همانگونه که کتاب‌های «اکسینیفون» پر از اخبار قربانی‌ها، پیشگویی‌ها و خواب و رؤیایها و نیکی‌ها و بدی‌هایی است که در آن‌ها نهفته است.

ذکر این شگفتی‌ها و پیشگویی‌های عجیب به نویسندگان عادی یونانی ختم نمی‌شود، بلکه حتی نویسندگان دیگری که به حکمت و فلسفه مثل «افلاطون» و یا به تعمق در ادبیات مثل «اریدس» شهرت داشته‌اند، افسون‌ها، طلسم‌ها، نوشیدنی‌ها و اعمال سحرآمیز دیگری ذکر کرده‌اند که عشق و شیدایی را می‌آفرینند.

اگر تمام این شواهد ذکر شده در کتاب‌های تاریخی، ادبی و فلسفی را در نظر بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که یونانیان هم در زمینه‌ی سحر دست کمی از دیگر جوامع قدیمی نداشته‌اند و سحر یکی از عناصر مهم تمدن یونانی بوده است.

آنچه جای شگفتی است این است که علم اخترشناسی و دیگر علوم غیبی به شکل پیشرفته در یونان ظهور پیدا نکردند مگر در دروه‌ی «هلینی» که در آن تمدن یونانی به اوج خود رسیده بود. در برخی روایات آمده است که شخصی به نام «اوثانسی» در زمان جنگ‌های ایران و یونان فنون سحر را در شکل پیشرفته‌ی آن وارد یونان کرد و این فنون از نظر یونانیان چیز جدیدی نبودند، بلکه صورت پیشرفته‌تر فنون سحری ابتدایی بودند که یونانیان در آن زمان انجام می‌دادند.

فلسفه‌ی یونانی هم خالی از سحر نبوده است. «زیلر» که یکی از عمیق‌ترین و دقیق‌ترین کسانی است که آثاری در زمینه‌ی فلسفه‌ی یونانی تألیف کرده است می‌گوید: فیلسوف «امبیدوقلیس» معتقد بود که خود قادر به انجام دادن سحر است. از خود آثار این فیلسوف هم می‌توان به این نکته پی برد، چرا که وی در آثارش گفته است که می‌تواند پیری و بیماری را مداوا کند، طوفان‌ها را برانگیزد یا آرام کند، باران را فرود بیاورد یا متوقف کند و حتی ادعا کرده است که می‌تواند مردگان را دوباره زنده نماید.

افلاطون در کتاب‌های فلسفی بویژه در قوانین خود از سحر سخن گفته است. او می‌گوید: پزشکان، پیامبران و منجمان تنها کسانی هستند که می‌توانند به طبیعت

سحرآمیز و مجسمه‌های مومیایی پی ببرند. چون مردمان دیگر نسبت به این اشیاء شناخت یقینی ندارند، نسبت به آن‌ها بی‌توجه هستند و آن‌ها را کوچک می‌شمارند. افلاطون در عین حال اعتراف می‌کند که هیچ فایده‌ای در قانع کردن بیشتر مردم به حقیقت این اشیاء وجود ندارد و لازم است که قوانینی جهت مبارزه با سحر و پیشگویی تدوین شود.

ظاهراً دیدگاه‌های افلاطون درباره‌ی طبیعت از عقایدی که از مجوسیان مشرق زمین گرفته شده است و یا از عقایدی که با سحر ارتباط بیشتری دارد تا علم، اشباع شده است و با علم اخترشناسی همخوانی دارد. وی به اشیاء مادی ویژگی انسانی می‌دهد و ویژگی‌های روحی و مادی را در هم می‌آمیزد.

افلاطون تلاش می‌کند که تفسیری طبیعی یا عقلانی از سحر ارائه دهد. مثلاً وی در مورد منجمی از طریق کبد می‌گوید: کبد به منزله‌ی آینه‌ای است که اندیشه‌ها و صورت نفس انسان را منعکس می‌کند. افلاطون از عشق سازگار و عشق ناسازگار بین عناصر سخن می‌گوید و بر این باور است که عشق سازگار سرچشمه‌ی سلامتی و حاصلخیزی گیاهان، حیوانات و انسان است در حالی که عشق ناسازگار علت طاعون‌ها و بیماری‌ها است و بررسی و شناخت این دو نوع از عشق و ارتباط آن‌ها با گردش اجرام آسمانی و تغییر فصل‌های سال علم فلکیات یا اخترشناسی نامیده می‌شود و اساس قانون این علم سیطره‌ی ستارگان بر مخلوقات دنیوی است.^۱

۱- احمد شنتناوی، فنون السحر، صص ۱۷-۲۱ با کمی تصرف و اختصار.

مبحث ششم

سحر نزد یهودیان و مسیحیان

تمام شریعت‌هایی که خداوند نازل کرده است، سحر را انکار کرده و به مبارزه با ساحران دستور داده‌اند، چرا که سحر با حقی که خدا نازل کرده است در تضاد است، چون خداوند مردم را دعوت می‌کند به اینکه به خدا ایمان بیاورند و تنها او را بندگی کنند و شریکی برای او قرار ندهند و تنها بر او توکل کنند و به او پناه ببرند در حالی که سحر بندگان خدا را بنده‌ی غیرخدا قرار می‌دهد و دل و روی آنان را به سوی شیاطین، ستارگان، خورشید، ماه و انسان‌ها بر می‌گرداند. تورات به بنی اسرائیل دستور داده است که ساحران را بکشند. در تورات آمده است: «به هیچ ساحری اجازه ندهید که زندگی کند».^۱

تورات همچنین مبارزه‌ی بین موسی و ساحران و چگونگی پیروزی موسی بر ساحران را ذکر کرده و گفته است: «هارون در مقابل فرعون و بردگان او عصایش را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد. فرعون هم حکما و ساحران را فرا خواند و ساحران مصر هم سحر خود را انجام دادند و هر یک از آنان عصای خود را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد ولی عصای هارون تمام عصاهای آنان را بلعید».^۲ پژوهشگران تاریخ یهودیت می‌دانند که یهودیان از مسیر خود منحرف شده و بسیاری از آنان سحر را یاد گرفته و آن را انجام داده‌اند و این امر تنها به عوام آنان اختصاص نداشته بلکه به علما و اندیشمندان آنان هم سرایت کرده است.

۱- سفر خروج، اصحاح بیست و دوم، پاراگراف ۱۸.

۲- سفر خروج، اصحاح هفتم، پاراگراف ۱۰-۱۲ در اینجا خواننده باید به تحریفی که در متن تورات روی داده است، توجه کند، چون عصای موسی بوده نه عصای هارون و آنکه عصا را انداخته است موسی بوده است نه هارون. و این تحریف با توجه به قرآن کریم معلوم می‌شود.

تلمود اعتقاد راسخی دارد به اینکه اخترشناسی علمی است که در زندگی انسان تأثیرگذار است و ستاره از نظر نویسندگان تلمود انسان را باهوش و ثروتمند می‌سازد.

خاخام «شانینا» می‌گوید: «تأثیر ستارگان انسان را باهوش و ثروتمند می‌سازد و بنی‌اسرائیل تحت تأثیر ستارگان هستند».^۱

تلمود مملو از شعایر سحر، شعبده‌بازی و اخترشناسی است. یکی از خرافه‌های مربوط به سحر که در تلمود آمده است، این است که برخی از خاخام‌های یهودی می‌توانند انسان و خربزه را بیافرینند.

تلمود در این زمینه می‌گوید: یکی از خاخام‌های یهودی زنی را به الاغ ماده تبدیل کرد و سپس بر آن سوار شد و به بازار رفت، در آنجا خاخام دیگری آن را به صورت اصلیش برگرداند.

خاخام‌ها بر این باورند که حضرت ابراهیم علیه السلام اخترشناسی را می‌دانست و به فرزندان خود هدایایی داده بود که در آن‌ها نیروی سحر وجود داشت و گردنبندی بر گردن خود آویزان کرده بود که در وسط آن سنگی بود که هر کس به آن نگاه می‌کرد، شفا می‌یافت.^۲

تعلق یهودیان به سحر به جایی رسیده بود که شریعت نازل شده از جانب خداوند را رها کردند و در تمام شئون زندگی خود به سحر پناه بردند. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى
مُلْكٍ سُلَيْمَنٌ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ﴿۱۰۲﴾﴾
(البقرة: ۱۰۱ - ۱۰۲) «و هنگامی که فرستاده‌ای (به نام محمد) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، اگرچه با آنچه با خود داشتند مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب،

۱- ظفر الإسلام خان، التلمود، ص ۷۴.

۲- همان، ص ۸۱.

کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویی آنان نمی دانند و به آنچه شیاطین (صفتان و گناه پیشگان) درباره‌ی سلطنت سلیمان می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند در حالی که سلیمان هرگز کفر نوزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند و به مردم سحر می‌آموزند».

این آیه‌ی قرآن کریم حجم تعامل یهودیان با سحر را توضیح می‌دهد. آنان کتاب خدا را پشت سر انداختند و از آنچه شیاطین درباره‌ی سلطنت سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند و این چیزی که از آن پیروی می‌کردند همان سحری بود که شیاطین آن را آموزش می‌دادند.

یهودیان بر این باور بودند که پیامبر خدا، سلیمان ساحر بوده است و بوسیله‌ی سحر، جن و انسان و پرندگان و باد برای او مسخر شده بودند. خداوند سلیمان را از این افترای یهودیان تبرئه می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (البقرة: ۱۰۲)

«سلیمان هرگز کفر نوزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند و به مردم سحر می‌آموزند».

قرآن کریم بسیاری از اخبار حضرت سلیمان را ذکر کرده و به ما خبر داده است که حضرت سلیمان از پروردگار خود درخواست کرد که به او حکومت و سلطنتی ببخشد که بعد از او هیچ کس سزاوار آن نباشد و خداوند دعای او را اجابت کرد.

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنِّي بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (ص: ۳۵). «سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطا بفرما که بعد از من برای هیچ کس سزاوار نباشد. بی‌گمان تو بسیار بخشایشگری».

خداوند در بیان حکومتی که به سلیمان بخشیده است می‌فرماید: ﴿فَسَحَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُجَاءَ حَيْثُ أَسَابَ﴾ (۳۶) ﴿وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ﴾ (۳۷) ﴿وَالْآصْفَادِ﴾ (۳۸) ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (۳۹) ﴿وَإِن لَّهُ، عِنْدَنَا لُزُفٌ مِّنْ مَّكَّابٍ﴾ (۴۰) (ص: ۳۶ - ۴۰)

«پس ما (دعای سلیمان را برآورده کردیم و) باد را تحت فرمان او در آوردیم، باد طبق فرمان او به هر کجا که می خواست، حرکت می کرد. و همه ی بناها و غواصان شیاطین را هم تحت فرمان او در آوردیم و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم. (ما به او وحی کردیم که) این عطا و بخشش ما است. پس (به هر کس که می خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می خواهی) بازدار بدون هیچ گونه حساب و کتابی. و حتماً برای سلیمان نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکو است».

خداوند در جاهای دیگری از قرآن هم از باد مسخر شده برای سلیمان به ما خبر داده و فرموده است: ﴿وَلَسَلِمَنَّ الرَّيْحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ﴾ (الأنبياء: ۸۱)

«ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که آن را پرخیز و برکت ساخته بودیم. و ما به هر چیزی دانا و آگاه هستیم».

﴿وَلَسَلِمَنَّ الرَّيْحَ غَدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ﴾ (سبأ: ۱۲) «و برای سلیمان باد را مسخر کردیم که بامدادان مسیر یک ماه و شا مگاهان مسیر یک ماه را می پیمود».

خداوند از مسخر گرداندن جن برای سلیمان و کارهایی که انجام می دادند نیز سخن گفته و فرموده است: ﴿وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (سبأ: ۱۲ - ۱۳)

﴿وَقُدُورٍ رَّاسِيَتٍ﴾ (سبأ: ۱۲ - ۱۳)

«و گروهی از جنیان به اذن پروردگارشان نزد او کار می کردند و اگر یکی از آنان از فرمان ما سرپیچی می کرد، از عذاب آتش سوزان بدو می چشاندیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل پرستشگاه های عظیم، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذاخوری مانند حوض ها و دیگ های ثابت».

قرآن کریم به ما خبر داده که خداوند سخن گفتن پرندگان را به پیامبرش سلیمان یاد داده است:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۷﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَتَأَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَنَبَسَّرَ صَاحِبًا مِّن قَوْلِهَا ﴿﴾ (النمل: ۱۶ - ۱۹)

«سلیمان وارث (پدرش) داود شد و گفت: ای مردم! به ما (درک) سخن پرندگان آموخته شده است و به ما از همه‌ی چیزها داده شده است. همانا این فضیلت و لطف آشکاری است. لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او جمع‌آوری شدند و همه‌ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند، تا رسیدند به دره‌ی مورچگان، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند، پس سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید.»

کسی که در این آیات تأمل کند، به یقین می‌داند که آنچه به سلیمان داده شده، فضیلت و لطفی از جانب خداوند متعال بوده است، همانگونه که سلیمان بعد از آنکه کسی که علم و دانشی از کتاب داشت، تخت ملکه‌ی سبا را برای او آورد قبل از آنکه چشم بر هم زند، گفت: ﴿هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ ﴿﴾ (النمل: ۴۰) «این فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا ناسپاسی می‌کنم.»

بعد از آنکه سلیمان سخن مورچه را فهمید گفت: ﴿وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ

نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ ﴿﴾ (النمل: ۱۹)

«و گفت: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آن‌ها راضی باشی.»

بنابراین سلیمان پادشاه و پیامبر بوده و ساحر نبوده است، ولی این افترا بی‌اساس است که حتی پیامبران هم از آن نجات پیدا نکرده‌اند. متهم کردن سلیمان به ساحری کمتر از متهم کردن او به عبادت کردن بتان از جانب یهودیان نیست. در

تورات تحریف شده آمده است: «همسران سلیمان در زمان پیری او قلبش را به برخی از خدایان دیگر متمایل ساختند و قلب او همچون قلب داود به طور کامل با پروردگارش نبود، پس سلیمان به دنبال «عشتورت» الهه‌ی صیدونیان و «ملکوم» بت عمونیان رفت و در برابر چشمان پروردگار مرتکب بدی شد و همچون پدرش داود به طور کامل از پروردگارش پیروی نکرد. در این هنگام سلیمان هیکلی را برای «کמוש» بت موآبیان بر کوه مقابل اورشلیم و هیکلی را نیز برای «مولک» بت بنی عمون ساخت. سلیمان همچنین این کار را برای تمام زنان غریبه‌ی خود که برای خدایانشان آتش روشن می‌کردند و قربانی می‌نمودند، انجام داد، از این روی خداوند بر سلیمان خشم گرفت، چون دلش از خدای اسرائیل برگشته بود»^۱.

این چیزی است که تورات تحریف شده در مورد پیامبر خدا سلیمان گفته است، پس آیا بر یهودیان بعید است که در مورد سلیمان بگویند: سلیمان بوسیله‌ی سحر جن و انسان و پرندگان و باد را به تسخیر خود در آورده است؟!

با وجود اینکه نص صریح قرآن کریم حضرت سلیمان را از سحر تبرئه کرده است، در ذهن بسیاری از مردم از جمله برخی از منتسبان به اسلام همواره سحر دامنگیر این پیامبر گرامی الهی بوده است و سلیمان و سحر را ملازم همدیگر تلقی کرده‌اند به طوری که هیچ کدام از آن‌ها بدون دیگری تصور نمی‌شود.

کسی که این پدیده‌ی ظالمانه را مورد بررسی قرار دهد، در می‌یابد که این دروغ و افترا نسبت به سلیمان بعد از اسلام هم متوقف نشد، بلکه داستان‌ها و اسطوره‌های زیادی نظیر آنچه که در هزار و یک شب و کتاب‌های دیگر می‌بینم بر سیره‌ی آن حضرت افزوده شد و بسیاری از نویسندگان فارس و عرب و ترک مانند فردوسی، سعدالدین، اسحاق بن ابراهیم، احمد کرمانی و شمس‌الدین سیواسی در ذکر شگفتی‌های سلیمان مبالغه کردند و بسیاری از چیزهایی که حتی یهودیان هم از آن‌ها غفلت کرده بودند، در کتاب‌های خود ذکر کردند. بدین ترتیب شخصیت سلیمان در کتاب‌های آنان عبارت شد از یک شخصیت اسطوره‌ای بی‌نظیر که

۱- سفر ملوک اول، اصحاب یازدهم، پاراگراف ۴-۹.

همانند آن در کتاب‌های ادبی و حتی اسطوره‌های هندی که بسیار تخیلی هستند نیز پیدا نمی‌شود.^۱

مردم در طول تاریخ کتاب‌های سحر را که انسان‌ها را برده‌ی شیاطین قرار داده و بین آنان و پروردگارشان مانع ایجاد کرده‌اند، مورد استفاده قرار داده و آن‌ها را به پیامبر خدا سلیمان نسبت داده‌اند در حالی که سلیمان از آن‌ها بری بوده است.

۱- احمد شنتناوی، فنون السحر، ص ۴۷.

مبحث هفتم

سحر در اروپا

در مبحث پیش ذکر کردیم که یهودیان سحر را در اروپا منتشر کردند و آغاز این کارشان زمانی بود که در اسپانیای تحت سلطه‌ی مسلمانان اقامت کردند، چرا که یهودیان در سایه‌ی حکومت عدل اسلامی به امنیت دست یافتند و این فرصت را غنیمت شمردند جهت دمیدن سموم خود در مناطق مختلف اروپا. «نقش بزرگی که سحر و ساحران در حیات این ممالک بازی کرده‌اند، پژوهشگران تاریخ اروپا را به شگفتی واداشته است، چون سحر و ساحران در آن سرزمین‌ها نزد حاکمان و طبقه‌ی مرفه جامعه از جایگاه والایی برخوردار بودند و در واقع تمام طبقات جامعه اعم از امیران و دزدان و ثروتمندان و فقیران و عالمان و جاهلان به دنبال یادگیری و انجام دادن سحر بودند. این جای شگفتی نیست، چرا که وجود حسادت و رقابت و دشمنی‌ها به خاطر قدرت و عشق به قدرت و ثروت و حرص و طمع و حب شهوت و انتقام و نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها و غیره در این کشورها نیاز شدیدی به سحر داشت تا اهداف افراد ذینفع تأمین شود. از این روی هر پادشاه و امیری ساحری داشت تا در خدمت وی باشد و اهداف او را محقق سازد»^۱.

سحر در اروپا بوسیله‌ی یهودیان منتشر شد و سحر از حالت اولیه که افرادی در شهرهای مختلف آن را انجام می‌دادند خارج گردید و یهودیان جمعیتی به نام «قبلانیه» تأسیس کردند. این جمعیت به شکل یک مذهب و فلسفه‌ی دینی در آمد که بر کتاب «تلمود» تکیه می‌کرد، چون گفته می‌شد که ارواح بد همواره در میان مردم وجود دارند. همچنین در بخش‌هایی از این کتاب آمده است که می‌توان این ارواح بد را برای تحقق بخشیدن به اهداف مشخصی بکار برد.

در قرن چهاردهم جمعیت «قبلانیه» از طریق آلمان در اروپا منتشر شد و به فرانسه و ایتالیا رسید و این گروه یهودی یک مدرسه‌ی «قبلانیه» را در سال ۱۵۳۳

۱- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۳۱.

تأسیس کردند که نخستین مدرسه‌ی سحر سیاه شناخته می‌شود تا اینکه این مدرسه در سال ۱۵۷۲ بسته شد. بعد از این پدیده تحول پیدا کرد و جمعیت‌های زیادی پدید آمدند که سحر سیاه انجام می‌دادند و برخی از این جمعیت‌ها تا امروز هم وجود دارند، از جمله جمعیت «ماسونی» که شعایری شبیه شعایر جمعیت «قبلانیه» انجام می‌دهند.

از جمله شخصیت‌های تاریخی که به این جمعیت‌ها پیوسته‌اند می‌توان از «جیل دی رایس» همراه «ژان دارک» مارشال فرانسه نام برد. «دی رایس» به تقوا و پرهیزکاری شهرت داشت، کارهای نیک انجام می‌داد و به ارزش‌های والا پایبند بود، ولی بعد از مرگ «ژان دارک» وی نوشته است که خود را تسلیم شیطان ساخت و به گروهی ملحق شد که زشت‌ترین جنایت‌ها را بویژه در حق کودکان مرتکب می‌شدند. در طول هفت سال هزاران کودک ناپدید شدند که اعتقاد بر این است که این گروه بخاطر شیطان آنان را قربانی کرده است. بعد از کشف شدن این جنایت «دی رایس» سوزانده شد و نام قربانیان او در کتابچه‌ای مربوط به این دوره از تاریخ ثبت گردید.

مبحث هشتم سحر نزد عرب‌های قبل از اسلام

در تاریخ ملت عرب اخباری را می‌یابیم که دلالت می‌کنند بر اینکه عرب‌ها هم مانند جوامع دیگر سحر را شناخته و آن را انجام داده‌اند تا از جان و مال و سرزمین خود حمایت کنند. ولی کسی که با تاریخ ملت عرب آشنایی دارد، می‌داند که عرب‌ها همانند آشوریان، سریانیان، مصریان و یونانیان به سحر توجه نمی‌کردند و بیشتر توجه آنان به پیشگویی و منجمی بود که در آخر کتاب از آن سخن خواهیم گفت.

یکی از مهم‌ترین دلایل وجود سحر در میان عرب‌ها به همان معنی که در میان جوامع دیگری بوده است، داستان «اصحاب اخدود» است که در احادیث صحیح وارد شده است. در این داستان روایت شده است که پادشاه، ساحری داشت و این ساحر از جایگاه والایی برخوردار بود و می‌توانست به هر کس که شایستگی این کار را در او می‌دید، سحر بیاموزد.

ولی استدلال به این داستان خالی از اشکال نیست، چرا که احادیث صحیحی که در زمینه این داستان وارد شده‌اند، به صراحت دلالت نمی‌کنند بر اینکه «اصحاب اخدود» عرب و اهل نجران بوده‌اند آنطور که برخی از مورخان گفته‌اند و نظر راجح در این زمینه همین است.

داستان «اصحاب اخدود»

مسلم داستان «اصحاب اخدود» را در صحیح مسلم به نقل از صهیب روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما پادشاهی بود که ساحری داشت. زمانی که ساحر پیر شد، به پادشا گفت: من پیر شده‌ام پس جوانی را نزد من بفرست تا به او سحر بیاموزم. پادشاه جوانی را نزد او فرستاد تا به او سحر بیاموزد. زمانی که این جوان نزد ساحر می‌رفت، بر سر راه او راهبی بود که نزد او

می نشست و به سخنان او گوش می داد و آن‌ها را می پسندید و هرگاه بعد از نشستن با راهب نزد ساحر می آمد، ساحر او را می زد، پس آن جوان نزد راهب شکایت کرد و راهب گفت: اگر از ساحر ترسیدی، بگو در بند خانواده ام بودم و اگر از خانواده ات ترسیدی، بگو در بند ساحر بودم.

در حالی که این جوان این چنین روزگار را سپری می کرد، روزی در مسیر رفتن به نزد ساحر به حیوان بزرگی برخورد کرد که راه را بر مردم بسته بود. آن جوان گفت: امروز خواهم دانست که ساحر بهتر است یا راهب؟ پس سنگی را برداشت و گفت: خدایا! اگر کار راهب نزد شما از کار ساحر محبوبتر است، این حیوان را بکش تا مردم به راه خود ادامه بدهند، پس آن سنگ را پرتاب کرد و آن حیوان را کشت و مردم رفتند. جوان نزد راهب آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد و راهب گفت: ای پسر! تو امروز از من بزرگتر هستی، چون کار تو به جایی رسیده است که آن را می بینم و حتماً شما مورد آزمایش قرار خواهی گرفت پس هرگاه مورد آزمایش قرار گرفتی مرا لو نده.

این جوان، کوران مادرزادی و افراد مبتلا به پیسی را شفا می داد و مردم را در برابر سایر بیماری‌ها هم مداوا می کرد. یکی از هم‌نشینان پادشاه که نابینا شده بود، این را شنید و با هدایای زیادی نزد او رفت و گفت: اگر مرا شفا دهی، تمام این هدایا مال شما خواهد بود. جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‌دهم و تنها خدا شفا می‌دهد، پس اگر به خدا ایمان بیاوری، من از او شفای تو را می‌خواهم و او تو را شفا می‌دهد، پس ایمان آورد و خدا هم او را شفا داد.

آن مرد نزد پادشاه آمد و پیش او نشست همانگونه که قبلاً می‌نشست. پادشاه به او گفت: چه کسی چشمان تو را به تو باز گردانده است؟ آن مرد گفت: پروردگارم. پادشاه گفت: آیا پروردگاری جز من داری؟! آن مرد گفت: پروردگار من و شما خداست. پادشاه آن مرد را دستگیر کرد و او را مورد شکنجه قرار داد تا اینکه آن جوان را معرفی کرد.

آن جوان را آوردند و پادشاه به او گفت: ای پسر! سحر تو به جایی رسیده است که کور مادرزادی و مبتلایان به بیماری پیسی را شفا می‌دهی و چنین و چنان

می‌کنی؟ آن جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‌دهم و تنها خدا شفا می‌دهد، پس پادشاه او را دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد تا اینکه راهب را معرفی کرد.

راهب را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد، پس پادشاه ارّه را خواست و آن را بر تارک سر راهب گذاشت و او را دو نیم کرد و دو طرف بدن او بر زمین افتادند. سپس همنشین پادشاه را آوردند و به وی گفت شد: از دین خود برگرد ولی وی نیز خودداری کرد، پس ارّه را بر تارک سر او گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند و دو طرف بدنش بر زمین افتاد.

سپس آن جوان را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد. پادشاه او را به تعدادی از مأموران خود تحویل داد و گفت: او را به بالای فلان کوه ببرید، هرگاه به قله‌ی کوه رسیدید و از دین خود برنگشت، او را از بالای کوه پرت کنید. او را به بالای کوه بردند و آن جوان گفت: خداوندا! آنطور که خود می‌خواهی مرا از شر این‌ها نجات بده، پس کوه به لرزه درآمد و همه‌ی مأموران پادشاه از بالای کوه افتادند و جوان پیش پادشاه برگشت.

پادشاه به وی گفت: همراهان تو چه کار کردند؟ جوان گفت: خداوند مرا از شر آنان نجات داد.

پادشاه او را به تعداد دیگری از مأموران خود تحویل داد و گفت: او را با یک کشتی کوچک به وسط دریا ببرید و اگر از دین خود برنگشت او را به وسط دریا پرت کنید. او را به وسط دریا بردند و گفت: خداوندا! آنطور که می‌خواهی شر آنان را از من دفع کن، پس کشتی واژگون شد و همه‌ی مأموران غرق شدند و آن جوان به پیش پادشاه برگشت. پادشاه گفت: همراهان تو چه کار کردند. گفت: خداوند شر آنان را از من دفع کرد.

آن جوان به پادشاه گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی مگر اینکه آنچه را که به تو دستور می‌دهم انجام دهی. پادشاه گفت: دستور شما چیست؟ جوان گفت: مردم را در یک سرزمین هموار جمع کن و مرا بر درخت خرما به صلیب بکش، سپس تیری را از تیردان من بگیر و آن را در کمان بگذار سپس بگو: «بسم الله، ربّ

الغلام» آنگاه تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی مرا خواهی کشت.

پادشاه مردم را در یک سرزمین هموار جمع کرد و جوان را بر درخت خرما به صلیب کشید، سپس تیری را از تیردان او برگرفت و در کمان گذاشت و گفت: «بسم الله، رب الغلام» آنگاه تیر را به سوی او پرتاب کرد و تیر به گونه‌ی او اصابت کرد. جوان دست خود را بر محل اصابت تیر گذاشت و از دنیا رفت. مردم فریاد بر آوردند: ما به پروردگار این جوان ایمان آوردیم، ما به پروردگار این جوان ایمان آوردیم. ما به پروردگار این جوان ایمان آوردیم.

مردم نزد پادشاه آمدند و به او گفتند: آیا دیدی چیزی را که از آن می‌ت‌رسیدی؟ به خدا قسم آنچه که از آن در هراس بودی، بر تو فرود آمد و همه‌ی مردم ایمان آوردند. پادشاه دستور داد که بر سر راه‌ها چاله‌هایی را بکنند و در آن‌ها آتشی را شعله‌ور سازند و گفت: هر کس از دین خود برنگشت، او را به این چاله‌ها بیاندازید. مأموران پادشاه این کار کردند تا اینکه نوبت به زنی رسید که کودکی به همراه داشت. آن زن توقفی کرد و نمی‌خواست به داخل چاله‌ی آتش انداخته شود، پس فرزندش به او گفت: ای مادر! شکبیا باش که تو بر حق هستی.^۱

داستان صاحب «حضر»

در برخی از کتاب‌های تاریخی آمده است که بعضی از عرب‌ها با طلسم آشنایی داشته‌اند. در کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر آمده است که یکی از پادشاهان ایرانی به قلعه‌ی «حضر» که یکی از پادشاهان یمنی به نام «بالساطرون» آن را ساخته بود، حمله کرد و به خاطر طلسمی که در آن قلعه بود، نتوانست آن را فتح کند. کلید این طلسم عبارت بود از این که کبوتری متمایل به سبزی گرفته شود و پاهای آن با

۱- امام مسلم، صحیح مسلم، ص ۲۲۹۹.

خون حیض دختری آبی چشم رنگ‌آمیزی شود، سپس آن کبوتر رها گردد که اگر بر دیوار قلعه بنشیند، طلسم شکسته می‌شود و در قلعه باز می‌شود.^۱

داستان عبدالله بن جدعان

یکی دیگر از اخباری که بر انتشار سحر در جزیره العرب دلالت می‌کند - و شاید این اخبار جزو اساطیر ساختگی باشند- داستانی است که مورخان در مورد عبدالله بن جدعان یکی از سخاوتمندان دوران جاهلیت در مکه روایت کرده‌اند. مورخان می‌گویند: عبدالله روزی از مکه خارج شد و به یکی از دره‌های مکه رفت. شکافی را در کوه دید، وقتی که به آن نزدیک شد، اژدهایی از آن خارج شد و به وی حمله کرد. هر چقدر عبدالله تلاش کرد که خود را از آن دور کند، فایده‌ای نداشت. سپس برای عبدالله مشخص شد که آن اژدها، یک اژدهای واقعی نیست، بلکه یک اژدهای ساختگی است که از طلا ساخته شده است و دو چشم یاقوتی دارد و این اژدها ساخته شده است تا از قبر برخی از پادشاهان جرهم که به همراه اموال و گنج‌هایشان در آنجا دفن شده‌اند، نگهبانی کند.^۲

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۷.

مبحث نهم

سحر نزد مسلمانان

هنگامی که اسلام آمد، جنگ تمام عیاری را علیه ساحران و کاهنان و منجمان آغاز کرد و پیامبر ﷺ سحر را یکی از جرائم بزرگ هفتگانه قلمداد کرد. در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید». گفتند: آن هفت گناه چی هستند ای رسول خدا؟! پیامبر ﷺ فرمود: «شُرک و رزیدن به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا حرام کرده است مگر به حق (قصاص و غیره)، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان جنگ با کفار و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمن و غافل».^۱

این گناهان هفتگانه «موبقات» نامیده شده‌اند، چون باعث هلاکت انسان می‌شوند و «موبقات» یعنی هلاک کننده‌ها.

بسیاری از علمای مسلمان سحر را کفر حساب کرده‌اند و به این فرموده‌ی خداوند استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَقًّا يَقُولَانِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ (البقرة: ۱۰۲)

«و سلیمان هرگز کفر نوزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند. به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل شده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که) به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو».

پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی که نزد کاهن یا منجمی می‌رود و سخن او را تصدیق می‌نماید، تا چهل روز نماز او پذیرفته نمی‌شود». در حدیث دیگری

۱- بخاری این حدیث را در صحیح بخاری کتاب «الوصایا» باب «قول خداوند «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً» روایت کرده است. فتح الباری، ج ۵، ص ۳۹۳، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۲، حدیث شماره ۸۹ عبارت حدیث از بخاری است.

می‌فرماید: «(کسی که چنین کند) به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» و همچنین فرموده است: «کسی که بخشی از اخترشناسی را یاد بگیرد، همانند کسی است که بخشی از سحر را یاد بگیرد».

بسیاری از علما بر این باورند که کشتن ساحر واجب است و توبه‌ی او صحیح نیست. در روایت صحیحی از عمر بن خطاب نقل شده است که آن حضرت به کارگزاران خود در مناطق مختلف کشور اسلامی دستور داد که هر مرد و زن ساحری را بکشند و برخی از کارگزاران این دستور خلیفه‌ی راشد را اجرا هم کردند.^۱

بنابراین ساحران در سرزمین اسلام بازار پر رونقی نداشته‌اند و مسلمانان راستین با دیده‌ی تحقیر به ساحران نگاه می‌کردند. با وجود این سرزمین اسلام در طول تاریخ از سحر و ساحران خالی نبوده است، ولی مسلمانان با دیده‌ی خشم به آنها نگریسته‌اند و شمشیر حاکمان همواره با کشتن و زدن و اذیت کردن، آنان را دنبال کرده و زبان علمای مسلمان هم پلیدی، نیرنگ و گمراهی آنان را بیان کرده است.

ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» در مورد حوادث سال ۲۸۴ می‌گوید: معتضد خلیفه‌ی عباسی دستور داد که در تمام مناطق اعلام شود که عوام حق ندارند نزد هیچ قصه‌پرداز، منجم و جلد کننده‌ای جمع شوند.^۲

ابن خلدون از تاریخ سحر نزد مسلمانان صحبت کرده و گفته است: «علوم سحر و طلسم در شرایع آسمانی مهجور مانده است، چون هم ضرر دارند و هم در آنها باید به غیر خدا از قبیل ستارگان و غیره توجه کرد. به همین دلیل کتاب‌های مربوط به آن علوم در میان مردم پیدا نمی‌شوند مگر کتاب‌های پیشینیان مربوط به قبل از نبوت حضرت موسی علیه السلام و از کتاب‌های آنان جز تعدادی اندکی برای ما ترجمه نشده‌اند از جمله کتاب‌های ترجمه شده عبارتند از: کتاب «الفلاحه النبطیه»

۱- تخریج احادیثی که به آنها اشاره کردیم، در ادامه‌ی همین بحث خواهد آمد، همچنین در مورد مسائلی که در اینجا مطرح کردیم مانند کشتن ساحر و توبه‌ی او بحث خواهیم کرد.

۲- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۷۶.

که متعلق به بابلیان بوده و «ابن وحشیه» آن را ترجمه کرده است و مردم فنون کشاورزی را از آن یاد گرفته‌اند و کتاب «مصاحف الكواكب السبعة» و کتاب «طمطم الهندی» در مورد درجات فلکی، ستارگان و غیره.

سپس جابر بن حیان، پیشوای ساحران در شرق ظهور کرد و کتاب‌های ساحران را مورد جستجو قرار داد و صنعت سحر را از آن‌ها استخراج کرد و در گزیده‌ی این صنعت فرو رفت و چندین کتاب را در این زمینه تألیف کرد. و در زمینه‌ی این صنعت و علم اشارات زیاد سخن گفت، چرا که این علم هم از توابع سحر به حساب می‌آید، چون تبدیل کردن اجسام نوعی از یک صورت به صورتی دیگر با نیروی درونی صورت می‌گیرد نه با صنعت علمی، پس این علم هم همانطور که در جای خودش بیان می‌کنیم از قبیل سحر به حساب می‌آید.

سپس «مسلمه پسر محمد مجریطی» پیشوای اندلیسان در زمینه‌ی تعالیم سحر آمد و تمام آن کتاب‌ها را تلخیص کرد و تمام راه‌های سحر کردن را در کتابی که آن را «غایه الحکیم» نامید جمع‌آوری کرد و کسی بعد از او در زمینه‌ی این علم کتابی ننوشته است.^۱

در جای دیگری می‌گوید: «کتاب «الغایه» نوشته‌ی مسلمه پسر احمد مجریطی در زمینه‌ی صنعت سحر تدوین شده است و در آن حق مطلب ادا شده و تمام مطالب این صنعت بیان شده است. برای ما نقل شده است که امام «فخر بن خطیب» کتابی را در این زمینه تألیف کرده و آن را «السر المکتوم» نامیده است که مردم مشرق زمین از آن استفاده می‌کنند. ولی به نظر من امام فخر اهل این کار نبوده است و شاید این خبر درست نباشد».

ابن خلدون همچنین می‌گوید: «در مغرب گروهی از این افرادی که کارهای سحرآمیز را انجام می‌دهند بودند که به «بعاجین» یعنی پاره‌کنندگان شکم معروف بودند. اگر یکی از آنان به لباس یا پوستی اشاره می‌کرد، پاره می‌شد، آنان همچنین به شکم گوسفندان اشاره می‌کردند که پاره شود و شکم آن‌ها هم پاره می‌شد. این گروه «بعاج» نامیده شده‌اند، چون بیشترین سحری که انجام می‌دادند مربوط به پاره

۱- ابن خلدون، المقدمة، ص ۹۲۴.

کردن شکم چهارپایان بود تا از این طریق صاحبان آنها را بترسانند و از آن‌ها چیزی بگیرند. این گروه از ترس حاکمان، این کارها را کاملاً مخفیانه انجام می‌دادند».

ابن خلدون در ادامه می‌گوید که «با بعضی از افراد این گروه ملاقات کرده و برخی از کارهای آنان را مشاهده کرده است و به وی خبر داده‌اند که افراد این گروه سمت و سو و ریاضت‌های ویژه و دعاهای کفرآمیزی دارند و ارواح جنیان و ستارگان را شریک خدا قرار می‌دهند و همه‌ی این کارها را در صحیفه‌ای به نام «خزیزیه» ثبت کرده‌اند و آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند. آنان با این ریاضت و رویکرد به توانایی انجام دادن این کارها دست می‌یابند.^۱ آنان تنها در غیرانسان آزاد از قبیل کالاه، حیوانات و بردگان تاثیر می‌گذارند. آنان خود در این زمینه می‌گویند: ما تنها در چیزهایی تاثیر می‌گذاریم که درهم در مورد آن‌ها کاربرد دارد یعنی چیزهایی که به ملکیت در می‌آیند و قابل خرید و فروش هستند. این چیزی بود که آنان گمان می‌کردند».

ابن خلدون می‌گوید: «در این باره از برخی از آنان سؤال کردم و آنان همین چیزها را به من گفتند. و اما کارهایشان آشکار و موجود هستند و بر بسیاری از آن‌ها اطلاع پیدا کرده و آن‌ها را مشاهده کرده‌ام بدون اینکه در این زمینه تردیدی وجود داشته باشد».^۲

ابن خلدون می‌نویسد: برخی از متصوفان نوعی سحر را به نام علم «اسرار حروف» به کار برده‌اند و این نوع سحر همان چیزی است «که سیماء یا علم اشارات نامیده می‌شود، این علم در واقع از طلسم‌ها منتقل شده و به این شکل ویژه به کار رفته است».

۱- این کارها را به کمک شیاطین انجام می‌دهند. در واقع این‌ها بندگان شیاطین هستند، و امروزه بشر بجایی رسیده است که بدون کمک شیاطین هم این کارها را انجام می‌دهد. مثلاً اشعه بدون صدا و به آرامی می‌کشد و از بین می‌برد.

۲- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۳۰.

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: «این علم بعد از صدر اسلام پیدا شد، زمانی که متصوفان غالی پیدا شدند و به کشف پرده‌ی محسوسات تمایل پیدا کردند و برخی خوارق عادات و تصرف در عالم عناصر توسط آنان انجام گرفت و کتاب‌ها و اصطلاحات و پندارهای آنان درباره‌ی تنزل وجود از واحد و ترتیب آن تدوین شد، و گمان کردند که مظهر کمال اسماء ارواح افلاک و ستارگان است و طبایع و اسرار حروف در اسماء جاری است و بنابراین طبایع و اسرار مزبور طبق همین نظام در کاینات هم جریان دارند و کاینات از آغاز نخستین ابداع در مراحل خود انتقال می‌یابند و اسرار خویش را آشکار می‌سازند، پس به همین منظور علم اسرار حروف پدید آمد و این علم در واقع شاخه‌ای از علم سیمیا یا علم اشارات است که نمی‌توان به موضوع و مسایل آن احاطه پیدا کرد. بوئی، ابن عربی و پیروان آنها آثار زیادی را در این زمینه تألیف کرده‌اند که حاصل و ثمره‌ی این علم نزد آنان تصرف نفوس ربانی در عالم طبیعت است بوسیله‌ی اسماء حسنی و کلمات الهی ناشی از حروفی که اسرار جاری در هستی را احاطه کرده‌اند»^۱.

ابن خلدون در مورد این نوع از سحر به تفصیل سخن گفته است که اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در این زمینه یاد بگیری به کتاب «المقدمه» او مراجعه کن.

مبحث دهم

سحر در آمریکا و دنیای جدید

«هنگامی که اسپانیایی‌ها آمریکا را اشغال کردند، دیدند که سحر از جایگاه والایی برخوردار است و ساحران در بیابان‌ها به غارها پناه می‌برند در حالی که ساده زیست بودند و چیزی نمی‌خوردند و بر آداب و رسوم و ریاضت‌های نفسی خاصی محافظت می‌کردند و معتقد بودند که این کارها باعث می‌شود که آنان به مناجات با ارواح و تسلط بر نوامیس طبیعت دست پیدا کنند.

اسپانیایی‌ها همچنین دیدند که ساحران در آمریکای شمالی اطلاعات زیادی در مورد خواص گیاهان دارند و گیاهان را برای بیماری‌های گوناگون به کار می‌برند. این ساحران بر این باور بودند که با تأثیر بر عکس یا مجسمه‌ی یک شخص می‌توانند این تأثیر را به صاحب عکس یا مجسمه منتقل نمایند و در نتیجه آن طور که می‌خواهند به آن ضرر یا نفع برسانند»^۱.

مبحث یازدهم سحر در دوران معاصر

اهل روستا بعد از هر حادثه‌ای که بر اثر رعد و برق یا غیر آن برای آنان پیش می‌آمد، در اطراف ساحر روستا جمع می‌شدند و از او می‌خواستند که دلیل حادثه‌ای که بر روستای آنان وارد آمده است مشخص نماید. در این هنگام ساحر به آینه نگاه می‌کرد و نام یک یا چند نفر از ساکنان روستا را ذکر می‌کرد و اهل روستا آنان را زنده می‌سوزاندند و هیچ‌یک از محکومان به اعدام و نزدیکان آنان حق اعتراض نسبت به این عقوبت سخت را نداشتند، چون تمام اهل روستا به این قناعت رسیده بودند که کسانی که محکوم به این عقوبت شده‌اند ادات دست شیطان بوده‌اند و شیطان از طریق آنان ضرر و زیان را به دیگر اهالی روستا رسانده است.

کسی که این حادثه را بخواند، گمان می‌کند که مربوط به قرون وسطی است، ولی این روستا هم اکنون در جنوب آفریقا قرار دارد و شش نفر از اهالی آن سوزانده شده‌اند، چون ساحر روستا گفته است آنان علت حادثه‌ای بوده‌اند که در سال ۱۹۸۳م بر اثر رعد و برق در روستایشان به وقوع پیوسته است.^۱

برخی از مردم گمان می‌کنند که این نوع نیرنگ‌ها امروزه تنها به ملت‌های عقب افتاده اختصاص دارد و این درست نیست چرا که در میان متمدن‌ترین ملت‌های جهان هم مراسمات سحر بطور گسترده و به راه‌های مختلف برگزار می‌شود که گاهی به حد اذیت کردن و کشتن دیگران هم می‌رسد.

«در فرانسه میلیون‌ها نفر وجود دارند که به این قناعت رسیده‌اند که آنان قربانی شیطان شده‌اند. اجتماعات شبانه‌ی زیادی در انبار مشروبات در طبقات پایین هتل‌های بزرگ یا در محل پارکینگ اتومبیل‌ها و یا در طبقات همکف وزارت دفاع

۱- مراجعه کن به مجله «الحوادث» چاپ لندن، شماره ۱۴۲۳، تاریخ ۱۹۸۴/۲/۱۰.

در پاریس برگزار می‌شوند که گویی پاریس میزبانی یکی از جشن‌های فودو- یکی از عبادت‌های روحی سیاه پوستان هائیتی- را بر عهده گرفته است.

در ماه مه ۱۹۸۵ یک مرد با خواهرش رختخواب پدر معلولشان را آتش زدند تا وی را از دست شیطان نجات دهند.

در آوریل ۱۹۸۵ یک زوج بازنشسته تمام چهارپایان خود را از دست دادند و سنگ‌هایی به وزن پانصد کیلوگرم در تختخواب دخترشان پیدا کردند و هزاران چماق را با اشکال مختلف در باغچه و خانه‌ی خود یافتند.

در آوریل ۱۹۸۴ دو برادر پدرشان را با سی ضربه چاقو کشتند، چون معتقد بودند که پدرشان «شراب محبت» را آماده می‌کند تا همسرش را سحر کند و او را فریب دهد، در حالی که پنج سال پیش تلاش کرده بود که همسرش را با آتش بسوزاند. در فوریه ۱۹۸۴ بنایی یک شهروند ترکیه‌ای را با چاقو کشت، چون با سحر او را اذیت می‌کرد.

ساحران تنها در فرانسه نیستند، در ایالت «اوهایو» آمریکا از سال ۱۹۶۹ سالانه پنج نوزاد بمناسبت مراسم فرا رسیدن فصل تابستان در قربانگاه شیطان قربانی می‌شوند. در ماه ژوئیه گذشته سه افسونگر، دختری را بسیار زدند و او را سوزاندند تا به نام کسانی که روح وی را عذاب می‌دادند پی ببرند.

پژوهشی که وزارت صنعت و پژوهش فرانسه در سال ۱۹۸۲ به منظور تعیین میزان عقلانیت شهروندان فرانسوی انجام داده، به این نتیجه رسیده است که هجده درصد فرانسویان به سحر ایمان دارند، و با وجود اینکه نصف افراد پاسخ دهنده اعلام کرده‌اند که علم روزی تاثیر و نتایج سحر را توضیح خواهد داد، ولی این فاصله رو به افزایش است. در همین حال سالانه چندین هزار درخواست افسون و طلسم به حوزه‌های دینی اسقف‌ها تحویل داده می‌شود.

تعداد ساحران و شعبده‌بازان در فرانسه به سی هزار نفر تخمین زده می‌شود و مجموع فروش سالانه‌ی آنان از میلیاردها فرانک تجاوز می‌کند، اگر چه نمی‌توان به ارقام دقیق پی برد، چرا که ماده‌ی ۴۰۵ قانون جزایی، سحر را منع کرده و عقوبت زندان از یک تا پنج سال را در نظر گرفته است. برای «شعبده‌بازان و افسونگرانی که

فریب خوردگان خود را قانع می‌کنند به اینکه می‌توانند برخی از بیماری‌ها را شفا بدهند و یا موفقیت را به ارمغان بیاورند و حوادثی را ایجاد کنند» بدین ترتیب بسیاری از نجوا کنندگان با ارواح و واسطه به صورت پنهانی سحر را انجام می‌دهند و نام مستعار و توهمی را بر مدارس سحر و جمعیت‌های شیطان پرستان اطلاق می‌کنند که تحت قانون شماره ۱۹۰۱ قرار می‌گیرند مانند «جمعیت‌هایی که دنبال سود نیستند».

این جمعیت‌ها از رهگذر این فعالیت‌های خود، کنفرانس‌ها، همایش‌ها و حلقه‌های درس بسته را برگزار می‌کنند و هر روز رو به افزایش هستند، ساحران هم سالانه صدها «راهنمای سحر» و جزوه‌های «جهان شیطانی» را منتشر می‌کنند. علاوه بر این تلویزیون هم به این موضوع اهمیت زیادی می‌دهد و در این زمینه برنامه‌های متعددی دارد.

هر روز روزنامه‌ها یک داستان سحرآمیز واقعی را نقل می‌کنند. برخی از این داستان‌ها خنده‌آور هستند، مانند داستان آن بازرگان تولزی که در شهر «تولز» در اطراف صندوق کوچک پر از اوراق بهادار می‌چرخید تا قراردادی با ژاپن را از آن بیرون بیاورد. برخی دیگر از این داستان‌ها ترسناک و غم‌انگیز هستند، مانند آن سناریوی تراژدیکی که در ماه مارس ۱۹۸۳ در شهر «مونپلیه» اتفاق افتاد که در آن یک خانم پرستار در اثنای یک مراسم دینی پسر شش ساله‌ی خود را کشت تا ارواح بد را از او دور کند.

این‌ها مسایل سرسام‌آوری است که هنگام صدور حکم، قضات را متحیر و کلیسا را نگران می‌کند. در ۲۹ آوریل گذشته «کمیسیون پیشگیری» متشکل از کارشناسان کلیسا در امور باطنی‌گری و منجمی، مؤمنان را به بسیج عمومی علیه این چالش بزرگ الحادی فرا خواند. واتیکان هم چند ماه پیش در روزنامه‌ی «اوسرفاتوری رومانو» ساحران و کسانی که خواهان سحر هستند را به شدت محکوم کرد.

اعتقاد به خرافات تنها به فرانسه اختصاص ندارد. در آلمان از هر چهار نفر یک نفر به سحر و آثار آن ایمان دارد و در آلمان هشتاد هزار زن ساحر وجود دارد و

حتی آلمانی‌ها از سه سال پیش بر این اعتقاد بوده‌اند که «رومنیگه» یکی از قهرمانان تیم ملی فوتبال آلمان قربانی یک ساحر فرانسوی شده است. در ماه مه گذشته یکی از معروف‌ترین شرکت‌های آمریکایی پودرهای شوینده، شعار موجود بر قوطی‌هایش را برداشت، چرا که روزانه و در طول یک ماه هزاران نامه را دریافت کرد که وجود رموز شیطانی در این شعار را محکوم می‌کردند. در چین هنوز هم سحر وجود دارد و در شهر شانگهای زنی به پانزده سال زندان محکوم شد، چون تلاش کرده بود که از طریق یک ساحر با برادر مرده‌ی خود تماس برقرار کند.

چه قشری از فرانسویان تحت تاثیر سحر زندگی می‌کنند؟ بر اساس نظر مدیر پژوهش‌های علمی مجلس ملی، زنان بیشترین کسانی هستند که تحت تاثیر سحر زندگی می‌کنند. پژوهشی که در سال ۱۹۸۲ به درخواست وزیر آموزش و پرورش انجام گرفته است نشان می‌دهد که بیشتر زنان فرانسوی بویژه زنان غیرشاغل تمایل بیشتری به اعتقاد به چیزهای نامعقول دارند. پس از زنان افرادی که با وجود تحصیلات عالی از موقعیت اجتماعی مناسبی برخوردار نیستند در جایگاه بعدی قرار دارند، چرا که تفاوت بین تعداد این افراد و موقعیت اجتماعی آنان، باور به تصورات دیگری از وضع موجود را تقویت می‌کند. اکثراً سلسله‌ای از حوادث ناگوار، دردها و شکست‌های شغلی و شخصیتی باعث می‌شوند که انسان دنبال کسی بگردد که سحر را از او باز کند. شیطان یا ساحر دو مجرم آماده‌ی محاکمه و مجازات هستند.

هنگامی که پزشکی به ناتوانی خود اعتراف می‌کند، بیمار به ساحر پناه می‌برد و از او کمک می‌خواهد، و زمانی که شانه‌های خود را تکان می‌دهد، کاهن ظاهر می‌شود. در فرانسه افسونگران در بسیاری از حوزه‌های دینی وجود دارند که روحانیان مسیحی با توجه به تقوی و پایبندی به تقالید، آنان را بر می‌گزینند. در فرانسه تعداد این افراد از صد نفر بیشتر است. این کاهنان که اکثراً افراد مسنی هستند به هر درخواستی پاسخ می‌دهند. در پاریس گاهی افراد معتقد بخاطر لیست انتظار طولانی از چند ماه قبل نوبت می‌گیرند، این هم فقط بخاطر ملاقاتی که بیشتر از ربع ساعت طول نمی‌کشد.

بهر حال به نظر می‌رسد که پناه بردن به اخترشناسی و ایمان به قوای پنهانی تنها چوب خلاصی برای مردان و زنان سرگردان نیست، بلکه این پدیده عمیق‌تر و ریشه در تاریخ غرب دارد. این پدیده یکی از نتایج فروپاشی روحانیت و عقلانیت علمی افراطی است که از اعطای معنی به زندگی بشری ناتوان است.

آنچه که کلیسا در گذشته استحواذ می‌نماید، امروزه پزشکی آن را «هستریا» می‌نامد. و این همان چیزی است که انسان را به نی‌رنگ‌های بیشماری متوسل می‌سازد. همانطور که برای یک هتل‌دار در شهر نانسی (فرانسه) پیش آمد و ۶۵ هزار فرانک فرانسه را در مقابل یک افسون ساخته شده از کاغذ دستشویی پرداخت کرد.

امروزه نگرانی و بیم ساحران از کلیسا و پلیس نیست، بلکه از وضع کردن مالیات‌ها است.

از دو سال پیش واسطه‌ها (ی ساحران) مالیاتی بر ارزش افزوده پرداخت می‌کنند و همین امر باعث نگرانی دانشمندان از موجی شده است که پیشرفت اطلاع‌رسانی علمی را تهدید می‌کند.

در سال ۱۹۸۸ پلیس فرانسه در شهرهای مختلف بویژه پاریس تعداد زیادی از افراد نیرنگ باز را دستگیر کردند که به نوع خاصی مدعی سحر و خبر دادن از آینده بودند تا پول زیادی را از مشتریان ساده‌لوح و افرادی که تشنه‌ی چیزهای شگفت‌انگیز و غیرعادی هستند، بگیرند.

ملاحظه شده است که فعالیت این شعبده‌بازان هیچ وقت مانند امروزه پررونق نبوده است، اگر چه استثمار ساده لوحی تعداد زیادی از مردم در طول تاریخ منبع درآمد زیادی برای برخی از نیرنگ‌بازان بوده است.

ولی این پدیده که در سال‌های گذشته یک مسأله‌ی حاشیه‌ای و ساده بود، امروزه ابعاد جدیدی را پیدا کرده و به یک پدیده‌ی نگران‌کننده تبدیل شده و دستگاه‌های دولتی فرانسه را وادار کرده است که در این زمینه مداخله کنند تا از گسترش این پدیده جلوگیری کنند. معمولاً در میان تمام جوامع بشری و در تمام سرزمین‌ها زنان و مردان طالع‌بینی وجود دارند، این‌ها ادعا می‌کنند که قدرت

خواندن حوادث گذشته و خبر دادن از آینده را دارند و به همین حد اکتفا می‌نمایند و فعالیت‌شان علنی و گسترده است. فرانسویان سالانه حدود سی میلیون فرانک را در مقابل خدمات این‌ها پرداخت می‌کنند. این افراد جشنواره‌ها و کنفرانس‌ها را برگزار می‌نمایند و کامپیوتر و تکنولوژی‌های نوین را جهت پاشیدن خاکستر در چشمان مشتریان خود (و فریب دادن آنان) بکار می‌گیرند.

در کنار این طالع‌بینی‌های رسمی - اگر تعبیر درست باشد - امروزه در پاریس و لیون و مارس و لوهاتر و دیگر شهرها و حتی در روستاهای کوچک و دوردست، انواع جدیدی از ساحران و واسطه‌گران روحانی وجود دارند که مدعی انجام دادن معجزاتی هستند از قبیل: پیدا کردن اشخاص مفقود شده، باز گرداندن معشوقان، جلب ثروت، مشخص کردن شماره‌های برگه‌های بخت‌آزمایی، حتی نوشتن جادوی شر برای دشمنان و شفا دادن بیماران از بیماری‌های خطرناک. این ساحران و شعبده‌بازان در مقابل این خدمات خیالی خود که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد، مبالغه‌آمیزی را از مشتریان خود دریافت می‌کنند.

در بسیاری از اوقات این ساحران بعد از آنکه مردم را فریب دادند و اموال آنان را گرفتند، پنهان می‌شوند و هیچ اثری از آنان باقی نمی‌ماند.

طبق آمارهای پلیس فرانسه تعداد ساحران، طالع‌بینان و تجارت‌کنندگان به سادگی انسان‌ها در حال حاضر بیش از شصت هزار نفر تخمین زده می‌شود. شگفت‌انگیزتر این که بیشتر این ساحران و طالع‌بینان و واسطه‌گران روحانی به صورت علنی یا شبه‌علنی فعالیت می‌کنند. برخی از آنان دفاتر یا مطب‌های مشخص دارند. برخی دیگر هم از طریق آگهی‌هایی در برخی روزنامه‌ها و مجلات حاشیه‌ای یا متخصص در زمینه‌ی علوم غیرطبیعی مشتری جذب می‌کنند.

کافی است که انسان این روزنامه‌ها و مجلات را ورق بزند تا آگهی‌هایی همراه با آدرس و شماره تلفن ملاحظه کند که از قدرت شگفت‌انگیز و سحرآمیز و غیرعادی این افراد سخن می‌گویند. پلیس فرانسه افزایش نوع ویژه‌ای از این ساحران را در شهرهای بزرگ ملاحظه کرده است. این ساحران آفریقایی‌هایی بودند

که خود را «مارابوت» می‌نامیدند و هر کدام از آن‌ها مدعی بودند که در زمینه‌ی خاصی تخصص دارند.

این‌ها مدعی بودند که بعضی از آنان در زمینه‌ی از بین بردن بدشانسی و بدیمنی تخصص دارند و بعضی دیگر متخصص افسون نوشتن هستند و برخی هم در زمینه‌ی مشخص کردن ارقام برگه‌های بخت‌آزمایی ملی، پیدا کردن مفقودان و تضمین موفقیت‌های شغلی، اجتماعی و عاطفی متخصص هستند. این افراد معمولاً در اتاق‌های کوچکی در محله‌های فقیرنشین شهرهای بزرگ از مشتریان خود استقبال می‌کنند و به گفته‌ی مسئولان فرانسوی بیشتر این افراد از راه غیرقانونی و از کشورهای آفریقایی بویژه کنیا و سنگال وارد فرانسه شده‌اند.

مسئولان فرانسوی به این نتیجه رسیده‌اند که این آفریقایی‌ها مافیایی را برای ساحران و شعبده‌بازان تشکیل داده‌اند که گاهی با وسایلی که هیچ ارتباطی هم با سحر و علوم غیر طبیعی ندارد از مصالح آنان محافظت می‌کنند. پلیس فرانسه اخیراً در شهر «لوهافر» شبکه‌ی بزرگی از ساحران آفریقایی کشف کرده است که ادعا می‌کردند آنان فرستاده‌ی پیامبران هستند و از توانایی‌های سحری فوق‌العاده‌ای برخوردارند. مسأله‌ی دشوارتر این است که پلیس از اثبات اتهام این ساحران به حيله و نیرنگ ناتوان است و مشتریان آن‌ها هم که پول‌های زیادی را در مقابل «هیچ» به آنان داده‌اند نمی‌توانند حقوق خود را بدست بیاورند.

در قرون وسطی، مسئولان گاهی ساحران را می‌سوزاندند، ولی امروزه تنها می‌توانند آنان را به نیرنگ‌بازی و گرفتن مال از دیگران متهم کنند. ولی با نبودن دلایل مادی و محسوس چگونه می‌توان این اتهام را اثبات کرد.

تمام کاری که مسئولان می‌توانند در این زمینه انجام دهند، این است که این ساحران را در دام جرم محسوس بیاندازند و یا آنان را به جرم ورود غیرقانونی به فرانسه از آن کشور اخراج کنند.

اعتقاد مشتریان فرانسوی به توانایی‌های این ساحران و شعبده‌بازان مسأله را پیچیده‌تر می‌کند و این مشتریان تنها زمانی به نیرنگ آنان پی می‌برند که فرصت از دست رفته است.

نباید اعتقاد داشت که تنها طبقات ساده‌ی جامعه قربانی این نیرنگ‌ها می‌شوند، بلکه بسیاری از روشنفکران و بازرگانان هم وجود دارند که در دام این ساحران افتاده‌اند، مانند «پاتریک» ۳۹ ساله، وی که کارمند یکی از شرکت‌های بزرگ پاریس است می‌گوید: «گفته می‌شود این کارها تنها برای دیگران (افراد ساده‌لوح) اتفاق می‌افتد در حالی که برای خود من هم پیش آمده است. خیلی مشتاق بودم که پروژه‌ی بزرگی را در شرکتی که در آن کار می‌کنم به انجام برسانم و بطور تصادفی و توسط یکی از دوستانم با شخصی از یکی از کشورهای آفریقایی آشنا شدم که معلومات زیاد او مرا به شگفتی وا داشت.

بعد از برگزاری چند جلسه‌ی روحی، به قدرت و توانایی او ایمان آوردم و مبلغ هفتاد و پنج هزار فرانک را به صورت امانت به او تحویل دادم و وی آن را در گاوصندوقی گذاشت و تأکید کرد که اگر پروژه‌ی من به انجام نرسد، آن را به من بر می‌گرداند. ولی پروژه‌ی پاتریک تحقق پیدا نکرد و این ساحر بزرگ هم با مبلغی که بصورت امانت به وی تحویل داده شده بود، پنهان گردید.

به گفته‌ی یکی از بازرسان پلیس، این یک نیرنگ صرف است که هیچ مدرک و دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد و در نتیجه پیگرد قانونی و مجازات نیرنگ‌بازان هم امکان‌پذیر نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که تنها راه‌حل این مشکل این است که برخی از فرانسویان از ایمان کورکورانه‌ی خود به این ساحران بکاهند و نگاهی واقع‌گرایانه‌تر به امور داشته باشند.^۱

در جزایر «هائیتی» و «برزیل» نوعی سحر وجود دارد که «فودو» نامیده می‌شود. «فودو» یکی از انواع سحر سیاه است که ساحران در آن ارواح را برای تحقق اهداف و مقاصد سوء خود بکار می‌گیرند.

انجام دهندگان این سحر در یک مراسم رقص گرد هم می‌آیند و گمان می‌کنند که روح بر جسد یک زن مسلط می‌شود و آن زن به رقص می‌پردازد. رقص جزئی از این شعبده‌بازی است که در آن شیطان به عقل‌های بشری می‌خندد.

۱- مراجعه کن به: روزنامه القبس کویت، تاریخ ۱۲/۷/۱۹۸۸.

در «فودو» عروسک‌ها بکار گرفته می‌شوند تا بیماری و مرگ را برای کسی که می‌خواهند اذیتش کنند فراهم نمایند، و در اثنای سروده‌های سحرآمیز، خون، منی، گیاهان سمی و بقایای اجساد آدمیان را بکار می‌برند. ملاحظه می‌شود که انجام دهندگان این نوع سحر به نوعی صرع مبتلا می‌شوند که به دنبال آن روح «از رویل» وارد بدن شخص رقص می‌شود و گمان می‌کنند زنی که روح وارد بدن او شده است، بدن خود را احساس نمی‌کند ولی وجود نیرویی را در خود احساس می‌کند که سر وی را منفجر می‌کند و به مدت سه تا چهار ساعت در این وضعیت باقی می‌ماند تا سحر انجام گیرد.

یکی از گمراهی‌های این آیین کفرآمیز این است که به زنی که این رقص‌ها را انجام می‌دهد اجازه داده می‌شود با چند مرد به تعداد انگشترهایی که در دست دارد ازدواج کند، همچنین به وی اجازه داده می‌شود که بدون ازدواج هم با هر چقدر از مردان که می‌خواهد رابطه برقرار کند.

با پایان یافتن رقص، روح، نوشیدنی‌ها و مشروبات الکلی را درخواست می‌کند و می‌خواهد که بر یک تخت منتقل شود تا بخوابد و سپس از بدن آن زن جدا می‌شود.^۱

بدون تردید این روحی که انسان را به بازی می‌گیرد و او را بازیچه‌ای در دستان خود قرار می‌دهد، در واقع شیطانی از شیاطین است.

کسانی که اخبار انتخابات را در جهان غرب پیگیری می‌کنند، ملاحظه می‌نمایند که مردان و زنان غیب‌گو در زمان انتخابات فعال می‌شوند و خبر می‌دهند که چه کسی رئیس جمهور می‌شود و یا آینده‌ی کشور در سال‌های آینده چگونه خواهد بود.

مطبوعات خبر بسیار دردناک و شگفت‌انگیزی منتشر کردند مبنی بر این که در آمریکا بیش از هشت نفر که از یک سبک عقل به نام «جون» تبعیت کرده بودند، خودکشی کردند. این افراد گمراه به پیروان خود دستور داده بودند که از جامعه کناره بگیرند تا پاک شوند و شعایر خرافی ویژه‌ی خود را انجام دهند. زمانی که

۱- مراجعه کن به: ضمیمه‌ی روزنامه‌ی الانباء کویتی، تاریخ ۱۹۸۸/۶/۲۲.

رهبرشان تصمیم به مرگ دسته جمعی گرفت، همه‌ی آنان با اختیار خود به است‌قبال مرگ رفتند و خودکشی کردند و قبل از این که اقدام به خودکشی بکنند، کودکان خود را سر بردند.

خبرگزاری‌ها گزارش دادند که در کره جنوبی دجال و دروغ‌پردازی است که میلیون‌ها انسان از او پیروی می‌کنند و محبوبیت او از محبوبیت هر رئیس جمهوری که در آمریکا بر سر کار آمده بیشتر شده است و از این راه بلیون‌ها دلار و کاخ‌های بسیار مجللی را بدست آورده است.

روشن‌ترین دلیل بر وجود عقلیت خرافی در دنیای معاصر چشمی است که جهت دفع چشم زخم حسودان بر دلار آمریکا ترسیم شده است.

کسی که اخبار ساحران و شعبده‌بازان را در کشورهای عربی و اسلامی پیگیری کند، در می‌یابد که اوضاع این کشورها از فرانسه و آمریکا بهتر نیست در حالی که انتظار می‌رود ساحران در کشورهای اسلامی که دینشان سحر را حرام کرده و آن را یکی از هفت گناه کبیره بحساب آورده است بازار پر رونقی نداشته باشند.

برای خواننده‌ی گرامی برخی از اخباری که روزنامه‌ها و مجلات کویتی در مورد سحر در کشور کویت در دوره‌ای که من این موضوع را پیگیری کرده‌ام ذکر می‌کنم.

روزنامه «القبس» در شماره روز (۸ مارس ۱۹۷۹) خبری منتشر کرد مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‌باز که سحر و شعبده‌بازی انجام می‌داد و برای هر جلسه از بیماران خود مبلغ بیست دینار کویتی دریافت می‌کرد.

در شماره روز ۲۱ ژوئن ۱۹۷۹ روزنامه القبس آمده است: دادگاه جرایم غیرجنایی، شعبده‌بازی به نام «سکینه» را به اتهام حيله گری و انجام دادن سحر و شعبده بازی محکوم کرد و نزد او مقداری خرمهره و سنگ‌هایی که با آن‌ها مراسم سحر را انجام می‌داد بدست آمده است. این زن از بیست سال پیش مشغول این کار بوده و در مقابل هر جلسه چهل و پنج الی پنجاه دینار را دریافت می‌کرده است.

یکی از شگفت‌انگیزترین اخبار منتشر شده در این زمینه خبر شعبده‌بازی است که ادعا می‌کند که می‌تواند بیماران روانی را با روش‌های شگفت‌آوری معالجه کند.

در شماره روز ۲۱ ژانویه ۱۹۸۰ روزنامه القبس آمده است: شعبده‌بازی موسوم به «عودا» در خیمه‌ای در صحرا از قربانیان خود استقبال می‌کرد و با وارد کردن سیخ‌های آهن در بدن آنان بطوری که از طرف دیگر بدنشان خارج شود، آنان را معالجه می‌کرد. به این هم اکتفا نمی‌کرد بلکه با سیخ یا شمشیر بیماران خود را می‌زد و مأموران انتظامی مقداری پول که محصول نیرنگ و شعبده‌بازی این نیرنگ‌باز است از او کشف و ضبط کرده‌اند.

روزنامه القبس در شماره روز ۱۸ ژانویه ۱۹۸۰ گزارش داد که مأموران انتظامی، نگهبانی را دستگیر کردند که به زعم این که طلسم‌هایی را می‌سازد که بوسیله‌ی آن زن را محبوب شوهرش می‌کند مشغول انجام دادن سحر و شعبده‌بازی بود. در شماره روز ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ خبری ذکر شده مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‌باز و پسرش به جرم انجام دادن سحر و شعبده‌بازی.

در شماره روز ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۰ هم خبر دستگیری مردی نود ساله به اتهام انجام دادن سحر درج شده است. مأموران مقداری کاغذ، خرمهره، گوش ماهی، سر هدهد و پای گرگ از این پیرمرد کشف و ضبط کرده‌اند.

در شماره روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۰ خبری درج شده است مبنی بر دستگیری زنی به نام فاطمه در استان پایتخت (کویت) به اتهام انجام دادن سحر که یک حجاب را به مبلغ پنجاه دینار می‌ساخت. این زن در سحر خود از مرغ و مقداری شکر استفاده می‌کرد. وی از بیمار خود می‌خواست تکه‌ی شکر را در محل حساسی قرار دهد و مرغ را زیر تخت بگذارد.

در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۸۰ روزنامه القبس از دستگیری زن شعبده‌بازی به نام «وبریه» خبر داد که به ساحری اشتغال داشت.

روزنامه السیاسه در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۸۰ خبری را منتشر کرد مبنی بر اینکه راهبه‌ی سوری در «رمی‌ثیه» مردم را بوسیله‌ی دعاها و طب عربی مداوا می‌کند و مردم برای دو سال نزد او وقت رزرو می‌کنند.

در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۹ روزنامه القبس سخنان آقای عبدالکریم جعفر مدیر دفتر وزیر بهداشت کویت را منتشر کرد که در آن بیماران کویتی را از یک شعبده‌باز اردنی به نام «مدلله» که برای مداوا پیش او می‌رفتند بر حذر داشته است.

مدیر دفتر وزیر در سخنان خود گفته است که وی به دستور وزیر بهداشت به اردن رفته و شش روز را در آنجا سپری کرد است تا بر نیرنگ‌های این شعبده‌باز که بیماران از کشورهای دور دست از جمله کویت نزد او می‌روند اطلاع پیدا کند. به گفته‌ی وی این زن روزانه حدود سی بیمار را پذیرش می‌کند ولی تاکنون ثابت نشده است که هیچ بیماری توسط او شفا یافته باشد.

روزنامه القبس در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۸۵ نوشت که یک شعبده‌باز، نسخه‌ای خرافی را به مبلغ هزار و پانصد دینار به یک زن فروخت. این زن نازا بود و این شعبده‌باز ادعا کرده بود که می‌تواند او را صاحب فرزند کند. بعد از، از دست دادن فرصت این زن فهمید که مبلغ زیادی را در مقابل تعدادی کاغذ که با کلمات و حروف و موادی که ارزش یک دینار هم ندارند سیاه شده، پرداخت نموده است. روزنامه السیاسه در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۸۷ خبری را با این مضمون منتشر کرد که زنی توانسته است صد و پنجاه هزار دینار کویتی را از یک مرد ثروتمند بدست آورد. این مرد ادعا کرده که این زن او را سحر کرده و بعد از این که آب مرغی به او داده او را عاشق خود ساخته و در نتیجه وی را خواستگاری کرده است. آن زن مقداری مال را از وی خواسته و او هم آن مال را در اختیارش گذاشته و بعد از آن دیگر آن زن را ندیده است.

در شماره روز ۲۱ فوریه ۱۹۸۷ روزنامه القبس آمده است که مردی شعبده‌باز توانسته است مبلغ هنگفتی را از کویتی‌ها و خارجیانی که از بیماری‌های روانی رنج می‌برند دریافت کند. این مرد بعداً فرار کرده و تعدادی طلسم از خود بر جای گذاشته که هیچ دردی را دوا نمی‌کنند.

روزنامه السیاسه در تاریخ ۲۱ مه ۱۹۸۶ تصاویر طلسم‌هایی را منتشر کرده که کلمات آن‌ها نامفهوم است و شامل آیات قرآنی تودرتو و توسل‌های شرک‌آلود است.

این روزنامه در ادامه گفته است: شبکه‌ای از شعبده‌بازان در کویت این طلسم‌ها و خرافات را ترویج می‌کنند و هر طلسم گاهی به هزار و پانصد دینار می‌رسد. به گفته‌ی این روزنامه افراد این شبکه در مناطقی که ساکنان آن ساده لوح هستند و به آسانی می‌توان آنان را فریب داد در حال افزایش هستند.

این شعبده‌بازان در اجرای مراسمات سحری خود چیزهای زیادی را بکار می‌برند، مثلاً مدال پیچیده شده با یک نخ را بر ضد سحر، و خرمهره را برای جلب شانس و محبت و رزق و روزی و جدایی انداختن میان زن و شوهر بکار می‌برند. آنان همچنین فنجان؛ کف خوانی، دف زنی، عود، گوش ماهی و کاسه‌ی نجات را نیز بکار می‌برند. آنان از مشتریان خود هم چیزهای تعجب‌آوری را درخواست می‌کنند، مثلاً برخی یک گوسفند سیاه یا یک بره‌ی سفید یا شاخ‌دار از آنان می‌خواهند، برخی هم از آنان می‌خواهند که خروسی را ذبح کنند و آن را در قبرستان دفن نمایند.

فصل دوم

تعریف سحر

مبحث اول

تعریف سحر در لغت

سحر در زبان عربی بر هر چیزی که علت آن پنهان و دقیق باشد، اطلاق می‌شود، به همین علت عرب‌ها در مورد چیزهای بسیار پوشیده و پنهان می‌گویند: «أخفی من السحر» یعنی از سحر پنهان‌تر است. عرب‌ها زیبایی چشم‌ها را هم به سحر توصیف می‌کنند، چرا که چشم‌ها با تیرهای خود به صورت پنهانی دل‌ها را مورد هدف قرار می‌دهند. بیان هم به سحر توصیف می‌شود از جمله در فرموده‌ی پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «إن من البیان لسحراً»^۱ یعنی برخی از بیان سحر است. علت این که برخی از بیان‌ها سحر نامیده شده است این است که این نوع بیان‌ها مورد پسند شنوندگان قرار می‌گیرد و دل‌های آنان را جذب می‌کند و بر نفس آنان غالب می‌شود و اشیاء را از حقیقت و جهت خود بر می‌گرداند. سحری هم «سحور» نامیده شده است چون به صورت پنهانی در آخر شب خورده می‌شود. ریه

۱- این حدیث را امام بخاری در صحیحش در کتاب «الطب» باب «إن من البیان لسحراً» روایت کرده است. بخاری به نقل از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفته است: دو مرد از طرف مشرق آمدند و خطبه‌ای خواندند و مردم از بیان آنان تعجب کردند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از بیان سحر است».

برخی از علما گفته‌اند: این حدیث بمنزله‌ی ذم است، چون گاهی شخصی که حق به جانب او نیست از شخص صاحب حق فصیح‌تر است و با بیان خود مردم را مسحور می‌کند و بدین ترتیب حق را ضایع می‌کند. مذموم بودنش بدین خاطر است که شخص فصیح باطل را درست و زیبا جلوه می‌دهد بطوری شنونده آن را حق تصور می‌کند.

برخی از علما هم این حدیث را بر مدح و تشویق به زیباسازی سخن و الفاظ حمل کرده‌اند. بلاغت زمانی پسندیده است که به حد اطناب و زیاده‌گویی نرسد و باطل را به صورت حق نشان ندهد. (مراجعه کن به: فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۳۷ و تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۵۴).

هم بخاطر پنهانی و دقت مجراهای آن به اجزای بدن سحر نامیده می‌شود. عرب‌ها سحر را بر خدعه و نیرنگ هم اطلاق می‌کنند، چرا که علت آن پنهان و دقیق است. کلمه‌ی سحر در این بیت لبید به همین معنا به کار رفته است:

فَإِنْ تَسْأَلِنَا فِيمَ نَحْنُ فَإِنَّا عَصَافِيرُ فِي هَذَا الْأَنَامِ الْمُسْحَرِ

«اگر از ما سؤال می‌کنی که ما چه کار می‌کنیم، پس (بدان که) ما

گنجشک‌هایی هستیم در میان این انسان‌های فریفته شده».

۱- در مورد معنی لغوی سحر به لسان العرب ج ۲، ص ۱۰۶ و قاموس المحيط، ص ۵۱۹ و کتاب‌های لغت مراجعه کن.

مبحث دوم

تعریف سحر در اصطلاح علما

جصاص در تعریف سحر تفاوتی بین معنی لغوی و معنی اصطلاحی آن قائل نشده است. سحر از نظر او عبارت است از «هر چیزی که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».^۱

فخر رازی هم در تفسیر خود همین نظر را دارد و گفته است: «بدان که سحر در اصطلاح شریعت مختص هر چیزی است که علت آن پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».^۲

این دو تعریف مانع نیستند، لذا این دو دانشمند چیزهایی که در قلمرو سحر قرار نمی‌گیرند نیز جزو مصادیق سحر به حساب آورده‌اند. در مبحث انواع سحر در این زمینه سخن خواهیم گفت.

ابن عابدین سحر را این چنین تعریف کرده است: «سحر علمی است که بوسیله‌ی آن ملکه‌ای نفسانی بدست می‌آید که انسان می‌تواند از طریق آن کارهای شگفت‌انگیزی را انجام دهد که علل و اسباب آن‌ها پوشیده و پنهان است».^۳

ابن خلدون هم تعریفی نزدیک به تعریف سابق را در مورد سحر ارائه داده و گفته است: «سحر عبارت است از علم به کیفیت استعدادهایی که نفوس بشری از طریق آن‌ها می‌توانند بدون یاریگر و یا به یاری امور آسمانی در عالم عناصر تاثیر بگذارند، که اولی سحر و دومی طلسم نامیده می‌شود».^۴

تفاوت بین دو تعریف اول و دو تعریف آخر در این است که سحر از نظر دو تعریف اول شامل هر چیزی می‌شود که علت آن پوشیده و پنهان باشد، خواه آن

۱- الجصاص، أحكام القرآن، ج ۱، ص ۴۲.

۲- قصه السحر، ص ۲۵.

۳- حاشیه ابن عابدین، ج ۱، ص ۴۴.

۴- ابن خلدون، المقدمة، ص ۹۲۳.

چیزی که علتش پنهان است یک نیرنگ علمی باشد و یا ویژگی برخی از مخلوقات باشد و یا اینکه تخیل و نیرنگ باشد. ولی دو تعریف آخر سحر را صفتی برای برخی از نفوس آدمیان قرار می‌دهد که می‌توانند بوسیله‌ی آنچه از سحر آموخته‌اند در جهان مادی تاثیر بگذارند.

ما با جصاص و رازی در جواز اطلاق سحر بر هر چیزی که علت آن پنهان باشد نزاعی نداریم، ولی نزاع ما با آنان در این است که سحر اصطلاح شارع است (و احکامی بر آن مترتب است) جصاص خود اقرار کرده است که اطلاق سحر بر بیان در حدیث «إن من البیان لسحراً» مجاز است نه حقیقت.^۱

شایسته بود که جصاص سخن‌چینی و آنچه که حيله‌گران بوسیله‌ی دستگاه‌های مرکب هندسی و داروها و تردستی انجام می‌دهند تا به مقصود خود برسند، جزو سحر مجازی به حساب می‌آورد نه سحر حقیقی که خداوند انجام دهنده‌ی آن را کافر قلمداد کرده است.

شیخ سلیمان پسر عبدالله پسر محمد پسر عبدالوهاب می‌گوید: «سحری که از طریق دارو و دود کردن و امثال این‌ها انجام می‌گیرد سحر به حساب نمی‌آید و اگر سحر نامیده شود از طریق مجاز است همانند نامگذاری سخن‌بلیغ و سخن‌چینی به سحر. ولی این نوع سحر به خاطر ضرر و زیانی که دارد حرام است و انجام دهنده‌ی آن به شدت مورد تعزیر قرار می‌گیرد».^۲

مسأله‌ی دیگری هم وجود دارد که در نحوه‌ی تعریف سحر توسط علما تاثیر دارد و آن این است که برخی از علما معتقدند که حقیقت و ماهیتی برای سحر وجود ندارد در حالی که برخی دیگر معتقدند که سحر دارای حقیقت است.

مثلاً اگر ابوبکر رازی در تعریف سحر گفته است: «سحر هر چیزی است که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد» به این خاطر بوده است که سحر از نظر او حقیقت ندارد.

۱- جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۳.

۲- تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۲۵.

استاد سید قطب از دانشمندان معاصر هم همین نظر را دارد و در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از فریب دادن حواس و اعصاب و الهام کردن به نفوس. و سحر طبیعت اشیاء را تغییر نمی‌دهد و حقیقت جدیدی را ایجاد نمی‌کند ولی آنچه را که ساحر می‌خواهد به حواس و عواطف انسان القا می‌کند».^۱

اما کسانی که معتقدند سحر دارای حقیقت است، آن را مانند ابن خلدون تعریف کرده‌اند.

از جمله کسانی که بر این باورند ابن قدامه است. وی در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از گره‌ها و افسون‌هایی که ساحر آن‌ها را می‌خواند یا می‌نویسد و یا عملی است که ساحر آن را انجام می‌دهد و بطور غیرمستقیم در بدن، قلب و یا عقل فرد جادو شده تأثیر می‌گذارد».^۲

تهانوی هم در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از این که انسان در حین ارتکاب گفتار یا کرداری که در شریعت حرام شده است، کاری خارق‌العاده را انجام دهد. سنت خدا بر این جاری بوده است که خود در ابتدا انجام دهنده‌ی این کار خارق‌العاده باشد».^۳

۱- سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۴۰۰۷.

۲- ابن قدامه، المغنی، ج ۸، ص ۱۵۰.

۳- تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ص ۱۵۲.

مبحث سوم

تفاوت سحر با معجزه و کرامت

با دقت کردن در تفاوت سحر با معجزه و کرامت، حقیقت سحر روشن می‌شود. بسیاری از مردم سحر را با معجزه و کرامت اشتباه می‌گیرند و معتزلیان حقیقت سحر را انکار کرده‌اند، چون نتوانسته‌اند میان سحر و معجزه تفاوت بگذارند. سحر از جهات زیر با معجزه و کرامت تفاوت دارد:

۱- سحر علمی است که از طریق یادگیری و مهارت پیدا کردن بدست می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ (بقره: ۱۰۲) «از آنان چیزهایی می‌آموزند که با آن میان مرد و همسرش جدائی می‌افکنند».

﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٍ﴾ (طه: ۶۹) «آنچه که انجام داده‌اند، نیرنگ ساحر است». و موسی به ساحران گفت: ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (یونس: ۸۱) «آنچه شما ارائه دادید، سحر است و حتماً خداوند آن را نابود و باطل خواهد کرد، خداوند کار مفسدان را شایسته نمی‌گرداند». سحر در واقع با تحمل و رنج گفتار و کردار صورت می‌گیرد، در حالی که کرامت، عطا و بخششی از جانب خداوند است که هیچ نیازی به تحمل و رنج ندارد. معجزه نیز چنین است و به پیامبران و فرستاده‌های خدا داده می‌شود.^۱ ابن خلدون می‌گوید: «معجزه نیروی است که تأثیر بزرگی در نفس انسان می‌گذارد و صاحب معجزه در انجام دادن کار اعجاز‌آمیز خود از جانب خداوند مورد تایید قرار می‌گیرد، ولی ساحر کار خارق العاده‌ی خود را با نیروی نفسانی خود و گاهی با همکاری شیاطین انجام می‌دهد».^۲

۱- مراجعه کن به: فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۲- ابن خلدون، المقدمة، ص ۹۳۲.

۲- معجزه و کرامت توسط انسان فاسق انجام نمی‌گیرند ولی سحر تنها از جانب انسان فاسق صورت می‌گیرد. «پیامبری که معجزه از او سر می‌زند از نظر پیدایش، تولد، مزایا، اخلاق، آفرینش، صداقت، ادب، مهربانی و دوری از پستی‌ها و دروغ و نیرنگ از همه‌ی انسان‌ها برتر است در حالی که ساحر کاملاً برعکس این موارد است و هر جا یافته شود در میان مردم مبعوض و حقیر است و دوستان و پیروان وی هم دنبال باطل هستند»^۱.

ابن حجر می‌گوید: «باید به وضعیت کسی که کار خارق العاده را انجام می‌دهد، نگاه شود، پس اگر آن شخص پایبند به شریعت بود و از گناهان کبیره دوری می‌کرد، کار خارق العاده‌ی او کرامت و در غیر این صورت سحر خواهد بود، چرا که این کار او از یکی از انواع سحر مانند یاری کردن شیاطین نشأت می‌گیرد.

شیخ الإسلام ابن تیمیه در مورد ساحران، منجمان، کاهنان و کسانی که در زمینه‌ی علم و زهد و عبادت تلاش می‌کنند ولی به آنچه که پیامبران آورده‌اند ایمان نمی‌آورند و سخنان آنان را باور نمی‌کنند و از اوامر آنان اطاعت نمی‌نمایند می‌گوید: «همه‌ی این‌ها باید تکذیب شوند و باید در اعمالشان گناه و نافرمانی باشد مانند نوعی شرک، ستم، فواحش، غلو و یا بدعت در عبادت، و به همین خاطر شیاطین بر آنان نازل می‌شوند و با آنان همراه می‌گردند و بدین ترتیب آنان جزو اولیاء شیطان قرار می‌گیرند نه اولیاء رحمن. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ (الزخرف: ۳۶) «و هرکس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیطانی را مأمور او می‌سازیم و این شیطان همواره همدم او می‌گردد».

ذکر خدای رحمان همان قرآن کریم است که خداوند، پیامبر ﷺ را با آن مبعوث کرده است، پس هر کس به قرآن ایمان نیاورد و آن را تصدیق نکند و به وجوب اطاعت از اوامر آن اعتقاد نداشته باشد، در واقع از قرآن روی گردان شده و

۱- القرافی، الفروق، ج ۴، ص ۱۷۰.

در نتیجه شیطانی برای او مسخر می‌شود که او را همراهی خواهد کرد. بنابراین اگر کسی در نهایت زهد شب و روز مشغول ذکر خدا شود و در عبادت و بندگی او تلاش نماید ولی از ذکری که نازل کرده است - یعنی قرآن کریم - پیروی نکند، جزو اولیاء شیطان به حساب می‌آید اگر چه در هوا پرواز کند و یا بر سطح آب حرکت نماید، چون در واقع شیطان او را در هوا حمل می‌کند و به پرواز در می‌آورد»^۱.

ابن خلدون در این زمینه می‌گوید: «ساحر هیچ خیری از او صادر نمی‌شود و (سحر خود را) هیچ وقت در راه‌های خیر بکار نمی‌گیرد و صاحب معجزه هیچ شری از او صادر نمی‌شود و (معجزه را) هیچ وقت در راه‌های شر بکار نمی‌گیرد، گویی که این دو در اصل فطرت خود نقیض یکدیگرند و خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او توانمند و باعزت است و هیچ پروردگاری جز او نیست»^۲.

۳- معجزات پیامبران علیهم‌السلام دارای حقیقت هستند و باطن‌شان مانند ظاهرشان است و هر چه در آنها به تأمل بپردازیم، بیشتر به صحت آنها پی می‌بری و اگر تمام مخلوقات تلاش کنند مانند آن را انجام دهند ناتوان خواهند شد، ولی کارهای ساحران و تخیلات آنان نوعی نیرنگ و چابک‌دستی است برای نشان دادن چیزهایی که حقیقت ندارند، و آنچه هم که نشان داده می‌شود، حقیقت ندارد. با تأمل و تحقیق می‌توان به این نکته پی برد. هر که هم بخواهد می‌تواند سحر را یاد بگیرد و به جایگاه دیگر ساحران دست پیدا کند و مانند کارهای آنان را انجام دهد»^۳.

قرافی هم به این موضوع پرداخته و در تفاوت بین سحر و معجزه گفته است: «تفاوت بین سحر و معجزه در این است که در سحر و طلسم چیزی خارق العاده وجود ندارد، بلکه یک امر عادی است که طبق سنت الهی و بر اساس اسباب و مسببات انجام می‌گیرد، ولی این اسباب تنها برای تعداد اندکی از مردم فراهم

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۳۵.

۳- جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۹.

می‌شوند مانند دواهایی که از آن‌ها کیمیا ساخته می‌شود، و گیاهانی که از آن‌ها نفتی درست می‌شود که دژها و صخره‌ها را می‌سوزاند و از آن‌ها روغنی ساخته می‌شود که هرکس آن را بر خود بمالد، آهن او را نمی‌برد و مانند سمندل که حیوانی است آتش بر آن تأثیر نمی‌گذارد و تنها در آتش پناه می‌گیرد. تمام این‌ها کارهای شگفت‌انگیزی هستند که به ندرت در جهان به وقوع می‌پیوندد، ولی اگر اسباب آن‌ها فراهم گردد طبق روال عادی خود واقع می‌شوند.

همچنین اگر اسبابی که خداوند طبق معمول برای سحر قرار داده است فراهم گردند، سحر تحقق پیدا خواهد کرد.

سیمیاء (که نوعی سحر است) و غیر آن هم طبق اسباب عادی به وقوع می‌پیوندند، ولی کسانی که این اسباب را می‌شناسند تعداد کمی از مردم هستند. اما معجزات اسباب معمولی ندارند، پس خداوند اسبابی را در جهان قرار نمی‌دهد که دریا را ببندند و یا کوه‌ها را در هوا به حرکت در آورند و امثال این‌ها. منظور ما از معجزه آن چیزی است که خداوند در جهان می‌آفریند که پیامبران علیهم‌السلام (با معاندان) تحدی می‌کنند و میان سحر و معجزه تفاوت زیادی است.^۱

آنچه که این دو دانشمند (جصاص و قرافی) گفته‌اند، درست است، چرا که شبیه معجزه را نمی‌توان انجام داد و انسان از اسباب آن اطلاعی ندارد، ولی سحر دارای اسباب پنهانی است که برخی از مردم آن‌ها را نمی‌دانند ولی تعداد کمی از مردم از آن‌ها اطلاع دارند و گاهی هم اهل یک دوره آن‌ها را نمی‌دانند اما اهل دوره‌های بعد آن‌ها را می‌دانند.

مثلاً در قدیم برخی از کسانی که با جن ارتباط برقرار می‌کردند، جنیان «چیز شفافی مانند آب و شیشه به آنان نشان می‌دادند و آنچه را که از آنان می‌خواستند در موردش خبر دهند، برایشان در آن چیز شفاف نمایش می‌دادند و آنان به مردم خبر می‌دادند و همچنین سخن کسانی که از ولی آنان درخواست کمک می‌کردند و به وی می‌رساندند و پاسخ وی را هم برای آنان می‌بردند».^۲

۱- القرافی، الفروق، ج ۴، ص ۱۶۸.

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۱۱، ص ۳۰۹.

امروزه بشر توانسته است به آنچه که جن در گذشته به آن رسیده بود برسد و دور و نزدیک این را می‌دانند. این تلفن و رادیو و ماهواره‌هایی که شب و روز اخبار را منتقل می‌کنند باعث می‌شوند که ما از چیزهایی اطلاع پیدا کنیم که مردم در قدیم آن را در اوج سحر می‌دانستند و شیاطین بندگان را با آن گمراه می‌کردند و امکان استفاده از آن‌ها را به بندگان نمی‌دادند تا زمانی که آنان را بنده خود می‌کردند.

انتقال از مکانی به مکانی دیگر با سرعت زیاد امروزه در مدت زمان کوتاهی انجام می‌گیرد ولی آنچه که شیاطین در گذشته با این سرعت منتقل می‌کردند مردم از آن خیلی تعجب می‌کردند. خداوند به ما خبر داده است که شیاطین از توانایی‌های شگفت‌انگیزی برخوردارند و می‌توانند با آن در این جهان منتقل شوند و هر که را بخواهند منتقل کنند.

۴- معجزه قابل ابطال نیست ولی سحر ساحر قابل ابطال است، چرا که یک فرد مثل ساحر و یا یک فرد عالمتر از او می‌تواند سحرش را باطل کند، به همین علت بین ساحران و شیاطین آنان درگیری‌ها و جنگ‌هایی صورت می‌گیرد. گاهی هم اهل تقوا و ایمان با یقینی که خدا به آنان داده است و با آیات و دعاها و اذکاری که تلاوت می‌کنند سحر ساحران را باطل می‌گردانند. گاهی اتفاق افتاده است که برخی از پرهیزکاران در محفل این منحرفان حاضر شده و آیه‌الکرسی را تلاوت کرده‌اند و ساحر نتوانسته است چیزی را انجام دهد و گاهی هم برخی از این منحرفان در هوا پرواز کرده‌اند و وقتی که این پرهیزکاران شروع به تهلیل کرده‌اند، بر زمین افتاده‌اند.

ابن خلدون می‌گوید: در پرچم کسری که «درفش کاویانی» نامیده می‌شد وفق مئینی عددی (طلسمی که بر اساس مربع بنا شده است) دریافت وجود داشت و آن را به اشکال فلکی خاصی که برای این وفق رصد کرده بودند، در آورده بودند. اهل طلسم و اوفاق بر این باور بودند که این پرچم مخصوص پیروزی در جنگ‌ها است، و هر پرچمی که این طلسم در آن یا با آن باشد هرگز شکست نمی‌خورد.

ولی این پرچم در جنگ قادسیه سقوط کرد همانطور که فرماندهی ایرانیان رستم سقوط کرد و در خاک غلتید. ایمان اصحاب پیامبر ﷺ و تمسک آنان به کلمه‌ی خداوند به عنوان مدد الهی با سحری که در این پرچم بود معارضه کرد و تمام گره‌های سحری آن باز شد و در برابر لشکریان ایمان پایدار ماند و آنچه که انجام داده بودند، باطل گردید.

۵- سحر می‌تواند از طرف ساحر و غیرساحر انجام گیرد و یک گروه می‌تواند بطور همزمان سحر را یاد بگیرند و آن را انجام دهند، در حالی که هیچ کس (بجز صاحب معجزه) نمی‌تواند چیزی مثل معجزه را انجام دهد.^۱

۶- تفاوتی که متکلمان بر آن تکیه کرده‌اند به «تحدی» بر می‌گردد، و آن ادعای وقوع معجزه بر اساس مدعای پیامبر ﷺ است. متکلمان در این زمینه گفته‌اند: ساحران از مثل این تحدی بازداشته شده‌اند و نمی‌توانند چنین تحدی را انجام دهند. وقوع معجزه هم طبق ادعای شخص دروغگو مقدور نیست، چرا که دلالت معجزه بر صدق یک امر عقلی است، چون صفت (و ماهیت) معجزه تصدیق (و تأیید) پیامبر ﷺ است، پس اگر معجزه با دروغ هم واقع شود، شخص صادق و راستگو به دروغگو تبدیل می‌شود و این محال است، بنابراین معجزه به هیچ وجه توسط شخص دروغگو انجام نمی‌گیرد.^۲

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۷.

۲- ابن خلدون، المقدمة، ص ۹۳۵.

مبحث چهارم تفاوت بین سحر و حسد

جهت دقت بیشتر در مشخص کردن معنی سحر لازم است که تفاوت بین سحر و حسد مورد بررسی قرار گیرد، چون برخی از مردم این دو را با هم اشتباه می‌گیرند، عرب‌ها می‌گویند: «حَسَدُهُ يَحْسِدُهُ و يَحْسُدُهُ حَسَدًا و حَسَدَةً: یعنی حسود آرزو کرد که نعمت و فضیلت از شخص محسود گرفته شوند و به وی منتقل گردند. و یا شخص حسود آرزو کرد که نعمت و فضیلت را از شخص محسود سلب کند.

شاعر عرب گفته است:

و تَرَى اللَّيْبَ مُحَسَّدًا لَمْ يَجْتَرِمِ شَتْمَ الرَّجَالِ و عَرَضُهُ مَشْتُومٌ

و شخص خردمند را می‌بینی که مورد حسادت قرار می‌گیرد و با وجود اینکه به کسی ناسزا نگفته است، آبروی او مورد ناسزا گفتن قرار می‌گیرد. جوهری گفته است: حسد عبارت است از اینکه آرزو کنی نعمت از کسی که مورد حسادت واقع شده گرفته شود و به شما داده شود. گفته می‌شود: حَسَدُهُ يَحْسُدُهُ حَسُودًا»^۱.

اگر انسان آرزو کند که همانند نعمتی که به دیگری داده شده است به وی هم داده شود بدون اینکه آرزوی زوال نعمت او را بکند، ابن امر غبطه نامیده می‌شود. ابن منظور می‌گوید: «غبطه این است که انسان آرزو کند نعمتی همانند نعمتی که به دیگری داده شده است به وی هم داده شود بدون اینکه آرزوی زوال نعمت او را بکند»^۲.

انسان حسود از نفسی پلید و خشمگین برخوردار است که از دو راه در کسی که مورد حسادت واقع شده تاثیر می‌گذارد، یکی از طریق قدرت ذاتی نفس که در

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۲.

۲- همان، ج ۱، ص ۶۳۲.

این صورت در محسود تاثیر می‌گذارد چه محسود غایب باشد و چه حاضر، دیگری از طریق چشم حسود که در این صورت تنها زمانی در محسود تاثیر می‌گذارد که وی حاضر باشد و شخص حسود با چشم شر و حسادت به وی نگاه کند، چون اگر سهواً یا بطور غیرعمد به او نگاه کند تاثیری در وی نمی‌گذارد.

کسی که از طریق این نگاه پلید نشأت گرفته از اعماق درون خود دیگران را مریض می‌کند و یا آنان را مورد اذیت قرار می‌دهد به دو دلیل به آنان ضرر می‌رساند: یکی بخاطر شدت عداوت و حسادت، چون زمانی که چشم زخم زنده دشمن خود را می‌بیند و با نفس پلید خود او را مورد توجه قرار می‌دهد به وی ضرر می‌رساند و دیگری بخاطر شیفته شدن به چیزی که در این صورت بیننده با دیده‌ی اعجاب و بزرگ‌بینی به چیزی نگاه می‌کند و در نتیجه روح او کیفیتی به خود می‌گیرد که در آن چیز تاثیر می‌گذارد.

ابن خلدون در کتاب «المقدمه» در مورد کسانی که با چشم زدن در دیگران تاثیر می‌گذارند گفته است: «و از قبیل این تأثیرات روحی چشم زدن است و این تأثیری است از جانب نفس شخص چشم زن هنگامی که با چشم خود ذات یا حالتی را می‌بیند و آن را نیکو می‌شمارد و در استحسان آن افراط می‌کند. از این استحسان و نیکو شمردن حسدی پیدا می‌شود که با آن سلب آن چیز را از کسی که بدان متصف شده است می‌طلبد و در نتیجه این فساد او تاثیر می‌گذارد.

و این چشم زخم رساندن یک امر فطری است و تفاوت آن با دیگر تأثیرات نفسانی در این است که صدور این چشم زخم یک امر فطری و جبلی است و هیچ وقت تخلف نمی‌کند و در اختیار صاحب آن نیست و نمی‌تواند آن را کسب کند، ولی تأثیرات دیگر اگرچه بعضی از آنها اکتسابی نیستند ولی صدور آنها به اختیار فاعل آنها بر می‌گردد و قوه‌ای که در آنها هست فطری است نه خود صدور تاثیر آنها. به همین علت (فقها) گفته‌اند: کسی که با سحر دیگری را بکشد کشته می‌شود ولی کشنده‌ی با چشم زخم کشته نمی‌شود و این تنها بدین علت است که این کار در شمار اعمال اختیاری وی نمی‌باشد که بخواهد آن را انجام دهد یا ترک کند بلکه وی در صدور آن عمل مجبور است».

ساحر و حسود هر دو مشترک هستند در اینکه هر دو دنبال شر و بدی هستند ولی حسود با طبیعت و نفس و کینه‌ای که نسبت به محسود دارد دنبال شر می‌گردد در حالی که ساحر با علم و کسب و شرک و یاری گرفتن از شیاطین دنبال شر می‌رود.^۱

شیاطین حسود و ساحر را یاری می‌دهند، ولی حسود را یاری می‌نمایند بدون اینکه از شیاطین یاری بخواهد در حالی که ساحر از شیطان می‌خواهد که او را یاری کند و چه بسا او را بجای خدا بندگی کند تا نیاز او را برآورده سازد.^۲

خداوند هم در سوره فلق پناه بردن به خدا از شر حسود و شر ساحر را در کنار هم قرار داده و فرموده است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵﴾ (الفلق: ۱ - ۵) «بگو پناه می‌برم به خدای سپیده‌دم، از شر هر آنچه خداوند آفریده است. و از شر شب آنگاه که کاملاً فرا می‌رسد و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند و از شر حسود آنگاه که حسد می‌ورزد».

پناه بردن به خدا از این دو شر، شامل هر شری می‌شود که از جانب شیاطین انس و جن انجام می‌گیرد، بنابراین هم حسد و هم سحر از شیاطین انس و جن صادر می‌گردد.^۳

آیه‌ی ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ دلالت می‌کند بر این که برای حسود شری است که با آن محسود را مورد اذیت قرار می‌دهد. بنابراین برای هیچ کس جایز نیست که مدعی شود حسود هیچ تاثیری در محسود نمی‌گذارد و به او هیچ ضرری نمی‌رساند. در این عصر حیواناتی از خشکی و دریا را می‌بینیم که با اشعه‌ای که از چشم یا بدن آنان پیدا می‌شود می‌توانند حیوانات دیگر را بکشند، پس چگونه

۱- ابن قیم الجوزیه، بدائع الفوائد، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۳۳.

نباید برای برخی انسان‌ها نیرویی باشد که بتوانند با آن دیگران را مورد اذیت قرار دهند و یا به آنان ضرر برسانند.

فصل سوم

دلایل و انگیزه‌های سحر

کسی که وضعیت ساحران را در طول تاریخ مورد بررسی قرار دهد، در می‌یابد که ساحران چه قدر رنج کشیده و مورد شکنجه قرار گرفته‌اند ولی با وجود این استقبال بسیاری از مردم از فراگیری سحر و عمل کردن به آن ادامه پیدا کرده است (حال این سؤال مطرح است که) چه چیزی باعث شده است که این‌ها این راه پرخطر را در پیش گیرند.

انگیزه‌ی اول این افراد یک انگیزه‌ی درونی است که صبغهی عشق به شر و اذیت کردن و نابود ساختن دیگران و تسلط بر آنان را به خود گرفته است. در این راه با شیطان هم‌پیمان می‌شوند که با این کار، هم خود را نابود می‌کنند و هم دیگران را.

مردمان نادان هم به ساحران انگیزه می‌دهند تا بیشتر به این شر بزرگ روی بیاورند، چرا که بسیاری از مردم ساحران را تکریم و تعظیم می‌کنند و جهت رسیدن به خواسته‌هایشان به این ساحران پناه می‌برند و در این راه بهترین اموال خود را به آنان می‌بخشند و آنان را در هدایا و تحفه‌های خود غرق می‌کنند.

پژوهشگران تاریخ سحر و ساحری در زمینه‌ی ثروت و جاه و مقامی که برخی از ساحران و کاهنان در آن به سر برده‌اند به ما خبر داده‌اند.

معبد «دلفی» در یونان به میدان‌های بزرگ احاطه شده بود و در اطراف آن آب‌نماها و معابد زیبایی وجود داشت و برای آن استادی بزرگ و صحنه‌ی نمایش باشکوهی بود و در اطراف آن مجسمه‌های ساخته شده از طلا، برنز و سنگ مرمر برپا شده بودند و با تصاویری که توسط بزرگترین هنرمندان آن عصر ترسیم شده بودند آراسته گردیده بود.^۱

پژوهشگران همچین می گویند: قارون پادشاه «لیدیه» سه هزار رأس حیوان را از انواع حیوانات به معبد «دلفی» تقدیم کرد و تعداد زیادی از لباس های نفیس آراسته شده با مروارید و سنگ های قیمتی را سوزاند به امید این که لطف و یاری خدای موهوم این معبد را بدست بیاورد. قارون از لیدیان هم خواست که هر کدام از آن ها یک قربانی را تقدیم خدای آن معبد کند.

قارون بعد از این که تقدیم این قربانی ها را به پایان رساند، مقدار زیادی طلا را ذوب کرد و با آن یکصد و هفده پایه مجسمه را با طول شش و جب و عرض سه و جب و ارتفاع یک و جب ساخت. چهار تا از این پایه ها از طلای خالص بودند اما بقیه ی آن ها آمیزه ای از طلا و نقره بودند.

قارون همچنین یک مجسمه ی شیر از طلای خالص و دو دیگ بزرگ ساخت که یکی از آن ها از طلا و دیگری از نقره بود، دیگ طلایی را در سمت راست ورودی معبد و دیگ نقره ای را در سمت چپ آن قرار داد. قارون علاوه بر همه ی این ها چهار شیشه ی نقره ای را برای نگهداری شراب و دو شیشه را هم برای نگهداری آب پاک به آن معبد فرستاد که یکی از آن ها از طلا و دیگری از نقره بود.^۱

ولی بهایی که ساحران در مقابل سحرشان پرداخت می کنند بهای سنگینی است، چرا که آنان در مقابل سحر، نفس خود را پرداخت می کنند و شیطان به کمتر از مورد پرستش قرار گرفتن خود راضی نمی شود و هرگاه انسان تسلیم شیطان شد، نفس او پلید، قلب او تاریک، اخلاق او فاسد و کارهای او کج و نادرست می شوند. پس او را می بینی که به هر جا وارد شود (نهال) شر را می کارد و به هر جا برسد پلیدی نفس و بد رفتاری خود را پنخس می کند.

گاهی هم در راه ارضای نفس خبیث و خواهش های نفسانی پلید خود مرتکب هر حماقت و شرکی می شود، خدایان مختلف را بجای خداوند متعال فرا می خواند، گناهان کبیره انجام می دهد، نجاسات و محرّمات را می خورد و قربانی ها را به نام شیطان و خدایانی که بجای خداوند متعال پرستش می کند، تقدیم می نماید.

در موارد بسیاری دیده‌ایم که احترام و گرمی داشتی که ساحر از آن برخوردار بوده به ذلت و اهانت تبدیل شده است، چون در بسیاری از موارد وقتی که مردم به دروغ ساحر پی می‌برند و می‌دانند که نمی‌تواند وعده‌هایی که به آن‌ها داده است انجام دهد، بر او می‌شورند، و به بهای این کار او را می‌کشند و به زندگی او پایان می‌دهند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیان ناچیزیِ سودی که ساحران بدست می‌آورند و زیان بزرگی که با آن مواجه می‌شوند، می‌گوید: «ساحران و سخن‌چینان و کیمیاگران که کارشان در زمره‌ی کارهای باطل پوشیده و پنهان قرار می‌گیرد، به کارهای بزرگ و افکار عمیق و انواع مختلفی از عبادات و زهد و ریاضت و دوری از شهوت‌ها و عادت‌ها نیاز دارند. آخرین کار آنان است این است که به خدای رحمان شک می‌ورزند و طاغوت و شیطان را پرستش می‌کنند و مرتکب نیرنگ و فساد در زمین می‌شوند. در مقابل تعداد کمی از آنان به اهداف خود که تنها آنان را از خدا دور می‌کند، می‌رسند و بیشتر آنان محروم و گناهکارند و آرزوی کفر و فسق و نافرمانی می‌کنند. این‌ها به چیزی جز دروغ‌پردازی و آرزوی طغیان دست پیدا نمی‌کنند و زیاد به دروغ‌گوش می‌دهند و مال حرام می‌خورند و بر آنان (آثار) ذلت افترا کنندگان است.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه حمله شدیدی می‌کند به فیلسوفانی که سحر انجام می‌دهند و به منجمی می‌پردازند و گمراهی آنان را بیان می‌کند که هدف نهایی آنان این است که مشرک و بنده‌ی شیطان شوند. وی در این زمینه می‌گوید: «منجمان و افسونگران از چنان جهل و گمراهی و دروغ و نیرنگی برخوردارند که تنها خدا می‌تواند آن را به شمار آورد. آیا طوسی و امثال او نزد مشرکان مغول چیزی جز دروغ‌پردازی‌های منجمان و نیرنگ‌های نیرنگ‌بازان که با عقل و دین منافات داشت، انجام می‌دادند.

۱- ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل، ج ۵، ص ۶۲.

اما پیشوایان برجسته‌ی شما مانند ارسطو و شاگردانش هدفشان این بود که مشرک و ساحر و وزیر پادشاهی مشرک و ساحر مانند اسکندر بن فیلیپس و امثال او از پادشاهان یونانی شوند که مشرک بودند و بت‌ها را می‌پرستیدند.^۱

در جای دیگری می‌گوید: «آیا در جهان، امتی پیدا می‌شود که نادان‌تر، گمراه‌تر و دورتر از عقل و علم باشد از امتی که رهبران آن فلاسفه باشند، آیا پیشوایان یونانی شما مثل ارسطو و امثال او مشرکانی نبودند که بت می‌پرستیدند و برای خدای رحمان شریک قرار می‌دادند و انواع قربانی‌ها را برای شیطان تقدیم می‌کردند؟»

آیا بزرگترین علوم آنان سحر نبود که هدف آن این بود که انسان یکی از شیاطین را پرستش کند، برای او روزه بگیرد و نماز بخواند و قربانی تقدیم کند تا به بهره‌ای از دنیا دست پیدا کند که فساد آن از صلاح بیشتر و گناه آن از نفع افزونتر است؟^۲

جالب توجه در مورد سحر این است که «ساحر علی‌رغم تمام تلاش و کوششی که انجام می‌دهد و جانفشانی‌هایی که با ذلت و خواری و ارتکاب گناهان و رسوایی‌ها و فروختن جان خود و هر چه دارد به شیطان، از خود نشان می‌دهد، می‌بینیم که پاداش او از جانب شیطان با این همه تلاش و جانفشانی‌ها تناسب ندارد، چرا که کار ساحر بطور پیوسته ادامه پیدا نمی‌کند و اگر ساحر بخواهد تاثیر سحر او ادامه پیدا بکند، باید کار خود را دوباره تکرار نماید و بدین ترتیب ساحر پیوسته با شیطان در ارتباط خواهد بود و به او احساس نیاز می‌کند، ولی هنگامی که برای ساحر مشکلاتی پیش می‌آید، شیطان از او کناره می‌گیرد و برای رهایی او تلاش نمی‌کند».^۳

۱- همان، ج ۵، ص ۶۸.

۲- همان، ج ۵، صص ۶۴-۶۵.

۳- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۹۱، با اندکی تصرف.

محمد محمد جعفر در جاهای مختلف کتاب خود تلاش‌های فراوان ساحران را به نمایش گذاشته است.^۱

اما انسان‌هایی که به ساحران پناه می‌برند، جز حسرت و ناامیدی چیزی نصیبشان نمی‌شود و برای (بدبختی) آنان همین بس است که پناهگاه حقیقی که باید انسان به آن پناه ببرد یعنی پروردگار بندگان را رها کرده و به شیطان و بندگان او پناه برده‌اند، پس انتظار دارند که شیطان چه چیزی به آنان عطا کند؟!

سحر در طول تاریخ با اسطوره، نیرنگ‌های گمراه کننده و خرافات درهم آمیخته است و همه‌ی این‌ها مسیر فکری و رویکرد انسان را تغییر می‌دهند و باعث می‌شوند که انسان کارهای احمقانه‌ای انجام دهد که موجب نابودی جان و مال و خانواده‌ی وی می‌گردند.

در تاریخ برای ما ثبت شده است که یک اسطوره‌ی قدیمی در مورد خدای سفیدی که از پشت دریاها می‌آید تا ملت را نجات دهد، تمدن قدیمی ملت‌های آمریکای لاتین را از بین برده است. هنگامی که «کورتیز» اسپانیایی در رأس یک نیروی مسلح (به آمریکای لاتین) آمد، ملت‌های آن منطقه بر این باور بودند که آن وعده‌ی اسطوره‌ای تحقق پیدا کرده است و این ملت‌هایی که این اسطوره آنان را گمراه کرده بود تنها زمانی به ماهیت «کورتیز» که در جستجوی طلا بود پی بردند که جنگجویان آنان را سر برید و افراد زنده‌ی آنان را به معادن فرستاد.

در آفریقا هم حاکم انگلیسی «جورج گرای» اسطوره‌ای که نزد قبیله‌ی «هوسا» یکی از قبایل «باتو» که در قسمت‌های جنوب شرقی آفریقا سکونت داشتند جهت سرکوب کردن این قبیله و سیطره بر آن مورد استفاده قرار داد.

این اسطوره عبارت بود از مشورت کردن با نیاکان در همه‌ی کارها.

«جورج گرای» سه تن از مردان خود را در سال ۱۸۵۷ در جامه‌ی نیاکان آنان فرستاد تا پیشگویی عجیبی را به این قبیله که درگیر جنگ سختی با اشغالگران اروپا بود، اعلام کنند مبنی بر اینکه خیر و نیکی و صلح و آشتی، سرزمین آنان را فرا می‌گیرد و آنان اروپاییان و استعمارگران را از سرزمین خود بیرون می‌رانند ولی

۱- به عنوان مثال به صفحات، ۲۲۰ تا ۲۲۱ نگاه کنید.

بعد از آن که خورشید از سمت مغرب طلوع کند. این معجزه هم تحقق پیدا نمی‌کند مگر اینکه این قبیله چهارپایان خود را سر ببرند و مزارع خود را آتش بزنند. اعتراض رئیس قبیله و تعداد اندکی که با وی بودند نسبت به این مشورت سودی در بر نداشت و این نادانان چهارپایان و مزارع خود را نابود کردند تا از این به بعد لقمه‌ی گوارایی شوند برای این حاکم نیرنگ‌باز که توانست به آسانی پشت این قبیله را بشکند.

یکی از بزرگترین انگیزه‌هایی که امروزه با وجود پیشرفت‌های علمی بشریت مردم را در دام ساحران و شعبده‌بازان و دروغ‌پردازان می‌اندازد، رنج‌هایی است که بشریت امروزه با آن مواجه است. سرگردانی، اضطراب، غم‌های نهفته در اعماق درون انسان‌ها و عقده‌های روانی همه عواملی هستند که باعث می‌شوند انسان‌ها به ساحران، شعبده‌بازان، مخدرات و آرامبخش‌ها پناه ببرند تا به راحتی نفس و آرامش درون برسند، ولی با این کارها جز بدتر شدن اوضاع شان چیزی نصیب آنان نمی‌شود.

هر چه انسان از خدا و برنامه‌ی او و پناه بردن و روی کردن به او دورتر شود، سرگردانی و مصیبت‌های او بیشتر می‌شوند و شیاطین انس و جن بازار پررونقی برای نیرنگ‌های خود نزد انسان‌های ضایع شده و سرگردان می‌یابند.

فصل چهارم سحر بین حقیقت و توهم

منتسبان به اسلام در این زمینه اختلاف آشکاری با هم دارند. «اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر، ثابت و دارای حقیقت است و اهل حل و عقد که با آنان اجماع منعقد می‌شود نیز همین نظر را دارند. با توافق اهل حل و عقد، فرومایگان معتزله و مخالفت آنان با حق اعتباری ندارد».^۱

قرافی در کتاب «الفروق» خود گفته است: «سحر دارای حقیقت است و شخص سحر شده گاهی می‌میرد و یا طبیعت و عادات او تغییر می‌کند اگر چه این سحر با بدن او برخورد نداشته باشد. شافعی و احمد بن حنبل هم این را گفته‌اند. حنفی‌ها گفته‌اند: اگر سحر به بدن مسحور برسد مانند دود و امثال آن می‌تواند تأثیرگذار باشد ولی اگر به بدن وی نرسد نمی‌تواند در آن تأثیر بگذارد. قدریه هم گفته‌اند: سحر هیچ حقیقتی ندارد».^۲

شیرازی از شافعی‌ها گفته است: «سحر دارای حقیقت است و در آزار رساندن به جسم و تلف کردن آن دارای تأثیر است. ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر حقیقت ندارد و برای آن تأثیری وجود ندارد ولی دیدگاه اول مطابق مذهب شافعی است».^۳

نووی گفته است: «ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر حقیقت ندارد، بلکه تخیل است، ولی صحیح این است که سحر دارای حقیقت است و جمهور و عامه‌ی علما هم بر این نظرند و کتاب و سنت صحیح و مشهور بر آن دلالت می‌کنند».^۴

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۶.

۲- قرافی، الفروق، ج ۴، ص ۱۴۹.

۳- امام نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۲۴۰.

۴- امام نووی، روضه الطالبین، ج ۹، ص ۳۴۶.

ابن حجر هیثمی گفته است: «در این که سحر حقیقت دارد یا نه علما اختلاف نظر دارند، برخی از علما بر این باورند که سحر تخیل است و حقیقت ندارد، ولی اکثر علما معتقدند که سحر حقیقت دارد و نظر آنان صحیح‌تر است و سنت بر آن دلالت می‌کند».^۱

ابن حزم گفته است: «برخی از مردم بر این باورند که سحر ذات و طبیعت اشیاء را دگرگون می‌سازد و ساحران چیزهایی را به مردم نشان می‌دهند که قابل رؤیت نیستند، ولی اهل حق بر این باورند که هیچ کس نمی‌تواند ذاتی را تغییر دهد و یا طبیعتی را دگرگون سازد بجز خداوند متعال برای پیامبران».^۲

از این نقل قول‌ها روشن می‌شود که عموم اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر دارای حقیقت است، و کسانی که با این دیدگاه مخالفت کرده‌اند تعداد کمی هستند، از جمله ابوجعفر استرآبادی از مذهب شافعی، ابوبکر رازی از مذهب حنفی و ابن حزم ظاهری و تنها گروهی که با این نظر مخالفت کرده است گروه معتزله است.^۳

فخر رازی پس از ذکر انواع هشتگانه سحر می‌گوید: «معتزله اتفاق نظر دارند بر انکار تمام این انواع سحر بجز سحر منسوب به تخیل و سحر منسوب به تضریب و سحر منسوب به سخن‌چینی، ولی اقسام پنجگانه دیگر سحر را انکار کرده‌اند و شاید کسانی که قائل به آن‌ها شده و وجود آن‌ها را جایز شمرده‌اند تکفیر کرده‌اند».^۴

دلایل جمهور

۱- جمهور علما جهت اثبات این که سحر واقعیت دارد، به دلایلی از کتاب و سنت استدلال کرده‌اند. چون اگر سحر واقعاً وجود نداشت در شریعت از آن نهی

۱- ابن حجر، الزواجر، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲- ابن حزم، الفصل، ج ۲، ص ۲.

۳- امام نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۲۴۰؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۳؛ ابن حزم، المحلی، ج ۱، ص ۳۶؛ ابن حزم، الفصل، ج ۲، ص ۲.

۴- قصه السحر، ص ۴۷.

نمی‌شد و انجام دهنده‌ی آن مورد تهدید قرار نمی‌گرفت و مجازات‌های دینی و اخروی برای انجام دهندگان آن در نظر گرفته نمی‌شد و از آن به خدا پناه برده نمی‌شد. خداوند متعال خبر داده است که سحر در زمان فرعون وجود داشته است و در لابلای این مبحث به بسیاری از نصوصی که بر این مسأل دلالت می‌کنند اشاره خواهد شد.

۲- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْحِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾

(البقرة: ۱۰۲)

«و بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند، به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند، و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو، از آنان چیزهایی می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدائی می‌افکندند در حالی که با این سحر خود نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و بدیشان سودی نمی‌رساند.»

خداوند متعال در این آیه خبر داده است که شیاطین سحر را به مردم می‌آموزند و مردم هم از آنان یاد می‌گیرند، اگر سحر حقیقت نداشته باشد پس شیاطین چه چیزی را به مردم می‌آموزند و مردم چه چیزی را یاد می‌گیرند؟ برای اثبات مطلب مورد نظر همین نکته کافی است که آیه‌ی قرآنی تصریح می‌کند که ساحر با سحر خود میان مرد و همسرش جدائی می‌اندازد و به مردم ضرر می‌رساند.

۳- خداوند می‌فرماید: «(و به خدا پناه می‌برم) از شرّ کسانی که در گره‌ها

می‌دمند.»

منظور از ﴿النَّفَثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ (الفلق: ۴) زنان ساحره‌ای است که در سحر خود گره‌هایی را می‌بندند و بر آن می‌دمند. اگر سحر حقیقت نداشته باشد، چگونه خداوند دستور می‌دهد که از شر آن به خدا پناه ببرند.

۴- قرافی برای اثبات این مطلب به اجماع استدلال کرده است. وی معتقد است که اختلاف در این زمینه بعد از اجماع صحابه بر این که سحر حقیقت دارد، صورت گرفته است و در نتیجه به این اختلاف توجهی نمی‌شود.

قرافی می‌گوید: «سحر و خبر آن برای صحابه رضی الله عنهم معلوم بود و قبل از ظهور قدریه بر آن اجماع داشتند».^۱

ابن قیم در رد دیدگاه معتزله که می‌گفتند: سحر همه‌اش تخیل است، می‌گوید: «این دیدگاه برخلاف آثاری است که از صحابه و سلف به تواتر رسیده و فقها و مفسران و محدثان بر آن توافق کرده اند و همچنین برخلاف آن چیزی است که عامه‌ی فقها می‌دانند».^۲

۵- جمهور همچنین برای اثبات حقیقت داشتن سحر، به سحرکردن پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کرده‌اند، چون در کتاب‌های حدیث آمده است که لیبید بن اعصم یهودی پیامبر صلی الله علیه و آله را سحر کرد تا جایی که به وی چنین وانمود می‌شد که کاری را انجام می‌دهد در حالی که کاری را انجام نمی‌داد، سپس خداوند آن حضرت را شفا داد و به او عافیت بخشید. قرطبی به این حدیث استدلال کرده و سپس گفته است: «در این حدیث این نکته هم آمده است که وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله سحر زده شد، فرمود: «خداوند مرا شفا داد» و شفا عبارت است از برداشتن درد و بیماری و این دلالت می‌کند بر این که سحر حقیقت دارد. بنابراین حقیقت داشتن سحر قطعی است، چون خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود و وقوع آن خبر داده‌اند».^۳

۱- قرافی، الفروق، ج ۴، ص ۱۵۰.

۲- ابن قیم، تفسیر القیم، ص ۵۷۱.

۳- قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۱ در مورد سحرکردن پیامبر صلی الله علیه و آله در فصل مستقلی سخن خواهیم گفت.

۶- ابن قیم به این دو آیه استدلال کرده است: ﴿يُحِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَى﴾ (طه: ۶۶) «چنان به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان، آن ریسمان‌ها و عصاها تند راه می‌روند».

﴿سَكَّرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾ (اعراف: ۱۱۶) «چشمان مردم را جادو کردند». وجه استدلال به این آیات بدین صورت است که اگر «ساحر بتواند چشمان مردم را با وجود تعداد زیاد آنان سحر کند تا اینکه چیزی را برخلاف ماهیت خودش ببیند و این خود نوعی تغییر در احساس آنان است، پس چرا باید تاثیر او در تغییر برخی عوارض، قوا و طبیعت‌های آنان محال باشد؟

چه تفاوتی وجود دارد میان تغییر واقع در دیدن و تغییر واقع در صفت دیگری از صفات نفس و بدن؟ اگر ساحر بتواند که احساس انسان را تغییر دهد بطوری که ساکن را متحرک و متصل را منفصل و مرده را زنده ببیند، چه چیزی مانع می‌شود که صفات نفس انسان را هم تغییر دهد بطوری که محبوب را مبعوض و مبعوض را محبوب نماید و یا تاثیرات دیگری از این قبیل را انجام دهد».^۱

۷- علما جهت اثبات حقیقت داشتن سحر، به وقوع سحر و وجود آن هم استدلال کرده‌اند. ابن قیم می‌گوید: «سحری که موجب بیماری، سنگینی، عقل، عشق، کینه و ضعف می‌شود وجود دارد و عموم مردم آن را می‌شناسند و بسیاری از مردم هم بر اثر اصابت به آن، آن را چشیده‌اند».^۲

مردم در هر دوران و در هر سرزمینی مشاهده کرده‌اند که ساحران در هوا به پرواز در می‌آیند و بر آب حرکت می‌کنند.

ابن قدامه می‌گوید: «سحر دارای حقیقت است. برخی از اقسام سحر موجب کشتن و برخی موجب بیمار شدن می‌شوند، برخی هم مرد را از همسرش می‌گیرد

۱- ابن قیم، تفسیر القیم، ص ۵۷۱.

۲- همان، ص ۵۷۱.

و یا آنان را مبعوض همدیگر قرار می‌دهد و یا میان دو نفر دوستی و محبت ایجاد می‌کند. و این سخن شافعی است»^۱.

ابن قدامه همچنین می‌گوید: «در میان مردم مشهور است که می‌گویند فلان مرد از زنی که با وی ازدواج کرده بسته شده است و در نتیجه نمی‌تواند با او نزدیکی کند و یا می‌گویند گره او با همسرش باز شده است و بعد از ناتوانی می‌تواند با او نزدیکی کند. و این مسأله آنقدر در میان مردم شهرت دارد که به حد تواتر رسیده است و نمی‌توان آن را انکار کرد و از اخبار ساحران چیزهایی روایت شده است که امکان توافق بر دروغ در آنها وجود ندارد»^۲.

در کتاب «السحر» نوشته‌ی محمد محمد جعفر آمده است: سحر حقیقتی موجود است که شکی در آن وجود ندارد. تمام کتاب‌های آسمانی آن را ذکر کرده‌اند و بابلیان، مصریان، هندیان، چینیان و غیره هم آن را در نوشته‌ها، نقش و نگارها، مجسمه‌ها و آثار خود بر جای گذاشته‌اند و در اسناد و پرونده‌های قضایی در انگلیس، فرانسه، ایتالیا، هلند، روسیه، پرتغال و غیره هم وجود دارد. همچنین سحر در اعترافات مردان و زنان ساحر هنگام محاکمه و در آنچه که از خود بر جای گذاشته‌اند از قبیل تجهیزات و مواد و پیمان‌هایی که با شیطان بسته‌اند و هنوز هم در کتابخانه‌های عمومی و موزه‌ها نگهداری می‌شوند وارد شده است.^۳

قرطبی می‌گوید: «سحر در گذشته شایع بوده و مردم در مورد آن سخن گفته‌اند و از صحابه و تابعین به نظر نیامده است که اصل آن را انکار کرده باشند»^۴.

ابن خلدون هم می‌گوید: «بدان که بخاطر تأثیری که ذکر کردیم از نظر عقلا تردیدی در وجود سحر نیست»^۵.

۱- ابن قدامه، المغنی، ج ۸، ص ۱۵۰.

۲- همان، ج ۸، ص ۱۵۱.

۳- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۱۱.

۴- قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۶.

۵- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۲۷.

ابن خلدون نمونه‌ای از سحری که خود مشاهده کرده برای ما نقل نموده است. وی در این باره می‌گوید: «ما به چشمان خود دیدیم که یکی از این ساحران صورت شخصی که قصد داشت او را سحر کند تصویر کرد و تمام خواص و معانی از قبیل اسماء و صفاتی در زمینه جمع کردن و جدا کردن که ساحر می‌خواست در شخص سحر شده به وجود بیایند، به تصویر او داد سپس با این تصویری که بجای شخص سحر شده در برابر خود قرار داده بود، سخن می‌گفت، آنگاه هر چه آب در دهانش جمع می‌شد در دهان او می‌دمید با تکرار مخارج آن حروف بد. و به این معنی طنابی می‌بست که آن را برای این منظور آماده کرده بود و آن را نشانه‌ی قاطعیت امر و پیمان گرفتن از جنی که هنگام دمیدن با وی شریک بود می‌پنداشت، و با این کار نشان می‌داد که سحر را با عزم و اراده انجام می‌دهد. برای این کلمات و اسماء بد روح خبیث و ناپاکی است که هنگام فوت کردن خارج می‌شود و در موقع دمیدن با آب دهان او در می‌آمیزد و بدین ترتیب ارواح ناپاک از آن بیرون می‌آیند و آنطور که ساحر می‌خواهد بر شخص سحر شده فرو می‌افتند»^۱.

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: «از برخی از این ساحران دیده‌ایم که به عبا یا پوستی اشاره می‌کرد و پنهانی (اورادی) بر آن می‌خواند و آن عبا یا پوست پاره می‌شد، و یا به شکم گوسفندان در چراگاه اشاره می‌کرد که شکافته شود، پس ناگهان می‌دیدیم که روده‌های گوسفند از شکمش بر زمین افتاده است»^۲.

ابن خلدون می‌گوید: این گروه از ساحران به «بعاجین» معروف هستند، چرا که بیشتر سحر آنان در مورد شکافتن شکم گوسفندان است، این ساحران بدینوسیله صاحبان گوسفندان را می‌ترسانند تا آنان را از محصولات آنها برخوردار کنند. ابن خلدون می‌گوید که با گروهی از این ساحران ملاقات کرده و این کارهای آنان را مشاهده کرده است و خود این گروه به وی خبر داده‌اند که آنان دارای رویکرد و ریاضتی هستند که مخصوص به دعوت‌های کفرآمیز است و ارواح جن و ستارگان

۱- همان، ص ۹۲۸.

۲- همان، ص ۹۲۸.

را در کار خود شریک قرار می‌دهند، درباره‌ی این دعوت‌ها رساله‌ای موسوم به «خزیزیه» نوشته‌اند که آن را می‌خوانند و فرا می‌گیرند. این گروه بوسیله‌ی این ریاضت و روی‌کرد به انجام دادن این نوع کارها نایل می‌شوند و آنان در موجوداتی غیر از انسان از قبیل کالاه، حیوانات و بردگان تاثیر می‌گذارند و این کار خود را بدین صورت بیان می‌کنند که ما تنها در چیزهایی تاثیر می‌گذاریم که درهم به آن راه یابد یعنی هر چه که به تملک در آید و قابل خرید و فروش باشد. این‌ها را مردم نقل کرده‌اند و من از یکی از آنان پرسیدم و او تأیید کرد. اما کارهای آنان آشکار و موجود است و ما بر بسیاری از آن‌ها آگاه شده و بدون تردید آن‌ها را با چشمان خود دیده‌ایم.^۱

ابن خلدون همچنین می‌گوید: «شنیدیم که در این روزگار در سرزمین هند ساحری است که به انسان اشاره می‌کند پس قلبش از بدنش جدا می‌شود و می‌میرد و هنگامی که قلب او را می‌جویند در درون او اثری از آن نمی‌یابند و به انار اشاره می‌کند پس وقتی که آن را باز می‌کنند، هیچ دانه‌ای در آن نمی‌یابند».^۲

دلایل کسانی که قائل به تخیلی و غیرحقیقی بودن سحر هستند.

این گروه برای اثبات دیدگاه خود به دلایلی استدلال کرده‌اند از جمله:

۱- آیات قرآنی که تصریح می‌کند به اینکه سحر تخیل و چشم بستن است. مانند آیات: ﴿يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنْهَا تَسْعَى﴾ (طه: ۶۶) «چنان به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان، آن ریسمان‌ها و عصاها تند راه می‌روند» ﴿سَكْرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبَهُمْ﴾ (اعراف: ۱۱۶) «چشمان مردم را جادو کردند و آنان را ترساندند».

۲- ابوبکر رازی می‌گوید: «اگر ساحر و افسونگر بتوانند آنچه را که ادعا می‌کنند مبنی بر نفع و ضرر رساندن به روشی که مدعی هستند انجام دهند و بتوانند به پرواز در بیایند و از غیب و اخبار کشورهای دوردست و دزدی و ضرر رساندن به مردم از غیر راه‌هایی که ذکر کردیم، اطلاع پیدا کنند، باید بتوانند حکومت‌ها را

۱- همان، ص ۹۳۰.

۲- همان، ص ۹۲۸.

نابود کنند، گنج‌ها را استخراج نمایند و با کشتن پادشاهان بر کشورهاشان تسلط پیدا کنند. بدین ترتیب باید با هیچ کار ناخوشایند مواجه نشوند و به هیچ مصیبتی گرفتار نیایند و از هر که قصد اذیت کردن آنان را دارد، خود را دور کنند و از درخواست آنچه که در دست مردم است بی‌نیاز شوند، ولی چون وضعیت بدین صورت نیست و وضعیت مدعیان سحر و افسون هم از همه‌ی مردم بدتر است و بیش از همه برای گرفتن پول از مردم دنبال طمع و نیرنگ می‌کردند و اظهار فقر و گرسنگی می‌کنند. بنابراین می‌دانم که این ساحران قادر به انجام دادن هیچ یک از این ادعاهای خود نیستند.^۱

طبری هم در اثبات این دیدگاه می‌گوید: «اگر ساحران می‌توانستند که اجسام را ایجاد کنند و حقیقت ذوات و حالات آن‌ها را دگرگون سازند، میان حق و باطل تفاوتی وجود نمی‌داشت و جایز می‌بود که گفته شود تمام محسوسات سحر شده ساحران هستند و ذوات آن‌ها دگرگون شده است.»^۲

۳- طرفداران این نظریه همچنین گفته‌اند: اگر ساحر به جایی برسد که بتواند آنچه که گفته شده با سحر خود انجام دهد، سحر با معجزه اشتباه می‌شد.^۳

۴- دانشمندان غرب گفته‌اند: اگر بخواهیم صدق پندارهای ساحران را از طریق تجربه آزمایش کنیم، می‌بینیم که پندارهای آنان توهمی بیش نیست، چرا که عین طلسم‌ها و افسون‌هایی که ساحران مدعی بوده‌اند که با آن‌ها مردگان را زنده می‌کنند، نزد ما باقی مانده‌اند ولی نمی‌توانند به کوچکترین پندار آنان هم تحقق بخشند.^۴

بحث با کسانی که قائل به تخیلی بودن سحر هستند:

۱- ما با این گروه توافق داریم براین که برخی از سحر حقیقت ندارد. راغب می‌گوید: «سحر بر چندین معنی اطلاق می‌شود که یکی از آن‌ها نیرنگ و تخیلاتی

۱- ابوبکر رازی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۸.

۲- طبری، تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۶۰.

۳- آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴- دایره المعارف قرن بیستم، ج ۵، ص ۶۳.

است که حقیقتی برای آن‌ها نیست مانند آنچه که شعبده‌باز با تردستی انجام می‌دهد و چشم‌ها را از کار خود باز می‌دارد و مانند آنچه که سخن‌چین با سخن آراسته شده و بازدارنده‌ی گوش‌ها انجام می‌دهد.^۱

قرطبی بنا بر آنچه ابن حجر عسقلانی از وی نقل کرده است می‌گوید: «سحر عبارت است از نیرنگ‌هایی حرفه‌ای که انسان از طریق کسب کردن به آن دست پیدا می‌کند، ولی بخاطر دقت زیادی که در آن است جز تعداد کمی از مردم بدان دسترسی پیدا نمی‌کنند. ماده سحر هم عبارت است از آگاهی از خواص اشیاء و علم به وجوه ترکیب و وقت ترکیب آن‌ها، بیشتر این نیرنگ‌ها تخیلاتی بی‌حقیقت و توهمات غیرثابت هستند که از نظر کسانی که این حقیقت را نمی‌دانند بزرگ جلوه می‌کند همانطور که خداوند در مورد ساحران فرعون فرموده است: ﴿وَجَاءَ وَسِحْرِ عَظِيمٍ﴾ (اعراف: ۱۱۶) «و سحر بزرگی از خود نشان دادند». با وجود این که ریسمان‌ها و عصاهای آنان هنوز هم ریسمان و عصا بودند. قرطبی سپس گفته است: حق آن است که برخی از اقسام سحر در دل‌ها تاثیر دارند مانند محبت و کینه و القای خیر و شر و برخی دیگر هم با اذیت کردن و بیمار نمودن در بدن‌ها تاثیر می‌گذارند.^۲

گاهی سحری که علمای ما می‌گویند دارای حقیقت است، به اعتبار معینی تخیل به حساب می‌آید، چون ساحری که در هوا پرواز می‌کند و یا بر آب حرکت می‌نماید و یا به دیگران ضرر می‌رساند، اگر با این اعتبار به او نگاه کنیم که پرواز می‌کند و حرکت می‌نماید و ضرر می‌رساند، این حقیقت دارد و شکی در آن نیست، ولی اگر با این اعتبار به این کارها نگاه کنیم که ساحر این کارها را انجام نمی‌دهد بلکه غیر او آن‌ها را انجام می‌دهد، چون شیاطین هستند که در واقع او را به پرواز یا به حرکت در می‌آورند و به مردم ضرر می‌رسانند، در این صورت کار

۱- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۲۶.

۲- ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

ساحر تخیل به حساب می‌آید، چرا که ما می‌پنداریم که ساحر این کارها را انجام می‌دهد در حالی که چنین نیست.

۲- اما در مورد رد شبهه‌ی دوم باید گفت که قدرت ساحر و افسونگر بر اذیت کردن دیگران محدود است و این که می‌توانند به دیگران ضرر برسانند بدین معنی نیست که بتوانند هر کاری را انجام دهند. این انسان مجرم می‌تواند به دیگران ضرر برساند ولی نمی‌تواند هر کاری را انجام دهد.

میزان قدرت ساحر را بعداً بیان خواهیم کرد.

۳- در مورد ادعای اشتباه شدن سحر با معجزه قبلاً تفاوت میان این دو تا را بیان کردیم. سحر تنها توسط اولیاء شیطان و معجزه تنها توسط پیامبران و فرستادگان الهی صورت می‌گیرد و کرامت هم به اولیاء خدا اختصاص دارد.

معجزه و کرامت عطا و بخششی از جانب خداوند هستند که صاحب معجزه و کرامت در بدست آوردن آنها هیچ اختیاری ندارند، در حالی که سحر جزو علوم اکتسابی است و هر کس بخواهد می‌تواند آن را یاد بگیرد و بدست آورد.

معجزه و کرامت خرق ناموس هستی است ولی سحر از جنس آن چیزی است که انسان و جن می‌توانند آن را انجام دهند. معجزه و کرامت کار خدا است ولی سحر کار انسان و شیطان است.

۴- اما این که بعضی از مردم طلسم‌ها و افسون‌های ساحران را بکار می‌برند ولی فایده‌ای برای آنان ندارد و آنچه که ساحران قبلاً با آنها انجام داده‌اند تحقق پیدا نمی‌کند، پاسخ آن این است که این ساحران قبل از این افسون‌ها و همزمان با آنها شیطان را راضی می‌کردند و نفس آنان با پلیدی و شر سازگاری پیدا می‌کرد و در این هنگام بود که سحر تحقق پیدا می‌کرد. ولی آن کسانی که این کلمات را تکرار می‌کنند بدون این که قبل از آن با شیطان رابطه‌ای برقرار کرده باشند و بدون این که نفسشان با شر سازگار شده باشد، این‌ها در واقع حالتی را که سحر در آن تحقق پیدا می‌کند کامل نکرده‌اند.

در پایان این مبحث (باید بگوییم که) ما بر این باوریم که نه آنان که گفته‌اند سحر همه‌اش حقیقت است و نه آنان که گفته‌اند سحر همه‌اش تخیل است و

حقیقت ندارد راه صواب را در پیش نگرفته‌اند و آنان که به اصل حقیقت دست پیدا کرده‌اند کسانی هستند که سحر را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: سحری که دارای حقیقت است و سحری که حقیقت ندارد و تنها تخیل است.

ابن خلدون در کتاب «المقدمه» سحر را به سه قسم تقسیم کرده است: سحری که بدون یاریگر تاثیر می‌گذارد، سحری که به کمک یاریگر تاثیر می‌گذارد و سحری که تخیل است و حقیقت ندارد. ابن خلدون سپس گفته است: «و چون دو مرتبه‌ی نخستین سحر دارای حقیقتی در خارج هستند و مرتبه آخر و سوم حقیقتی ندارد، علما در مورد سحر اختلاف کرده‌اند که آیا سحر حقیقت دارد یا تخیل است؟»

آنان که می‌گویند سحر حقیقت دارد به دو مرتبه‌ی نخستین نگریسته‌اند و کسانی که می‌گویند حقیقت ندارد مرتبه سوم و آخر را در نظر گرفته‌اند، بنابراین در واقع اختلافی میان این دو گروه وجود ندارد، بلکه این اختلاف در نتیجه‌ی اشتباه در مراتب آن پدید آمده است.^۱

۱- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۲۶.

فصل پنجم

راه‌های سحر و انواع آن

در فصل پیش بیان کردیم که بخشی از سحر دارای حقیقت و وجود خارجی است و بخشی از آن تخیل است و حقیقت و وجود خارجی ندارد. نوع دیگری هم وجود دارد که مردم آن را سحر می‌نامند ولی سحر نیست، بلکه نوعی نیرنگ و تردستی است و من معتقدم که این نوع سحر را باید سحر مجازی بنامیم. بنابراین سحر دارای سه نوع است:

۱- سحر حقیقی

۲- سحر تخیلی

۳- سحر مجازی

در این فصل به هر یک از این سه نوع سحر مبحثی را اختصاص می‌دهیم.

مبحث اول

سحر حقیقی و انواع آن

سحر حقیقی، سحری است که دارای حقیقتی در خارج باشد. در فصل پیش از ابن خلدون نقل کردیم که سحر حقیقی دو نوع است:

۱- سحری که تنها با همت و بدون ابزار و یاریگری تاثیر می‌گذارد و این همان است که فلاسفه سحر می‌نامند.

۲- سحری که ساحر در آن بوسیله‌ی یاریگر از قبیل ترکیب و خاصیت افلاک یا عناصر یا خواص عددی در غیر خود تاثیر می‌گذارد و این را طلسم می‌نامند و از نوع اول ضعیف‌تر است.^۱

۱- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۲۶.

مطلب اول: سحری که با همت ساحر تاثیر می‌گذارد

نوع اول سحر حقیقی، سحری است که در آن ساحر بدون کمک گرفتن از چیز دیگری در غیرخود تاثیر می‌گذارد.

این نوع سحر، علم پنهانی است که مبتنی بر اقوال و اعمالی است که چون از ساحر صادر شوند با قدرت خداوند در دیگران تاثیر می‌گذارند. پیشرفت‌های علوم جدید در این عصر وجود چنین سحری را (به ذهن) نزدیک می‌کند. علم نیروهای پنهانی را کشف کرده است که می‌تواند (چیزهای زیادی را) ویران و نابود کند مانند اشعه.

علم شاید پا را فراتر نهد. همین مطلب را می‌توان در مورد اشخاصی گفت که از نیروهای ویژه‌ای برخوردارند و می‌توانند با خواندن کلماتی دیگران را بکشند. و این همان چیزی است که چشم زدن نامیده می‌شود و شرح آن گذشت. ساحرانی که این نوع سحر را انجام می‌دهند گروهی از بندگان ستارگان هستند- همانطور که شهرستانی می‌گوید- که از جمله‌ی آنها برهمنیان هستند که موسوم به «اصحاب فکر» هستند. فکر نزد آنان مرحله‌ی متوسطی بین محسوسات و معقولات است که صورت معقولات و محسوسات بر آن وارد می‌شود. بنابراین فکر محل ورود این دو علم از جانب جهانیان است.

این ساحران برای انجام دادن سحر خود مجاهدت‌ها و تلاش‌های زیادی را انجام می‌دهند و تمام تلاش خود را بکار می‌گیرند تا اگر فکر به تجرد از این جهان نایل آمد، جهان دیگر برای آن تجلی یابد که در این صورت چه بسا شخص ساحر بتواند از احوال غیبی خبر دهد، جلوی باران را بگیرد و توهم را بر مردی زنده واقع کند و در جا او را بکشد.

یکی از راه‌های آنان در این زمینه این است که شخص ساحر چند روزی چشمان خود را می‌بندد تا فکر و وهم او به محسوسات مشغول نشود. گاهی هم گروهی از ساحران جهت رسیدن به اهدافشان با هم همکاری می‌کنند. از این روی وقتی که مشکلی برای آنان پیش می‌آید، طبق عادت خود چهل نفر از مردان تهذیب شده و همفکر جمع می‌شوند و در نتیجه مشکلی که آنان را در بر گرفته و بر آنان

سنگینی می‌کند برطرف می‌شود. گروهی از آنان «بکرنیتیه» یعنی به زنجیرکشیده نامیده می‌شوند. از سنت‌های آنان این است که سرها و ریش‌هایشان را می‌تراشند و اجسام خود بجز عورت‌هایشان را برهنه می‌کنند و بدن خود را از وسط تا سینه به زنجیر می‌بندند تا شکم‌هایشان از کثرت علم و شدت وهم و غلبه‌ی فکر پاره نشود.^۱ بدون تردید این کاری که این‌ها انجام می‌دهند چیزی است که شیطان آنان را با آن فریب داده و گمراه ساخته است.

کسانی که قایل به توانایی ساحر به تاثیر در نفوس و اجساد دیگران هستند به دلایل زیادی استدلال کرده‌اند. از جمله:

۱- نفس انسان‌ها بر بدن آن‌ها تاثیر دارد، چرا که نفس انسان شاد یا اندوهگین می‌شود و (آثار) این شادی و اندوه بر بدن ظاهر می‌شود و این تاثیر در گرمایی که بدن انسان هنگام خشم بدان دچار می‌شود و رنگ پریدگی که در هنگام خشم بر چهره‌ی انسان می‌نشیند، نمایان می‌شود.

رازی می‌گوید: یکی از پادشاهان فلج شده بود و پزشکان از معالجه‌ی وی ناتوان مانده بودند، یکی از این ساحران ماهر به طور ناگهانی بر او وارد شد و شروع کرد به دشنام دادن و اهانت کردن به ناموس او، پس پادشاه خیلی خشمگین شد و از شدت ناراحتی از جای خود پرید و این بیماری مهلک او از بین رفت.

۲- تصورات روانی که برای نفس انسان پیدا می‌شوند بر انسان تاثیر می‌گذارند، مثلاً کسی که بر چوبی که بر زمین انداخته شده و یا بر دیواری نزدیک به زمین حرکت می‌کند، از چیزی رنج نمی‌برد، ولی اگر بر همان چوب که بر چاهی یا رودخانه‌ای نصب شده باشد و یا بر دیواری مرتفع حرکت کند، در بسیاری از اوقات سقوط می‌کند و می‌افتد، چرا که تخیل سقوط اگر قوی شود موجب سقوط می‌شود.

به همین خاطر پزشکان به افرادی که خونریزی بینی دارند توصیه می‌کنند که به چیزهای قرمز رنگ نگاه نکنند تا مبادا این نگاه کردن بر نفس آنان تاثیر بگذارد و خونریزی او ادامه پیدا کند. همچنین پزشکان به افراد صرعی توصیه می‌کنند که به

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، صص ۲۵۳-۲۵۴.

چیزهای بسیار درخشان نگاه نکنند، چرا که این امر بر نفس آنان تاثیر می‌گذارد و موجب ادامه پیدا کردن صرع او می‌شود.

واضح‌تر از این، این که اگر به شخصی گفته شود آنچه که خورده است با ادرار یا مدفوع مخلوط بوده است، آن را از شکمش به بیرون پرت می‌کند اگر چه آن خوراک پاک و تمیز باشد. برخی از پزشکان به اشخاصی خبر دادند که آبی که نوشیده‌اند در آن مخ‌ذری بوده است، پس آنان بیهوش شدند اگر چه آن خبر دروغ بود و آن نوشیدنی هم آبی صاف و خالص بود.

طریقه‌ی استدلال به این مثال‌هایی که ذکر شد این است که اگر نفس انسان از تصوراتی که برای آن عارض می‌شوند متاثرگردد، سپس این نفس هم در بدنی تاثیر بگذارد که در آن جای دارد، تا جایی که توهم آن را از بلندی پرت کند، بنابراین تاثیر این نفس در دیگران هم بدون اسباب جسمانی طبیعی جایز است، چرا که نسبت نفس با بدن‌ها در این نوع از تاثیر یکی است، چون نفس در بدن حلول نمی‌کند و در آن نقش نمی‌بندد، پس ثابت می‌شود که این نفس در دیگر اجسام هم تاثیر می‌گذارد.

۳- کسانی که معتقد به تاثیر نفوس (ساحران) بر دیگران هستند، به چشم زخم زدن هم استدلال کرده‌اند، چون در حدیث صحیح آمده است: «چشم زخم زدن حق است، و اگر حکم چیزی قبلاً طبق قضا و قدر صادر شده باشد، چشم زخم زدن بر آن حکم پیشی می‌گیرد (و آن را تغییر می‌دهد)». و هر کس نمی‌تواند با چشم زخم زدن دیگران را اذیت کند و کسانی هم که با چشم زخم زدن دیگران را اذیت می‌کنند- همانگونه که قرافی می‌گوید- احوال مختلفی دارند، برخی از آنان با چشم زخم زدن خود پرنده را در هوا شکار می‌کنند و درخت‌های بزرگ را از ریشه در می‌آورند در حالی که برخی دیگر از آنان به این درجه نمی‌رسند و تنها می‌توانند طرف را به یک بیماری خفیف و امثال آن دچار کنند.^۱

حقیقتی که باید بدان اشاره کنیم این است که این ساحر تنها با همت خود و بدون کمک دیگران نمی‌تواند در دیگران تاثیر بگذارد و کسی که او را در فساد و

۱- مراجعه کن به: قرافی، الفروق، ج ۴، ص ۱۴۶؛ ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۳۲.

به فساد کشاندن یاری می‌کند شیطان است و آنچه ما از حال ساحران می‌دانیم این است که نفوس آنان با نفوس شیاطین یکی می‌شوند و در این حالت فساد و به فساد کشیدن به وقوع می‌پیوندد. به خواست خدا در یک فصل مستقل از نقش شیطان در سحر سخن خواهیم گفت.

مطلب دوم: سحر طلسم‌ها

«این نوع سحر آن طور که ساحران می‌پندارند با یاری گرفتن از ستارگان تحقق پیدا می‌کند و این نوع سحر همان است که نزد فلاسفه طلسم نامیده می‌شود. تفاوت بین این نوع سحر و نوع اول، آن است که نوع اول با همت و اراده‌ی ساحر و بدون یاریگری تحقق می‌یابد ولی در سحر طلسم‌ها ساحر همانطور که منجمان می‌گویند از روحانیت ستارگان، اسرار اعداد، خواص موجودات و اوضاع فلکی موثر در عالم عناصر کمک می‌گیرد. منجمان می‌گویند: سحر اتحاد روح و جسم، ارتباط طبایع علوی آسمانی با طبایع سفلی و فرودین است و طبایع علوی روحانیت ستارگان است، از این روی صاحب طلسم‌ها بیشتر از فن منجمی یاری می‌جوید»^۱.

قرافی در تعریف طلسم‌ها دقت به خرج داده و گفته است: «طلسم‌ها اسماء خاصی هستند که به پندار اهل این علم در قالب اجسامی از معادن و غیره با افلاک و ستارگان ارتباط دارند و برای آن‌ها آثار خاصی است که در مَجْرای عادات به آن‌ها ربط داده شده‌اند. بنابراین در طلسم سه چیز لازم است: اسماء مخصوص، تعلق آن‌ها به برخی از اجزای فلکی و قرار دادن آن‌ها در جسمی از اجسام. علاوه بر این‌ها قوت نفسی هم لازم است که صلاحیت این کارها را داشته باشد، چون هر نفسی برای این کارها سرشته نشده است»^۲.

«طلسم - همانگونه که حاجی خلیفه می‌گوید - گرهی است که باز نمی‌شود. برخی گفته‌اند واژه‌ی «طلسم» مقلوب واژه‌ی «مسلط» است، چون در آن معنی قهر

۱- ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۳۲.

۲- القرافی، الفروق، ج ۴، ص ۱۴۲.

و تسلط است و طلسم علمی است که بحث می‌کند از چگونگی ترکیب قوای آسمانی فعال با قوای زمینی منفعل در زمان‌هایی مناسب جهت فعل و تاثیر مورد نظر همراه با بخورهای مقوی جلب‌کننده‌ی روحانیت طلسم تا از مجموعه‌ی این کارها در جهان هستی و فساد، کارهای شگفت‌انگیزی به ظهور برسند.

طلسم نسبت به سحر آسان‌تر بدست می‌آید، چرا که اصول و اسباب آن مشخص و سود آن آشکار است ولی راه بدست آوردن آن دشوار است.

مجربطی در کتاب «غایه الحکیم» قواعد این فن را گسترش داده است ولی بخاطر شدت بخل در تعلیم آن، راه ابهام و دقت را در پیش گرفته است. علامه سکاکی هم در این زمینه کتاب ارزشمندی دارد.^۱

برخی از پژوهشگران سحری را که ساحر در آن از ستارگان کمک می‌گیرد «همیاء» بر وزن «کبریاء» نامیده‌اند و آن سحری است که از خواصی آسمانی ترکیب می‌شود که به حالات افلاک نسبت داده می‌شوند. کسی که چنین سحری برای او انجام شود کارهایی که نزد ساحران معلوم است برای او تحقق پیدا می‌کند که گاهی ادراک او باقی می‌ماند و گاهی هم به کلی از او سلب می‌شود و احوال او همچون احوال شخصی می‌گردد که به خواب رفته است بدون هیچ تفاوتی تا جایی که گذشت سال‌های زیاد در زمان کوتاهی و پیدایش فرزندان و سپری شدن عمر و غیره را در یک ساعت از زمان تصور می‌کند ولی کسی که چنین سحری برای او انجام نشود چیزی از آنچه ذکر شد نمی‌یابد و این تخیل است و حقیقت ندارد.^۲

این نوع از سحر همانطور که فخر رازی می‌گوید، سحر کلدانیان و کسدانیان است که در سواحل رود فرات در عراق سکونت داشتند. آنان می‌پنداشتند که ستارگان تدبیرکننده‌ی جهان هستند و تمام نیکی‌ها و بدی‌ها و خوشبختی و نگوئبختی از آن‌ها صادر می‌شود. خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را پیش آنان فرستاد تا سخن آنان را باطل و شرک آنان را نابود کند.^۳

۱- حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- أضواء البیان، ۴/۴۹۰.

۳- قصه السحر، ص ۲۵.

درست آن است که آنچه ما طلسم می‌نامیم، کار شیطان است و ستارگان در آن تاثیری ندارند. آنان این امور را به ستارگان نسبت می‌دادند تا گمراهی و کفر خود را پنهان کنند و به مردم نیرنگ بزنند. محمد محمد جعفر به این نکته پی برده و گفته است: «طلسم کاری است که ساحر با همکاری شیطان و یا بدستور او بر کاغذ، پارچه، فلزات، چوب، سنگ‌های قیمتی و یا معجون مانند شمع و گل در شکل و زمانی مخصوص و به حجم و صورتی معین انجام می‌دهد تا به یک نفر یا بیشتر و یا مال آنان ضرر برساند».

«تعویذه یا تمیمه کاری است که شخص غیرساحر آن را بر موادی که ذکر کردیم انجام می‌دهد تا مانع تاثیر سحر یا فساد آن برای حامل آن تعویذه شود و یا آن را جهت اهداف دیگری انجام می‌دهد تا تنها حامل یا صاحب آن از منفعت آن بهره‌مند شود»^۱.

محمد محمد جعفر طلسم و روش انجام دادن و آثار آن را به تفصیل بیان کرده و گفته است: «طلسم‌ها با توجه به زمانی که در آن انجام داده می‌شوند و ماده و اهداف آن با هم اختلاف دارند. طلسمی که ساحر برای گرفتار کردن شخصی معین به یک بیماری مشخص انجام دهد، برای شخص دیگری که بخواهد به همان بیماری مبتلا شوند فایده‌ای نخواهد داشت.

طلسم حاوی کلمات و اشکال و نقوش و رموزی است که بر آن نوشته یا کنده‌کاری و یا به صورت برجسته و رنگی و غیررنگی بر آن نقش بسته می‌شوند و تمام این‌ها در نهایت سختی و دقت هستند که اشخاص عادی از فهم و حل آن عاجزند. از این روی لفظ طلسم بر خط بدو چیزهای دیگری که انسان در شناخت آنها متحیر است، اطلاق می‌شود.

بجز ساحرانی که در کار خود مهارت کامل دارند کس دیگری نمی‌تواند طلسم را انجام دهد، چرا که انجام دادن طلسم نیازمند شناخت کاملی از شیاطین و درک عمیقی از بذرها، گیاهان، فلزات، ستارگان و چیزهای بسیار دیگری است که عمل ساحر به آن‌ها نیاز دارد.

۱- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۲۱۵.

برخی از طلسم‌ها تاثیرشان چند روز ادامه پیدا می‌کند و سپس فاسد می‌گردند مگر این که تکرار شوند. برخی دیگر تا چند ماه یا چند سال تاثیرشان باقی می‌ماند و تاثیر برخی دیگر از طلسم‌ها تا مدتی طولانی ادامه پیدا می‌کند و این خیلی کم است. از این روی معالجه‌ی این طلسم‌ها با دلها و بازوبندهایی مناسب آنها خیلی آسان است. برخی از طلسم‌ها را انسان با خود حمل می‌کند و برخی دیگر در مسیر وزش باد آویزان می‌شوند و یا در درون زمین یا قبرهای متروکه دفن می‌شوند و یا در آب رودخانه‌ها، دریاها و چاه‌ها انداخته می‌شوند. برخی هم سوزانده می‌شوند. برخی از طلسم‌ها هم اصلاً نباید آتش به آن برسد و اگر به آنها برسد فاسد می‌شوند، ولی هیچ طلسمی یافت نمی‌شود که خورده یا نوشیده شود.

ساختن طلسم با توجه به اهمیت و هدف آن، وقت زیادی از ساحر می‌گیرد و ساحر باید قبل از شروع کار خود آمادگی کامل پیدا کند و مواد و بخورهای لازم را تهیه کند، اطلاعات لازم را درباره‌ی شخصی که طلسم را بر ضد او بکار می‌برد بدست آورد، شیاطین ویژه‌ای را تحریک کند، دایره‌های سحرآمیز و رموز و نقش‌های آن را رسم نماید و در کنار این‌ها باید عبارتهایی شیطانی بخواند و لباس‌های ویژه‌ای را بپوشد.^۱

تاثیر طلسم‌ها

ابن حزم می‌گوید یکی از طلسم‌هایی که مشاهده کرده است مَهْری است که بر آن صورت عقرب نقش بسته است در زمانی که ماه در برج عقرب قرار دارد. نگه داشتن این مهر برای جلوگیری از عقرب گزیدگی مفید است.

ابن حزم همچنین می‌گوید: «دفع طلسم‌ها ممکن نیست، چرا که ما خود مشاهده کرده‌ایم که آثار این طلسم‌ها تاکنون هم در روستاهایی وجود دارد که حتی ملخی هم به آنجا وارد نمی‌شود. در «کسر قسطه» که هیچ لشکری جز با زور وارد

آنجا نمی‌شود و جاهای بسیار دیگری آثار این طلسم‌ها دیده می‌شود، و این آثار آنقدر زیاد هستند که جز انسان‌های معاند آن را انکار نمی‌کنند.^۱

محمد محمد جعفر ذکر می‌کند که «کریگوری» خبر داده است که فرانسویان زمانی که زمینی را جهت ساختن پل بر آن می‌کنند طلسم‌های فلزی پیدا کردند که توجه زیادی به آن‌ها نکردند. بر این طلسم‌ها عکس موش و مار و آتش و حشرات دیگر بود. کارگران توجهی به این طلسم‌ها نکردند و آن‌ها را به رودخانه انداختند. از آن زمان به بعد پاریس با فوران زیاد آتش و موش‌های فراوان و حشرات دیگر مواجه شد، در حالی که قبل از این طلسم‌ها از چنین مشکلاتی در امان بود.

«ژاک جافاریل» رئیس کتابخانه «ریشیلیو» می‌گوید: هنگامی که سلطان محمد دوم شهر قسطنطنیه را فتح کرد، لشکریان او مجسمه‌ای را به شکل مار بزرگی پیدا کردند که دهان ساخته شده از برنز خود را باز کرده بود، لشکریان این مجسمه‌ی مصنوعی را ویران کردند تا مارها را از شهر دور کنند، و از زمانی که این مجسمه نابود شده است، خزندگان در این شهر زیاد شده‌اند و تاکنون نیز این خزندگان وجود دارند.^۲

تمام این چیزهایی که ذکر کرده‌اند، دور از واقعیت هستند، و این‌ها جزو خرافاتی هستند که از خردمندان به دورند، و گرنه چگونه طلسمی می‌تواند شهر بزرگی را از آتش‌سوزی حفظ کند و یا مجسمه‌ی یک مار چگونه می‌تواند مارها را از وارد شدن به شهر بزرگی مثل استانبول منع کند، ولی این دروغی است که عقل‌ها بدون تحقیق آن را تصدیق می‌کنند.

مدتی که در آن تأثیر سحر و طلسم ادامه پیدا می‌کند

بیشتر سحرها بعد از چند روز یا چند ماه و یا چند سال تأثیرشان از بین می‌رود، ولی تأثیر برخی از سحرها تا مدت‌های طولانی باقی می‌ماند و دیده شده است که

۱- ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ۴/۲.

۲- محمد محمد جعفر، السحر، ص ۲۲۸.

بسیاری از کسانی که قبر فرعون‌ها را نبش می‌کنند به مصیبت‌های مختلفی مبتلا می‌شوند، مثلاً «لوردکانارافون» کاشف قبر «توت عنخ آمون» قبل از اتمام کشف مقبره و بعد از آنکه به مشکلات خانوادگی و خسارت‌های مالی فراوانی مبتلا شد، از دنیا رفت.

کاشف دیگر این قبر یعنی آقای «کارتتر» روزی که همین مقبره را کشف کرد بصورت شگفت‌انگیزی از مرگ نجات پیدا کرد. «کارتتر» به قناری که آن را در قفسی در دفتر خود و یا در منزل خود نزدیک مقبره نگهداری می‌کرد، افتخار می‌نمود.

در روز کشف این مقبره مار بزرگی از نوع کبری این قناری را بلعید و برای آقای «کارتتر» هم کمین کرده بود تا او را از پای در آورد، ولی آقای «کارتتر» بعد از کشف مقبره به دفتر خود برنگشت، بلکه به قاهره رفت تا این خبر را منتشر کند و برخی از همراهان خود را مکلف کرد که وسایل او را به قاهره منتقل نمایند.

هم اکنون در موزه‌ی بریتانیا تابوت داخلی و ظریف یک مومیایی مصری با شماره (۲۲۵۴۲) وجود دارد که متعلق به یکی از افراد خانواده‌ی حاکم و جزو کاهنان است.

داستان این تابوت آنطورکه در اسناد موزه‌ی بریتانیا ثبت شده است، شگفتی‌آور است و بر نبوغ مصریان در زمینه‌ی سحرهایی که تأثیر آن‌ها از هزاران سال پیش باقی مانده است دلالت می‌کند. آقای «دوگلاس مواری» این تابوت را از مصر خرید تا آن را به خانه‌ی خود در لندن منتقل کند. برای این شخص و تمام کسانی که با این تابوت در ارتباط بودند مشکلات و مصایب زیادی پیش آمدند تا این که با اهدای آن به موزه‌ی بریتانیا خود را از آن نجات دادند.

در روز خرید این تابوت و در حالی که آقای «دوگلاس» سلاح کمری خود را تمیز می‌کرد، گلوله‌ای از آن خارج شد و به ران چپ او اصابت کرد و در نتیجه ران او به عمل جراحی نیاز پیدا کرد و در اثنای عمل جراحی جان خود را از دست داد.

آقای «داگلاس» به یکی از همراهان خود به نام «هوبلی» که او را در مسافرت به مصر همراهی کرده بود، توصیه کرد که اگر در اثنای عمل جراحی برای او اتفاقی پیش آمد، تابوت را به خواهر او در خیابات «بیکر» لندن تحویل دهد.

آقای «هوبلی» خود را برای وصیت دوستش آماده کرد و تابوت را به پورسعید برد تا زمینه‌ی انتقال آن با کشتی به لندن را فراهم کند، ولی هنگامی که به پورسعید رسید دید که تلگرافی از لندن مبنی بر کشته شدن برادرش در انتظار اوست. هنگامی که به لندن رسید و قبل از آن که تابوت را به خواهر آقای «داگلاس» تحویل دهد، یکی از فرزندانش که چهار ساله بود از پنجره خانه‌اش افتاد و گردنش خرد شد.

وقتی که خواهر «داگلاس» این تابوت را تحویل گرفت، آن را در یکی از گوشه‌های سالن گذاشت و از لحظه‌ای که این تابوت وارد خانه‌ی او شد مصایب پی در پی او آغاز شدند، روزی که آن تابوت را دریافت کرد دخترش در راه مدرسه و بر اثر برخورد با یک ماشین از دنیا رفت. بعد از یک هفته شوهرش بخاطر وفات دخترش خودکشی کرد، و اوضاع مالی او وخیم شد، آشفته شد و اعصاب خود را از دست داد و منجمان و واسطه‌ها و احضار کنندگان ارواح را فرا خواند و همه‌ی آنان اتفاق نظر داشتند که وجود این تابوت در خانه‌ی این زن موجب مصایب پی در پی برای او می‌شود که جلوی آن‌ها گرفته نمی‌شود، پس لرزه بر اندام این زن افتاد و با موزه بریتانیا تماس گرفت تا این تابوت را به آنجا اهدا کند.

هنگامی که تابوت حمل شد تا در جای ویژه‌ای در موزه گذاشته شود یکی از حمل کنندگان تکبر ورزی و عقلا نیت هموطنان انگلیسی خود را که به خرافه‌ی فرعون‌ها و آثار فرسوده‌ی آنان اعتقاد دارند و موزه‌ای را به آن‌ها اختصاص می‌دهند تا هم میهنانشان در آن‌جا همچون خادمان کار کنند، به سخره گرفت، و همین که تابوت در جای خود قرار گرفت این حمل کننده به درد شدیدی دچار شد و چند دقیقه به خود پیچید و سپس در کنار تابوت بصورت مرده بر زمین افتاد.

تمام کسانی که در انگلستان به آثار مصری اشتغال داشتند به مسأله‌ی این تابوت اهتمام ورزیدند و کمیته‌ای را جهت بررسی مشکل این تابوت تشکیل دادند. این کمیته شرکت عکاسی «ه. ا. مانسل» را مکلف کرد تا چندین عکس را از زوایای مختلف از این تابوت بگیرند، شرکت هم نماینده‌ی خود را برای گرفتن عکس‌های مورد نظر ارسال کرد، نماینده‌ی شرکت برای مأموریت دیگری که در انتظار وی بود به شرکت بازگشت و به آن مأموریت رفت وقتی که از آن مأموریت به شرکت بازگشت، دچار حادثه شد و انگلستان دست راست خود را از دست داد و از گرفتن عکس‌های آن تابوت ناتوان گشت.

هنگامی که عکس‌های این تابوت چاپ شدند بر یکی از طرف‌های آن عکس دختر یا پسر کم‌سن و سالی بود که لباس کاهنان بر تن داشت و نشانه‌های خشم و شر بر چهره‌ی او نمایان بود. وقتی که از کسانی که قبل از عکس گرفتن، این تابوت را دیده بودند یا با آن ارتباط برقرار کرده بودند سؤال شد، همه‌ی آنان اقرار کردند که قبلاً هیچ نوع عکسی را بر هیچ یک از اجزای این تابوت مشاهده نکرده‌اند.^۱

مجسمه‌ی ژاپنی سحر شده

این قصه را نویسنده‌ی انگلیسی «س.ج. لامبرتس» در سفرنامه‌ی خود روایت کرده است.

لامبرتس گفته است که وی و همسرش طی یک مسافرت دریایی جهانی از شهر «کوبی» ژاپن دیدن کردند. در محل عتیقه‌فروشی مجسمه‌ی خدای بخت ژاپنی «هو-تی»^۲ که از عاج ساخته شده بود، توجه آنان را به خود جلب کرد. این مجسمه به شکل مرد چاق متبسم نیمه برهنه‌ای بود که بر بالشی نشسته بود. همسرش «ماری» شیفته‌ی این مجسمه شد و تصمیم گرفت که آن را بخرد.

۱- محمد محمد جعفر، السحر، صص ۱۷-۱۸.

۲- خدا لعنت کند خردهایی را که ایمان می‌آورند به این که این مجسمه خدا باشد.

خوشحالی آنان زمانی بیشتر شد که فهمیدند با وجود اینکه از عاج ساخته شده بود، ارزان قیمت بود. بنابراین معامله برای آنان همچون یک خوش‌شانسی غیرمنتظره به نظر رسید و مجسمه را خریدند. در کابین کشتی به خوبی آن را مورد بررسی قرار دادند. رنگ روشن پوشش آن نشان می‌داد که این مجسمه از عاج قدیمی و ناب و به صورتی زیبا ساخته شده بود و هیچ عیبی نداشت بجز سوراخ کوچکی که در قسمت پایین آن قرار داشت. به نظر می‌رسید که این مجسمه از دندان یک فیل ساخته شده بود و این سوراخ محل عصبی بود که با دندان در ارتباط بود، لذا سازندهی مجسمه آن سوراخ را از خمیر عاج پر کرده بود.

«ماری لامبرتس» مجسمه را در یکی از کیف‌های خود گذاشت و کشتی به طرف فیلیپین رفت. روز بعد خانم لامبرتس درد شدیدی را در دندان‌هایش احساس کرد. پزشک کشتی برخی مسکن‌ها را به او داد ولی فایده‌ای نداشت. این زوج گردش خود را که دوازده روز به طول انجامید به سختی سپری کردند بخاطر دردهای طاقت فرسا. در مانیل قبل از این که خانم لامبرتس به دندانپزشک مراجعه کند، هر دوی آنان به تب شدیدی مبتلا شدند و تمام مفاصل آنان درد گرفت. هنگامی که خانم لامبرتس در نهایت نزد دندانپزشک رفت، دندانپزشک اشتباه کرد و با انبرک خود عصب یکی از دندان‌هایش را گرفت و بجای این که شفا یابد دردش بیشتر شد.

در مرحله‌ی بعدی سفر که کشتی راه استرالیا را در پیش گرفت، مجسمه به یکی از کیف‌های آقای لامبرتس منتقل شد. روز بعد آقای لامبرتس درد شدیدی را در دندان‌های خود احساس کرد و هنگامی که در بندر «کیرنس» در استرالیا با دندانپزشک مشورت کرد، دندانپزشک تاکید کرد که تمام دندان‌های او سالم هستند، هنگام رفتن به دندانپزشکی درد دندان‌هایش متوقف شده بود ولی به محض این که به کابین کشتی برگشت درد دندان‌هایش دوباره شروع شد. بعد از دور روز با دندانپزشک دیگری مشورت کرد ولی همان اتفاق قبلی تکرار شد. در مرحله‌ی سوم که لامبرتس نزد دندانپزشک رفت اصرار کرد که دندان‌هایش را یکی پس از دیگری بکشد تا درد آن‌ها متوقف شود، و به محض کشیدن اولین دندان درد دندان‌های

دیگر نیز متوقف شد، ولی هنگامی که لامبرتس به کشتی برگشت درد دندان‌هایش از قبل هم شدیدتر گردید.

در «سیدنی» زن و شوهر کیف‌هایشان را در انبار گمرگ گذاشتند و درد دندان‌هایشان متوقف شد ولی در سفر به نیوزیلند کیف‌ها به کابینشان برگشتند و همراه با آن درد دندان‌هایشان هم دوباره شروع شد. در طول سفر به «شیلی» و سپس به «آمریکا» وضعیت به همین منوال ادامه پیدا کرد.

در «نیویورک» به دیدار مادرزن که یک خانم آمریکایی بود رفتند، و او سخت شیفته‌ی مجسمه‌ی «هو-تی» شد و آنان آن را به او اهدا کردند. در همان روز دندان‌های مادرزن که دندان‌هایی سالم و قوی بودند شروع به درد کردند، بنابراین مادرزن آن مجسمه را به فال بد گرفت و آن را به دختر خود و همسرش برگرداند و به آنان گفت: «قدمش بد بود». با این وجود این دو زن و مرد تا آن موقع هم درد دندان‌های خود را به این مجسمه ربط نداده بودند ولی آنان برای اولین بار به این ارتباط شک کردند زمانی که در آخرین مسافرت خود از آمریکا به انگلستان از اقیانوس اطلس عبور می‌کردند در کشتی خانمی این مجسمه را به امانت از آنان گرفت تا آن را به شوهرش نشان دهد. صبح روز بعد در حالی که آن زن مجسمه را به آنان بر می‌گرداند، به آنان گفت که وی و شوهرش دیشب به دندان درد شدیدی مبتلا بوده‌اند. در این هنگام بود که زن و شوهر فهمیدند که هر وقت مجسمه با آنان بوده، دندان‌هایشان درد کرده و هرگاه از آن رهایی یافته‌اند، درد دندان‌هایشان متوقف شده است. با مرور وقایع روزهای گذشته اعتقادشان به این مسأله بیشتر شد. در این لحظه خانم لامبرتس خواست آن مجسمه را به دریا بیندازد ولی شوهرش او را از این کار منع کرد و مجسمه را با خود نگه داشتند تا به لندن برگشتند.

در لندن آقای لامبرتس آن مجسمه را به یک تاجر ژاپنی عتیقه‌های شرقی نشان داد و آن تاجر به او پیشنهاد کرد که فوری آن را بخرد ولی لامبرتس گفت که نمی‌تواند در مقابل این مجسمه پولی را دریافت کند، بلکه تنها چیزی که می‌خواهد و آرزو می‌کند این است که خود و همسرش از درد شدید دندان‌هایشان رهایی

یابند و تمام ماجرای مجسمه را برای تاجر نقل کرد. در این هنگام تاجر یکی از دستیاران خود را فرا خواند و پیرمردی ژاپنی که لباس‌های سنتی ژاپنی بر تن داشت بیرون آمد و آن دو مرد با دقت شروع به بررسی مجسمه کردند. لامبرتس از آنان فهمید که «هو-تی» مجسمه‌ی یکی از معابد در شرق ژاپن بوده و این نوع مجسمه‌ها گاهی دارای روح می‌شوند. سپس آن ژاپنی چوب‌هایی از بخور را آنجا گذاشت و با فروتنی شدید ژاپنی‌ها لامبرتس را به بیرون مغازه بردند.^۱

تحلیل ما از این حوادث

به طور قطع نمی‌توانیم این وقایع را باور کنیم، چرا که شاید این وقایع ساختگی باشند و یا در ساختن آن‌ها تخیل نقش داشته باشد و یا شاید برای آن‌ها اصلی باشد ولی نه به این صورتی که ذکر کرده‌اند.

در هر صورت اگر این وقایع صحیح باشند و آنطور که روایت شده‌اند واقع شده باشند پس برای شیاطین نقشی در تمام این وقایع بوده است.

سحر ستارگان

در مبحث گذشته گفتیم که صاحبان طلسم‌ها ادعا می‌کنند که آنان در ساختن طلسم‌ها از روحانیت ستارگان م‌دد می‌جویند و در مبحث «تاریخ سحر» از کسانی سخن گفتیم که می‌پندارند سحر را بوسیله‌ی ستارگان انجام می‌دهند. این‌ها همان ستاره‌پرستان هستند اعم از مجوسیان و صابئیانی که گمان می‌کنند که ستارگان دارای تاثیر در انسان، حیوان و هستی هستند و این ستاره‌پرستان چند نوع هستند:

۱- گروهی ستارگان هفتگانه را می‌پرستند و معتقدند که آنها دارای نفع و ضرر هستند. این گروه برای این ستارگان خانه‌هایی را ساخته‌اند و در آن‌ها مجسمه‌هایی

۱- حقائق و غرائب، صص ۱۷۹-۱۸۱. اگر این قصه مورد تصدیق قرار گیرد پس باید برای این مجسمه شیطانی باشد که او را همراهی می‌کند و به او چنین تاثیر می‌دهد، و گرنه مجسمه خود قطعه جمادی است که نه سود می‌رساند و نه ضرر.

را به نام این ستارگان به تصویر کشیده‌اند و برای آن‌ها مناسک و شعایری را قرار داده‌اند که طبق این مناسک آنان را عبادت می‌کنند و لباس‌ها و زیورآلات خاصی را می‌پوشند و برای آن‌ها حیوانات مخصوصی را قربانی می‌کنند، برای هر ستاره حیوانی که مناسب آن است.

برای عبادت هر ستاره‌ای اوقات مخصوصی را قرار داده‌اند مانند اوقات نماز نزد مسلمانان و معتقد به تصرف این ستارگان در هستی هستند. قوم حضرت ابراهیم در بابل و غیربابل به این کارها معروف بودند و حضرت ابراهیم بنابر آنچه که قرآن حکایت کرده است، آنان را مورد خطاب قرار داد و آنان را به چالش کشید و ضعف خردها و گمراهی دل‌هایشان را بیان کرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُنْقَرُونَ إِلَيَّ مِنْ بَرِّيٍّ مِمَّا تَشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾﴾

(الأنعام: ۷۵ - ۷۸)

و همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره باورمندان راستین شود (و بر راستای خدانشناسی رود). (از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت (و تاریکی شب همه‌جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاءالعنان) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغییرپذیر و زوال‌پذیر نمی‌گیریم). و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و إرخاءالعنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود. و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و

ارخاءالعنان) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم).

۲- گروه دوم کسانی هستند که حروف «ابجد» را می‌نویسند و برای هر حرفی عدد مشخصی را قرار می‌دهند و نام آدمیان و زمان‌ها و مکان‌ها و غیره را بر آن جاری می‌کنند، آنگاه آن‌ها را به روش خاص خودش جمع و کسر و اثبات می‌نمایند و آن را به برج‌های دوازده‌گانه معروف نزد اهل حساب نسبت می‌دهند. سپس بر اساس این قواعد و با توجه به آنچه که شیطان به او الهام می‌کند حکم به خوشبختی و بدبختی و غیره می‌دهند.

بسیاری از آنان بدین خاطر نام‌ها را عوض می‌کنند و بی‌ن مرد و همسرش جدایی می‌اندازند و معتقدند که اگر در یک خانه جمع شوند یکی از آنان زنده نمی‌ماند.

این افراد گاهی هم در مورد مسایل غیبی حکم می‌کنند و مدعی می‌شوند که فلانی بچه‌دار می‌شود و فلانی بچه‌دار نمی‌شود، فلان بچه پسر و فلان بچه دختر خواهد بود، فلان شخص ثروتمند و فلان شخص فقیر، فلانی شریف و فلانی فرومایه و فلانی محبوب و فلانی مبعوض می‌شود. گویی که او این چیزها را برای جنین در شکم مادرش می‌نویسد. نه به خدا قسم این چنین نیست، حتی فرشته‌ای که این‌ها را می‌نویسد این چیزها را نمی‌داند تا از پروردگار خود نپرسد که این کودک پسر یا دختر، بدبخت یا خوشبخت است و روزی و اجلش چگونه خواهد بود؟ خداوند این چیزها را به فرشته می‌گوید و او آن‌ها را می‌نویسد. اما این دروغگوی افتراگر مدعی آگاهی از چیزی است که علم به آن به خدا اختصاص دارد و ادعا می‌کند که او با صنعتی که خود ساخته و دروغ‌هایی که خود بافته است آن را می‌داند، و این بزرگترین شرک در ربوبیت است و هر کس او را تصدیق کند و در این زمینه به او اعتقاد پیدا کند کافر می‌شود. پناه بر خدا.

۳- گروهی که به حرکت و چرخش افلاک و طلوع و غروب و اقتران و افتراق آن‌ها نظر می‌کنند و معتقدند که هر ستاره در حرکات انفرادی خود دارای تاثیراتی

و هنگام اقتران با ستارگان دیگر دارای تاثیرات دیگری است در زمینه‌ی بالا رفتن و پایین آمدن قیمت‌ها، وزش باده‌ها و آرام شدن آن‌ها و وقوع حوادث. گاهی هم این امور را به صورت مطلق به ستارگان نسبت می‌دهند. طلب باران بوسیله «أنواء» (غروب یک ستاره در مغرب و طلوع رقیب آن در مشرق) جزو این قسم به حساب می‌آید.

گروهی که به منازل بیست و هشتگانه ماه نظر می‌کنند و معتقدند که اقتران و افتراق ماه با هر یکی از این منازل دارای تاثیرات خاصی است و این اقتران و افتراق باعث خوشبختی، بدبختی، جمع کردن، جدا کردن و غیره می‌شود.^۱

منازل ماه همان چیزی است که عرب‌ها آن را «أنواء» می‌نامند و این «أنواء» بیست و هشت ستاره هستند که برای هر کدام از آن‌ها در طول سال مطلع مشخصی است. هر سیزده شب یکی از این ستارگان هنگام طلوع فجر در مغرب ناپدید می‌شود و ستاره‌ی مقابل آن در همان ساعت در مشرق طلوع می‌کند. اگر هنگام این طلوع و غروب ستاره‌ها بارانی می‌بارید، عرب‌های جاهلی آن را به ستاره‌ای که در مغرب ناپدید می‌شد نسبت می‌دادند.^۲

خداوند متعال در قرآن کریم بیان کرده است که خورشید و ماه و ستارگان از آیات و نشانه‌های خدا هستند که آن‌ها را بر ای منفعت بندگان خود مسخر کرده است. بنابراین ستارگان مقهور و مسخر آفریدگان خدا هستند و شایستگی این را ندارند که بجای خدا پرستش شوند و این‌ها نمی‌توانند هیچ نفع و ضرری برای خود داشته باشند چه رسد به دیگران.

﴿وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ﴾ (اعراف: ۵۴) «خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند».

۱- معارج القبول، ۵۲۴/۱.

۲- مراجعه کن به: شرح نووی بر مسلم، ۶۱/۲.

﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا سَجْدُوا ﴾ (فصلت: ۳۷) «و از نشانه‌های خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید».

﴿ نَبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴾ (الفرقان: ۶۱) «والامقام و بزرگوار است خدایی که در آسمان برج‌هایی را به وجود آورده است و در آن چراغ (فروزان خورشید) و ماه تابان را قرار داده است».

خداوند همچنین بیان کرده است که این ستارگان را به وجود آورده است تا بندگان او در تاریکی‌های خشکی و دریا بوسیله‌ی آن‌ها راه یابند و نیز تا زینتی برای آسمان و رجم کنندگانی برای شیاطین باشند.

خداوند فرموده است: ﴿ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ ﴾ (الأنعام: ۹۷) «و او کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا بدان‌ها رهنمود شوید».

و فرموده است: ﴿ وَعَلَّمَتِ وَاللَّجِيمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴾ (النحل: ۱۶) «و نشانه‌هایی (پدید آورد) و (در شب) آنان با ستارگان رهنمون می‌شوند».

و نیز فرموده است: ﴿ إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ۖ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ۗ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْأَعْلَىٰ وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۗ دُخْرًا وَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ ۗ ۙ إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۗ ﴾ (الصفات: ۶ - ۱۰) «ما نزدیکترین آسمان (به شما) را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. ما آن را از هر شیطان متمردی کاملاً حفظ کرده‌ایم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام (که فرشتگانند) دزدکی گوش فرا دهند (و اسرار غیب را بشنوند)، چرا که از هر طرف به سویشان نشانه می‌رود. آنان سخت طرد می‌شوند و برای آنان عذابی کامل و همیشگی است، اما از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، آذرخشی سوراخ‌کننده (ی آسمان) او را دنبال می‌کند».

قتاده رحمته می‌گوید: «خداوند متعال این ستارگان را به سه هدف آفریده است: آن‌ها را زینتی برای آسمان، وسیله‌ای برای هدایت و راهیابی و رجم‌کننده‌ای برای شیاطین قرار داده است. پس اگر کسی جز این‌ها را از این ستارگان دریافت کند، در

واقع از خود چیزی گفته و بهره‌ی خود را از دست داده و خود را به چیزی ملکف کرده است که بدان آگاهی ندارد.

برخی از مردمان بی‌خبر از اوامر الهی از این ستارگان کهانت را پدید آورده و (گفته) اند: کسی که با (طلوع یا غروب) فلان ستاره ازدواج کند، چنین و چنان می‌شود و هر کس که با (طلوع و غروب) فلان ستاره مسافرت کند، چنین و چنان می‌شود و هر کس با (طلوع و غروب) فلان ستاره بچه به دنیا بیاورد، چنین و چنان می‌شود. در حالی که با (طلوع و غروب) هر ستاره‌ای امکان دارد کودکان سرخ‌پوست، سیاه‌پوست، کوتاه قد، بلندقد، زیبا یا زشت متولد شوند و علم به این ستاره یا این چهارپا یا این پرنده به هیچ وجه علم به غیب به حساب نمی‌آید. خداوند مقرر داشته است که: ﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ (النمل: ۶۵) «کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند».

این کلامی بزرگ، محکم و صحیح است و اصل آن در صحیح بخاری به صورت معلق آمده است. ابوداود در سنن خود در کتاب «الطب» باب «فی النجوم» گفته است: ابوبکر بن ابی شیبه و مسدد المعنی به نقل از یحیی بن عبیدالله بن اخنس از ولید بن عبدالله از یوسف بن مالک از ابن عباس رضی الله عنه به ما خبر دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس بخشی از نجوم را فراگیرد، در واقع بخشی از سحر را فرا گرفته است و هر چه قدر بر فراگیری نجوم بیفزاید، بر فراگیری سحر افزوده است» ابوداود حدیث نوء «منازل ماه» را هم ذکر کرده است.

عبد بن حمید از رجاء بن حیوه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من بر امت خود تنها از سه چیز می‌ترسم: تصدیق منجّمان و تکذیب قضا و قدر و ظلم کردن به پیشوایان».

ابن عساکر به صورت حدیث مرفوع از ابومحجن روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است: «بر امت خود از سه چیز می‌ترسم: ظلم کردن به پیشوایان، ایمان آوردن به منجّمان و تکذیب قضا و قدر».

ابویعلی و ابن عدی به صورت مرفوع از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «من بعد از خود بر اتمم از دو خصلت می‌ترسم: تکذیب قضا و قدر و ایمان آوردن به منجمان»^۱.

۱- معارج القبول، صص ۵۲۳-۵۲۶. اگر می‌خواهی از گمراهی منجمان و بیان این گمراهی اطلاع پیدا کنی به کتاب مفتاح دارالسعادة ابن قیم، ۱۲۵/۲ مراجعه کن.

مبحث دوم

سحر تخیلی (جادوی ناشی از خیال)

در آدمی نیرویی است که متخیله نام دارد، این نیرو همان است که در صورت‌های محسوس و معانی جزئی برگرفته از آن، دخل و تصرف می‌کند، این تصرف گاه با ترکیب صورت‌ها و گاه با تفصیل آنهاست، مثلاً تصور انسانی دو سر و یا بدون سر، چنین نیرویی را اگر عقل به کار گیرد «مفکره» و اگر وهم آن را صرفاً در محسوسات استفاده کند «متخیله» گویند.^۱

تخیلی که پژوهندگان در مسائل سحر از آن سخن می‌گویند به دو شیوه صورت می‌پذیرد:

۱- آنکه ساحر متوجه قوای مخیله شود و به گونه‌ای خاص در آن تصرف نماید، وی انواعی از خیالات و تقلید و تصاویری را که از آن در نظر دارد به متخیله القا می‌کند و سپس با نیروی مؤثر درون خویش آن را به حواس بینندگان تنزل می‌دهد، در نتیجه بینندگان طوری به آن می‌نگرند که گویی در عالم خارج موجود است، در حالیکه اصلاً وجود خارجی ندارد، همانگونه که از برخی ساحران حکایت شده که بستان‌ها و نهرها و قصرها را به بیننده نشان می‌دادند با آنکه وجود خارجی نداشتند. این کار را فلاسفه «شعوذه» و «شعبده» (شعبده) می‌نامند.^۲

ابن بطوطه نمونه‌هایی از این نوع سحر را بیان نموده است، از آن جمله آنکه گمراهی بدعت‌گذار ریش و ابروان خویش را می‌تراشید، دانشمندی او را بر تراشیدن ریش نکوهش کرد و آن گمراه مبتدع ناگهان فریادی زد و ریش سیاه فراوانی پیدا کرد، دوباره فریاد کشید ریش سفید و زیبا شد، بار سوم فریاد زد و سر بر آورد چون حال نخست بی‌ریش گشت.^۳

۱- تعریف جرجانی، ص ۱۷۶.

۲- مقدمه ابن خلدون، ص ۹۲۶.

۳- رحله ابن بطوطه، ۵۰/۱.

همو از اوحالدین سنجاری (از دانشمندان ساکن در چین) نقل می‌کند که او بر مرد عابدی در غاری وارد شد، آن عابد دست او را گرفت و اوحالدین چنان پنداشت که در قصر باشکوهی است که همین عابد بدعت‌گذار در آن بر تختی نشسته و تاجی بر سر دارد و کنیزهای زیبا در دو طرف او [ایستاده‌اند] و میوه‌ها در رودهایی [که در آن جاری است] فرو می‌ریزند، اوحالدین خیال کرد که می‌خواهد میوه‌ای بردارد تا آن را بخورد اما ناگهان خود را در غار و در پیشگاه آن عابد گمراه دید که داشت به او می‌خندید.

ابن بطوطه خود آن عابد را دیده و برخی از عجایب او را مشاهده کرده است.^۱ گویند [ابن بطوطه] در چین شعبده‌بازی را دید که یک گوی چوبین دارای سوراخ‌های متعدد که رشته‌های درازی از آنها گذشته بود را برداشت و به هوا پرتاب کرد، گوی چوبی آنقدر بالا رفت که از دیده‌ها پنهان شد، آنگاه که جز اندکی از رشته در دستش باقی نماند به یکی از شاگردانش فرمان داد تا خود را به آن بیاویزد شاگرد نیز آنقدر اوج گرفت که از دیده‌ها پنهان شد، شعبده‌باز سه بار او را صدا زد اما جواب نشنید، تا آنکه خود نیز خشمناک کاردی به دست گرفت و خویش را به رشته آویخت و از نظر پنهان شد، سپس دست شاگردش را به زمین انداخت و بعد از آن پای او را، دیگر بار دست او و سپس پای دیگرش را و بعد لاشه و سرش را، سپس خود نیز پایین آمد در حالی که نفس نفس می‌زد و جامه‌اش آغشته به خون بود، آنگاه در پیشگاه امیر زمین بوسید و با زبان چینی با او سخن گفت و امیر فرمان داد تا به او چیزی بدهند. بعد از آن اعضای آن کودک را برگرفت و به هم چسباند و با پای خود به آن لگد زد تا کودک سالم برخاست. ابن بطوطه می‌گوید: من از آن شگفت زده شدم و هراسی در دل احساس کردم، تا آنکه دوایی به من نوشاندند که ترسم را برطرف ساخت و در آن لحظه «قاضی فخرالدین» کنار من بود و به من گفت: به خدا سوگند که نه بالا رفتنی در کار بود و نه پایین آمدنی و نه بریدن عضوی، هر آنچه که بود شعبده‌ای بود و بس.^۲

۱- رحله ابن بطوطه، ۷۲۵/۲.

۲- رحله ابن بطوطه، ۷۳۱/۲.

صدیق حسن خان نقل می‌کند که وی نزد یکی از پادشاهان هند، ساحری را دید که دو کودک خویش را بیاورد و آنان را تکه تکه ساخت، سپس هر عضوی را به سویی پرتاب نمود تا آنجا که کسی را اثری از آن اعضا ندید، سپس فریاد برآورد و گریست؛ ناگهان حاضران متوجه شدند که هر عضو (از آن اعضا) به تنهایی پایین آمد و به دیگری پیوست و هر دو کودک چون گذشته سالم برخاستند.

محققان معاصر می‌گویند بزرگترین مشغله ذهنی هیتلر به هنگام اشغال (لهستان) در جنگ جهانی دوم آن بود که مردی لهستانی به نام (وولف میسینگ) را دستگیر و زنده یا مرده به برلین ببرد. چنان مشهور بود که آن مرد در مقام یک غیب‌دان پیشگو دارای نیروهای خارق العاده‌ای است. وی قبل از اشغال لهستان پیشگویی کرده بود که هیتلر جنگ را خواهد باخت و سرانجام بدی پیدا خواهد کرد و چون هیتلر آدم بدبینی بود و به پیش‌گویی و طالع‌بینی عقیده داشت، پیش‌گویی او را به دل گرفته و تصمیم گرفت اگر روزی دستش به وی برسد، انتقام خود را بگیرد.

(میسینگ) توانست در آخرین لحظه بگریزد و به (مسکو) پناهنده شود، اما رفتنش به آنجا چون کسی بود که از گرمای سنگ سوزان به آتش پناه می‌برد، زیرا او از چنگ دیکتاتوری گریخت تا به چنگ دیکتاتور دیگری (استالین) گرفتار آید. دیکتاتور شوروی داستان و ماجرای او را شنید و تصمیم گرفت تا قدرت (تله‌پاتی) او را آزمایش کند؛ و او خود از (میسینگ) خواست تا نیروهای خیالی مورد ادعای خود را در سرقت یکی از بانکهای شوروی به کار گیرد.

(وولف میسینگ) بانک بزرگی را در مسکو انتخاب کرد که کسی در آن وی را نمی‌شناخت در روز تعیین شده (میسینگ) با قدمهای استوار وارد بانک شد و نزد تحویل‌داری که پشت پیشخوان شیشه‌ای خود نشسته بود رفت و برگ سفیدی را که از یک دفتر کنده شده بود به او داد و کیف خالی گشوده‌ای را مقابل او قرار داد. به شیوه (تله پاتی) به او فرمان داد تا صد هزار روبل به او بدهد؛ تحویل‌دار به برگه نگاه کرد و با دقت آن را کاوید، او لحظه‌ای تردید نکرد که آن برگه (چک) معتبری

است؛ فوراً صندوق خود را گشود و بسته‌های اسکناس را از آن بیرون آورد و صد هزار روبل را به تمامی در کیف او نهاد.

(میسینگ) کیف را برداشت و از بانک خارج شد، تا آنکه مردان استالین پولها را نزد او یافتند و سرقت او از بانک محرز شد.

پس از آن برای بار دوم نزد تحویلدار رفت و بسته‌های اسکناس را به او بازگرداند تحویلدار متحیر به او و پولها و برگه سفید مقابل خویش نگاه کرد و در اثر یک ایست قلبی به زمین افتاد...

بخت با تحویلدار یار بود و او از آن ایست قلبی جان بدر برد، اما (میسینگ) از چنگ استالین رهایی نیافت. آزمایش دیگری منتظر او بود که استالین می‌خواست بدان وسیله شخصاً از نیروهای استثنایی (میسینگ) اطمینان حاصل کند.

استالین از او خواست که بدون اجازه‌نامه کتبی به دفترش در (کرمیلین) وارد شود. برخلاف کسانی که می‌خواستند به دفتر او بروند، زیرا چنین اشخاص حتی اگر فرمانده جنگی و یا رهبران کمونیست شوروی هم بودند می‌بایست اجازه کتبی می‌گرفتند. در روز تعیین شده مردی به (کاخ کرمیلین) نزدیک شد و فضای بیرون آن را پشت سر گذاشت. چون به در ورودی رسید نگهبانان به نشانه سلام، اسلحه خویش را بالا گرفتند و آن مرد سالنهای کرمیلین را یکی پس از دیگری پیمود و از پله‌ها و در مقابل دیدگان نگهبانان و مردان امنیتی که همه جا پراکنده بودند بالا رفت، همه به هنگام عبور به او سلام می‌دادند، تا اینکه به اتاق آجودان استالین رسید، او نیز از جا برخاست، و سلام داد و (میسینگ) را تا دفتر استالین همراهی کرد و در حالی که به تمامی خم شده بود در را برای او گشود. در این هنگام استالین چشم از اوراق مقابل خویش برداشت و به مهمان نگریست، ناگهان خود را رودرروی (میسینگ) یافت!!

(میسینگ) بعدها کار خود را چنین تفسیر کرد: او به نگهبانان و مأموران اطلاعاتی چنان الهام کرده بود که خود (بیریا) است، رئیسی که آنان را در این مناصب گماشته است. همین رئیس خوفناک تشکیلات اطلاعاتی شوروی. او تنها

کسی بود که می‌توانست بدون کسب اجازه و هر وقت که می‌خواست نزد استالین برود.^۱

نوع دوم از سحر تخیلی، چشم‌بندی است.

اساس این نوع بر آن استوار است که نیروی باصره گاه به سبب عوارضی اشیاء را خلاف آنچه که در واقع هست می‌بیند، به همین دلیل خطاهای چشم بسیار است آیا نمی‌بینی که شخص سوار بر کشتی آنگاه که به رودخانه می‌نگرد کشتی را ثابت و رود را متحرک می‌پندارد، همین دلیل آن است که شیء ساکن گاه در حال حرکت دیده می‌شود و جسم متحرک ساکن. به همین ترتیب قطره‌های باران، که به صورت یک خط مستقیم دیده می‌شوند و یا فتیله آتش که به هنگام چرخاندن به صورت دایره‌ای دیده می‌شود و یا حبه انگوری که در آب به اندازه هلویی مشاهده می‌گردد و آدم کوچکی که در مه بزرگ به نظر می‌رسد.

ابن کثیر در تفسیر سوره بقره سخن رازی را به اختصار آورده و می‌گوید: «اساس آن (چشم‌بندی) بر این است که چشم‌گاه به خطا می‌رود و متوجه چیز خاصی شده، از دیگر اشیاء غافل می‌ماند مثلاً یک شعبده‌باز حاذق و ماهر به ظاهر کاری را انجام می‌دهد تا بینندگان را به سبب آن شگفت زده کند و چشمانشان را به آن خیره نماید، به محض آنکه ناظران به آن خیره و مشغول شدند با سرعت هر چه تمامتر کار دیگری را انجام می‌دهد و در این هنگام است که بینندگان چیز غیرمنتظره‌ای می‌بینند و از آن شگفت‌زده می‌شوند.

درحالی که اگر آن شعبده‌باز سکوت اختیار کند و چیزی نگوید و ذهن بیننده را با کلام خود به طرف ضد آنچه که انجام می‌دهد متوجه نسازد، بینندگان هم آنچه را که انجام می‌دهد متوجه می‌شوند.

ابن کثیر در ادامه می‌گوید: هر اندازه کار شعبده‌باز به حس بینایی خلل و نقص بیشتری وارد سازد، کار زیباتر جلوه می‌کند؛ مثلاً شعبده‌باز، در جای بسیار روشن یا خیلی تاریکی بنشیند تا حس بینایی به کارهای او واقف نشود.^۱

۱- نگا: مجله قطری (الدوحه) ص ۵۴؛ شماره ۹۹ مارس ۱۹۸۴ و مقاله‌ی با عنوان: خواب مغناطیسی و اسرار پنهان در جهان و سیاست اثر محمد الغرب موسی.

ابن کثیر معتقد است که سحر ساحران فرعون از این گونه بوده است، آیات قرآن نیز به این نکته تصریح دارند که سحر آنان تخیل و چشم‌بندی بوده است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُحِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا تَسْعَى﴾ (طه: ۶۶) «موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‌اند و می‌خزند و تند راه می‌روند» آوردن تخیل در این آیه نص صریحی است بر این مدعا. همچنین در آیه دیگری به این مطلب اشاره شده است: ﴿فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾ (اعراف: ۱۱۶) «هنگامی که وسائل جادوگری خود را بینداختند چشم‌بندی کردند» زیرا واقع ساختن سحر بر چشمان مردم که در این آیه آمده است، دلیل آن است که چشمان آنها چیزی غیر واقعی را تصور کرده است و خدا (به حقایق) آگاه است.

شاید آنچه که دجال آن را می‌آورد نیز از همین گونه سحر باشد، زیرا پیامبر ﷺ خبر داده‌اند که با او بهشتی و آتشی است اما حقیقت خلاف آن چیزی است که شخص می‌بیند، بهشت او آتش و آتش او بهشت است. در صحیح مسلم از حدیثی روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: (معه جنة و نار، فناره جنة و جنته نار)^۲ [با او بهشتی است و دوزخی، دوزخ او بهشت و بهشت او دوزخ است].

همچنین در صحیح بخاری و مسلم از حدیثی روایت شده که پیامبر ﷺ در مورد دجال فرمودند: «إن معه ماء و ناراً، فناره ماء بارد و ماؤه نار»^۳ (همانا با او آبی است و آتشی، آتش او آبی است سرد و آب او آتشی است) در صحیح مسلم علاوه بر آن آمده است: (فلا تهلکوا) (آگاه باشید که هلاک نگردید).

۱- تفسیر ابن کثیر، ۵۵/۱.

۲- مسلم در کتاب الفتن آن را روایت کرده، باب ذکر الدجال (۲۲۴۸/۴) شماره حدیث ۲۹۳۴.

۳- بخاری در کتاب الفتن باب ذکر دجال، فتح الباری (۹۰/۱۳) و مسلم در کتاب الفتن باب ذکر دجال (۲۲۴۹/۴) ش ۲۹۳۴.

روایت دیگری در صحیح مسلم از حذیفه آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: (لأننا أعلم لما مع الدجال منه، معه نهران یجریان. أحدهما رأى العين ماء أبيض و الآخر رأى العين نار تأجج، فإما أدركن أحد، فلیأت الذی یراه نارا و لیغمض، ثم لیطأ رأسه فی شرب منه فإنه ماء بارد)^۱ (به حقیقت من نسبت به آنچه که دجال با خود دارد، از خود او آگاهترم، با او دو رود جاری است، یکی به ظاهر آبی است سفید و دیگری به ظاهر آتشی است که می جوشد، اگر یکی از شما زمان دجال و کارهای او را دریافت، به روی (رودی) برود که به صورت آتش مشاهده می کند، در آن فرو برود، سپس سر خود را به سمت پایین برده و از آن بنوشد، زیرا آبی سرد و گوارا است).

در صحیح مسلم روایت دیگری در حذیفه آمده است: (إن الدجال یراه النار فإما أدرك ذلک منک قلبی وقع فی الذی یراه نارا فإنه ماء عذب طیب)^۲ (همانا دجال ظهور می کند در حالی که با او آبی است و آتشی، آنچه که در نظر مردمان آب است، آتش سوزان و آنچه که در نظرشان آتش است آبی سرد و گوارا است. اگر کسی از شما زمان او را دریافت در آنچه که آن را آتش می پندارد در آید، همانا که آن آبی است گوارا).

از جمله سحر تخییل کاری است که ساحران در جداسازی میان مرد و همسر او انجام می دهند در این هنگام شیطان ساحر نزد زن زیبا می آید و به شکل صورتک های زشتی بر چهره آن زن زیبا قرار می گیرد و در نتیجه فرد مورد نظر از آن زن تنفر پیدا کرده و او را زشت می پندارد. از آن سو نزد زن زشت و یا زنی که بهره ای از زیبایی ندارد می رود و به شکل صورتک زیبایی صورت او را می پوشاند، در نتیجه شخص مورد نظر به او علاقه مند شده و با او ازدواج می کند.

طبری می گوید: (ساحر به این صورت میان مرد و زن او جدایی می اندازد که در ذهن هر کدام از آنها دیگری را برخلاف آنچه که در واقع هست جلوه می دهد تا

۱- مسلم در کتاب الفتن آن را روایت کرده است (۲۲۵۰/۴) شماره حدیث ۲۹۳۵.

۲- همان، شماره حدیث ۲۹۳۶.

زن و مرد را در نظر همدیگر زشت گرداند و آن دو به هم پشت کرده و از همدیگر دوری کنند و در نتیجه مرد زن خویش را طلاق دهد. در حقیقت ساحر که سبب جدایی میان آن دو را پدید آورده جدا کننده اصلی است.^۱

گاه جداسازی انسان به وسیله آن چیزی است که شیطان در دل و اندیشه آدمی القا می‌کند که در نتیجه آن زن، را از چشم مرد می‌اندازد.

۱- تفسیر طبری، ۱/۶۳:۴.

مبحث سوم نوع سوم: سحر مجازی

مطلب اول: تفاوت این نوع با سحر تخیل

این نوع از سحر بر حیل‌های علمی و آگاهی بر خواص اشیاء و تردستی و دروغ نسبت به آدمهای ساده لوح و نظایر آن استوار است. شاید چنین پنداشته شود که این نوع از سحر از اقسام سحر تخیل است، اما این تصور نادرست است. ساحری که ریسمانی را به شکل مار افعی در آورده که با وسیله‌ای که او حرکت می‌دهد، حرکت می‌کند، یا آنکه صورت سفید خود را با رنگ به سیاهی تبدیل می‌کند، یا آنکه دست خود را در آتش می‌کند و دستش نمی‌سوزد، زیرا ابتدا با ماده‌ای مقاوم به آتش دست خود را آغشته است، هیچکدام از این اعمال از قبیل سحر تخیل نیست، همان گونه که گفتیم تخیل، یا نتیجه تاثیر در قوای ذهنی فرد جادو شده است و یا در نتیجه چشم‌بندی است تا کارها را برخلاف واقع ببیند.

جز ابن‌القیم کسی تفاوت میان این دو را دریافته است. او معتقد است که «سحر تخیل» در نتیجه تغییری که در شیء دیده شده یا بیننده بوجود آمده است، پدید می‌آید.

مشاهده کنندگان کار ساحران فرعون یا در اثر تغییراتی که در ریسمانها و عصاها رخ داده بود جادو شدند (مثلاً اگر ساحران به روح‌هایی شیطانی پناه برده باشند تا آن را حرکت دهند و بینندگان گمان کرده باشند که خود حرکت می‌کنند) و یا در اثر تفسیر و تحولی که در بیننده بوجود آمده بود مسحور گشتند و طناب‌ها و عصاها را متحرک و جنبان می‌دیدند در حالی که واقعاً ساکن و ایستا بودند.

ابن‌القیم می‌گوید: شکی نیست که ساحر هر دو را انجام می‌دهد، گاه در خود بیننده و احساس او تصرف می‌کند تا اشیاء را خلاف آنچه که هست ببیند و گاه با پناه جستن به ارواح شیطانی در اشیاء محسوس تصرف می‌نماید.

ابن القیم به شدت مخالف آن نظر است که سحر جادوگران فرعون را در نتیجه حیل‌های ساختگی آنان می‌داند و می‌گوید شاید آنان در ریسمانها و عصاها چیزهایی به مانند جیوه گذاشته بودند که موجب حرکت آن می‌شد، زیرا خاصیت جیوه آنست که چون در داخل چیزی ریخته شود و آن چیز در محل گرمی قرار داده شود به حرکت در می‌آید.

ابن القیم می‌گوید: نظر آنان به دلایل متعدد مردود است، زیرا اگر چنان بود، چنین کاری تخیل شمرده نمی‌شد بلکه یک حرکت واقعی بود و در نتیجه، جادو کردن چشم و سحر نامیده نمی‌شد بلکه فن و صنعتی بود از صنعت‌های مشترک میان مردم. در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا سَعَى﴾ (طه: ۶۶) «موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‌اند و می‌خزند و تند راه می‌روند»

واضح و آشکار است که اگر آن گونه که منکران می‌گویند طناب‌ها و عصاها با نیرنگی به حرکت در آمده باشند، چنین کاری ربطی به سحر ندارد. به علاوه اگر چنان بود راه ابطال آن خارج ساختن جیوه از داخل ریسمان‌ها و عصاها و بیان و افشای محل‌های حاوی جیوه می‌بود و دیگر نیازی به انداختن عصای موسی و بلعیدن ریسمان‌ها و عصاهای ساحران نبود.

دلیل دیگر آن است که در اجرای چنین نیرنگ‌هایی نیازی به کمک گرفتن از جادوگران نیست، بلکه تنها مهارت سازندگان آن کافی است، و فرعون هم نیازی به تعظیم و ارج نهادن به آنان و تسلیم شدن در مقابل خواسته‌هایشان و وعده پاداش به آنان نداشت.

همچنین در مورد این قبیل نیرنگ‌ها نمی‌گویند: ﴿إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ﴾ (طه: ۷۱) «مسلماً او بزرگ شماست، بزرگی که به شما جادوگری آموخته» زیرا تمام مردم در یادگیری و آموزش دادن صنعت‌ها مشترک‌اند و خلاصه

بی‌اساس بودن چنین نظری آشکارتر از آن است که بخواهیم برای رد آن خود را به زحمت بیندازیم.^۱

مطلب دوم: نمونه‌هایی از سحر مجازی

دوست دارم نمونه‌هایی از سحر مجازی آورده شود. اساس این نوع از جادو بر تردستی و نیرنگ‌هایی علمی و یافته‌هایی است که در آن جادوگر از زمان خویش پیشی می‌گیرد و کار جادوگران در چشم مردم بزرگ و عجیب می‌نماید زیرا آنان نمی‌دانند که چگونه مشاهدات خود را تفسیر و تعلیل کنند، و اگر به راز آن پی ببرند، حیرتشان برطرف می‌شود.

۱- راز پرندگانی که به گنبد بیت المقدس زیتون می‌بردند.

مردم شب اول آوریل هر سال صدها پرند را می‌دیدند که دانه‌های زیتون را به گنبدی که بر روی قبری در بیت المقدس بنا شده بود حمل می‌کردند و گنبد را از دانه‌های زیتون پُر می‌ساختند.

آنان معتقد بودند که این کار کرامتی است برای مرده‌ای که آنجا مدفون است. در حالی که آن گونه نبود. ماجرا چیزی نبود جز نیرنگ نوازنده‌ای مشهور که با حیله خود پرندگان را وادار ساخته بود تا دانه‌های زیتون را به آنجا ببرند.

ابوبکر رازی این داستان و راز آن را بیان کرده است. واقع امر آنست که در آن زمان نوازنده مشهوری به نام (أرجعیانوس) می‌زیست که بر حسب اتفاق [روزی] از صحرائی می‌گذشت، در آن بیابان جوجه برصله‌ای دید (برصله) پرند مهربانی است آن جوجه برخلاف دیگر پرندگان آواز اندوهگینی سر می‌داد و دیگر پرندگان دانه‌های تازه زیتون را برای او می‌آوردند و آن جوجه برخی را به هنگام نیاز می‌خورد و برخی دانه‌ها نیز باقی می‌ماندند.

نوازنده آنجا ایستاد و در حال آن جوجه تأمل کرد و دانست که در آواز او که با سایر پرندگان متفاوت است نوعی از احساس درد و اندوه وجود دارد که جلب

۱- التفسیر القیم، ص ۵۷۲.

توجه می‌کند و سایر پرندگان را دلسوز او ساخته است و آنان غذای او را فراهم می‌کنند.

[با الهام از این کار] نوازنده وسیله‌ای شبیه سوت ساخت که چون باد به آن می‌زید همان صدا را تولید می‌کرد، نوازنده آنقدر دستگاه خود را آزمود تا به آن اطمینان پیدا کرد و آن پرندگان به همان گونه که برای آن جوجه غذا می‌بردند، دانه‌های زیتون را نزد او آوردند، زیرا گمان می‌کردند آنجا پرنده‌ای هم جنس خودشان وجود دارد.

نوازنده چون هدف خویش را نزدیک و محقق شده دانست قصد هیکل اورشلیم کرد و از شب دفن (استرخوس) عابد پرسید، عابدی که آن هیکل را بر پای داشته بود به او گفتند که وی در شب اول ماه آپریل دفن شده است. او مجسمه‌ای شیشه‌ای و توخالی ساخت و آن را بر بالای آن هیکل نصب نمود و بر بالای آن نیز گنبدی بنا کرد و از مردم خواست تا شب اول آپریل آن را بگشایند. چون باد می‌وزید آن مجسمه به مانند (برصله) صدای کرد و سیل پرندگان دانه‌های زیتون را به آنجا می‌آوردند تا آنکه هر روز قبه مملو از دانه‌های زیتون می‌شد و مردم چنان پنداشتند که این کرامت آن شخص مدفون است.^۱

ابن کثیر نیرنگ‌های بزرگان نصارا بر مردم خویش را از این دست می‌داند. از آن جمله است نورهایی که به آنان نشان می‌دادند مانند داستان (کنیسه القیامه) در سرزمین مقدس و نیرنگی که جهت داخل نمودن مخفیانه آتش به کنیسه به آن متوسل می‌شدند و روشن ساختن چراغ‌های آن با ترفندی لطیف که نزد توده مردم خریدار داشت، در حالی که بزرگان نصارا خود به آن (ترفند) معترف بودند، اما کار خود را به این بهانه توجیه کردند که می‌خواهند یاران خویش را بر دین خود گرد آورده و نگه دارند و در این راه چنین کاری را درست می‌دانستند.^۲

از همین گونه سحر روایت شده است که مردی در زمانهای پیشین به خاصیت آهنربایی آگاه بود و به همین نیرنگ یک بت آهنین را در هوا نگاه داشت،

۱- قصه السحر، ص ۴۴.

۲- تفسیر ابن کثیر، ۲۵۶/۱.

او این کار را به وسیله ایجاد نیروی جاذبه مغناطیسی پیرامون آن بت‌ها انجام داد سپس به قوم خودیش گفت: این خدای شماست و مردم نیز به پرستش آن پرداختند.

۲- شفای بیماران

مردم در مورد بسیاری از کسانی که ادعای دینداری و تقوی دارند داستانهایی نقل می‌کنند که گویا آنان بیمارانی را که پزشکان حاذق از معالجه آنها ناتوان بوده‌اند، شفا داده‌اند. از جمله این داستانها قصه حسین بن منصور حلاج است که بر مردم شهری از بلاد جبل وارد شد و در آنجا با بیماری مواجه شد که کور و زمین‌گیر شده بود، او برایش دعا کرد و از آب دهان خود در دستانش ریخت و چشمان آن بیمار را با آن مسح نمود تا بینایی خود را بدست آورد، سپس پاهای او را مسح کرد و شخص بیمار فوراً برخاست و شروع به راه رفتن کرد. اما حقیقت ماجرا فاش شد و مردم دانستند که این از نیرنگهای حلاج بوده است.

راز این ماجرا آن گونه که ابن کثیر به نقل از خطیب بغدادی آورده است، آن است که حلاج به یکی از یاران نزدیک خود فرمان داد تا قبل از او به یکی از شهرهای بلاد جبل برود و به عبادت و پارسایی و زهد تظاهر نماید و چون مطمئن شد که آنان نزد او گرد آمده و او را دوست دارند و به او عقیده پیدا کرده‌اند، خود را به نابینایی بزند و پس از چند روز وانمود کند که زمین‌گیر شده است و آن گاه که مردم برای مداوای او تلاش کنند بگوید: ای مردم نیکوکار، کارهای شما سودی به حال من ندارد، پس از گذشت چند روز وانمود کند که پیامبر ﷺ را در خواب دیده که به او می‌گوید: شفای تو فقط بر دستان (قطب) میسر می‌شود و (قطب) در فلان روز و فلان ماه نزد تو می‌آید و خصوصیات او چنین و چنان است و حلاج خود به آن مرد گفت که درست در آن وقت نزد تو می‌آیم!

مرد به آن سرزمین رفت و مدتی را به عبادت و پارسایی و قرائت قرآن تظاهر کرد، تا اینکه مردم به او عقیده پیدا کرده و علاقمند شدند، سپس چنان وانمود کرد که نابینا گشته و مدتی به این حال باقی ماند، سپس تظاهر به زمین‌گیر شدن کرد،

مردم تا آنجا که ممکن بود تلاش کردند تا او را مداوا کنند اما سودی نداشت، وی به آنان گفت: ای مردم نیکوکار تلاشی که شما در حق من می‌کنید نفعی به حال من ندارد و من پیامبر خدا ﷺ را در خواب دیدم که به من گفت: سلامتی و شفای تو بر دستان (قطب) خواهد بود و او در فلان روز و فلان ماه نزد و خواهد آمد؛ مردم که در ابتدا داشتند او را با خود به مسجد می‌کشاندند [چون این سخن را شنیدند] وی را بر دوش خود سوار کرده و به او احترام گذاشتند.

چون زمان موعود (و مورد توافق او و حلاج) فرا رسید، حلاج مخفیانه وارد شهر شد در حالی که لباس پشمی سفیدی به تن داشت، سپس وارد مسجد شد و در کنار ستونی بدون آنکه به کسی توجه کند مشغول عبادت شد. مردم او را بر همان صفات و خصوصیتی یافتند که آن مرد برایشان گفته بود و برای عرض سلام و کسب برکت به سوی او روان شدند، آن گاه نزد مرد علیل منتظر شفا آمدند و خبر آمدن (قطب) را به وی رساندند، مرد گفت: او را برایم توصیف کنید و آنان صفات او را برایش گفتند، مرد گفت: این همان مردی است که پیامبر ﷺ در خواب به من خبر داده بود و فرموده بود که شفای من بر دستان او است، مرا نزد او ببرید، آنان مرد علیل را بردند و در پیشگاه قطب قرار دادند، مرد با او سخن گفت و او را شناخت و گفت: ای بنده خدا من پیامبر خدا را در خواب دیدم... و خواب خود را برایش تعریف کرد. حلاج دستان خود را به آسمان بلند نمود و برایش دعا کرد، سپس آب دهان خود را در دستانش ریخت و با آن چشمان مرد را مسح نمود. مرد چشمان خود را گشود، گویی هرگز بیماری نداشته است، او بینا شده بود. حلاج دوباره از آب دهان خود گرفت و با آن پاهای مرد علیل را مسح کرد و مرد بلافاصله برخاست و راه رفتن را آغاز نمود گویی که هرگز علیل نبوده است. همه مردم حاضر بودند و امیران و بزرگان شهر نیز نزد حلاج بودند. ناگهان مردم فریاد بلندی سر دادند و تکبیر و تسبیح گفتند و حلاج را فراتر از نیرنگ و باطلی که در حق آنان کرده بود بزرگ داشتند.

حلاج مدتی با احترام و ارج فراوان نزد آنان ماند، مردم آرزو می‌کردند که او چیزی از آنان بخواهد، آن گاه که خواست آنان را ترک کند، خواستند مال فراوان

برایش گرد آورند اما او گفت: من نیازی به مال دنیا ندارم، ما با ترک دنیا به این مقام و منزلت رسیده‌ایم! اما شاید این دوست شما برادران و یارانی از (ابدال) داشته باشد که در مرز (طرسوس) در حال جهادند و حج می‌کنند و صدقه می‌دهند، آنان به چنین مالی نیازمندند. مرد علیل شفا یافته گفت: شیخ راست می‌گوید: خداوند بینایی مرا به من باز داد و سلامتی را به من ارزانی داشت، بقیه عمر خویش را همراه برادران (ابدال) و صالح خویش با جهاد در راه خدا و حج خانه او سپری خواهم نمود. حلاج مردم را تشویق کرد تا هر آنچه که دوست دارند به آن مرد بدهند و سپس آنان را ترک نمود. آن مرد مدتی میان مردم ماند تا آنکه زر و سیم فراوانی برایش گرد آوردند، چون به اندازه‌ای که می‌خواست از آن مال اندوخت با آنان وداع کرد و آنها را ترک نمود و نزد حلاج رفت و آن دو ثروت را میان خود تقسیم نمودند.^۱

از این قبیل شگفتیهای حلاج، در زمانهای مختلف، مردم را فریفته و هنوز هم می‌فریبد، اما فقط نزد عوام و مردم ساده‌لوح خریدار دارد و آنان که ادعای سحر می‌کنند، می‌دانند کدام نوع از آن، نیرنگ و سحرشان را نزد مردم رواج می‌دهد به خصوص اگر این شعبده‌بازان چنان به مردم ساده‌القا کنند که دارای نیروهای منحصر به فردی هستند و یا هر دستوری که بدهند جنیان آن را اجرا خواهند کرد. در چنین حالتی و بعد از آنکه عقل مردم را به کلی تخدیر کردند و با خیال راحت شعبده خود را انجام می‌دهند.

ابن کثیر ابن نوع از فریفتن را (تنبله) نامیده است و آنچه‌ان که خود او می‌گوید فقط نزد مردمان کم عقل و ساده‌لوح خریدار دارد. در (علم الفراسه/درایت و تیزبینی) مواردی آمده است که به وسیله آن عاقل را از کم‌عقل می‌توان جدا کرد و اگر شخص زیرک در این دانش مهارت داشته باشد می‌داند چه کسی از او اطاعت می‌کند و چه کسی اطاعت نمی‌کند.

عامه مردم اسطوره و خرافات و خبرهای دروغ و غیرممکن را زود باور می‌کنند.^۱ یکی از این نمونه‌ها ماجرای است که ابن کثیر در تاریخ خود آورده وی نقل می‌کند که در سال سیصد و چهار در بغداد شایع شد که حیوانی به نام (زرنب) شبانه بیرون می‌آید و کودکان را در رختخواب می‌خورد و به مردم در حال خواب حمله می‌کند و گاه دست مردی و یا پستان زنی را در حالت خواب بریده است.

این شایعه در جان مردم بغداد کارگر شد. مردم شب‌ها را بیدار می‌ماندند و بر بامهای خود بر وسایل مسی و آهنی خود می‌کوبیدند تا این حیوان را از خویش برانند، اطراف و اکناف بغداد آکنده از پژواک این صداها شده بود. مردم برای فرزندان خود گلوله‌هایی از لیف خرما و غیر آن ساخته بودند و دزدان این اغتشاش و شلوغی را غنیمت دانسته بودند و دزدی و گم شدن اموال مردم فزونی یافته بود. مردم تنها زمانی آرام یافتند که خلیفه دستور داد حیوانی از جنس سگهای آبی را بگیرند و بر روی پل بغداد بر دار آویزند، و چون مردم آن صحنه را مشاهده کردند، به خیال آنکه این حیوان همان است و دولت توانسته که آن را بگیرد، آرام و قرار یافتند!

۳- راز مردی که در دارالخلافة پیدا می‌شد.

جصاص و صاحبان تواریخ چنین نقل کرده‌اند که در زمان (معتضد بالله) در اوقاتی که او با زنان و خانواده خود خلوت می‌کرد و بیشتر به هنگام ظهر مردی شمشیر بدست پیدا می‌شد، هر چه به دنبال او می‌گشتند او را نمی‌یافتند و با وجود آنکه به شدت در تعقیب او بودند نمی‌توانستند او را بگیرند. خلیفه خود بارها او را دیده بود و این امر او را ترسانده بود.

خلیفه افسونگران را فرا خواند و آنان با مردان و زنانی که گمان می‌کردند برخی دیوانه و برخی عاقل‌اند، حاضر شدند. وی از یکی از بزرگان آنان خواست تا جادویی بکند و آن جادوگر یکی از آن مردان را که گمان می‌کرد سالم است جادو کرد و او دیوانه شد خلیفه به اوضاع می‌نگریست و آنان به وی توضیح می‌دادند که

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر، ۲۵۷/۱.

این کار نهایت مهارت و توانایی در این حرفه است، زیرا جنیان از جادوگر اطاعت کرده و آن مرد سالم را دیوانه کرده‌اند، اما این کار فقط هماهنگی آنا جادوگر با آن مرد بود تا هر وقت که او را جادو نماید او نیز دیوانه و بی‌عقل شود (این سخن در معتضد) اثر کرد و او نسبت به آن افسونگر بدبین شد اما با این حال در مورد آن شخص که مرتباً در خانه او ظاهر می‌شد از آنها سؤال کرد؛ آنان با حيله و نیرنگ چیزهایی سرهم کردند بدون آنکه خبری از آن مرد و کار او بدهند. خلیفه دستور داد که از نزد او بروند و خواست که به هر کدام از آنها پنج درهم بدهند.

(معتضد) تا آنجا که می‌توانست محکم‌کاری کرد و فرمان داد تا حصار و دیوارها را آنچنان محکم سازند که هیچ کس نتواند از آن بالا رود. بر بالای دیوارها خم‌هایی را به حالت خوابیده قرار داد تا دزدان نتوانند با انداختن قلاب از آن بالا بروند، اما هیچ خبری از آن مرد بدست نیامد جز آنکه گهگاه در دارالخلافه ظاهر می‌شد و این ماجرا تا مرگ (معتضد) ادامه یافت.

من خود این خم‌های خوابیده بر باروی (قصر ثریا) را دیده‌ام، از دوستی که حاجب (المقتدر بالله) بود در مورد آن شخص سؤال کردم و پرسیدم که آیا خبری از او بدست آمد یا خیر؟ او در جواب گفت که تا زمان (مقتدر) خبری از او نبود. آن شخص خدمتکار سفیدپوستی به نام (یقق) بود که به یکی از کنیزان حرم علاقه داشت و ریش‌های رنگارنگی برای خود تهیه کرده بود چون یکی از آن ریش‌ها را می‌گذاشت کسی شک نمی‌کرد که ریش خود اوست. او در زمان مشخصی یکی از آن ریش‌ها را می‌گذاشت و در مکان موعود سلاح به دست جلوی چشمان (معتضد) ظاهر می‌شد، و چون او را دنبال می‌کردند به داخل درختان باغ و یا یکی از راهروها و دالان‌ها می‌رفت و به محض غایب شدن از نظر ریش خود را می‌کند و در آستین و یا جیب خود قرار می‌داد و سلاح به دست مانند دیگر خدمتکاران به دنبال آن شخص می‌گشت و به این شکل دیگران به او شک نمی‌کردند و حتی از وی می‌پرسیدند: آیا آن شخص را اینجا ندیده است؟ ما دیدیم که به این سمت آمد و او در جواب می‌گفت: کسی را ندیده‌ام.

هرگاه که این آشوب به پا می‌شد کنیزها نیز بیرون می‌آمدند و به آن محل می‌رفتند و آن شخص کنیز مورد علاقه خود را ملاقات می‌کرد و با او سخن می‌گفت. هدف او از این کارها دیدن و سخن گفتن با آن کنیز بود و این کار در زمان (مقتدر) هم عادت او بود تا پس از مدتی به (طرسوس) رفت و در آنجا ماند تا از دنیا رفت. پس از مرگش کنیز ماجرای او را تعریف کرد و سرّ او فاش گشت. با وجود مراقبت های شدید (معتضد) یک خدمتکار چنین حيله و نیرنگ پنهانی را انجام می‌دهد و همه از یافتن او عاجز می‌مانند، در حالی که مکر و نیرنگ پیشه اصلی او نیست.

در مقایسه با چنین شخصی، حال آنکه چنین کارهایی پیشه اوست و او از این راه نان می‌خورد چگونه باید باشد؟^۱

۴- نیرنگ زنده ساختن مردگان

یکی از این نیرنگ‌ها که موجب شگفتی مردم می‌شود زنده ساختن مردگان است که جادوگر در این مورد به یافته‌های علمی در این زمینه تکیه می‌کند. نمونه‌ای از این نیرنگ آن است که جادوگر کبوتری را می‌گیرد و گردن او را می‌پیچاند تا آنجا که به نظر برسد کبوتر مرده است، سپس کبوتر را به سمت مردم پرتاب می‌کند، ناظران از چنین کاری متألّم و آزرده می‌گردند، جادوگر کبوتر از مردم می‌خواهد تا به گمان خویش بار دیگر آن را زنده کند او کبوتر را در ورقی می‌گذارد و بر آن ضربه می‌زند، کبوتر زنده می‌شود و به سمت ناظرانی که جادوگر را حلقه کرده‌اند به پرواز در می‌آید. راز این کار در آن است که دست جادوگر قبل از گرفتن کبوتر آغشته به (بنگ) است آن گاه که به ظاهر گردن کبوتر از پیچ می‌دهد، می‌خواهد تا آن (بنگ) را به شامه کبوتر ببویاند، در نتیجه این کار کبوتر احساس خود را از دست می‌دهد و مردم گمان می‌کنند که او مرده است پس از آن جادوگر به کبوتر ضربه می‌زند و کبوتر بعد از مدتی به هوش می‌آید. آن گونه که گفته‌اند اگر سبب و علت این کار فاش شود، شگفتی آن نیز از میان خواهد رفت.

۱- أحكام القرآن جصاص، ۴۷/۱ و نکا: البدایه و النهایه ۷/۱۱.

این کار چندان هم غیرعادی نیست، زیرا یک پزشک بزرگترین کارهای جراحی را انجام می‌دهد در حالی که مریض تحت تاثیر مواد بیهوشی در پیشگاه او به خواب رفته است به گونه ای که اگر کسی قبل از انجام عمل جراحی او را ببیند وی را مرده می‌پندارد.^۱

۵- نیرنگ مشتعل ساختن شکر بدون آتش

از جمله نیرنگ‌هایی که جادوگر در آن از یافته‌های علمی استفاده می‌کند، آن است که شعبده باز یک سینی پر از شکر را به ناظران نشان می‌دهد و از آنان می‌خواهد که آن را بچشند تا مطمئن شوند که شکر است، سپس با عصایی که در دست دارد به سینی اشاره می‌کند و شکر آتش گرفته و زبانه می‌کشد.

راز این کار در آنست که سینی حاوی دو قسمت مساوی از شکر و (کلرات پتاسیم) (یک ماده شیمیایی شبیه شکر) می‌باشد. یک طرف عصایی که در دست شعبده‌باز است آغشته به (جوهر گوگرد) است. آنگاه که با این عصا به سینی اشاره می‌کند، جوهر گوگرد با ماده شیمیایی داخل سینی تماس پیدا کرده و آتش می‌گیرد. و جادوگر با تردستی و مهارت و چشم‌بندی از آن قسمت که حاوی شکر است به مشاهده کنندگان می‌چشانند.

۶- نیرنگ وارد کردن دود به داخل یک ظرف سربسته

شعبده‌باز به داخل یک کوزه سربسته دود می‌دمد بدون آنکه به آن دسترسی داشته باشد.

راز این کار آن است که ساحر قبلاً داخل کوزه شیشه‌ای را با (نمک) می‌شوید، سپس کف یک سینی را با (نوشادر) آغشته می‌سازد و آن را به شکل عادی بر دهانه کوزه می‌گذارد و روی آن را با دستمالی می‌پوشاند. شعبده‌باز خود از دور می‌ایستد و سیگاری روشن می‌کند و دود آن را به سمت کوزه پوشیده شده می‌دمد تا ناظران چنان بپندارند که او کوزه را پر از دود می‌کند.

۱- فن الشعوذه، من مذاکرات شرلوک هولمز، ص ۹.

واقعیت آن است که این کار نتیجه یک فعل و انفعال شیمیایی میان (نمک) و (نوشادر) است که کوزه را پر از دود می‌سازد، و این از لطایف الحیل شعبده‌بازان است.

۷- سیاه کردن چهره سفید یک انسان

راز نهفته در این بازی آن است که شعبده‌باز قبل از آنکه روبروی تماشاگران قرار گیرد صورت خود را با ماده (اکسید بیسموت) چرب می‌کند. این ماده زیبایی و درخشندگی خاصی به صورت می‌دهد و به همین خاطر برخی از خانم‌ها در آرایش خود آن را به کار می‌گیرند. پس از آن شعبده‌باز در مقابل تماشاگران ظرفی پر از آب مخلوط با (هیدروژن) را جلوی صورت خود می‌گیرد و چنان وانمود می‌کند که دارد آن را بو می‌کند. صورت شعبده‌باز بلافاصله تغییر رنگ می‌دهد و سیاه می‌شود و این نتیجه واکنش شیمیایی ماده روی صورت و ماده موجود در آب است.

۸- مایع و رنگ‌های مختلف

در این عمل شعبده‌باز برگ‌های کلم را می‌پزد، سپس آب آن را که متمایل به قرمز شده است می‌گیرد و بعد از آنکه کاملاً سرد شد سه ظرف آماده می‌کند، در یکی از ظرف‌ها چند قطره (آمونیاک) و در ظرف دوم چند قطره از (جوهر گوگرد) می‌ریزد و ظرف سوم را به حال خود رها می‌کند. بعد از آن مقداری از آب کلم را در ظرف اول می‌ریزد اما رنگ آن تغییر نمی‌کند. در مرحله بعد چند قطره از آن آب را در ظرف دوم می‌ریزد و رنگ آن سبز می‌شود که در این حالت آب کلم تحت تاثیر (آمونیاک) تغییر رنگ می‌دهد و بالاخره با ریختن چند قطره از آب کلم به داخل ظرف سوم رنگ قرمز بدست می‌آید و تمام اینها نتیجه واکنش‌های شیمیایی است.^۱

۹- شعبده‌بازی با بکارگیری مهارت و ظاهرسازی

از دیگر فنون شعبده مهارت و ظاهرسازی‌هایی است که شعبده‌بازان در اثر تمرین کسب می‌کنند، مثل آنکه شعبده‌باز به ظاهر انسانی را سر ببرد و یا با شمشیر به او ضربه بزند و شگفت‌آور آن است که تماشاگران جاری شدن خون را هم می‌بینند، سپس شعبده‌باز لگدی به شخص ذبح شده می‌زند و او زنده می‌شود اگر در چنین کاری دقت کنیم در می‌یابیم که چنین امری واقعیت ندارد، زیرا اگر عمل ذبح حقیقت داشت آن شخص نمی‌توانست زنده بماند چون میراندن و زنده کردن کار خداوند یگانه بلند مرتبه است و فقط با علم و اراده او رخ می‌دهد.

اگر چه هر آدم مسلمان این عقیده را دارد، اما آدمهای ضعیف‌النفس و عصبی مزاجی نیز هستند که با کوچکترین توهمات و انفعالات متأثر شده و چنین شعبده‌بازی را باور می‌کنند. و ما نمونه‌هایی از این قبیل را ذکر خواهیم کرد:

۱- از جمله آنکه شعبده‌باز چاقوی تیزی را آورده و یا آن را از یکی از تماشاگران می‌گیرد و بر گردن دستیار خود حرکت می‌دهد و او را سر می‌برد و خون جاری شده و شخص می‌میرد، پس از ده دقیقه با پا به او لگد می‌زند و او زنده می‌شود.

در حقیقت این کار توهم است و واقعیت ندارد، و با پی بردن به واقع امر آن توهم برطرف می‌شود.

آنچه که شعبده‌باز در این مورد انجام می‌دهد آن است که یک حباب پوستی به شکل پوست طبیعی انسان را که از مایعی شبیه به خون پر شده است بر گردن دستیار خود قرار می‌دهد و چاقو را بر روی این حباب حرکت می‌دهد تا منفجر شود و رنگ قرمز داخل آن که مانند خون است جاری شود و تماشاگران چنان تصور کنند که او دستیار خود را کشته است.

۲- نمونه دیگر دریدن بدن انسان با شمشیر و خارج ساختن آن از پشت اوست.

شعبده‌باز شمشیر فولادی درازی به دست می‌گیرد و آن را به تماشاگران نشان می‌دهد تا مطمئن شوند که اسلحه برنده و مرگباری در دست دارد، سپس آن را در

شکم یکی از دستیاران خود فرو می‌کند به گونه‌ای که شمشیر خون آلود از پشت او خارج می‌شود با این حال شخص ضربه خورده زنده می‌ماند.

راز این عمل در آن است که شعبده‌باز جلیقه‌ای را که تا نیمه از یک ماسوره معدنی پر شده است به شکل یک نیم دایره باز به تن دستیار خود می‌کند، این جلیقه در زیر لباسهای دستیار قرار می‌گیرد، پس از آن شعبده‌باز لبه شمشیر را به سمت شکم دستیارش می‌گیرد و جلیقه را پاره می‌کند تا از ماسوره بگذرد و در نهایت از پشت دستیار خارج شود. ریختن خون نیز نتیجه حبابی پر از مایع شبیه به خون است که در اثر تماس شمشیر پاره شده و شمشیر آغشته به خون خارج می‌گردد.

۳- از دیگر نمونه‌ها آن است که ساحر به ساعت فرمان می‌دهد و آن را متوقف می‌کند.

در سالن نمایش شعبده‌باز از مردم می‌خواهد که ساعت‌هایشان را در آورند. سپس بدون آنکه ساعتی را لمس کند دست خود را به سمت آن دراز می‌کند و به آن فرمان می‌دهد تا از حرکت باز ایستد و این کار را برای همه ساعت‌ها تکرار می‌کند.

راز این کار در آن است که شعبده‌باز آهنربای قوی کوچکی دارد که آن را زیر آستین و یا پیراهن خود پنهان نموده تا تماشاگران آن را نبینند. وقتی او در این حالت به ساعتی نزدیک می‌شود، فوراً از حرکت باز می‌ایستد و در حقیقت این ظاهرسازی نتیجه کار آهنرباست نه فرد شعبده‌باز.

کارهای دیگری نیز وجود دارد که شعبده‌بازان مردم را به وسیله آن می‌فریبند. مانند استفاده از برخی مواد مثل (فسفر) که ماده‌ای است سخت و مومی رنگ که به محض تماس با هوا نورافشانی می‌کند و نیز (روغن زیتون) که شعبده‌بازان ترکیبات معین این دو ماده را با هم مخلوط می‌کنند و لباسهای سفید رنگ را با آن آغشته می‌کنند و در اتاق تاریکی می‌گذارند که به صورت چهره‌های درخشان و نورانی دیده می‌شود.

سحری که اساس آن بر فن و نیرنگ و تردستی باشد در این دوران بسیار است و مردم همه جا آن را می‌بینند و بسیاری از ساحران که به این نوع از سحر مشغولند به کویت نیز آمده‌اند یکی از آنان اهل بنگلادش است و (جوی ایش) نام دارد که در کشور خود مدیر (مؤسسه آموزش فنون سحر) است که بعدها (مرکز مطالعات سحر بنگلادش) نام گرفت.

او در یکی از نمایشهای خود در تئاتر اتحادیه کارگران چند بازی انجام داد. یکی از این بازیها آن بود که عده‌ای از تماشاگران دستهای او را از پشت بستند و او را در کیسه‌ای گذاشتند و کیسه را نیز در صندوقی قرار دادند و در آن را محکم بستند و روی صندوق هم کیسه دیگری گذاشته شد. در کمتر از یک دقیقه ساحر بیرون آمد و درمقابل مردم قرار گرفت، او به این کار اکتفا نکرد و به داخل کیسه و صندوق بازگشت و باز در کمتر از یک دقیقه دست بسته در مقابل تماشاگران نمایان شد.

در یک بازی دیگر او دختری را در صندوقی هم اندازه وی قرار می‌دهد و به وسیله کاردی عریض او را به سه تکه تقسیم می‌کند. در یک بازی دیگر دو کبوتر را در صندوقی خالی می‌گذارد و سپس در صندوق را می‌گشاید، اما کبوترها ناپدید شده‌اند.

در بازی دیگری دختری را داخل یک تکه پارچه استوانه‌ای می‌گذارد سپس آن را بلند کرده و دوباره پایین می‌آورد، دختر ناپدید می‌شود، بار دیگر آن را بلند نموده و پایین می‌آورد دختر با لباسهای تازه دوباره ظاهر می‌گردد.

یکی از تماشاگران چشمان او را کاملاً بست و عده دیگری عباراتی را بر تخته نوشتند او نیز با چشم بسته عین آن عبارات را می‌نوشت. یکی از تماشاگران از جا برخاست و تلاش کرد تا او را بفریسد. این بار او چیزی نوشت فقط انگشت خود را تکان داد، اما با کمال شگفتی ساحر نیز همان حرکت را تقلید نمود.

این ساحر از نشریه (القبس) دیدار کرد و در سالن نویسندگان نشریه یکی از نمایشهای خود را اجرا نمود و همین نشریه در تاریخ ۱۹۸۴/۱/۱۲ گفتگویی با او ترتیب داد.

۱۰- به کارگیری خواص داروها، غذاها و لباس‌ها

برخی از ساحران که ادعای انجام کارهای خارق العاده را دارند از خواص موادی که خداوند آفریده و آنان به این خاصیت‌ها پی برده، و دیگران از آن غافل‌اند، بهره می‌گیرند.

از این نمونه‌ها وارد شدن آنان به آتش است پس از آنکه پوست خود را با مواد مقاوم در برابر آتش آغشته کرده و یا لباس‌هایی پوشیده باشند که آتش آن را نمی‌سوزاند.

گاه ساحران در غذای کسانی که به خیال خود آنها را جادو کرده و یا از طریق سحر اذیت نموده‌اند، داروها یا نوشیدنی‌ها و خوردنی‌هایی می‌ریزند که مزاج آدمی را تغییر می‌دهد و حتی گاه او را کودن و یا بیمار می‌کند. برای مثال اگر انسان مغز دراز گوشی را بخورد کودن شده و کم عقل می‌گردد.

قرافی این نوع از سحر را (سیمیاء) نامیده است، و آن عبارت است از ترکیبی از مواد طبیعی و زمینی مانند یک روغن به خصوص و یا مایعاتی به خصوص که موجب توهم به خصوصی می‌شود و یا دریافت حواس پنجگانه را تحت تاثیر قرار می‌دهد مثلاً واقعیت‌هایی مانند چشیدنی‌ها، بوکردنی‌ها، دیدنی‌ها، بسودنی‌ها و شنیدنی‌ها را از خود متأثر می‌کند، این کارها گاه واقعیت داشته و خداوند آن حقایق را در نتیجه آن گونه کوشش‌ها خلق می‌نماید، و گاه اصلاً واقعیت ندارد اما چنان بر خیال چیره می‌شود که آدمی در مدت زمانی اندک گذشت سالهایی طولانی را احساس می‌کند و چنان می‌پندارد که فصل‌ها آمده‌اند و او پیر شده و صاحب فرزندی گشته است و یا در مدت زمان اندکی به اندازه یک ساعت عمرها را سپری شده می‌پندارد و خلاصه فکر صحیح را از آدم می‌گیرد و انسان درست به مانند کسی است که خوابیده است. این تحولات را تنها کسی درک می‌کند که جادو شده و دیگران از آن بی‌خبرند.^۱

برخی از دانشمندان خواص ناشناخته را نیز جزو این نوع جادو می‌دانند. مثلاً ساحران گمان می‌کنند که اگر سگی را با هفت سنگ مورد اصابت قرار دهی و آن

۱- الفروق للقرافی، ۱۳۷/۴.

سگ تمام آن هفت سنگ را گاز بگیرد و سپس سنگها را در داخل ظرفی قرار دهی و کسی از آن ظرف آب بنوشد آثار شگفت‌انگیز و به خصوصی در او پدیدار می‌شود.^۱

پژوهشگران خواص حقیقی داروها و غذاها اعم از جمادات، نباتات و مواد حیوانی که بر مزاج آدمی اثر مثبت و یا منفی می‌گذارد و در کتابهای اطبا و گیاه شناسان و طبیعی‌دانان به آن اشاره شده است را این دست سحر نمی‌دانند، زیرا چنین مواردی به دانش پزشکی مربوط است نه به جادوگری. برخی از آنان نیز گمان می‌کنند آنچه که بر جان و روان آدمی تاثیر می‌گذارد جادو به شمار می‌آید نه چیزی که بر کالبد و جسم انسان اثر می‌گذارد.^۲

البته این کارها تا زمانی سحر و جادو به حساب می‌آید که از طرف کسی که مدعی سحر است انجام شود و مردم نیز از سبب حقیقی کار او بی‌خبر باشند و اگر راز آن برملا و آشکار شود دیگر سحر به حساب نمی‌آید.

۱۱- تلاش برای سخن چینی و افساد به شیوه‌های پنهانی

از انواع سحر مجازی - آنگونه که ابوبکر رازی و ابن کثیر و دیگران گفته‌اند - تلاش برای سخن چینی و خراب کردن روابط بین مردم است این نوع از سحر - به گفته علما - میان مردم بسیار رایج است. جصاص به چنین جادویی اشاره کرده و می‌گوید: «نوع دیگر سحر، تلاش برای سخن چینی و نَمامی و فاسد ساختن روابط به شیوه‌های پنهان است و این گونه جادو در میان بسیاری از مردم شایع و پراکنده است.

می‌گویند: زنی خواست تا رابطه میان یک زن و شوهر را خراب نماید، ابتدا نزد زن رفت و به او گفت: شوهرت از تو روی گردان است و او را جادو کرده‌اند و از تو گرفته‌اند. من او را برایت جادو خواهم کرد تا کسی را جز تو نخواهد و به دیگری متوجه نشود.

۱- الفروق، ۱۳۸/۴.

۲- همان.

اما برای این کار باید سه تار از موی گردن او را به هنگام خواب با چاقو جدا کرده و برایم بیاوری تا کار تمام شود. آن زن فریفته شد و جادوگر را تصدیق نمود. سپس نزد شوهر رفت و به او گفت: زن تو عاشق مرد دیگری شده و می‌خواهد تو را به قتل برساند من به این امر پی برده‌ام و دلسوز تو هستم و باید تو را نصیحت کنم بیدار باش و فریب نخور او با چاقو این کار را می‌کند و تو خود به زودی خواهی فهمید و هیچ شکی در آن نیست.

مرد در خانه خود را به خواب زد و آنگاه که زن مطمئن شد که شوهرش خوابیده است، چاقوی تیزی برداشت و نزد او رفت تا سه تار موی او را بردارد، مرد ناگهان چشمان خود را گشود و زن را در مقابل خویش دید که با چاقویی قصد گردن او کرده، تردید نکرد که می‌خواهد او را به قتل برساند، پس بلافاصله برخاست و زن خود را کشت و مرد نیز (به جرم قتل) کشته شد.^۱

شیخ محمد عبده در تفسیر سوره فلق می‌گوید: «سخن‌چینی به یک نوع از سحر می‌ماند زیرا دوستی میان دو نفر را به گونه‌ای پنهان و دروغین به دشمنی مبدل می‌کند».

سخن‌چینی وجدان دوستان را گمراه می‌سازد آنچنان که شب با تاریکی خود، آدمی را سرگردان می‌کند. احتیاط برای پرهیز از سخن‌چینی برای هیچ کس آسان نیست، زیرا سخن چین آنچه را که نزد دوست تو می‌گوید، نزد خود تو نیز بازگو می‌کند و تو نمی‌دانی که دوستت چه گفته و یا ممکن است چه بگوید.

گاه سخنی نزد تو می‌آورد که امکان درست بودن آن بسیار است و به سختی می‌توان آن را انکار کرد، پس برای پرهیز از چنین کاری به نیرویی قوی‌تر از نیروی خودت نیازمندی و آن تنها نیروی ضد است.

صدیق حسن خان می‌گوید: أبوالخطاب در (عیون المسائل) گفته است: یکی از انواع سحر سخن‌چینی و تباه کردن روابط میان مردم است.

او در «فروع» می‌گوید: سخن‌چینی به آن سبب سحر شمرده می‌شود که هدف سخن‌چین در گفتار در رفتار خود اذیت و آزار است و او این کار را با نیرنگ و

۱- أحكام القرآن جصاص، ۴۸/۱.

حیله انجام می دهد، پس چیزی شبیه سحر و جادو است. عرف و عادت نیر حاکی از آن است که اثر سخن چینی اگر از سحر مؤثرتر و کارگرتر نباشد، لااقل به همان اندازه مؤثر و کارگر است، در نتیجه مانند دو چیز متمائل یا متقارب حکم واحدی دارند.

گفته می شود: ساحر به این سبب کافر شمرده می شود که صفت خاصی (سحر) در او موجود است و این امر خاص (تکفیر) دلیل خاصی هم دارد (سحر)، اما سخن چین آنگونه نیست و فقط تاثیر و نتیجه آن مانند سحر است، پس در این موارد حکم سحر و جادو را دارد، اما در مواردی مانند تکفیر ساحر و عدم قبول توبه از او، که خاص سحر است چنان حکمی ندارد.^۱

پیامبر ﷺ سخن چینی را (عضه) نامیده است. در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود روایت شده که گفت: پیا مبر خدا ﷺ فرمودند: (أَلَا أَنْبِئُكُمْ مَا الْعِضَةُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ)^۲ (آیا به شما بگویم که (عضه) چیست؟ نیمه ای است که میان مردم منتشر شده است).

نووی می گوید: لفظ (عضه) را به دو شیوه روایت کرده اند، یکی (عِضَه) بر وزن (عده) و دیگری (العَضه) با فتح عین و سکون ضاد بر وزن (الوجه) و تقدیر این حدیث چنین است: (آیا به شما بگویم که عضه چیست؟ دروغی که به شدت تحریم شده است).^۳

و (عضه) همان دروغ است و این کلمه بر (نمیمه) و سخن چینی اطلاق شده، زیرا سخن چنین معمولاً از دورغ و بهتان خالی نیست.

۱- الدین الخالص، ۳۳۱/۲.

۲- صحیح مسلم ۲۰۱۲/۴ شماره ی حدیث ۲۶۰۶.

۳- شرح نووی بر مسلم، ۱۵۹/۱۶.

فصل ششم

میزان اثرگذاری سحر جادوگر

قبلاً اشاره کردیم که قول راجح از میان گفته‌های دانشمندان آن است که جادو حقیقت دارد. اما آنان که به این مطلب عقیده دارند در میزان اثرگذاری آن اختلاف نظر دارند گروهی معتقدند که سحر بر مزاج آدمی تاثیر دارد و او را مریض کرده و آزار می‌دهد اما حقیقت اشیاء را تغییر نمی‌دهد. گروهی دیگر می‌گویند که جادوگر با جادوی خود - اگر جادوی قوی و نیرومندی باشد- می‌تواند حقیقت و ماهیت اشیاء را تغییر دهد.

تهانوی در این مورد چنین می‌گوید:

«جمهور علما بر آنند که سحر واقعیت دارد، ظاهر آیات قرآن و احادیث نبوی هم دلیل این امرند. آنچه که در آن اختلاف نظر پیدا کرده‌اند آن است که آیا جادو فقط در مزاج تغییر حاصل می‌کند و نوعی بیماری به شمار می‌آید یا اینکه حقیقت شیء را دگرگون ساخته و به چیز دیگری تبدیل می‌نماید مثل تبدیل انسان به جماد و عکس آن یا تبدیل انسان به الاغ و گوسفند و عکس آن. جمهور علما نظر دوم را پذیرفته‌اند»^۱.

قرافی در کتاب (الفروق) از جمله کسانی است که به این مسأله پرداخته و می‌گوید: «استاد ابواسحاق می‌گوید: «سحر و جادو گاه موجب تغییر و ضعف بدنی می‌شود و گاه کشنده است و یا عشق و کودنی به دنبال دارد. [نزد جادوگر] داروهایی موجود است همچون صفرا و جگر و مغز و چنین کارهایی عادتاً جایز است. اما اینکه در اثر جادو گیاهی بلافاصله بروید یا کالاهایی جابجا شود و یا مرگ و کوری و کوری فوری و آنی صورت گیرد و یا غیبی به آن وسیله دانسته

شود، چنین اموری محال است، زیرا در این صورت هیچ کس به هنگام دشمنی با کسی امنیت و آسایش نداشت.

در حالی که خود ساحران هم مرتکب قتل و کینه‌توزی شده‌اند اما احدی از آنان به چنین درجه‌ای نرسیده [که بتواند چنان کارهایی را انجام دهد] و اگر چه قبطیان در جادوگری سرآمد همگان بودند اما فرعون دستها و پاهای آنان را برید و آنها قدرت دفاع و یا فرار کردن و پنهان شدن را نداشتند.

ابن الجوینی می‌گوید: بیشتر علما معتقدند که ممکن است جادوگر آنقدر باریک شود که از روزنه کوچکی بگذرد و یا از روی نخ باریکی عبور نماید و یا در هوا به پرواز در آید و [با جادو] دیگری را بکشد.

قاضی می‌گوید: فقط کارهایی که در حیطة قدرت انسان باشد با جادو ممکن است. و همه امت مسلمان بر این امر اجماع دارند که جادوگر به درجه‌ای نمی‌رسد که بتواند مردگان را زنده کند و یا کور مادرزاد را شفا دهد و دریا را بشکافد و حیوانات را به سخن آورد.

به نظر من (قرافی) جادوگر نمی‌تواند با سحر خود کسی را بکشد و چیزی را تغیر ماهیت دهد و یا انسان را به شکل حیوانات در آورد. و این گفته صحیحی است که از علمای اسلام نقل شده است.^۱

رازی می‌گوید: نزد اهل سنت ممکن است جادوگر بتواند در هوا پرواز کند و یا انسان را به الاغ و الاغ را به انسان تبدیل نماید. اما آنان عقیده دارند که خداوند آن هنگام که جادوگر وردِ مخصوصی می‌خواند و یا کلمات معینی به زبان می‌آورد آن امور را خلق می‌نماید و فلک و ستارگان هیچ تاثیری در این کارها ندارند.^۲

ابن کثیر نیز همین گفته رازی را نقل نموده و در آن مورد اظهارنظری نکرده است.^۳

قرطبی نیز در این مورد می‌گوید:

۱ الفروق، ۱۲۹/۴.

۲- قصه السحر، ص ۴۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ۲۵۳/۱.

«علمای ما گفته‌اند: نمی‌توان انکار کرد که اعمال خارق العاده‌ای که در توانایی بشر نیست از جادوگر سر نمی‌زند، مانند: بیمار ساختن و جدا کردن و زوال عقل و معیوب ساختن یکی از اعضا و نظایر آن که با دلیل ثابت شده که از عهده سایر مردم بر نمی‌آید.

آنها می‌گویند: در جادو بعید نیست که جسم جادوگر آنقدر باریک شود که از روزنه‌ها و سوراخ‌ها بگذرد و یا بر روی شاخه‌ای از نی بایستد و یا بر روی نخ باریکی حرکت کند و یا در هوا به پرواز در آید و بر روی آب راه برود، یا از سگی سواری بگیرد و نظایر آن...»^۱

اما او معتقد است که جادوگر نمی‌تواند به درجه‌ای برسد که حقیقت اشیاء را دگرگون سازد و مثلاً جماد را به حیوان و انسان را به الاغ یا بالعکس تبدیل کند. قرطبی می‌گوید: مسلمین بر این نکته اجماع دارند که در جادو قدرتی نیست که خداوند به دنبال آن ملخ و شپش و قورباغه فرو فرستد و یا دریا را بش کافد و عصا را تغییر ماهیت دهد، یا مردگان را زنده سازد و حیوانات را به سخن آورد و امثال این نمونه‌ها که از معجزات بزرگ پیامبرن بوده است. چنین کارهایی قطعاً رخ نخواهد داد و خداوند آن را به هنگام اراده فرد جادوگر خلق نخواهد کرد.^۲

راغب اصفهانی در مورد نوع سوم از انواع سحر می‌گوید: «نوع سوم آن است که مردم غیرفصیح به آن روی آورند. جادو نزد این دسته به کاری اطلاق می‌شود که گمان می‌کنند می‌تواند صورت‌ها و طبیعت‌ها را دگرگون سازد و آدمی را به الاغ تبدیل کند این جادو نزد اهل تحصیل حقیقت ندارد».^۳

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «آنان که می‌گویند سحر حقیقت دارد در اینکه آیا در جادو تاثیری است که مزاج را تغییر می‌دهد و در واقع نوعی بیماری است و یا منجر به تغییر ماهیت اشیاء شده و جماد را به حیوان و حیوان را جماد تبدیل

۱- تفسیر قرطبی، ۴۷/۲.

۲- تفسیر قرطبی، ۴۷/۲.

۳- المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۲۶.

می‌کند، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. جمهور علما بر نظر اولند و گروه اندکی نیز قول دوم را پسندیده‌اند. اگر منظور گروه دوم آن باشد که با نظر به قدرت الهی چنین تغییر ماهیتی پیدا می‌شود، این امری مسلّم و واضح است و اگر منظورشان آن است که این تغییر با نظر به واقع صورت می‌گیرد [یعنی صرف نظر از آن قدرت]، چنین موضوعی محل اختلاف است زیرا بسیاری از کسانی که چنین ادعای می‌کنند از اقامه دلیل بر آن ناتوانند.^۱

با دقت در نظراتی که ذکر کردیم، مشخص شد که در این خصوص آراء پراکنده و ناهماهنگ است و دلیل این اضطراب عدم آگاهی بسیاری از پژوهندگان از ماهیت و حقیقت سحر است.

سحر حقیقی آن است که ساحر از شیطان یاری بخواهد. پروردگار که محیط و عالم به همه چیز است ما را از این موضوع آگاه ساخته و فرموده است که شیاطین سحر را بر مردم یاد می‌دهند: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «و حال آنکه سلیمان هرگز دست به سحر نیالوده و کفر نورزیده است و بلکه این شیاطین صفتان گناه پیشه کفر ورزیده‌اند»

رابطه میان ساحران و شیطان نزد کسانی که در احوال سحر و ساحران پژوهش کرده‌اند ثابت شده و به تواتر رسیده است. ساحران با عقاید فاسد اعمال گمراه کننده، خوردن حرام و پلیدی‌ها که مورد پسند شیاطین است به آنان نزدیک می‌شوند و شیاطین نیز آنان را در اهدافشان یاری می‌دهند. به همین دلیل است که دانشمندان حاذق و ماهر ما سحر را چنین تعریف کرده‌اند: کاری که [کننده آن] به شیطان نزدیک شده و با یاری او عمل خود را انجام می‌دهد و هر امری که [دارای چنین خصوصیتی باشد] می‌تواند سحر هم باشد و از اقسام آن کاری است که چشم آدم را می‌رباید و بیننده گمان می‌کند که وضع همانطوری است که دیده است اما در حقیقت چنین نیست.^۲

۱- فتح الباری، ۱۰/۲۲۲.

۲- لسان العرب، ۲/۱۰۶.

آلوسی می‌گوید: منظور از سحر کار نامأنوسی است که شبیه خارق العاده باشد اما در واقع خارق العاده نیست زیرا آموزش و یادگیری در آن راه دارد. در تحصیل سحر و جادو از تقرب به شیطان یاری می‌جویند این تقرب یا با ارتکاب گفتار پلید است (مثل وردهایی که کلمات شرک‌آمیز و مدح شیطان و تسخیر او در آن آمده باشد) صورت می‌گیرد و یا با ارتکاب اعمال پلید مثل پرستش ستارگان و جنایت و گناه و یا با اعتقاد پلید مثل نیک شمردن آنچه که موجب نزدیکی به شیطان است و یا دوست داشتن شیطان؛ و این کار به انجام نمی‌رسد جز با شرارت و خبثات نفس زیرا شرط همکاری و تعاون تناسب [بین طرفین] است، و همانگونه که ملائکه تنها کسانی را یاری می‌دهند که در نیکی و مداومت بر عبادت و نزدیکی به خدا با گفتار و رفتار، به آنان شبیهند، شیاطین نیز جز مشابهان خود در پستی و نجاست قولی و عملی و اعتقادی را یاری نمی‌دهند و با این خصوصیت ساحر از پیامبر و ولی جدا می‌شود.^۱

آنگونه که صدیق حسن خان نقل کرده است، غزالی سحر را چنین تعریف نموده: «جادو عملی است که در آن از علم خواص اشیاء و مسائل حسابی در طالع ستارگان بهره می‌گیرند. ساحر از این خواص هیکلی به مانند شخص جادو شده انتزاع می‌کند و در طالع مخصوصی مترصد آن می‌شود، این عمل با کلمات کفرآمیز و دشنام‌های مخالف شرع همراه می‌گردد تا به وسیله آن [ساحر] خود را به شیطان نزدیک نماید. مجموع این عوامل عادتاً حالات غریبی را در شخص موجب می‌گردد».^۲

راغب نیز از سحری که در آن از شیاطین یاری می‌جویند چنین یاد می‌کند: «دوم: جلب همکاری شیاطین به یکی از شیوه‌های نزدیکی به آنان، خداوند می‌فرماید:

﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٣١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴾ (الشعراء: ۲۲۱ - ۲۲۲)

آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند (و القاء و سوسه می‌کنند؟)

۱- روح المعانی، ۱/۳۳۸.

۲- الدین الخالص، ۲/۳۲۴.

بر کسانی نازل می‌گردند که کذاب و بس گناهکار باشند. (چرا که کاهنان و غیبگویان دروغزن و پلشت می‌باشند).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (البقرة: ۱۰۲)^۱
چنین فهمی خاص دانشمندان مسلمان نیست، بلکه بسیاری از پژوهندگان غیرمسلمان نیز به این نتیجه رسیده‌اند.

قانون مستعمرات انگلیسی در آمریکا (قبل از انقلاب و متحد شدن ایالات‌ها) سحر را چنین تعریف می‌کند: «دوستی و همکاری با شیطان، یا سخن گفتن با او، یا بازی با او و یاری خواستن و مشورت کردن با او».^۲

گفته علمایی که می‌گویند سحر با عبادت شیطان و نزدیکی به او و با شرک و گناه و معصیت به وقوع می‌پیوندد، گفته درستی است که آیات و احادیث بر آن دلالت دارند. زیرا بزرگترین دغدغه شیطان بازداشتن بندگان از عبادت خدا و دچار ساختن آنها به شرکی است که آتش و خشم خدای جبار را به دنبال دارد. راه‌های گمراه ساختن بندگان از طریق شیطان متفاوت است اما در نهایت همه آن به مجرای واحدی به نام شرک می‌ریزد، و همین شرک است که مستوجب خشم و غضب الهی است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: شیطان انسان را بر حسب قدرت خویش گمراه می‌کند. کسی که خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می‌کند شیطان بر او وارد می‌شود و با او در مورد برخی امور صحبت می‌کند، چنین کاری را روحانیت ستارگان می‌نامند، اما جز شیطان کار چیز دیگری نیست. همچنین شیطان با بت‌پرستان سخن می‌گوید و با کسانی که به مرده و یا شخص غیبی پناه می‌برند و یا مرده‌ای را طلب می‌کنند یا او را وسیله طلب قرار می‌دهند و یا گمان می‌کنند که دعا کردن بر سر قبر او از دعا کردن در منازل و مساجد بهتر است».^۳

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۲۶.

۲- اللعاب مع الشیطان..

۳- مجموع الفتاوی، ۱۱/۲۹۲.

او در جای دیگر می‌گوید: «شیاطین در بت‌ها داخل می‌شوند و آنان را در برخی نیازهایشان یاری می‌دهند. آنچنانکه عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به هنگام پرستش آن پدیده‌ها آنگونه که گمان می‌کنند مناسب است (مانند تسبیح کردن آنان و لباس پوشیدن‌های مخصوص و بخور و...) یاری می‌دهند، در این حالت شیاطین بر آنان وارد می‌شوند که خودشان آن را (روحانیت ستارگان) می‌نامند. این شیاطین برخی نیازهای آنان را برآورده می‌کنند مثل کشتن دشمنان و مریض ساختن آنان، گرفتن و آوردن کسی که مدنظر دارند و یا حاضر کردن مال و دارایی.^۱

و چون شیطان خود موجود پلیدی است، پلیدی و شر و فساد را دوست دارد و از آن لذت می‌برد و در نتیجه کسانی را نیز که به این اوصاف متصف هستند دوست دارد.

و آن گاه که آدمی به وسیله شر و فساد به شیطان نزدیک شود، شیطان نیز او را یاری داده و برخی از نیازهایش را برآورده می‌کند. از جمله گمراه ساختن‌های شیطان آن است که او بر بدکاران و فاسدان وارد می‌شود و آنان چنان می‌پندارند که روحی بر آنها نازل شده است. این بیچارگان گمان می‌کنند که فرشته‌ای نزد آنان آمده در حالی که جز شیطان کسی نیست.

(أسود عنسی) که ادعای پیامبری می‌کرد شیاطینی داشت که او را از برخی امور غیبی آگاه می‌ساختند چون مسلمانان با او به جنگ در آمدند از آن بیم داشتند که شیاطین در مورد نقشه آنان به او خبر بدهند و زن او چون از کفر او مطمئن شد مسلمانان را در کشتن اسود یاری داد. (مسلمه کذاب) نیز شیاطینی داشت که امور غیبی را به او می‌گفتند و او را در برخی کارها یاری می‌دادند.^۲

در اسلام نخستین کسی که گمان کرد ارواح بر او فرود می‌آیند و با او سخن می‌گویند (مختار بن ابی عبید ثقفی) بود. به ابن عمرو و ابن عباس گفتند: مختار گمان می‌کند که روح بر او فرود می‌آید، آن دو در جواب گفتند: راست می‌گوید، خداوند

۱- ایضاح الدلاله، ص ۱۲۶.

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۸۴/۱۱.

والامر تبه می‌فرماید: ﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿۳۳﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۳۴﴾ (الشعراء: ۲۲۱ - ۲۲۲) «آیا به شما خبر دهم شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند، بر کسانی نازل می‌گردند که کذاب و بس گناهکار باشند» به دیگری گفته شد: مختار می‌پندارد که به او وحی می‌شود، در جواب گفت: خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَدِّدُوا لَكُمْ ﴿۱۲۱﴾ (الأنعام: ۱۲۱) «و شیاطین صفتان مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می‌کنند تا اینکه با شما منازعه و مجادله کنند» این همان ارواحی است که بر ابن عربی (صاحب کتاب فتوحات) فرود می‌آمدند و همین ارواح کتاب فتوحات را به او القا نمودند.^۱

حال که ثابت شد سحر جز با پرستش شیطان از سوی ساحر و جز با یاری شیطان به وقوع نمی‌پیوندد، لازم است با توانایی‌های شیطان آشنا شویم تا بدانیم که ساحر تا چه اندازه با سحر خویش می‌تواند کارساز باشد.

برای آگاهی بر میزان توانایی‌ها در دنیای جن و شیاطین، پژوهشگران باید به نصوص قرآن و سنت که ما را با این دنیا و با نیروهایی که خداوند به جن و شیطان داده آشنا می‌کنند مراجعه نماید.

من کتابی نوشته بودم که موضوع آن به جن و شیاطین مربوط می‌شد، در آن کتاب از توانایی‌های موجود در دنیای آنان نیز سخن گفته بودم. جنیان مخلوقاتی عاقل هستند که خداوند آنان را آفریده تا او را عبادت و اطاعت نمایند. برخی از آنان کافر و برخی مؤمنند، می‌توانند ما [انسانها] را ببینند اما ما آنان را نمی‌بینیم. آنان اطراف و اکناف زمین را به سرعت زیر پا می‌نهند و از لایه‌های مختلف جو بالا می‌روند و می‌توانند بارهای سنگین را با خود حمل کنند. به علاوه جن خود را به شکل‌ها گوناگون در می‌آورد و در قالب آدمی، حیوان، افعی و مانند آن ظاهر می‌شود.

خداوند جنیان را برای سلیمان پیامبر مسخر فرمود و آنان قصرهای باشکوه برای او بنا می‌کردند و مجسمه‌های بدیع، طبق‌های بزرگ و دیگ‌های محکم برایش

می ساختند و برای استخراج مروارید به اعماق دریاها می رفتند و آنگاه که یکی از آنان از فرمان او سرپیچی می کرد او را اسیر می نمود و در بندش می ساخت. شیطان می تواند به برخی از بندگان آسیب برساند. زمانی عفریتی تلاش کرد تا پیامبر گرامی اسلام ﷺ را آزار دهد اما خدا نیرنگش را به خود او باز گرداند و پیامبر ﷺ را بر او مسلط ساخت.

پیامبر گرامی ما ﷺ به ماخبر داده اند که شیطان همچون خون در بدن آدمی جریان دارد. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از انس روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: (إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ) (همانا شیطان چون جریان خون در انسان جریان دارد) به علاوه دانش شیاطین بسیار است، آنان در مورد خلقت انسان و آنچه که او را بیمار ساخته یا برایش سودمند است اطلاعات فراوانی دارند و در مورد خواص عناصر و آفریده ها بسیار می دانند و علم آنان در چنین مواردی از علم بشر پیشرفته تر است.

اما شیاطین نمی توانند خوارقی به مانند معجزات پیامبران بیاورند. خداوند بلندمرتبه در قرآن می فرماید: ﴿ وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿۳۰﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿ الشعراء: ۲۱۰ - ۲۱۱ ﴾ «این قرآن را شیاطین فرو نیاورده اند، اصلاً این کار ایشان را نسزد و توانایی چنین کاری را ندارند» این آیه نص صریحی است دال بر آنکه شیاطین نمی توانند قرآن را تقلید نمایند و مانند آن را بیاورند و به همین دلیل خداوند متعال جن و انس را به آوردن مثل قرآن فرا خوانده است: ﴿ قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿ الإسراء: ۸۸ ﴾ «بگو اگر همه مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر اینکه همچون این قرآن را بیاورند نمی توانند مانند آن را بیاورند هر چند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند».

پیامبر ﷺ نیز فرموده اند که شیطان نمی تواند در خواب به شکل او در آید. در فضا نیز شیاطین نمی توانند از مرز مشخصی تجاوز نمایند:

﴿يَمَعَشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنْ أَسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَفْذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ ﴿٣٣﴾ فَإَيَّ آيَةٍ إِلاَّ رَيْبُكُمْ تُكْذِبَانِ ﴿٣٤﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْابٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْصِرَانِ ﴿﴾ (الرحمن: ۳۳ - ۳۵)

«ای گروه پری‌ها و انسان‌ها اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید و لیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم مادی و معنوی پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید آتش بی‌دود و مس گداخته به سوی شما روانه می‌گردد و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری دهید.»

پیامبر ﷺ خبر داده‌اند که شیطان نمی‌تواند در بسته‌ای را بگشاید و ظرف پوشیده‌ای را نمایان کند و مشک در بسته‌ای را باز کند.

از جمله کارهایی که شیطان توانایی انجام آن را ندارد اموری است که خداوند به آن تصریح می‌فرماید: ﴿يَتَأَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ مِنَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ ﴿﴾ (الحج: ۷۳) «ای مردم مثلی زده شده است به دقت بدان گوش فرا دهید، آن کسانی را که به غیر از خدا به کمک می‌خوانید و پرستش می‌نمایید هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند اگر هم همگان برای آفرینش آن دست به دست یکدیگر دهند. حتی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستادند و برگیرد نمی‌توانند آن را از او باز پس گیرند و برهانند هم طالب و هم مطلوب درمانده و ناتوانند.»

این آیه تصریح می‌کند: بر آنچه که جز خدا مورد پرستش واقع می‌شود از خلق نمودن و زنده کردن ناتوان است، اگرچه آن مخلوق موجود حقیری مثل یک مگس باشد و شکی نیست که جن از جمله خدایان باطلی است که مورد پرستش واقع دشه است.

و چون بدانی که شیطان بر چه کارهایی توانا است و از انجام چه اموری عاجز، حقیقت این مسأله بر تو روشن خواهد شد. شیطان بالذات و یا به یاری دانشی که در اختیار دارد از راه بیماری، بردن عقل و معیوب کردن اعضا بر برخی از مردم چیره می‌شود.

همانگونه که می‌تواند جادوگر را بردارد و به هوا ببرد و یا او را از محل‌های تنگ عبور دهد و یا بر روی یک رشته باریک به حرکت در آورد. او می‌تواند ملخ و شپش را بر روستاها و شهرها فرو ریزد.

جن به مانند انسان بر معالجه برخی بیماریها تواناست، مانند معالجه کری، طاسی و یا بیماریهای قلبی و داخلی و مانند آن.

اما شیطان بر زنده کردن مردگان و به سخن آوردن بی‌زبانان و تبدیل انسان به الاغ و یا الاغ به انسان و انجام کارهایی مشابه معجزات پیامبران مثل شق القمر و شکافتن دریا و فرود آوردن طعام و خارج ساختن شتر از سنگ توانا نیست، شیاطین کمتر و کوچکتر از آنند که چنین کارهایی را انجام دهند و آنان که انجام چنین کارهایی را از سوی شیاطین ممکن می‌دانند هیچ دلیل عقلی و یا نقلی ندارند. اما اینجا شبهه‌ای نیاز به توضیح دارد و آن این است که برخی از مردم گمان می‌کنند که آنان جادوگری را دیده‌اند که دارد مرده‌ای را زنده می‌کند و یا گنگی را به سخن می‌آورد و یا انسانی را به الاغ تبدیل می‌کند و یا مارها را می‌گیرد و با آنان بازی می‌کند.

در مبحث (سحر تخییل) نمونه‌های زیادی از این دست ذکر کردم.

از همین قبیل است آنچه که ساحران فرعون انجام می‌دادند، آنان چشمان مردم را جادو کرده بودند و بینندگان چنان گمان می‌کردند که ریسمان‌ها و عصاها به مارهایی تبدیل شده که حرکت و جنب و جوش دارند.

ابن بطوطه در سفرنامه خود نقل می‌کند که او در جزیره‌ای به نام (ذیبه المهمل) در معرکه‌ای که بر بلندایی به پا شده بود، طایفه‌ای موسوم به (فقرا) را دیده است که در آتش وارد می‌شدند و با پاهایشان در آن حرکت می‌کردند و برخی از آنان آتش را چون حلوا می‌خوردند.^۱

صدیق حسن خان پس از آنکه این واقعه را از ابن بطوطه نقل می‌کند، می‌گوید: به این قوم در اصطلاح و عرف خودشان (ابدال) گفته می‌شود، در زمان ما

نیز جماعتی از آنان در شهر (قنوج) در هند وجود داشتند که پس از مدتی منقرض شدند.^۱

نویسنده (الموسوعه العربیه المیسره) می‌گوید: «فن جادوی مارها و افعی‌ها و شکار کردن و چیره شدن بر آنها از زمانهای دور در مشرق زمین شناخته شده است، اعم از آنکه این کارها را جهت تفریح و تسلیت خاطر انجام داده باشند و یا همچون وسیله‌ای جهت دور کردن خزندگان خطرناک از انسان و دام».

مارگیرهای هندی به وسیله موسیقی اثرگذار و منظم می‌توانند بر (مار کبری) چیره شوند و یا به وسیله حرکات منظم و ریتمیک که از یک جسم درخشان ساطع می‌شود یک مار سمی را جادو کنند، گاه مارگیرها دندان مارها را می‌کشند اما بیشتر اوقات به خاطر حفظ سلامتی خود از نیروی سحری که از گذشتگان خود به ارث برده‌اند کمک می‌گیرند.^۲

بسیاری از مردم امثال این داستان‌ها را که من نیز در این مبحث نمونه‌هایی از آن ذکر کردم دروغ و افسانه می‌پندارند.

ابن خلدون و گروه دیگری از محققان می‌گویند جادوگر توانسته است بر مخیله دیگران اثر بگذارد و در نتیجه آنان چیزی را متفاوت از آنچه که در واقع هست ببینند و ما گفته‌های او در این خصوص را قبلاً نقل نمودیم.

به نظر من چنین کارهایی دو تفسیر دیگر نیز می‌تواند داشته باشد:

۱- برخی از این مشاهدات یافته‌هایی علمی است که مردم در آن زمان به رمز و راز آن آگاه نبوده‌اند و ما امروزه به گشودن راز چنین کارهایی نزدیک شده‌ایم و حتی ممکن است این کارها در آینده موجب شگفتی کسی نشود. امروزه سینما و تلویزیون نقش‌هایی در دنیای واقع ایفا می‌کنند که در گذشته در زمره جادوهای بزرگ به شمار می‌آمد و جز ساحران زبده و زبردست کسی را یارای انجام آن نبود. کسی چه می‌داند شاید شیاطین دانش پیشرفته‌ای داشته‌اند که از طریق آن مردم در حالی که در مکان‌هایی خاص می‌نشسته‌اند خانه‌ها و باغها و بستان‌ها و رودها و

۱- الدین الخالص، ۵۸۱/۳.

۲- الموسوعه العربیه المیسره، ص ۹۷۲.

زنان زیبا را مشاهده می‌کرده‌اند و چون زمان اجرا به اتمام می‌رسیده خود را در خانه‌ای وحشتناک تنها یافته و خبری از باغ و بوستان نبوده است.

امروزه بشر می‌تواند فیلم‌ها را بدون وجود پرده سینما از طریق مجسم ساختن منظره‌های مشاهده شده در فضا نمایش دهد به گونه‌ای که تصویر با تمام ابعادش از هر زوایه‌ای برای بیننده قابل دیدن باشد، زیرا او در آن واحد و در تمام جهات با دوربینی که توانایی تصویربرداری با چنین شیوه‌ای را دارد، تصویر بر می‌دارد.

۲- شیاطین تصاویر را آنگونه در چشم بیننده مجسم می‌کنند^۱ و در واقع آنها هستند که نقش فریب دادن و مضحکه شدن انسان را به عهده دارند، ما از طریق آموزه‌های الهی و نبوی به خوبی می‌دانیم که شیطان می‌تواند به شکل هر انسانی در آید، آنگونه که بیننده تصور کند که همان انسان رامشاهده کرده است حرکت شیطان گاه آنقدر سریع است که چشم نمی‌تواند آن را دنبال نماید و در نتیجه برای آدمی به شکل معجزه و کاری خارق العاده جلوه می‌کند.

به گمان من بیشتر اقسام جادو از این دست است. آنکه انسان و یا حیوانی را که کشته شده و سرش از بدن جدا گشته در مقابل دیدگان تو زنده می‌کند در این ادعا که وی او را زنده ساخته دروغ می‌گوید، او فقط سرِ مرده را به تو نشان می‌دهد که به بدنش می‌پیوندد و سخن می‌گوید و در واقع شیطان سر آن مرده را با بدنش گرد آورده و در او نفوذ کرده و زبانش را به شکلی به حرکت در آورده است و تو گمان می‌کنی که آن مرده سخن می‌گوید.

گاه شیطان خود را به شکل انسان مقتولی در می‌آورد گویی بر می‌خیزد و راه می‌رود و حرکت می‌کند و می‌خورد و می‌آشامد و گاه به قالب حیوانی می‌رود و از درون او سخن می‌گوید و شنونده چنان می‌پندارد که آن حیوان خود سخن می‌گوید و گاه با سرعتی که چشم آن را درک نمی‌کند حیوانی را دور ساخته و خود در جای او به شکل انسان ظاهر می‌شود و یا حیوان کشته شده را به حیوان زنده‌ای مبدل می‌کند.

۱- در این خصوص مراجعه شود به کتاب «عالم جن والشیاطین».

ما شک نداریم که جنیان قدرت خاصی دارند و نمی‌توانند از آن حدّ تجاوز نمایند، ساحری نیز که از شیاطین یاری می‌جوید نمی‌تواند به وسیله جادوی خود از محدوده توانایی جن و انس در گذرد در چنین مواردی تمام آنچه که رخ می‌دهد نیرنگ و تجسم است و حقیقت چیزی غیر از آن است که بیننده می‌بیند و یا شنونده می‌شنود.

در خبر از غیب نیز همین حکم صادق است، کارهایی که از آن سؤال می‌شود اگر در گذشته رخ داده باشد، جنیان ممکن است به آن جواب داده و از آن خبر دهند و ممکن است در [خبر از آن] به خطا هم بروند.

اما آنان از آینده خبر ندارند و هر آنچه که می‌گویند مبنی بر حدس و گمان است و یا خبری است که شیاطین قبل از آنکه به زمین برسند از ملائکه استراق سمع نموده‌اند.

همانطور که بعد از این به آن اشاره می‌کنیم در این نوع اخبار دروغ‌های فراوانی وجود دارد.

اگر گفته شود: آیا شما در انجام جادویی که ساحر انجام می‌دهد هرگونه تاثیر و علم را از جانب خود جادوگر انکار می‌کنید؟ و آنگاه که ساحر به فوت کردن و دمیدن و یا سخن با ستارگان و سیارات و یا ذبح پرندگان و حیوانات و مانند آن اقدام می‌کند، کار او را چگونه تفسیر می‌نمایید؟

جواب آن است که در برخی موارد کار جادوگر نیز مؤثر است. آن گاه که او می‌خواهد کسی را اذیت نماید و یا به او ضرر برساند، نفسش با پلیدی آمیخته می‌گردد و در این حال و پس از آنکه شیطان را به خود فرا می‌خواند نفس او با شیطان متحد شده و به هنگام فوت کردن و دمیدن به طرف مقابل ضرر می‌رساند.

ابن القیم می‌گوید: «دمیدن کار ساحر است و هر گاه نفس او به پلیدی و شری که می‌خواهد متوجه شخص جادو شده نماید، آمیخت و در این کار از ارواح خبیثه کمک خواست در آن گره‌ها نفسی آمیخته با بزاق دهان می‌دمد و از جان او نفسی آمیخته با شر و پلیدی خارج می‌شود که با بزاقی با همان خصوصیت همراه است، جادوگر و روح شیطانی در آزار دادن شخص جادو شده

همکاری می‌کنند و سحر با قضا و قدر و اراده کونی خداوند به انجام می‌رسد نه با اراده شرعی او.^۱

تفسیر بر زبان راندن کلمات مشخص یا ذبح پرندگان و حیوانات و یا سخن گفتن با ستارگان و مانند آن نیز این است که ساحر با گفتار و کردار شرک‌آلود شیطان را راضی می‌کند تا آنچه را که او می‌خواهد و لاقبل برخی از آن مثل آزار به مردم و ضرر رساندن به آنان را انجام دهد. اما آنچه که ساحران ادعا می‌کنند و می‌گویند که ستارگان روحی دارند که می‌فهمد و درک می‌کند دروغی بیش نیست و آنان کفر و شرک خود را پشت چنان دروغی پنهان ساخته‌اند.

دلیل این مدعا آن است که ساحری که به گمان خود از روح ستارگان کمک می‌خواهد جز با سوزاندن بخوری مخصوص و یا پوشیدن لباسی خاص به هدف خویش نمی‌رسد و گاه اعمالی از او سر می‌زند که یا شرعاً حرام است (مثل لواط) و یا کفر آشکار است.

همچنین کلماتی که بر زبان او جاری می‌شود برخی کفر صریح است مانند خواندن ستارگان با کلماتی حاکی از عبودیت و الوهیت، اگرچه برخی از کلمات آنان که در کتابهایشان آمده است حرام نیست؟^۲

۱- التفسیر القیم، ص ۵۶۳.

۲- الفروق، ۱۴۸/۴.

فصل هفتم

انسان چگونه ساحر می‌شود؟

تحقیق گذشته نشان داد ساحر واقعی تنها کسی است که در سحر خود از شیطان یاری می‌جوید و کسی که با شیطان ارتباط قوی نداشته باشد ممکن نیست در سحر به درجه نبوغ برسد.

به قول ابن القیم «هر چه ساحر کافرتر، پلیدتر و دشمنی وی با خدا و رسول و بندگان مؤمن خدا شدیدتر باشد، سحرش قوی‌تر و نافذتر است»^۱.

به همین علت سحر بت پرستان از سحر اهل کتاب قوی‌تر و سحر یهودیان از سحر کسانی که خود را منتسب به اسلام می‌دانند، نافذتر است.^۲

برخی گمان می‌کنند که با چیره شدن بر جن به مراد خویش نایل می‌شوند و دانشی دارند که به وسیله آن می‌توانند جنیان را برای انجام کار خود مسخر کنند و این دانش (عزائم) نام دارد. حاجی خلیفه (علم عزائم) را چنین تعریف می‌کند: «عزائم بر گرفته از عزم و تصمیم قاطع و تعمق در کار و نیت کردن در آن و تحمیل بر دیگران است، می‌گویند: (عزمت علی‌ک) یعنی بر تو واجب و حتمی ساختم.

و در اصطلاح آنان به معنی تحمیل و تشدید آن چیزی است که از جن و شیاطین می‌خواهند و هرگاه که ساحر بگوید (عزمت علی‌ک) اطاعت و فرمانبرداری را بر آنان واجب ساخته است»^۳.

فخر رازی گمان کرده است «عالم به عزائم اگر تمام شرایط را دارا باشد، آنگاه که فرمان خود را متوجه جنیان می‌کند، خداوند (عزائم) او را به آتشی بزرگ و سوزان برای جنیان تبدیل می‌کند و تمام عرصه‌های دنیا را بر آنها تنگ می‌نماید تا آنجا که هیچ چاره‌ای جز حاضر شدن و فرمان بردن از آنان برایشان باقی نماند

۱- التفسیر القیم، ص ۵۸۱.

۲- التفسیر القیم، ۵۸۱.

۳- کشف الظنون ۱۱۳۸/۲.

مهمتر از آن صاحب این علم اگر ماهر و دارای اخلاق نیکو باشد، خداوند متعال فرشتگان قوی، خشن و تندی بر جنیان فرو می‌فرستد تا آنها را به سوی اطاعت و فرمان بردن از صاحب این علم سوق دهند.^۱

اینان گمان می‌کنند «چون خداوند پادشاهی را به سلیمان عطا فرمود، مشاهده کرد که جنین آدمیان را در بازارها به بازی گرفته و مسخره می‌کنند و آنان را در راه‌ها می‌ربایند، وی از خدا خداست که بر هر طایفه از جنیان فرشته‌ای بگمارد تا آنان را از فساد باز دارد و خداوند ملائکه را بر طوایف جن گماشت و آنان جنیان را از فساد و آمدن نزد مردم باز داشتند. سلیمان جنیان را در خرابه‌ها و بیابان‌ها - و نه در آبادانی - سکنی داد تا مردم از شر آنها در امان باشند. و آن گاه که یکی از آنان سرکشی می‌کرد و فسادی از او سر می‌زد، دانای به (علم عزائم) کلماتی بر زبان می‌راند که ملائکه آن را بزرگ می‌داشتند.

آنان گمان می‌کردند گروه‌های مختلف ملائکه هر کدام به بزرگداشت دسته‌ای از این اسامی امر شده‌اند و چون آنان را به این اساس قسم دهند، آنها فرمان برده و جواب می‌دهند و هر چه از آنان خواسته شود انجام می‌دهند. دانای به (علم عزائم) فرشته‌ای را با این اسماء قسم می‌دهد و او آن گروه از جنیان یا یکی از آنان را که شخص طلب نموده حاضر می‌کند و هر آنچه که بخواهد به او دستور می‌دهد.^۲

این ادعا دروغ‌سازی و تلبیسی است که به وسیله آن مردم ساده‌لوح و کم‌خرد را به مضحکه می‌گیرند و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر گفته آنان وجود ندارد. در حقیقت کارهایی که تحت عنوان (عزائم) انجام می‌دهند تعظیم و بزرگداشت جنیان است، درست مانند مشرکان که چون به هنگام سفر به دره‌ای وارد می‌شدند به جن پناه می‌بردند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ (جن: ۶) «و کسانی از انسان‌ها به کسانی از پری‌ها پناه می‌آوردند و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند».

۱- کشف الظنون، ۱۱۳۸/۲.

۲- الفروق، ۱۴۷/۴.

ابن تیمیه در شرح این آیه می‌گوید: «یکی از آدمیان به دره‌ای فرود می‌آمد، احتمال وجود جنیان در دره‌ها بود زیرا آنان در دره‌ها بیشتر وجود دارند تا در مکان‌های مرتفع، آن آدمیزاد می‌گفت: از سفیهان این دره به بزرگ آن پناه می‌برم، جنیان چون می‌دیدند که او به آنان پناه می‌برد طغیان و سرکشی‌شان بیشتر می‌شد. و به این وسیله کسی را که به آنها پناه می‌برد و اسامی آنان و پادشاهانشان را می‌خواند جواب می‌گفتند، زیرا آن شخص آنها را به کسی قسم داده بود که بزرگش می‌داشتند، و به این ترتیب آنها بزرگی و شرفی بر آدمیان می‌یافتند که مجبورشان می‌کرد برخی از خواسته‌های آنها را در مقابل انجام دهند. به خصوص اینکه آنها می‌دانستند که انسان از آنها شریف‌تر و بامنزلت‌تر است، تسلیم شدن انسان و پناه بردن او به جنیان درست به مانند آن بود که بزرگان برای برآورده ساختن نیازهای خود به فرو دستان پناه آوردند»^۱.

مطالعه قرآن و سنت و آنچه که در مورد سحر نوشته شده است گویای آن است که ساحر نخست باید مطیع شیطان و حتی بنده او باشد تا شیطان نیز او را یاری داده و خدمت کند.

شیطان برای آنکه مردم را خادم و بنده خود گرداند راه‌های گوناگونی گذاشته تا بوسیله آن مردم کفر و گمراهی خود را به اثبات برسانند. نقطه اشتراک تمام این راه‌ها آن است که شیطان را راضی کرده و خشم خدای رحمان را موجب می‌شود. برخی از ساحران با ریاضت‌های نفسی به سحر دست می‌یابند، آنان از مردم دروی می‌جویند و غذای اندک می‌خورند و بسیار تفکر می‌کنند. اما همه این مجاهدت‌ها شیطانی است و به پلید ساختن و فاسد کردن جان منجر می‌شود و تزکیه و پاک‌سازی نفس در آن نیست.

برخی دیگر به وسیله (عزائمی) که شیطان را با آن بزرگ می‌دارند به سحر و ارضای شیطان دست می‌یابند، این کار از طریق قسم دادن و خواستن و پناه جستن است.

۱-ایضاح الدلاله، نگا: مجموعه الرسائل المنیر، ۱۲۰/۲۴۷.

گروه سوم گمان می‌کنند که از روح ستارگان مدد می‌خواهند اما آنها دروغ می‌گویند زیرا ستارگان روحی ندارند و شیاطین بر هر دروغ‌گوی گناه کاری نازل می‌شوند.

حاجی خلیفه شیوه‌های گوناگون ملل مختلف برای دسترسی به سحر را بیان کرده و می‌گوید: شیوه هندیان تصفیه نفس، راه نبطیان (عزائم) در زمانهای مناسب، طریقه یونانیان تسخیر روح فلک و ستارگان و رویه عبرانیان و قبطانیان و عرب‌ها بر زبان راندن دسته‌ای از اسامی بی‌معنی است که این خود نوعی است از (عزائم).^۱

شرط‌هایی که باید در ساحر موجود باشد تا شیطان او را یاری دهد:

قبلاً بیان کردیم که انسان تنها هنگامی ساحر می‌شود که در زمره بندگان و یاران و خادمان شیطان در آید. پژوهندگان در تاریخ سحر و ساحران به جستجوی شرایط لازم برای ساحران و دوستان شیطان پرداخته‌اند، شرایط زیر نتیجه مطالعات آنهاست.^۲

۱- ساحر باید خود و تمام دارایی خویش را در حال حیات و مرگ به شیطان بفروشد. درستی این گفته را سخن خداوند ثابت می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلِيَسَّ مَا شَرَوْا بِهِ انْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۱۰۲).

در این آیه (شَرَوْا بِهِ انْفُسَهُمْ) به معنی فروختن جانها است.

آنگاه که آدمی جان خود را به شیطان می‌فروشد باید از همه اخلاق و اعمال نیک و پسندیده دست برداشته و سنگ‌دل و کور گشته و در راه بدی و شر کوشا و از نیکی و خیر روی گردان باشد.

۱- کشف الظنون، ۹۸۱/۲.

۲- محمد محمد جعفر این شرایط را به تفصیل آورده است، به کتاب او در مورد سحر مراجعه شود ص ۴۷.

۲- دشمن تمام ادیان باشد و نسبت به آنها خشمگین بوده و آنها را مورد استهزا قرار دهد و از تمام کتاب‌های آسمانی تبری جوید و در سوزاندن و پاره کردن و به کارگیری آن در کارهای پست کوشا باشد.

در تمام این موارد لازم است که غیرخدا را مورد تعظیم قرار داده و به خدا شرک بورزد و شیاطین، ستارگان، بتها و یا بشر را عبادت کند.

ابن خلدون می‌گوید: انسان جز با ریاضت ساحر نمی‌شود «و ریاضت سحر به توجه به افلاک و ستارگان و جهان‌های غلوی و شیاطین و بزرگداشت و عبادت و خضوع و ذلت در مقابل آنها منحصر می‌شود. نتیجه این ریاضت توجه به غیرخدا و سجده کردن برای اوست و توجه به غیرخدا کفر است، به این دلیل سحر کفر است و کفر از اجزا و اسباب آن به شمار می‌آید».^۱

ابن تیمیه می‌گوید: بس‌یاری از پرستش کنندگان شیطان کلام خداوند را با پلیدی کتابت می‌کنند، آنها سخن خدای بلند مرتبه را با خون و مانند آن و گاه با چیزی غیر پلید می‌نویسند، به جز این آنها هر آنچه که شیطان را خشنود سازد نوشته و به آن تکلم می‌کنند».^۲

گفته می‌شود بندگان و دوستان شیطان (عزائم) و طلسم‌هایی می‌خوانند که حاکی از پرستش و بزرگداشت جنیان است و عموم عزائم و طلسم‌ها و دعا‌هایی که در دست مردم است و در زبان عربی قابل فهم نیست، شامل خطاب شرک‌آمیز نسبت به جنیان می‌باشد.^۳

محمد محمد جعفر می‌گوید: آنچه که برای ساحر به هنگام انجام عمل سحر از همه مهمتر است آن است که کفشی به پا کند که در جلو و اطراف آن اسم جلاله نوشته شده تا به این طریق شیطان را خشنود و خداوند را نسبت به خویش غضبناک نماید.

۱- المقدمه، ۹۲۶.

۲- ایضاح الدلاله، نگا: مجموعه الرسائل المنیره ۱۲۱/۲.

۳- ایضاح الدلاله، مجموعه الرسائل المنیره، ۱۰۲/۲.

۳- ساحر باید مظهر کثافت و پلیدی و پستی نفس باشد و پاکیزگی و نظافت را ترک کند تا آنجا که بدن و لباس و مسکن او بوی تعفن بدهد و (باید آماده ارتکاب گناهان و زشتی‌ها و پستی‌ها و فرو رفتن در فجور و اباحی‌گری باشد و اوقات خود را به دور از مردم سپری کند و با آنها داد و ستدی نداشته باشد و جز در موقعی که از او می‌خواهند جادویی بکنند و به مردم ضرر برسانند، با آنان ارتباط برقرار نسازد.

علمای ما در احوال یاران شیطان تتبع کرده‌اند و آنان را به آنچه که پژوهندگان در احوال ساحران به آن دست یافته‌اند، متصف ساخته‌اند.

شیخ بدرالدین بن عبدالله شبلی می‌گوید: «جنین بیشتر در محل نجاسات یافت می‌شوند، جاهای چون حمام‌ها، توالت‌ها و زباله‌دانی‌ها، آنانکه شیطان با آنها همراه می‌شود و حالات شیطانی دارند نه رحمانی، بیشتر به چنین محل‌هایی که پناه‌گاه شیاطین است، پناه می‌برند. آثار و احادیث زیادی در نهی از نماز در این محل‌ها وارد شده است زیرا چنین اماکنی جایگاه شیاطین است، برخی فقها علت این نهی را در معرض نجاست بودن این اماکن بیان کرده‌اند و برخی گفته‌اند: این مسأله تبعیدی است و نمی‌توان حکمت و معنای آن را درک کرد، اما قول صحیح آن است که علت نهی از نماز در حمام و جای خواب شتران و مانند آن این است که چنین محل‌هایی جایگاه شیاطین است، و علت نهی از نماز در مقبره این است که علاوه بر آنکه مقبره‌ها نیز جایگاه شیاطین می‌باشد، راهی است برای دچار شدن به شرک. اهل بدعت و گمراهان که از راههای غیرشرعی زهد و عبادت پیشه کرده‌اند و گاه مکاشفات و تاثیراتی هم دارند بیشتر به پناهگاههای شیاطین که از خواندن نماز در آنها نهی شده پناه می‌برند، زیرا در این اماکن شیاطین بر آنان نازل می‌شوند و همانگونه که با کاهنان صحبت می‌کنند و یا به داخل بت‌ها می‌روند و با بت‌پرستان سخن می‌گویند در مورد برخی امور با آنها به گفتگو می‌پردازند و آنها را درست مثل کاهنان و بت‌پرستان و ساحران و بندگان خورشید و ماه و ستارگان می‌فریبند.^۱

ابن تیمیه به توصیف این افراد پرداخته و می‌گوید: آنان نظافت نمی‌کنند و وضو نمی‌گیرند، فرد منتسب به این گروه همیشه همراه نجاست‌ها و همنشین سگان است و به حمام‌ها و زباله‌دانی‌ها و مقابر پناه می‌برد، بوی بدی دارد و به شیوه شرعی خود را پاکیزه نمی‌سازد و نظافت نمی‌کند، پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «ملائکه به خانه‌ای که در آن شخص جنب و یا سگ وجود داشته باشد وارد نمی‌شوند».

همچنین در مورد چنین جایگاههای نجسی می‌فرماید: « این مبال‌ها محل حضور شیطان است» و می‌فرماید: «کسی که از این دو ثمر بخورد به مساجد ما نزدیک نشود زیرا ملائکه نیز از هر آنچه که آدمی را بیازارد، اذیت و آزار می‌بیند»^۱. سپس او نشانه‌های اولیای شیطان را بیان کرده و می‌گوید: «آنان با پلیدی‌های مورد علاقه شیطان سروکار دارند و به حمام‌ها و مبال‌هایی که شیطان در آن حضور می‌یابد پناه می‌برند و مارها و عقرب‌ها و زنبورها و گوش سگها را که همه پلید و از مظاهر فسق هستند می‌خورند و ادرار و نجاست‌هایی مانند آن را که شیطان دوست می‌دارد می‌آشامند و با سگها و موش‌ها هم‌نشین هستند و یا به زباله‌دانی‌ها و جایهای نجس می‌روند یا به مقبره‌ها پناه می‌برند، خصوصاً مقبره کفار اعم از یهود و نصاری و مشرکان، آنان شنیدن قرآن را خوش ندارند و از آن فرار می‌کنند و شنیدن آوازاها و اشعار را بر آن ترجیح می‌دهند و خلاصه فرمان شیطان از کلام خدای رحمان نزد آنان مقدم‌تر است»^۲.

۴- ساحر لازم است کارهای حرام را انجام دهد، و به گناهانی که موجب خشم خدا و رضایت شیطان است مبادرت کند. ساحران بیشتر اوقات در اماکن متروکه لخت و عریان می‌نشینند و پرندگان و حیوانات را در حالی که نام شیطان یا سایر خدایان باطل را بر آن می‌خوانند، سر می‌برند و خون را با آبجو و کوبیده‌ای گرفته شده از حیوانات مُردار یا حیواناتی که به نام غیرخدا ذبح شده‌اند مخلوط می‌کنند و از این ترکیب نجس می‌نوشند و بدن‌های خود را به آن آغشته می‌کنند و

۱- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۱۵/۱۱.

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۱۶/۱۱.

در مراسم خود گناھانی را مرتکب می‌شوند که پست‌ترین فاجران از انجام آن ابا دارند.

ساحران در مراسم خود در جمع‌آوری پس مانده‌های غذا از زیاله‌دانی‌ها و کوچه‌ها و نیز مواد مخدر و خون حیوانات و پرندگان تلاش می‌کنند و برخی ساحران برای خشنود کردن شیطان کودکان بیگناه را هم می‌کشند و ساحر عادتاً از کاسه سر مرده‌ای که به شکل ظرف در آمده می‌نوشد.

محمد محمد جعفر می‌گوید: ساحران به بسیاری از گناھان و جنایت‌های شنیع و انحرافات جنسی آلوده‌اند این گروه‌ها مراسم خود را معمولاً بر روی تپه‌ای انجام می‌دهند و پس از دزدیدن کودکان و سر بریدن آنان در آن محل قربانی تقدیم می‌کنند پلیس فرانسه جنازه دو پسر را در مدتی کمتر از سه هفته بر روی آن تپه پیدا کرد. آنها کودکان را می‌کشند تا از خونشان برای سحر و یا نزدیکی به شیطان استفاده نمایند. از کسی که می‌خواهد ساحر شود تعهدات سختی گرفته می‌شود که تمام آن در جهتی است که شخص را بنده شیطان سازد و به سحر و جادو که مخالف حق و عدالت و دینی است که خدا به وسیله پیامبر ﷺ بدان فرو فرستاده مباردت ورزد.

آن گاه که این شرایط در شخص بوجود آمد، لازم است که به تدریج این گناھان و بدی‌ها را به مدت چند ماه تمرین نماید تا با پلی‌دی‌هایی که شیطان آن را دوست دارد نفس خویش را پست و پلید کند. پس از آن لازم است کتابهای جادو را که راه نزدیکی به شیطان را برای او بیان کرده است و او را آماده نزول شیطان می‌کند مطالعه نماید.

مشتاقان به رسیدن به درجه سحر شیوه‌های مشابهی در روبرو شدن با شیطان و یا یکی از پیروان او دارند. مثلاً برخی در یک نیمه شب مهتابی به مکانی دوردست می‌روند و کارهایی انجام می‌دهند که شیطان را خشنود و راضی سازد، مانند آنکه لباس خود را در آورده و به دور خود دایره‌ای می‌کشند و اشکال و رمزها و طلسم‌های مورد پسند و علاقه شیطان را بر روی آن رسم می‌کنند، سپس شروع به خواندن کرده و شیطان را تمجید می‌نمایند و برایش دعا کرده و متوجه او می‌شوند.

برخی هم با خود حیواناتی دارند که در حال تعریف و تمجید از شیطان آن را ذبح کرده و به شیطان هدیه می دهند.

شیطان در ملاقات اول و یا ملاقات های بعد در مقابل شخص علاقمند به سحر ظاهر می شود، و با او پیمانی می بندد که شخص آن را با ماده نجس و متعفن می نویسد.

در این پیمان شخص گمراه متعهد می شود که بنده شیطان باشد. شیطان نیز زمانی برای تعمید این گمراه معین می سازد، در زمان تعیین شده ساحران و ارواح خبیثه هم حاضرند، مراسم تعمید با پستی به اتمام می رسد و ساحر در آن خوار شده و مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می گیرد و از نجاست ها و گوشت مردار می خورد و با کلمه زشتی نام گذاری می شود.

تمام آنچه که این بیچاره در مقابل چنان بندگی پست و زشتی از دشمن سرسخت خود (شیطان) دریافت می کند آن است که بتواند جادوگری کند.

وکیل برجسته (موریس هارسون) در سخنرانی خود که در آکادمی علوم ماوراء الطبیعه در سال (۱۹۲۹) ایراد نمود می گوید: «اولین کاری که ساحر به هنگام پیمان با شیطان و در اولین ملاقاتش با او انجام می دهد آن است که قراردادی را امضا می کند که در آن، طرف اول (ساحر) روح و جان و همه چیز خود را به طرف دوم می فروشد و در مقابل طرف دوم (شیطان) نیرو و قدرت جادوگری را به طرف اول (ساحر) عطا می کند.

(بارنیه) ساحره که در سال (۱۶۱۹) محاکمه و سوزانده شد به رئیس دادگاه وقت (قاضی بیوری لانکر) قراردادی را که با شیطان بسته بود نشان داد. این قرارداد عبارت بود از یک تکه کثیف از پوست گربه یا سگ که با خون حیض و دیگر نجاساتی که انسان تاب دیدن و بوییدن آن را ندارد ملوث و نوشته شده بود.

شاید پلیدترین پیمان بسته شده میان ساحر و شیطان، پیمانی باشد که میان (أوربان گراندیه) ساحر و شیطان بسته شد، پیمانی که موجب صدور حکم اعدام او در ۱۸ آگوست ۱۹۳۴ شد و این حکم به صورت علنی در بازار (لودون) به اجرا در آمد. رونوشت این پیمان نامه هنوز هم در کتابخانه عمومی پاریس نگهداری

می‌شود. تصویر پیمان منعقد شده میان شیطان و (دانیال سالتنوس) ساحر همان استاد زبان عبری که خود را به شیطان فروخت و در جا مُرد نیز در کتابخانه (أبسالا) موجود است.

از جمله پیمان‌های عجیبی که می‌گویند از جانب شیطان بزرگ به مهر رسیده است پیمانی است که در بایگانی گریگستی (Grigcity) نگهداری می‌شود و یکی از کشیشیان با ابلیس آن را منعقد کرده است. زبانی که این پیمان را با آن نوشته‌اند بسیار پیچیده است و تاکنون هیچ استاد زبان‌شناسی نتوانسته آن را ترجمه و حتی یکی از کلمات متن آن را بفهمد.

این پیمان عبارت بود از سطرهایی عمودی و مایل و جز نام کشیش امضا کننده آن چیزی از آن فهمیده نشده است.

آنچه گفتیم مثنی است از خروار اما برای توضیح حقیقت سحر و ساحران کافی است. مؤمن کسی است که به ربوبیت خدای یگانه ایمان داشته باشد و دین او را راه و روش مستقیم و درست بداند و ساحر کسی است که به بندگی شیطان راضی شده و به جای خداوند یکتا، او را ربّ خویش ساخته و تمام امکانات و قوای خود را زیر فرمان شیطان قرار داده است. و برای همین است که خداوند در مورد ساحران می‌فرماید که آنان کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آنچه که شیاطین بر ملک سلیمان می‌خوانند تبعیت کرده‌اند یا او به ما می‌گوید که آنان سحر را به بهای فروختن جان خویش به شیطان خریداری نموده و در مقابل آن جان و مال خود را به او داده‌اند: ﴿وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته اگر می‌دانستند».

شاید گفته شود: شما چگونه می‌پندارید که ساحران بندگان شیطان هستند در حالی که برخی از آنان نماز می‌خوانند و قرآن تلاوت می‌کنند و در برگ‌های جادوی خود آیات قرآن را می‌نویسند.

در جواب این شبهه باید گفت که آنان چنین کارهایی را فقط برای ظاهرسازی و فریفتن مردم انجام می‌دهند و در درون از تقوا و نیکی به دور هستند.

ساحری که توبه کرده و پشیمان شده بود در مصاحبه با نشریه کویتی (السیاسه) تصریح کرده بود که شیطان آنان را به تظاهر به تقوا در پیشگاه مردم راهنمایی می‌کرد و از آنان می‌خواست که بدون بر زبان آوردن آیه‌ها در مقابل مردم نماز بخوانند، در این حالت ساحر حرکات را انجام می‌دهد و در صورت لزوم برخی آیات قرآن را هم بر زبان می‌راند. شیطان است که ساحر را به پرهیز از گناه و معصیت در پیشگاه مردم رهنمون می‌شود تا مردم بگویند فلانی شیخ و بزرگ و ولی است، اما چون (ساحر) با خود خلوت نمود و یا با دوستان خود همراه شد هر آنچه که دوست دارد می‌تواند انجام دهد.^۱

۱- نشریه کویتی السیاسه، ۱۹۸۷/۶/۷.

فصل هشتم

جادو شدن پیامبر ﷺ

مبحث اول

حدیث روایت شده در این خصوص

خداوند پیامبران خود را با انواع بلا یا آزمایش کرده و به این وسیله اجر و ثواب آنان را بیشتر و بزرگ‌تر می‌کند. از جمله این آزمایش‌ها آن بود که مردم پیامبر خود را تکذیب می‌کردند و آنها را آزار می‌دادند. برخی از پیامبران هم به بیماری مبتلا شدند. یکی از این آزمون‌ها که پیامبر ﷺ به سبب آن آزار دید جادو شدن او بود. در صحیح بخاری از عائشه (رضی الله عنها) روایت شده است که مردی از طایفه بنوزریق^۱ به نام لبید بن الأعصم پیامبر خدا ﷺ را جادو کرد.

پیامبر ﷺ در اثر این سحر گمان می‌کرد کاری را انجام داده در حالی که آن را انجام نداده بود. روزی - یا شبی - که پیامبر ﷺ نزد من بود بسیار دعا کرد، سپس فرمود: ای عائشه آیا احساس کردی که خداوند در آنچه که از او [در خواب] خواستم مرا راهنمایی کرد؟

دو مرد نزد من آمدند، یکی از آن دو بر بالای سر و دیگر کنار پایم نشستند، یکی از آن دو به دوستش گفت: درد این مرد چیست؟ گفت: جادو شده، گفت: چه کسی او را جادو کرده گفت: لبید بن الأعصم، گفت: در چه چیز، گفت: در شانه و مویی که بر اثر آن ریخته و در غشای جوانه خرما بنی، گفت آن کجاست؟ گفت: در چاه ذروان. پیامبر خدا ﷺ همراه جمعی از اصحاب بر سر آن چاه رفت و در

۱- او فردی یهودی بود اما به علت پیمانی که با بنوزریق داشت منسوب به آن طایفه شد.

بازگشت فرمود: ای عائشه آب آن مانند جوشانده حنا و سر شاخه‌های خرمایش چون سر شیاطین بود.^۱

۱- بخاری در کتاب طب باب سحر روایت کرده، فتح الباری (۲۲۱/۱۰، ۲۳۲، ۲۳۵) و مسلم
۱۷۲۰/۴ ش ۲۱۸۹.

مبحث دوم

دلیل کسانی که این حدیث را رد نموده‌اند

برخی از علما این حدیث را تکذیب و به شدت رد کرده‌اند و آن را با کتاب خدا که رسولش در آن از سحر و جادو شدن تبرئه شده متناقض دانسته‌اند.

از جمله این علما جصاص است که می‌گوید: «گمان می‌کنند که پیامبر ﷺ جادو شده و آن جادو در او کارگر افتاده است به اندازه‌ای که در خصوص آن فرموده: من چنان می‌پندارم که کاری را انجام داده و چیزی گفته‌ام در حالی که نه آن را گفته و نه انجام داده‌ام.

و می‌پندارند که یک زن یهودی به وسیله غشای جوانه‌ای که آن را زیر سنگ بالای چاه پنهان ساخته بود او را جادو کرد و چون آن را بیرون آوردند اثر آن نیز بر پیامبر ﷺ از بین رفت، در حالی که خداوند در تکذیب کافران که چنان پدیده‌ای را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند فرمود: ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ (الفرقان: ۸) «ستمگران می‌گویند شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید».

او در ادامه می‌افزاید: چنین روایاتی ساخته دست ملحدان است که بوسیله آن مردم عوام و ساده‌لوح را به بازی گرفته‌اند تا بدان طریق مردم معجزات پیامبران را باطل شمرده و آن را دچار اشکال سازند.^۱

ابوبکر أصرم می‌گوید: «حدیث روایت شده در مورد جادو شدن پیامبر ﷺ حدیث متروکی است زیرا لازمه چنان حدیثی آن است که کافران در ادعای مسحور شدن پیامبر ﷺ راست گفته باشند و این مخالف نص قرآن است، زیرا خداوند خود در قرآن کافران را در ادعایشان تکذیب می‌کند. رازی به نقل از قاضی می‌گوید: این روایت باطلی است، چگونه می‌توان آن را صحیح دانست در حالی که

خداوند می‌فرماید: (والله يعصمك من الناس) «و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد» و می‌فرماید: ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقْبَى﴾ (طه: ۶۹) «و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود».

لازمه تجویز این حدیث آن است که به نبوت قدح وارد شود، و اگر چنین روایتی درست بود ساحران می‌بایست به تمام پیامبران ضرر می‌رساندند. به علاوه کافران به پیامبر ﷺ طعنه می‌زدند و می‌گفتند: جادو شده است، حال اگر چنین واقعه‌ای راست باشد کافران نیز باید در دعوی خود صادق باشند و آن عیب [جادو شدن] متوجه ذات پیامبر ﷺ می‌شود و بدیهی است که چنین امری جایز نمی‌باشد.^۱

شیخ جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: «با دلایلی که ذکر شد جای تعجب ندارد که چنین روایتی مورد قبول واقع نشود اگر چه کتابهایی صحیح هم آن را روایت کرده باشند، زیرا تمام آنچه که در کتب صحاح آمده از نظر سند و معنی عاری از قدح و نقد نیست، و این را راسخان در علم می‌دانند. به علاوه مناقشه، در خبر آحاد از زمان اصحاب سابقه داشته است».^۲

شیخ محمد عبده می‌گوید: «احادیثی نقل کرده‌اند که گویا لیبید بن الأعصم پیامبر ﷺ را جادو کرد و آن جادو در او اثر نمود تا جایی که خیال می‌کرد کاری را انجام می‌دهد در حالی که آن را انجام نمی‌داد و یا نزد چیزی می‌آید، در حالی که چنان نبود، و خداوند پیامبرش را به این واقعه آگاه ساخت و اشیائی که پیامبر ﷺ به وسیله آن جادو شده بود از چاه بیرون آورده شد و پیامبر ﷺ از آن جادو خلاص شد».

بی‌شک تاثیر سحر در جان پیامبر ﷺ به آن اندازه که گمان کند کاری انجام می‌دهد و در واقع آن را انجام ندهد به مانند اثر بیماری‌ها بر بدن و یا عارض شدن سهو و فراموشی در برخی از کارهای عادی نیست، بلکه [در صورت صحت] عقل و روح او را تخت تاثیر قرار داده است.

۱- شارح المجموع آن را از او نقل کرده است، ۲۴۳/۱۹.

۲- محاسن التأویل جمال‌الدین قاسمی.

سپس می‌افزاید: «عقیده به چنین امری تصدیق مشرکان است که گفتند: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ (الفرقان: ۸) «شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید» و مسحور نزد مشرکان کسی نبود جز آنکه عقلش مختل شده و گمان کند کاری به انجام می‌رسد در حالی که اصلاً آن کار واقع نشود و چنان بپندارد که به او وحی می‌شود در حالی که به او وحی نشود.

بسیاری از مقلدان که درک درستی از نبوت و لوازم آن ندارند چنان می‌پندارند که خبر تاثیر سحر صحت دارد و باید به آن معتقد بود و انکار آن کار مبتدعان است، چرا که انکار آن به نوعی انکار سحر است و حقیقت سحر را قرآن ثابت کرده است.»

دلایل صاحبان این دیدگاه را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

- ۱- آنها ادعا می‌کنند که این روایت باطل است و ملحدان آن را جعل کرده‌اند.
- ۲- گمان می‌کنند که سند این حدیث دارای اشکال است.
- ۳- آنها ادعا دارند که این حدیث آحاد است و حدیث آحاد مفید ظن است نه یقین و به همین دلیل نمی‌توان به احادیث آحاد استدلال کرد.
- ۴- ادعا می‌کنند باور به این حدیث مقام نبوت را لکه‌دار می‌سازد و با عصمت در منافات است، اگر این گفته درست باشد که پیامبر گمان می‌کرده کاری را انجام می‌داده است در حالی که آن را انجام نداده است، این امکان هم وجود دارد که او گمان کرده باشد که به وی وحی می‌شود در حالی که وحیی در کار نبوده یا چنان پنداشته که وحی را تبلیغ کرده و به مردم رسانده است در حالی که آن را تبلیغ نکرده است.
- ۵- می‌گویند سحر کار شیاطین است و شیاطین بر پیامبران و فرستادگان خدا چیره نمی‌شوند. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ (الحجر: ۴۲) «بی‌گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری».
- ۶- می‌گویند: این حدیث مشرکانی را که به پیامبر ﷺ تهمت جادو شدن می‌زدند تصدیق می‌کند، ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ (الفرقان: ۸) «و ستمگران گفتند شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید».

مبحث سوم

در رد کسانی که این حدیث را رد می‌کنند

صاحبان این دیدگاه را به طرق زیر می‌توان رد نمود:

۱- اینکه آنها می‌پندارند که این حدیث دروغ و ساخته دست ملحدان است مردود و بی‌اساس است زیرا این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده‌اند و حدیثی را که شیخین (بخاری و مسلم) آورده باشند در اوج درستی است و تنها کسی به حدیث موجود در صحیحین اشکال وارد می‌سازد که سرمایه اندکی در علم حدیث داشته باشد.

۲- ادعای آنها در اینکه سند حدیث دارای اشکال است، ادعایی بی‌دلیل است من شرح‌های حدیث مانند (فتح الباری) و (شرح نووی بر مسلم) را کاویده‌ام و آنها از هیچ دانشمند حدیث‌شناسی گفته‌ای را که حاکی از طعن در این حدیث و یا راویان آن باشد نقل نکرده‌اند. این حدیث را عده‌ای از اصحاب روایت کرده و از هر کدام از آنان نیز راویانی در نهایت ضبط و عدالت حدیث را نقل نموده‌اند و هر آنکه را که در مورد مسأله‌ای ادعایی داشته باشد بدون دلایل واضح و آشکار نمی‌توان تصدیق نمود.

۳- آنان ادعا می‌کنند که این حدیث آحاد است و احادیث آحاد در مسائل اعتقادی قابل قبول نیست، در جواب می‌گوییم: در میان نظرات گوناگون اهل علم، گفته صحیح آن است که حدیث آحاد در مسائل اعتقادی به مانند مسائل علمی قابل قبول است و آنان که میان این دو فرق قائل شده‌اند هیچ دلیلی بر صحت این مدعا نیاورده‌اند اینکه احادیث آحاد در مسائل اعتقادی قابل قبول نیست، سخن تازه‌ای است و من این مسأله را در رساله جداگانه‌ای به نام (اصل الاعتقاد) بیان کرده‌ام.

از سوی دیگر باید گفت: این حدیث مفید علم است، زیرا قرینه‌های متعددی آن را احاطه کرده‌اند و آن را از مرتبه ظن به مرتبه علم رسانده‌اند.

زیرا این حدیث را عده‌ای از اصحاب روایت کرده‌اند و علمای گرانقدری که در نهایت دقت و عدالت بوده‌اند آن را از اصحاب نقل نموده‌اند و حدیث آنقدر

دنباله و شاهد دارد که دل هر انسان عالم و آگاهی به صحت و درستی آن یقین پیدا می‌کند به علاوه تمام امت حدیث را قبول کرده و هیچکدام از علمای حدیث اشکالی بر درستی آن وارد نساخته‌اند و امکان ندارد که تمام امت اسلام به گمراهی برود.

و آنگونه که قبلاً یادآوری کردیم اتفاق بخاری و مسلم بر روایت آن، برای ما کافی است.

۴- ادعای آنها مبنی بر اینکه این حدیث مقام پیامبری را لکه‌دار می‌کند و با عصمت منافات دارد، ادعایی نادرست است زیرا به اجماع ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از هر چه که به تبلیغ و تشریح خلل وارد سازد معصوم است، اما نسبت به حالات و عوارض بشری مانند بیماری‌ها و دردها و مانند آن، پیامبران نیز مانند سایر آدمیان به چنین عارضه‌هایی دچار می‌شوند، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَتْ لَهُمْ رَسُولُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (ابراهیم: ۱۱) «پیغمبرانشان بدیشان گفتند ما جز انسان‌های همچون شما نیستیم و لیکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد».

بسیاری از علما به این شبهه پاسخ داده و نادرستی آن را بیان کرده‌اند، مازری از ابن حجر عسقلانی چنین نقل می‌کند: «برخی از اهل بدعت این حدیث را انکار کرده‌اند و چنان پنداشته‌اند که این روایت شأن نبوت را پایین آورده و در آن تشکیک می‌کند، می‌گویند: هر چه که منجر به چنین کاری گردد باطل است، به زعم آنها تجویز این حدیث اطمینان به شرایع پیامبران را از بین می‌برد زیرا در این صورت احتمال دارد که پیامبر به خیال خود جبرئیل را دیده باشد در حالی که جبرئیل آنجا نبوده است و یا گمان کرده باشد که به او وحی می‌شود و درحقیقت چیزی به او وحی نشده باشد».

مازری می‌گوید: همه این ادعاها مردود است، زیرا بر درستی آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خداوند تبلیغ کرده و بر عصمت او در امر تبلیغ دلیل ارائه شده و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد این امرند، در نتیجه جایز دانستن امری که دلیل خلاف آن را ثابت می‌کند، باطل است.

اما برخی امور دنیوی که پیامبر ﷺ به خاطر آن مبعوث نشده و رسالت پیامبر ﷺ برای آن نبوده به مانند دیگر انسانها در معرض عوارضی چون بیماریها است، پس بعید نیست که در یکی از امور دنیوی چیز خلاف واقعی را تخیل نماید، با آنکه همان اگر از امور دین باشد پیامبر ﷺ نسبت به آن معصوم است. مازری می‌افزاید: برخی از مردم می‌گویند: مراد از این حدیث آن است که پیامبر ﷺ چنان خیال می‌کرد که با همسرش نزدیکی نموده در حالی که نزدیکی رخ نداده است و تخیل چنین کاری برای انسان در خواب زیاد صورت می‌گیرد و بعید نیست که در بیداری چنین تخیلی برای او پیش بیاید.

من می‌گویم: این مطلب به صراحت در روایت ابن عیینه در بابی پس از این موضوع چنین آمده است: «تا جایی که او تصور می‌کرد که با همسرانش مقاربت می‌کند در حالی که با آنان نزدیکی نمی‌کرد».

در روایت حمیدی هم با لفظ: «أنه یأتی أهله و لایأتیهم» [به همین معنی] آمده است.

دراوردی می‌گوید: [در روایت ابن عیینه] (یُری) با ضم یاء به معنی گمان کردن است.

ابن التین می‌گوید: من آن را به صورت (یَری) با فتح یاء ضبط کرده‌ام که از (رأی) است نه از (رؤیت) و در نهایت به معنی (ظن) و گمان بر می‌گردد.

در مرسل یحیی بن یعمر از طریق عبدالرزاق چنین آمده است: «سحر النبی ﷺ عن عائشه حتی أنکر بصره» یعنی پیامبر ﷺ نسبت به عایشه جادو شد تا جایی که در چشم پیامبر ﷺ ناشناس جلوه می‌کرد. هم چنین در مرسل سعید بن المسیب از طریق عبدالرزاق به این صورت روایت شده است: «حتی کاد ینکر بصره» (تا آنجا که نزدیک بود او را نشناسد).

عیاض می‌گوید: به این ترتیب آشکار شد که سحر فقط بر جسم و اعضای پیامبر چیره شده نه بر قوه تشخیص و عقیده او. می‌گویم: در مرسل عبدالرحمن بن کعب از طریق ابن سعد آمده است: «خواهر لبید بن الأعصم گفت: اگر او پیامبر ﷺ باشد [از این جادو] به او خبر خواهند داد وگرنه این سحر او را بی‌خود

کرده و عقلش را خواهد بُرد. می گویم: همانگونه که در این حدیث صحیح آمده است احتمال اول (باخبر شدن) روی داد.

برخی از عملا گفته‌اند: از اینکه پیامبر ﷺ گمان می‌کرد که دارد کاری را انجام می‌دهد و آن را در واقع انجام نمی‌داد جزم به آن فعل لازم نمی‌آید، بلکه فقط از خواطر قلبی غیرثابت بوده که به قلب او خطور کرده است، در نتیجه برای منکر حجتی باقی نمی‌ماند.

عیاض می‌گوید: ممکن است تخیل ذکر شده به آن معنی باشد که قدرت و توانایی مقاربت به مانند گذشته برای او پدید می‌آمده اما چون به همسرش نزدیک می‌شده است به مانند آدمی جادو شده از انجام آن عمل سست می‌شده است. در روایت دیگر جمله «حتی کادی نکر بصره» به آن معنی است که او مانند کسی شد که چون چیزی را به چشم می‌بیند، آن چیز بر غیر صفت حقیقی خود در جلوی دیدگان او ظاهر می‌شود، اما چون در آن دقت کند به حقیقت آن پی می‌برد.

همه آنچه که گذشت مؤید این واقعیت است که هیچ روایتی دال بر آنکه پیامبر ﷺ سخنی را گفته و بعداً خلاف آن ثابت شده باشد، نقل نشده است.

مهلب می‌گوید: حفظ کردن پیامبر ﷺ از شیاطین مانع از آن نمی‌شود که شیاطین بخواهند نیرنگی متوجه او کنند، در صحیح آمده است که شیطان خواست تا نماز پیامبر ﷺ را بر او فاسد نماید و خداوند نیز آن شیطان را بر انجام چنان کاری توانا ساخت، سحر نیز آنگونه نبوده که نقصی را متوجه امور مربوط به تبلیغ پیامبر نماید بلکه از جنس دیگر بیماری‌هایی بوده که وی به آن مبتلا می‌شده است مانند ضعف در سخن گفتن یا ناتوانی از انجام کاری و یا پدید آمدن تخیلی گذرا، که به سرعت از میان رفته و خداوند نیرنگ شیاطین را در مورد او باطل می‌سازد.

ابن القصار برای اثبات آنکه چنان عارضه‌ای از جنس بیماری بوده به گفته‌ای در آخر حدیث اشاره و استدلال می‌کند که می‌گوید: (أما أنا فقد شفاني الله) (اما خداوند مرا شفا داد)، اما استدلال به این گفته جای تأمل دارد، بیهقی در (الدلائل) از عمره از عائشه روایتی نقل می‌کند که این مدعا را تأیید می‌نماید. در این روایت آمده است (فكان يدور و لایدري ما و جمع) (به دور خود می‌گشت و

نمی دانست دردش چیست). ابن سعد هم از ابن عباس روایت کرده است: (مرض النبی ﷺ و أخذ عن النساء و الطعام و الشراب و فهبط علیہ ملکاً) 'پیامبر ﷺ بیمار شد و نسبت به زن و خوراک و آشامیدن بی رغبت گشت و دو فرشته بر او فرود آمدند».

از جمله کسانی که به رد این شبهه پرداخته‌اند قاضی عیاض است، او بعد از نقل حدیث می‌گوید: « اگر این واقعه نیز از جنس مشتبه شدن امر بر فرد جادو شده باشد، آن را در مورد پیامبر ﷺ چگونه می‌توان توجیه کرد؟ و چگونه چنین چیزی در مورد او جایز است در حالی که پیامبر ﷺ معصوم است؟ بدان- خداوند شما و ما را توفیق دهد- که این حدیث صحیح و متفق علیه است ملحدان به آن اشکال وارد ساخته‌اند و چون آنها جماعتی بی‌عقل بوده و خواسته‌اند با نیرنگ و ظاهرسازی امر شرع را بر دیگران مشتبه نمایند [چنان ادعاهایی کرده‌اند] در حالی که خداوند شرع و پیامبر را از شائبه هر لبس و شکی منزّه ساخته است.

آن جادو چیزی نبود جز یک بیماری و عارضه طبیعی که به مانند سایر بیماریها پیامبر نیز به آن دچار می‌شود و هیچ خللی را متوجه نبوت او نمی‌سازد. و اما اینکه او گمان می‌کرد که کاری را انجام داده و در واقع آن کار را انجام نداده بود، هیچ نقص و اشکالی را در تبلیغ و شریعت و راست‌گویی پیامبر ﷺ وارد نمی‌سازد، زیرا دلیل و اجماع امت بر عصمت پیامبر ﷺ واقع شده است. ولی در امور دنیوی که پیامبر ﷺ به سبب آن مبعوث نشده و به خاطر آن بر سایر پیامبران برتری نیافته است، او نیز به مانند دیگر ادیان در معرض بیماری‌ها و آفات است و هیچ بعید نیست که امری غیر واقعی را برای لحظه‌ای تصور کرده، سپس حقیقت او بر او آشکار شده باشد.

همچنین این حدیث را روایت دیگری تفسیر می‌نماید که در آن آمده است: (حتی یخیل إلیه أنه یأتی أهله و لایأتیهن) (آنچنان می‌پنداشت که نزد همسرانش آمده در حالی که نزد آنها نیامده بود) سفیان می‌گوید: این تندترین نوع سحر است،

اما در هیچکدام از آن روایات نیامده که پیامبر ﷺ از انجام کاری خبر داده و خلاف آن ثابت شده باشد، بلکه فقط خواطر قلبی و تخیل بوده است.

گفته شده است: مراد از این حدیث آن است که او در خیال چنان پنداشت که کار را انجام داده و در واقع کار انجام نشده است، اما خود پیامبر ﷺ به صحت آن خیال معتقد نبوده و تمام اعتقادات او راست و گفتارهایش درست بوده‌اند.^۱

۵- می‌گویند سحر کار شیطان است و شیطان بر بندگان خداوند قدرت ندارد

در جواب می‌گوییم: منظور از سخن خداوند ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ (الحجر: ۴۲) «بی‌گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری» عدم توانایی در گمراه ساختن و اغوا کردن است و این شبیه همان آیه است که از قول شیطان خطاب به پروردگار می‌گوید: ﴿لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (۸۳) ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ (ص: ۸۲ - ۸۳) «همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو از ایشان را».

اما اینکه شیطان جسم و بدن بنده صالحی را تحت تاثیر قرار دهد، هیچ آیه‌ای آن را نفی نمی‌کند و در قرآن آیاتی هست که بر امکان وقوع چنین تاثیراتی دلالت می‌کند از آن جمله دعای ایوب عليه السلام است که به پروردگار خویش می‌گوید: ﴿إِنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾ (ص: ۴۱) «اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است» و یا گفته موسی پس از آنکه مرد قبطی را کشت: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ (القصص: ۱۵) «این از عمل شیطان بود» و یا جادو شدن حضرت موسی آنگاه که ساحران ریسمان ها و عصاهای خویش را انداختند: ﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ وَعَصِيَهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا تُسَعَى﴾ (طه: ۶۶) «موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‌اند و می‌خزند و تند راه می‌روند».

۶- می‌گویند این حدیث با قرآن متناقض است و پندار مشرکان را تأیید می‌کند که گمان می‌کردند پیامبر ﷺ سحر زده است، اما قرآن آنان را در این گفتار

۱- الشفا، قاضی عیاض، نگا: شرح شفا از نورالدین قاری، ۴/۴۳۹.

تکذیب نمود در جواب این شبهه باید گفت: اگر دقت کنند این حدیث موافق قرآن است. زیرا حضرت موسی علیه السلام از پیامبران اولوالعزم بود با این حال آنگاه که ساحران عصاها را بر زمین انداختند چنان خیال کرد که در جنب و جوش و حرکت اند: ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ (طه: ۶۷) «در این هنگام موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد».

آری، قرآن کریم به صراحت می گوید که سحر در پیامبران اثر می کند، اما اگر منکران بگویند: این تاثیر به عقل پیامبر صلی الله علیه و آله هم سرایت نموده است، در جواب می گوئیم: ما چنین ادعایی نمی کنیم و منکرانیم، تاثیر سحر به این اندازه نبوده است و همانگونه که قبلاً نیز یادآوری کردیم جادو نمی تواند دریافت وحی، عمل به آن و تبلیغ آن را تحت تاثیر قرار دهد، زیرا نص قرآن حاکی از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در این خصوص معصوم بوده است.

منظور مشرکان از اینکه می گفتند: ﴿إِنْ تَنْبَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ (الإسراء: ۴۷) «شما جز از مرد جادو شده ای پیروی نمی کنید» آن بود که تمام اعمال و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله ناشی از دیوانگی و خیال است، و او در واقع پیامبر نیست و به او وحی نمی شود و قرآن هم از جانب پروردگار او نیست بلکه ناشی از خیال و سحر است.^۱

در نتیجه این گفته که پیامبر جادو شده است تصدیق مشرکان و موافقان آنان در مراد و نیتشان نیست.

فصل نهم

معالجه سحر و پرهیز از آن

مبحث اول

شیوه امت‌های مختلف در پرهیز از سحر و نجات یافتن از آن

ادیان آسمانی مردم را به راههای پرهیز و خلاص شدن از سحر رهنمون می‌شدند. در موطأ مالک از کعب روایت شده که گفت: «اینها کلماتی هستند که از تورات به یاد دارم، اگر آن کلمات نبودند یهود مرا به درازگوشی تبدیل می‌کردند، پناه می‌برم به خداوند بزرگ که چیزی بزرگتر از او نیست و پناه می‌برم به کلمات تامه خداوند که هیچ آدم نیکوکار و فاجری نمی‌تواند از آنها تعدی کرده و بگذرد و پناه می‌برم به اسمای حسناى خداوند، به اسم‌هایی که می‌دانم و به آنهایی که نمی‌دانم از شر آنچه که آفریده و خلق نموده است».

اما معالجه و پرهیز از سحر نزد ملل مختلف به گذشته‌های بسیار دور باز می‌گردد. آثار گذشتگان افسون‌ها و طلسم‌هایی برای ما بر جای گذاشته که در آن اشخاص جادو شده یا کسانی که از سحر هراس داشته است به خدایان خویش پناه می‌برده‌اند تا آنها را از سحر و ساحران و نیرنگ آنان حراست نمایند. از جمله این افسون‌ها و وردهای شرک آلود، این طلسم فرعونى است که می‌گوید:

درود بر تو ای حورس.

ای کسی که در سرزمین صدگان هستی.

ای دارای دو شاخ تیز.

ای رسیده به مقصود.

من قصد تو کردم تازیایی تو را بستایم.

هان، شیطانی را که جسم مرا صاحب شده هلاک ساز.

این در حالی است که آن بیچاره نمی‌دانسته که به کسی پناه برده که هیچ سودی برایش ندارد.

آثار مکشوفه در شهر بابل، طلسم شرک‌آلود دیگری را برای ما بر جای گذاشته که خطاب به الهه خیالی خود چنین می‌گوید:

ای ایزد بانو برخیز و به شکوه من گوش کن.
عدالت را به من ارزانی دار و به حالم آگاه باش.
همانا پیکره‌ای ساختم از بهر ساحرم و ساحره‌ام
در پیشگاه تو خوار ایستادم و حاجتم را بر تو عرضه ساختم.
و آن به سبب ضرری است که آن دو به من رساندند.
و به سبب آن چیزهای پستی که آن دو گرفتند و تناول کردند.
بگذار این ساحره بمیرد و تو ای ایزد بانو به من زندگی ببخش.
بگذار که افسون این ساحره فرو ریزد و سحرش باطل گردد.
بگذار شاخه گرفته شده از درخت (بینو) مرا پاک سازد.
بگذار این شاخه مرا رها سازد و بوی بد دهانم در هوا نابود شود.
و گیاه (مشتکل) که زمین را پر می‌کند مرا پاک سازد.
قبل از آنکه مرا در زیر گیاه (کنکل) قرار دهی.
بگذار در نظافت گیاه (لاردو) و طراوات آن باشم.
طلسم آن ساحر، پلید و مضر است.
بگذار که کلماتش به دهانش باز گردند و زبانش بریده شود.
الهه شب او را به خاطر سحرش به دردی مبتلا کند.
نگهبانان سه گانه شب جادوی گناهکار او را باطل می‌کنند.
و بگذار دهان او مومی و زبانش عسلی باشد.
بگذار کلمه ای را که او گفته آب شود چون موم که همان سبب بدبختی من بود.

و بگذار افسونی که او کرده چون عسل ذوب گردد.

و آن گره که او بسته به دو نیم شود و هر آنچه که انجام داده متلاشی گردد.

این یکی از آن وردهای شرک‌آلود کفرآمیز است که در قدیم در بابل و آشور به کار برده می‌شد و نشان می‌دهد که آنان در جادوی خود از پیکره‌های سحرآمیز و گره‌ها و خواص برخی درختان و گیاهان استفاده می‌کرده‌اند و پیکره‌های جادویی در آن زمان از رسوبات و موم و روغن و مانند آن درست می‌شده و به شیوه‌های گوناگون استفاده می‌شده است.

تحقیقات نشان می‌دهد که بابلیان در جادو از مواد دیگر چون شراب، روغن، نمک، خرما، پیاز و لعاب استفاده می‌نموده و نوشیدنی‌ها و معجون‌هایی را که دارای تاثیرات جادویی بوده‌اند به کار می‌گرفته‌اند و برخی آیین‌های مخصوص سحر مانند روشن کردن آتش و سوزاندن بخور را نیز انجام می‌داده‌اند.

بسیاری هنوز در دنیای غرب از افسون‌ها و دعاها برای باطل ساختن کار ساحران استفاده می‌کنند که به آن «جادوی سفید» می‌گویند.

آنان معتقدند بهترین وسیله برای باطل ساختن کار ساحر و از بین بردن اثرات جادو کمک گرفتن از مردان دین جهت خواندن آیه‌های دینی و برگزاری آیین‌ها به همراه دعا و تضرع به درگاه خداوند بلندمرتبه می‌باشد تا زیان فرود آمده بر جادو شدگان برداشته شود، راه دیگر یاری خواستن از دانشمندان متخصصی است که به فواید و ضررهای دانه‌ها و گیاهان آگاه بوده و نسبت به اجرام آسمانی و تاثیرات مفید و مضر آن شناخت دارند، تا آنان معلومات خویش را برای ابطال جادو به کار گیرند.

این تفکر موجب شد تا شیوه‌های گوناگون «سحر مفید» برای معالجه «سحر سیاه» رواج پیدا کند در سراسر اروپا طلسم‌ها و دعاهایی که این ساحران درست می‌کردند منتشر شد و به شدت رواج یافت از جمله این ساحران می‌توان به (جیمز هالس) که خود را (ساحر سفید) نامیده بود و (شارل لام) شارح داستانهای شکسپیر و (دکتر سیمون رید) متخصص افسون‌های عشق و علاقه اشاره کرد.

این طلسم‌ها تنها برای از بین بردن جادو و ابطال آن استفاده نمی‌شد، بلکه بسیاری از مردم از آن برای اهداف مفید گوناگونی چون منع بدشگونی و حسد،

گشایش در رزق و روزی و رواج در تجارت و یا در از بین بردن بحرانهای روانی و مانند آن که در واقع هیچ ارتباطی با سحر نداشت استفاده می کردند. نسخه‌های بسیار زیادی از این افسون‌ها برای اهداف گوناگون مشاهده شده است مثلاً آدم منحوس - مرد یا زن - انگشتی از نقره می‌سازد که تصویر زن یا مردی (به فراخور حال) نشسته بر زمین بر آن نقش بسته است، اگر شخص منحوس زن باشد تصویر نقش بسته سرش را به دست راست و اگر شخص منحوس مرد باشد سر را به دست چپ به مانند آدمی فرو رفته در فکر تکیه داده است.

اگر شخص منحوس معتقد باشد که بدیمنی او به سحر ساحر یا ساحره‌ای مربوط می‌شود، عروسکی پارچه‌ای به شکل زن یا مرد (به فراخور عقیده او در مورد جنسیت کسی که او را جادو کرده) درست به مانند عروسک کودکان درست می‌کند و لباسهای مخصوص مردانه یا زنانه (به فراخور حال) به تن آن می‌کند و برایش چشم و ابرو و دهان و ... می‌سازد و پاره‌ای مو بر سر او می‌گذارد تا به شکل زن و یا مردی جلوه کند، سپس تمام بدن عروسک را با سنجاق پر می‌کند و آن را در آتش می‌اندازد و همراه این عمل بخور خوش‌بویی نیز استفاده می‌شود. هر مملکت و ملتی آداب و رسوم خاص خود را در ساختن افسون‌ها و طلسم‌های بازدارنده و باطل‌کننده سحر دارند. ایتالیایی‌ها کوبیده گیاه خاصی را در تکه کوچکی از پارچه یا یک کیسه چرمی کوچک می‌ریزند و آن را بر گردن کودکان، چهارپایان و حیوانات اهلی می‌آویزند و اگر شخص بالغ و بزرگ باشد آن را در لباس او قرار می‌دهند تا در مقابل سحر و ساحران او را محافظت نماید.

کشاورز فرانسوی اگر شک می‌کرد که شخص می‌خواهد حیوانات یا محصولات او را جادو کند، با شتاب شیر یکی از گاوهای خود را می‌دوشید و آن را آمیخته با آب جو به شخص مظنون تقدیم می‌کرد، اگر آن را می‌نوشید معلوم می‌شد که درست حدس زده و آرام می‌یافت و اگر آن را رد می‌کرد بر حیوانات یا محصول خود می‌پاشید به این گمان که جادوی ساحران را باطل می‌سازد.

آنان افسون‌ها و طلسم‌هایی به شکل النگو یا انگشتر با نگینی از سنگ‌های گرانبها درست می‌کردند و یا خود آن سنگ‌ها را به برخی از تصاویر و رمزها منقش می‌ساختند و به عنوان طلسم استفاده می‌کردند و این عمل هم اکنون نیز انجام می‌شود.

در موزه بریتانیا انگشتری نگهداری می‌شود که جادوگر مشهور (لورد نیفل) آن را ساخته است، او جوانی قمارباز و ماجراجو بود که از خانواده (وستمورلاند) ثروت فراوانی به ارث برد، گفته می‌شود وی به وسیله این انگشتر در قمار و یا مضاربه‌های مالی به ثروت فراوانی دست یافت اما زیاد از آن بهره‌نگرفت زیرا در دهه سوم زندگی مرگ به سراغش آمد.

از جمله عاداتهای رایج در انگلیس آن بود که اگر کسی به بیماری صعب‌العلاجی مبتلا می‌شد و مردم گمان می‌کردند که آن شخص جادو شده است، وی را وارونه سوار الاغی می‌کردند و چند تار مو از دم الاغ را کنده و در داخل یک کیسه پوستی کوچک می‌گذاشتند و آن را بر گردن شخص بیمار می‌آویختند، سپس تاجی از خار برایش تهیه می‌کردند و بر سر او می‌گذاشتند و او را به بیابانی می‌بردند تا در جای وسیعی آن الاغ نه مرتبه بیمار را با خود حمل کرده و بیاورد و بعد از آن با اطمینان و آرامش به خانه‌های خود باز می‌گشتند.

در فرانسه بیمار را در یک شب مهتابی چشم بسته از منزل خارج کرده و به یک بوستان عمومی می‌بردند و مکانی را در آنجا به عنوان کانون انجام آیین انتخاب می‌کردند؛ بیمار در این محل پشت به ماه به رکوع می‌رفت و از خاک آن بر می‌گرفت و به محل بیماری خود می‌مالید و یک سکه نقره‌ای را در آن محل می‌گذاشت سپس در همان محل به ماه روی می‌کرد و به رکوع می‌رفت و همان کارها را تکرار می‌نمود. بعد از آن پارچه را از روی چشمانش بر می‌داشت و برای مدت کوتاهی به ماه می‌نگریست و به منزل باز می‌گشت.

در ترکیه و شبه جزیره بلکان تخم مرغی می‌آوردند که بر روی پوست آن با مداد و یا رنگ قرمز یا آبی کلماتی نوشته شده بود و آب آن را پاک نمی‌کرد این تخم‌مرغ را در ظرفی پر از آب جوش می‌گذاشتند تا کاملاً بپزد، سپس آن را در

اجاق آتشی مدفون می‌کردند و آب جوش بر اجاق می‌ریختند تا آتش آن خاموش شود، سپس تخم مرغ را بیرون می‌آوردند و به خورد بیمار می‌دادند. در آلمان اگر می‌خواستند که ساحر یا ساحره‌ای را از نزدیک شدن به منازلشان و یا ضرر رساندن به خودشان منع نمایند، خرگوش یا خروسی را سر می‌بریدند و قلب آن را گرفته و چند سنجاق کوچک در آن قرار می‌دادند و آن را کباب می‌کردند، به محض آنکه سگ و یا گربه‌ای بر آستان خانه به صدا در می‌آمد یکی از اعضای خانواده بیرون می‌رفت و آن قلب را به خورد حیوان می‌داد؛ سنجاق‌ها در بدن حیوان کارگر می‌شد و با سروصدا به این طرف و آن طرف می‌رفت و پس از آن دیگر ساحر یا ساحره‌ای جرأت نمی‌کرد که به آن خانواده ضرر برساند.

از طلسم‌هایی که میان زن و شوهرها در تمام نواحی جنوب اروپا شایع شد آن بود که هرگاه زنی نسبت به شوهرش بدگمان می‌شد و یا خیال می‌کرد که کسی او را جادو کرده و از زنش دور نموده است، دسته کوچکی از موی خود را در تکه گوشت کوچکی می‌گذاشت و آن را در اتاق خواب دفن می‌نمود، سپس بر سر (گوانتی) حاضر می‌شد و یک سنجاق را در دست راست و سوزنی را دست چپ او قرار می‌داد و آنها را می‌سوزاند تا به خاکسرد تبدیل شوند و آن خاکستر را در لفافه‌ای جمع کرده و زیر بالش یا تشک پنهان می‌کرد.

همه ما خرافات رایج در مورد نعل اسب و اینکه بسیاری عقیده دارند که نعل اسب شانس می‌آورد و یا بدشگون است را شنیده و می‌دانیم. این مورد یکی از بقایای طلسم‌هایی است که ساکنان (لانکشیر) در انگلیس به هنگام شدت گرفتار سحر انجام می‌دادند.

اهالی (لانکشیر) به بزرگان دینی شکایت کردند که ساحران اسبان آنها را با هدف شکنجه و کشتن به سرقت برده‌اند- زیرا تمام جادوگران دنیا از هیچ موجود یا حیوانی به اندازه اسب متنفر نیستند- گفته می‌شود که از میان حیوانات تنها اسب است که با غریزه خود نزدیک شدن چیز ترسناکی را به خود احساس می‌کند و به آسانی روح‌های پلید را می‌بیند و شیهه می‌کشد و از رفتن سر باز می‌زند... به همین دلیل این روح‌های پلید و ساحران به شدت از اسب متنفر هستند، زیرا اسب

مردم را از آمدن آنان خبر می دهد و نسبت به وجود آنان هشدار می دهد. بزرگان دین در (لانکشیر) از مردم خواستند که هر کدام نعل اسبی را در جای مخصوص در منزل خود بیاویزند که این کار مانع نزدیک شدن ساحران به آنها می شود.

اهالی (ویلز) در انگلیس برای از بین بردن سحر از گیاهی به نام (انجیر قدیس جون) استفاده می کردند، آنها از آن گیاه فتیله و یا مشعلی درست می کردند و در خانه های خود روشن می ساختند... این عادت هنوز هم در میان ما و به خصوص نزد بیگانه های مقیم نزد ما وجود دارد. نوعروسان پس از ازدواج دسته ای از این گیاه را جهت دور ساختن حسد و جادو در خانه های خود آویزان می کنند.

این دید تاریخی راههای مبارزه ملت های غیرمسلمان با سحر و پیشگیری از آن را برای ما آشکار می سازد، این راهها در افسون ها و طلسم ها خلاصه می شد که همه شرک آلود و کفرآمیز و بندگی شیطان بود. این نشان می دهد که شیطان تا چه اندازه می تواند انسان را گمراه سازد، او برخی از مردم را با مشغول ساختن به سحر و جادو گمراه می کند و برخی دیگر را با مشغول کردن به گشودن و باطل کردن آن.

مبحث دوم

نظر اسلام درباره علاج جادو و پیشگیری از آن

دانشمندان مسلمان گشودن جادو از شخص جادو شده را (نشره) می‌نامند. شیخ سلیمان بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «أبوالسعادات می‌گوید: (نشره) نوعی از علاج و افسون است و هر کس که گمان کند گرفتار جن شده از آن استفاده می‌نماید و به این دلیل به آن (نشره) می‌گویند، چون درد و رنج را از شخص جادو شده می‌گشاید و آن را از بین می‌برد. دیگری گفته است: (نَشْرَةٌ) به معنی (نوشتن) (نشره) برای جادو شده است که چیزی است مثل طلسم و افسون. ابن الجوزی می‌گوید: «(نشره) گشودن سحر از جادو شده است و جز کسی که سحر می‌داند بر آن توانا نیست».^۱ به همین دلیل پیامبر ﷺ آن را از کارهای شیطان به شمار آورده است. در سنن ابوداود و مسند أحمد از جابر روایت شده که از پیامبر خدا ﷺ در مورد (نشره) سؤال شد، ایشان در جواب فرمودند: «آن کار شیطان است».

مطلب اول: حکم اسلام در پناه بردن به ساحر جهت گشودن و از بین بردن سحر

اسلام به پیروان خود اجازه نمی‌دهد که جهت گشودن سحر از شخص جادو شده به ساحر پناه ببرند. کسی که این کار را می‌کند به مانند کسی است که می‌گوید: مرا با همانی که عین درد است درمان کن! و یا چون شخصی است که از آتش به ریگ سوزان پناه برده است.

شیخ حافظ حکمی (رحمه الله) می‌گوید: «گشودن سحر از فرد جادو شده با سحر دیگری به مانند آن حرام است، زیرا این کار یاری دادن ساحر و تایید کردن

۱- تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۶۴.

کار او و نزدیکی به شیطان از راههای گوناگون برای باطل کردن جادو است. به همین دلیل حسن می‌گوید: «سحر را جز آدم ساحر نمی‌گشاید... به همین خاطر بسیاری از ساحران فاجر آنگاه که ببینند قدرتی مانع کار آنها نمی‌شود دوستان و دشمنان خود را جادو می‌کنند، تا آنان را مجبور سازند که برای گشودن آن نزد خودشان بیایند و به این وسیله به ناحق صاحب مال مردم گردند و بر ثروت و دین آنان چیره شوند»^۱.

اما برخی از اهل علم این کار را جایز دانسته‌اند. در صحیح بخاری از قتاده روایت شده که او گفت: به سعید بن المسیب گفتم: «شخصی جادو شده یا او را نسبت به مقاربت با همسرش ناتوان کرده‌اند، آیا می‌توان جادو را باطل نمود و آن را گشود؟ گفت: اشکالی ندارد، این کار را برای اصلاح انجام می‌دهند و هر چه که منفعتی در آن باشد از آن نهی نشده است»^۲. از احمد نیز روایت شده که چنین عملی را جایز دانسته است، اما ابن مسعود و حسن آن را نهی کرده‌اند که سخن درست همان نظر دوم است. شیخ محمد بن ابراهیم رحمه الله می‌گوید: «برخی از حنابله معتقدند که از جهت ناچاری گشودن سحر با سحر درست است، و برخی آن را جایز نمی‌دانند که گفته درست همین نظر دوم است.

در واقع به هنگام انجام این کار شخص گشاینده و شخص رها شده از جادو هر دو از طریق قربانی کردن و سجده بردن و مانند آن شیطان را خشنود می‌کنند و با این کار به شیطان یاری می‌رسانند و او نزد یاران خود که سحر را انجام داده‌اند می‌رود، و به این طریق اثر جادو از بین می‌رود.

اصحاب ما در این مسأله دو دسته شده‌اند، گروهی آن را حرام می‌دانند و گروهی تنها در ضرورت آن را جایز می‌شمارند، اما این قول دوم نیاز به دلیل دارد و جز سخن ابن المسیب دلیلی در دست نداریم.

۱- معارج القبول، ۱/۵۳۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب طب، باب هل یستخرج السحر، فتح الباری، ۱۰/۲۳۲.

در حالی که ما برای اثبات مدعای خود حدیث جابر^۱ و گفته ابن مسعود و نیز سخن حسن را داریم که گفت: فقط ساحر می‌تواند سحر را بگشاید و این کار را به وسیله سحر دیگری انجام می‌دهد و سحر [به تمامی] حرام و کفر است. آیا برای جان گرفتن آدمهای بیمار و جادو شده باید به کفر متوسل شد؟ در حالی که شخص جادو شده در غالب اوقات یا می‌میرد و یا دیوانه می‌شود. به همین خاطر پیامبر ﷺ به کلی از آن منع کرده و کار شیطان را از کار شخص جادو شده جدا نکرده [و در واقع کار ساحر و مسحور را در این زمینه مانند هم دانسته است].^۲

سخن مجوزان این کار را می‌توان بر شیوه‌های مشروع و جایز آن حمل نمود. شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «ابن القیم می‌گوید: (نشره) گشودن سحر از فرد جادو شده است و آن دو نوع است: گشودن سحر با سحر که کار شیطان است و سخن حسن نیز بر همین نوع حمل می‌شود که در آن گشاینده و از جادو رها شده با شیوه‌های موردپسند شیطان به او نزدیک می‌شوند و او نیز اثر جادو را از فرد جادو شده برداشته و آن را باطل می‌کند.

نوع دوم گشودن سحر با استفاده از دعاها و اوراد و داروهای مباح است، که این نوع جایز می‌باشد.

شیخ در شرح این سخن می‌گوید: سخن ابن‌المسیب را بر این نوع یا بر نوعی که مشخص نیست که سحر است یا خیر، می‌توان حمل نمود. آنچه که از امام احمد در جواز این عمل روایت شده نیز بر همین قسم حمل می‌شود و کسی که گمان می‌کند او نشره به واسطه سحر را جایز دانسته در اشتباه است و گفته او بر چنین حالتی دلالت ندارد، بلکه آنگاه که از او در مورد شخصی سؤال شد که سحر را می‌گشاید، در جواب گفت: برخی از مردم آن را جایز دانسته‌اند.

گفتند: او در دیگچه‌ای آب می‌ریزد و در آن غیب می‌شود، در پاسخ گفت: نمی‌دانم و خود را از توضیح خلاص نمود.

۱- حدیث جابر که در آن از پیامبر در مورد (نشره) سوال شد و ایشان فرمودند: آن کار شیطان است، احمد و دیگران با سند صحیح روایت کرده‌اند.

۲- فتاوی و رسائل الشیخ محمد ابراهیم، ۱/۱۶۵.

گفتند: آیا به جواز از چنین کارهایی قائل هستی؟ گفت: نمی دانم چگونه است. و این جواب تصریح می کند که او از گشودن سحر به روش های مکروه نهی کرده است.

چگونه امام احمد چنین اعمالی را جایز می داند در حالی که حدیثی روایت کرده که از آن به (عمل الشیطان) یاد می کند. اما چون کلمه (نشره) واژه مشترکی است میان گشودن جایز و گشودنی که کار شیطان است و مردم نیز دیده بودند که ایشان گاهی (نشره) را جایز دانسته است، چنان گمان کرده اند که او آن قسمی را که کار شیطان است جایز شمرده است در حالی که شخصیتی چون او از چنین کاری بسیار به دور است.^۱

مطلب دوم: راههای مشروع پرهیز از سحر و ساحران

بهترین راه چاره آن است که فرد قبل از واقع شدن و مبتلا شدن به سحر از آن پرهیز نماید، زیرا پیشگیری بهتر از درمان است.

ساحر، آدمی گمراه و شیفته بدی و فساد است و برای محقق ساختن اهداف فاسد خود از شیطان یاری می جوید. قرآن به ما می آموزد که چگونه انسان مسلمان خود را از شیطان و یاران و پیروان او در امان نگاه می دارد. برخی از این راهها عبارتند از:

- ۱- پناه بردن به خداوند. قرآن در موارد متعدد ما را به پناه بردن به خدا (استعاذه) رهنمون شده است. خداوند می فرماید: ﴿وَمَا يَزْعَمَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ (اعراف: ۲۰۰) «و اگر وسوسه ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر» و می فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿۱۷﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ (المؤمنون: ۹۷ - ۹۸) «و بگو پروردگارا خویشتن را از وسوسه های اهریمنان در پناه تو می دارم و خویشتن را در پناه تو می دارم از اینکه با من گرد آیند». و بهترین

وسيله پناه بردن به خدا خواندن معوذتين يعنى: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ است.

(استعاذه) پناه بردن به خداوند حكيم و دانا و بينايى است كه نيرنگ شيطان و ساحران را مى داند و بر رد آن تواناست.

۲- تقواى خداوند و رعايت اوامر و نواهى او. كسى كه تقواى خدا پيشه كند، خدا نيز حراست او را به عهده مى گيرد و به ديگرى نمى سپارد ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ (الطلاق: ۲) «هر كس از خدا بترسد و پرهيزكارى كند خدا راه نجات را براى او فراهم مى سازد» و مى فرمايد: ﴿وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَأَيُضِرَّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ (آل عمران: ۱۲۰) «و اگر بردبارى كنيد و پرهيزيد حيله گرى آنان به شما هيچ زيانى نمى رساند».

۳- توكل و اعتماد به خداوند. كسى كه به خداوند توكل مى كند، خدا براى او كافى است و توكل از قوى ترين شيوه هاى است كه بنده خدا آزار و ظلم و تجاوز ديگران را بدان وسيله از خود دور مى كند. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق: ۳) «هر كس بر خدا توكل كند خدا او را بسنده است».

۴- توبه خالصانه در برابر خداوند از تمام گناهانى كه دشمن را بر او مسلط ساخته است. خداوند متعال مى فرمايد: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ﴾ (الشورى: ۳۰) «آنچه از مصائب و بلايا به شما مى رسد به خاطر كارهاى است كه خود کرده ايد». و مى فرمايد: ﴿أَوَلَمَّْا أَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّا هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۶۵) «آيا هنگامى كه مصيبتى در جنگ احد به شما دست داده است به ناله و افغان افتاده ايد و حال آنكه در جنگ بدر دو برابر آن كسب کرده ايد گفتند اين از كجاست، بگو از ناحيه خودتان است».

۵- صدقه و احسان كه تاثير شگفتى در دور ساختن بلا و سحر و حسد دارد.

۶- توحيد خالص و ناب و اينكه شخص به هنگام مشاهده اسباب ظاهرى تمام فكر و ذهن خود را متوجه مسبب حقيقى يعنى خداوند حكيم توانا نمايد و

یقین داشته باشد که این ابزار ظاهری مانند حرکات باد هستند که در دست قدرت محرک و خلق کننده خود قرار دارند و جز به اذن او سود و زیانی نمی‌رسانند. پروردگار توانا در مورد سحر می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِضَاكِرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد» و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنَّ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ (یونس: ۱۰۷) «اگر خداوند زیانی به تو رساند هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند». آنگاه که بنده کاملاً متوجه خداوند شده و به توحید ناب می‌رسد، خوف غیرخدا از دلش بیرون می‌رود و دشمن در چشم او کوچکتر از آن می‌شود که در کنار خداوند از او بترسد، بلکه فقط از خداوندی هراس دارد که او را از دشمنش در امان نگاه داشته است.

۷- قرآن خواندن و دعا کردن فراوان. این القیم دعا‌های قرآنی و مأثور را داروهای الهی نام‌گذاری کرده و آنها را مؤثرترین راه برای پرهیز از سحر و دور کردن شر ساحران می‌داند. او در این مورد چنین می‌گوید: «از سودمندترین راههای درمان سحر استفاده از داروهای الهی است و در حقیقت داروی اصلی سحر همین است. زیرا سحر و جادو از تاثیرات روح‌های پلید و پست ناشی می‌شود و طبیعتاً آن را باید با چیزی درمان کرد که در مقابل این روح‌ها مقاومت و پیکار نماید یعنی اذکار و آیات و دعا‌هایی که سحر و تاثیر آن را باطل می‌سازد.

این دعاها هر چه نیرومندتر باشند، سحر را بهتر می‌کشایند، این کار مانند روبرو شدن دو لشکر است که هر کدام اسلحه و تجهیزات مخصوص به خود را دارد، و هر لشکری که قوی‌تر و نیرومندتر باشد پیروز میدان است.

اگر دل انسان لبریز از یاد خدا باشد و فرد در کنار آن دعاها و اورادی را بخواند که منافاتی با یاد خدا نداشته باشد و قلب و زبان در آن مطابق و همراه هم باشند، خود این بزرگترین و بهترین وسیله برای دور ساختن سحر از آدمی است و به هنگام مبتلا شدن به جادو نیز همین بهترین درمان است، زیرا سحر ساحران فقط

در زنان و کودکان و نادانان و مردمان ساده لوح بیابان و کسانی که از دین و توکل و توحید بهره کافی ندارند و از دعاهای الهی و ماثور نبوی محرومند کارگر می شود و خلاصه جادو در دل‌های ضعیف و منفعل و متمایل به پستی‌ها اثر می‌کند.

گفته‌اند: شخص جادو شده خود نیز در رساندن ضرر به خویش کمک می‌کند، زیرا در غالب اوقات دل او متوجه چیزی است و آن چیز به سبب میل و التفاتی که در دل اوست بر قلب مسلط می‌شود. روح‌های پلیدهم به محض آنکه چنان قلب‌هایی را مشاهده کردند و دانستند که در آن چیزی است که با آنها [روح‌های پلید] تناسب دارد و از سویی هیچ قدرت و نیروی الهی هم در آن دل‌ها نیست و ساز و برگ مبارزه با آنها را ندارند، زمینه را مناسب می‌بینند و بر آن مسلط می‌شوند و ممکن است با جادو و یا چیزی شبیه جادو در آن تاثیر نمایند.^۱

این گفته ارزشمند که از ابن‌القیم نقل شد ما را به این حقیقت راهنمایی می‌کند که بر مسلمان واجب است که به طور مداوم جان خود را به وسیله دعاها و اوراد الهی و حرزهای نبوی مصون و محفوظ نگاه دارد. به این ترتیب می‌تواند از وقوع سحر و جادو پیشگیری نماید. اما کسی که خود را به وسیله این داروهای الهی حفظ نمی‌کند همان کسی است که خود به ضرر خود کار می‌کند و به خصوص اگر دلش را به غیر خدا مشغول بدارد. در پایان این مبحث برخی از دعاها و اوراد و اذکاری را که آدمی را در مقابل سحر و شیاطین حفظ می‌کند و در درمان شخص جادو شده هم مفید است، برای شما ذکر می‌کنم.

مطلب سوم: راه‌های مشروع از بین بردن سحر پس از وقوع

۱- دعاها و تعویذها

دعاها از بزرگترین و مهمترین اسبابی هستند که سحر را پس از وقوع از میان می‌برند. ابن حزم می‌گوید: «ما کسی را که بر دمل حادّ و نیرومندی در همان اوان پیدایش، دعا و تعویذ می‌خواند آزمودیم و مشاهده کردیم که آن دمل از روز اول

شروع به فروکش کردن می‌کند و در روز سوم به تمامی می‌خشکد و سپس مانند پوست زخمی کنده می‌شود. ما از این نمونه‌ها بسیار آزموده‌ایم. نمونه دیگر زنی بود که بر یکی از دو دُمَل سر برآورده بر روی بدن شخصی دعا و تعویذ خواند و دیگری را رها ساخت، اولی خشکید اما دومی به تدریج رشد کرد و آن شخص را به شدت آزد. همچنین مشاهده کرده‌ایم که کسی بر ورم مشهور (خنازیر) دعا می‌خواند و در نتیجه آن قسمت‌های باز (خنازیر) پیوند خورده و قسمت‌های بسته فروکش کرده و بیماری علاج یافته است.^۱

(رُقیه)ها به گفته قرافی الفاظ خاصی هستند که دردها و بیماری‌های کشنده در نتیجه آن بهبود می‌یابند و به لفظی که به انسان ضرری برساند (رُقیه) گفته نمی‌شود، بلکه آن سحر و جادو است. برخی از این الفاظ جایز و مشروع هستند مانند خواندن فاتحه و معوذتین و برخی دیگر نامشروع مانند دعا‌های دوران جاهلی و یا دعای هندی‌ها و مانند آن و حتی گاهی این الفاظ کفرآمیزند و به همین دلیل امام مالک و دیگران از خواندن دعا‌های غیرعربی مردم را نهی کرده‌اند زیرا احتمال دارد کلمه حرامی در آن بیاید.^۲

ابن تیمیه می‌گوید: «علمای اسلام مردم را از خواندن دعا‌های نامفهوم نهی کرده‌اند، زیرا احتمال وجود کلمات شرک‌آلود در آن وجود دارد، اگر چه خواننده دعا خود نداند که آن شرک است. در صحیح مسلم از عوف بن مالک اُشجعی نقل شده است که گفت: «ما در دوران جاهلیت از این دعاها و تعویذها می‌خواندیم، [پس از اسلام] از رسول خدا ﷺ پرسیدم: نظر شما در مورد آن چیست؟ ایشان فرمودند: دعا‌های خود را بر من عرضه دارید، اگر شرک در آن نباشد اشکالی ندارد.» نیز در صحیح مسلم از جابر روایت شده که گفت: «پیامبر خدا ﷺ مردم را از خواندن دعا و تعویذ نهی کرد، تا آنکه آل عمرو بن حزم نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما دعاها و تعویذهایی داشتیم که به هنگام نیش زدن عقرب از آن بهره می‌گرفتیم و شما ما را از دعاها و تعویذ نهی می‌کنید، جابر می‌گوید: آنها

۱- الفصل فی الملل و النحل، ۴/۲.

۲- الفروق، ۱۴۷/۴.

دعاهای خود را بر پیامبر عرضه داشتند و پیامبر فرمودند: اشکالی در آن نمی‌بینم، هر که می‌تواند به برادر خود یاری برساند، آن کار را بکند.^۱

از کلام اهل علم می‌توان چنین برداشت نمود که دعاها و تعویذها اگر دارای سه شرط زیر باشند مشروع و جایز هستند:

۱- در آن کلمات شرک‌آلود و گناه به مانند خواندن غیرخدا و قسم دادن خدا

به غیرخدا وجود نداشته باشد.

۲- به زبان عربی و یا دست کم مفهوم باشد.

۳- نباید چنان پنداشت که این دعاها ذاتاً مؤثرند.

شارح طحاویه می‌گوید: «علمای اسلام بر این مطلب اتفاق دارند که هر دعا و عزیمت و قسمی که حاوی کلمات شرک‌آمیز باشد، بر زبان راندن آن جایز نیست، اگر چه جنیان و یا غیر آنان فرد را در نتیجه آن اطاعت کنند» همچنین بر زبان راندن کلمات کفرآمیز و نامفهوم جایز نیست، زیرا ممکن است این کلمات نامفهوم حاوی شرک باشند و فرد از آن بی‌خبر باشد و به همین علت پیامبر ﷺ فرمودند: «دعا و تعویذ مادامی که شرک نباشد اشکال ندارد».^۲

سودمندترین انواع دعا و تعویذ آن است که با قرآن کریم باشد. شیخ بدرالدین بن عبدالله شبلی در این مورد می‌گوید: «معالجه و شفاخواهی با کتاب خداوند بلند مرتبه ما را به طور کامل از همه چیز بی‌نیاز می‌سازد، زیرا قرآن نور و شفای [بیماری‌های موجود] در سینه‌هاست، بدی‌ها را به تمامی از بین می‌برد و برای مؤمنان و مردگان رحمت است. خداوند ما را بر درک معانی آن توفیق دهد و به رعایت حدود اوامر و نواهی ملزم گرداند، هر آدم فهمیده و بادرایتی چون در آیه‌های قرآن تدبیر کند در می‌یابد که آن آیه‌ها بر هر دردی - جز مرگ که سرانجام هر موجود زنده ای است - شفا است، خداوند بلند مرتبه می‌گوید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي أَلْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۳۸) «در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم» و جز

۱- ایضاح الدلاله، نگا: مجموعه الرسائل المنيرية، ۱۰۳/۲.

۲- شرح الطحاویه ص ۵۷۰، حدیث را مسلم به روایت عوف بن مالک اشجعی نقل کرده است.

آدمهای سست عقیده کسی خواص آیه‌ها و اذکار قرآنی را انکار نمی‌کند، اما جز دانایان کسی به این حقیقت واقف نیست، زیرا آیات قرآن همه پند و یادآوری ست و تنها گوشه‌های شنوا از آن عبرت می‌گیرند و فقط خدا ما را به حقیقت رهنمون می‌شود.^۱

دوست دارم اینجا مطلبی را یادآوری کنم و آن اینکه خواندن دعا و تعویذ مختص گروه خاصی از انسانها نیست، انسان مسلمان می‌تواند بر خویش دعا و تعویذ بخواند همانگونه که بر دیگران می‌خواند و دیگران نیز می‌توانند بر او دعا و تعویذ بخوانند، زن و شوهر نیز هر کدام می‌تواند بر دیگری دعا و تعویذ بخوانند، اما بی‌گمان پرهیزکاری انسان در اثر بخشی آن موثر است و هر چه انسان پرهیزکارتر و باتقواتر باشد اثر آن دعا هم بیشتر است زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (المائدة: ۲۷) «خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد».

اینکه برخی ادعا می‌کنند دارای خصوصیتی هستند که دعا و تعویذ آنها را اثربخش نموده است زیرا آنان از شیخ و یا صاحب طریقتی پیمان گرفته‌اند، ادعایی نادرست و بی‌اساس و یک نوع گمراهی است. زیرا تعویذ جز دعا و پناه بردن به خدا نیست و هر که خدا را بخواند، او را اجابت کند ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر: ۶۰) «پروردگار شما می‌گوید مرا به فریاد بخوانید تا بپذیرم».

خواندن قرآن و دعاهای مأثور در درمان و معالجه سحر سودمند است به شرطی که خواننده آن پرهیزکار بوده و به اثربخشی آن یقین داشته باشد.

۲- خارج ساختن جادو و باطل کردن آن

یکی از راههای درمان سحر خارج کردن و باطل نمودن آن است. ابن القیم رحمه الله تعالی می‌گوید: «دو شیوه در مورد علاج سحر از پیامبر ﷺ روایت شده است، یکی از آن دو که سودمندتر هم می‌باشد خارج ساختن و باطل نمودن جادوست،

۱- غرائب و عجائب جن، ص ۱۳۱.

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ در این مورد از خدای خویش درخواست کرد و او به محل پنهان ساختن جادو راهنمایی شد و پیامبر ﷺ آن را از چاهی خارج ساخت. جادو به وسیله شانه و چند تارمو و پوست جوانه خرمايي صورت گرفته بود و چون پیامبر ﷺ آنها را خارج ساخت عوارض جادو نیز از میان رفت چنانکه گویی از بندی رسته است.

این سودمندترین راه درمان شخص جادو شده است و به منزله خارج کردن ماده پلید و دور ساختن آن از بدن به وسیله استفراغ می‌باشد.^۱

۳- به کارگیری داروهای مباح

می‌توان از وقوع جادو پیشگیری کرد، همانگونه که با خوردن برخی داروها و یا ایجاد جراحاتی که پزشکان و دانشمندان به آن واقفند می‌توان آن را درمان نمود. یکی از این راه‌ها آن است که فرد هر روز صبح هفت عدد خرماي فشرده را میل نماید. در صحیح بخاری از عامر بن سعد روایت شده که او از پدرش روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: (من اصطحیح^۲ کل یوم قمرات عجوه لم یضره سم و لاسحر ذلک الیوم الی اللیل). (آنکه همه روزه چند عدد خرماي فشرده را در زمان صبح بخورد آن روز هیچ سم و جادویی تا به شب متوجه او نمی‌گردد).

در روایت دیگری این گونه آمده است: (من تصیح سبع قمرات عجوه لم یضره ذلک الیوم سم و لا سحر)^۳ [در این حدیث به جای (قمرات) (سبع قمرات) ذکر شده و عدد خرما را هم بیان کرده است (هفت عدد)].

برخی از روایت‌ها حاکی از آن است که خرما باید محصول مدینه یا (عالیه المدینه) باشد.

۱- اعلام الموقعین، ۱۰۴/۳.

۲- اصطیح به معنی نوشیدن صبحگاهی است که بعداً در خوردن هم به کار رفته است.

۳- صحیح بخاری، کتاب الطب، باب المداواه بالعجوه للسحر، فتح البرای، (۲۳۸/۱۰).

ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «عبدالرزاق از طریق شعبی چنین روایت کرده است: (نشره) عربی که به آدم ضرر نرساند اشکالی ندارد و آن به این صورت است که شخص به میان خار بوته‌ها می‌رود و از چپ و راست خود گیاهان و برگ درختان را بر می‌گیرد و آن را خرد کرده و می‌کوبد سپس بر آن دعا می‌خواند و با آن خود را غسل می‌دهد.

ابن بطال به نقل از کتاب‌های وهب بن منبه چنین آورده است: شخصی جادو شده هفت برگ از سدر سبز برمی‌گیرد و آن را میان دو سنگ خرد می‌کند، سپس آن را در آب ریخته و آیه‌الکرسی و اواخر قرآن (توحید و معوذتین) را بر آن می‌خواند و سه جرعه از آن می‌آشامد و بعد از آن خود را با آن آب می‌شوید، این سبب می‌شود که تمام عوارض جادو از بین برود و به خصوص برای کسی که از مقاربت با همسرش بازداشته شده (و جادو شده) بسیار مفید است.^۱

ابن حجر در ادامه می‌گوید: «در کتاب (الطب النبوی) جعفر مستغفری چگونگی نشره (گشودن جادو) را خواندم. او می‌گوید: در نوشته‌های نصح بن واصل دیدم که حماد بن شاکر به او چنین آموزش داده است: اگر شخصی از مقاربت با همسرش ناتوان شد در حالی که می‌توانست کارهای دیگرش را انجام دهد، کومه‌ای از شاخه درختان فراهم آورد و تبری دو لبه در داخل آن قرار دهد، سپس کومه را آتش بزند تا جایی که تبر داغ شود، سپس تبر را از آتش بیرون بیاورد و بر آن ادرار کند، به اذن خدا علاج پیدا کند».

او در مورد گشودن جادو می‌گوید: «برای گشودن سحر در موسم بهار گل غارها و باغ‌ها را جمع‌آوری کند و در ظرف تمیزی بریزد، سپس آب گوارایی به آن اضافه نماید و آن را به آرامی بجوشاند و بعد از سرد شدن آن را بر خود بریزد، به اذن خدا معالجه شود».^۲

۱- فتح الباری، ۱۰/۲۳۳.

۲- فتح الباری، ۱۰/۲۳۴.

۴- درمان با حجامت و ایجاد زخم

یکی از این شیوه‌ها که این القیم در (زاد المعاد) از آن سخن گفته است، درمان سحر به وسیله حجامت است او در این مورد می‌گوید:

«نوع دوم خالی کردن و خارج ساختن ماده پلید از محلی است که جادو در آن اثر کرده و آن را مبتلا ساخته است. زیرا سحر در تغییر سرشت و جنبانیدن اخلاط و برهم زدن مزاج مؤثر است؛ اگر اثرات جادو در عضوی ظاهر شد و خارج ساختن ماده پلید از آن عضو امکان داشت، این کار بسیار سودمند است، أبوعبید در کتاب (غریب احادیث) از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می‌کند که پیامبر ﷺ به هنگامی که جادو شده بود به وسیله شاخی از سر خود حجامت نمود.

این کار ممکن است برای آدم کم‌اطلاع عجیب به نظر برسد و آن را مورد اشکال قرا دهد و بگوید: حجامت چه ارتباطی با سحر دارد؟ و این درد را با آن درمان چه کار؟ اگر او می‌دانست که بقراط و ابن سینا و دیگران به این امر تصریح کرده‌اند آن را می‌پذیرفت و تسلیم می‌شد و می‌گفت: کسی به آن تصریح نموده که در علم و دانش او شک نداریم.

پس بدان که ماده جادویی که پیامبر ﷺ به آن مبتلا شد به یکی از نیروهای موجود در سر او رسید به گونه‌ای که چنان می‌پنداشت که کاری را انجام داده در حالی که در واقع آن کار را نکرده بود. این عارضه بدان سبب است که ساحر در طبیعت و ماده خونی به گونه‌ای تصرف می‌کند که در بطن پیشین مغز افزایش یابد و موجب تغییر مزاج و سرشت اصلی شخص شود.

این سحر آمیزه‌ای است از تأثیرات ارواح پلید و منفعل شدن نیروهای طبیعی در برابر آن و به آن سحر تمرینات (عجین شدت روح پلید با نیروهای بدن) می‌گویند که سخت‌ترین نوع سحر است و خصوصاً بیشترین ضرر را به عضوی می‌رساند که سحر به آن اصابت کرده است، حجامت اگر به شکل صحیح و طبق قوانین خاص خود به کارگیری شود سودمندترین معالجه برای عضو آسیب‌دیده در نتیجه این جادو است.

بقراط می‌گوید: خارج ساختن مواد باید از محل‌هایی صورت گیرد که این مواد بیشتر به آن محل‌ها تمایل دارند و در این کار باید از وسایل مناسب آن استفاده نمود.

گروهی از مردم می‌گویند: آنگاه که رسول خدا ﷺ به این عارضه دچار شد و چنان می‌پنداشت که کاری را انجام داده در حالی که اصلاً آن را انجام نداده بود، گمان کرده که این در اثر ماده‌ای خونی یا مانند آن است که به سمت مغز حرکت کرده و بر بطن پیشین آن غالب شده و مزاج او را از حالت طبیعی خویش خارج ساخته است.

در آن زمان حجامت رایج‌ترین و سودمندترین شیوه درمان بود و رسول خدا ﷺ حجامت کرد، این واقعه قبل از آن رخ داد که از طریق وحی به او خبر دهند که آن عارضه در اثر سحر بوده است و چون از جانب خداوند وحی آمد و به او خبر داد که بیماری در اثر سحر است متوجه درمان واقعی آن شد.^۱

مطلب چهارم: آیات و دعاهایی که از سحر پیشگیری کرده و آن را پس از ابتلا از میان می‌برد

تمامی قرآن برای مؤمنان شفا و رحمت است ﴿ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾ (الإسراء: ۸۲) «و ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مؤمنان است».

ذکر خدا و دعاها و تعویذهایی که انسان به وسیله آن به خدا پناه برده و متوجه او می‌گردد به شرطی که انسان از روی یقین و صداقت آن را به کار گیرد، همگی شفابخش و به اذن خدا کارسازند.

در این مبحث به برخی از آیات و احادیث و گفته‌های علما در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱- پناه بردن به خداوند بزرگ از شر دشمن نفرین شده انسان (شیطان).
 خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (اعراف: ۲۰۰) «و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر او شنوای داناست» و می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿۱۷﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ (المؤمنون: ۹۷ - ۹۸) «بگو پروردگارا خویشان را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم و خویشان را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من گرد آیند».

بخاری در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که او گفت: «پیامبر ﷺ حسن و حسین را از شر شیطان به خدا می‌سپرد و می‌فرمود: «پدر شما (ابراهیم) اسماعیل و اسحاق را به خداوند می‌سپرد: پناه می‌برم به کلمات تامه خداوند از هر شیطان و جنبنده سمی و خطرناکی (مانند عقرب و مار و...) و از هر چشم‌بدی که آدم را فرا گیرد»^۱.

۲- گفتن: «بسم الله الرحمن الرحيم»

بخاری در صحیح خود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ گفت: (چون شب فرا رسد کودکان را ننگه دارید، زیرا شیاطین در این وقت پراکنده می‌شوند. و چون ساعتی از شب گذشت آنان را رها کرده و (به حال خود وا گذارید) درها را ببندید و نام خدا را یاد کنید، زیرا شیطان هیچ در بسته‌ای را نمی‌گشاید و دهانه مشک‌های خود را ببندید و نام خدا را یاد کنید و ظرف‌های خود را بپوشانید و نام خدا را یاد کنید اگرچه [پوشاندن ظروف] با قرار دادن چیزی روی آن باشد و چراغ‌هایتان را خاموش کنید»^۲.

۳- خواندن قل هو الله أحد و معوذتین در صبحگاه و شامگاه

ترمذی در سنن خود از معاذ بن عبدالله بن خبیب و او از پدرش روایت کرده که گفت: «در یک شب بارانی و بسیار تاریک در جستجوی رسول خدا ﷺ خارج

۱- صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، فتح الباری: ۴۰۸/۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب تغطية الإناء؛ فتح الباری، ۸۸/۱۰.

شدیم تا برایمان نماز بخواند، عبدالله بن خبیب می گوید: من پیامبر را یافتم و او به من فرمود: بگو، من چیزی نگفتم. دوباره فرمود: بگو، من باز چیزی نگفتم؛ باز هم فرمود: بگو، عرض کردم چه بگویم؟ فرمود: (قل هو الله احد) و معوذتین را شامگاه و صبحگاه سه مرتبه بخوان که تو را از همه چیز بی نیاز می کند.^۱

صدیق حسن خان می گوید: معوذتین تاثیر عجیبی در از بین بردن سحر دارند. کسی که شبانه روز بر خواندن آن دو سوره مداومت داشته باشد به اذن خداوند هیچ سحری به او زیان نمی رساند و اگر شخص جادو شده آن سوره ها را بخواند ان شاء الله اثر آن سحر از بین خواهد رفت.^۲

عائشه رضی الله عنها می گوید: «هرگاه رسول خدا ﷺ دچار رنج و دردی می شد معوذتین را بر خود می خواند و [به اطراف خود] می دمید، این حدیث را مالک در مؤطاً روایت کرده و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز از طریق او آمده است.

۴- خواندن سوره بقره. در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: (لا تجلَعوا بیوتکم مقابر، إِنَّ الشیطان ینفِر من البیت الذی تقرأ فیهِ سوره بقره)^۳ (خانه های خود را به مقبره تبدیل نکنید، همانا شیطان از خانه ای که سوره بقره در آن خوانده می شود فرار می کند).

۵- خواند آیه الکرسی. در داستانی که بخاری در صحیح خود آن را روایت کرده، شیطانی به ابوهریره گفت: آنگاه که به رختخواب رفتی آیه الکرسی بخوان ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۴ تا آخر آیه، زیرا این آیه همیشه نگاهبان تو خواهد بود و تا صبح هیچ شیطانی به تو نزدیک نمی شود.

۱- سنن ترمذی، ۵/۵۶۸.

۲- الدین الخالص، ۲/۳۲۰.

۳- صحیح مسلم ۱/۵۳۹ حدیث شماره ۷۸۰.

آنگاه که ابوهریره این ماجرا را برای پیامبر ﷺ تعریف نمود، پیامبر ﷺ فرمود: (أما إنه صدقك و هو كذوب)^۱ (او به تو راست گفته هر چند که بسیار دروغگوست).

آیه الکرسی این است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (البقرة: ۲۵۵) «خدایی بجز الله وجود ندارد و او زنده پایدار دو جهان هستی را نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. کیست آنکه در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه او؟ می‌داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است. چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد، فرماندهی و فرمانروایی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است و نگاهداری آن دو وی را درمانده و ناتوان نسازد و او بلندمرتبه و سترگ است».

۷- خواندن دو آیه آخر سوره بقره. در حدیثی که بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده آمده است: «من قرأ بالآیة من آخر سورة بقره في ليلة كفتاه»^۲ (کسی که دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند برای او کفایت می‌کند).
دو آیه آخر سوره بقره این است:

﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ
لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ لَا
يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ
أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا
طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾
(بقره: ۲۸۵ - ۲۸۶) فرستاده خدا، (محمد) معتقد است بدانچه از سوی

۱- بخاری در کتاب الوکاله آن را روایت کرده (فتح الباری ۴/۴۸۷).

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب فضل سوره بقره، فتح الباری، ۵۵/۹.

پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند): میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی تو است.

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند (و هیچ‌گاه بالاتر از میزان قدرت شخص از او وظائف و تکالیف نمی‌خواهد. انسان) هر کار (نیکی که) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی که) بکند به زیان خود کرده است. پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر (و مورد مؤاخذه و پرس و جو قرار مده)، پروردگارا! بار سنگین (تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! آنچه را که یارای آن را نداریم بر ما بار مکن (و ما را به بلاها و محنتها گرفتار مساز) و از ما درگذر و (قلم عفو بر گناهانمان کش) و ما را ببخشای و به ما رحم فرمای. تو یاور و سرور مائی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.

(کفتاه) در حدیث فوق به معنی کافی بودن در مقابله با شیطان است. در حدیث مرفوعی از نعمان بن بشیر آمده است: «إن الله كتب کتابا و أنزل منه آیتین ختم بهما سورة بقره لایقرآن فی دار فیقر بها الشیطان ثلاث لیال» (خداوند [در ازل] کتابی را بر شما فرض کرده و دو آیه از آن نازل نموده که سوره بقره را با آن تمام کرده است، اگر در خانه‌ای این دو آیه خوانده شود شیطان تا سه شب به آن نزدیک نمی‌شود). حاکم این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است. در تفسیر (کفتاه) اقوال دیگری نیز وجود دارد.

۸- گفتن «لا إله الا الله» صد مرتبه در روز. در حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: (من قال لا إله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد وهو علی کل شیء قدیر فی کل یوم مائه مره، کانت له عدل عشر رقاب و کتبت له مائه حسنه و محیت مائه سیئه و

کانت له حرزاً من الشیطان یومه ذلک حتی یمسی و لم یأت أحد بأفضل مما جاء به إلا أحد عمل أكثر من ذلک)^۱ «کسی که هر روز صد مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بگوید، [این ذکر] به اندازه ده عبد برایش ارزش دارد و صد حسنه برای او نوشته می شود و صد گناه از گناهانش محو می گردد و در آن روز تا غروب به سپری در برابر شیطان برای او تبدیل می شود و هیچ کس عملی بهتر از آن انجام نمی دهد مگر اینکه بیشتر از او آن ذکر را بگوید» [معنی ذکر: هیچ معبود به حقی جز او نیست، او تنها و بی شریک است، همه ملک از آن اوست و تمام ستایش و حمد برای او و او بر هر چیزی قادر و تواناست].

۹- آیه هایی که لفظ آن متضمن ابطال سحر است. مانند این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف: ۱۱۸) «پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می کردند باطل شد».

﴿فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ﴾ (اعراف: ۱۱۹) «در آنجا که گرد آمده بودند، فرعون و فرعونیان شکست خوردند و خوار و رسوا برگشتند».

و مانند گفته خداوند بلندمرتبه: ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (یونس: ۸۱) «آنچه ارائه دادید واقعاً جادوست قطعاً خداوند آن را پوچ و نابود خواهد و خداوند کار تبهکاران را شایسته و سودمند نمی گرداند» و یا ﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٍ وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقْبَى﴾ (طه: ۶۹) «کارهایی که کرده اند نیرنگ و جادو است و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی شود».

۱۰- دعاها و تعویذهای مأثور از پیامبر ﷺ که در احادیث صحیح آمده است. مانند حدیث (ربنا الله الذی فی السماء تبارک اسمک أمرک فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء أنزل رحمه من رحمتک و شفاه من شفانک علی هذا الوجع فی برأ) «پروردگار ما، ای خدایی که در آسمان، اسم تو مبارک و امر تو در آسمان و زمین و

۱- بخاری در کتاب بدء الخلق [باب صفة ابلیس و جنوده] آن را روایت کرده، فتح الباری، ۳۳۸/۶

و مسلم ۲۰۷۱/۴ حدیث شماره ۲۶۹۱.

رحمت تو در آسمان است، رحمت و شفایی از جانب خود برای این درد نازل کن تا بهبود یابد» این حدیث را ابوداود روایت کرده است.

و مانند این حدیث عثمان بن ابی العاص که می‌گوید: پیامبر ﷺ به نزد من آمد در حالی که به دردی مبتلا بودم که داشت مرا هلاک می‌ساخت، پیامبر ﷺ فرمودند: (امسح بی‌مینک سبع مرات و قل: أعوذ بعزة الله و قدرته و سلطانه من شر ما أجد) «هفت مرتبه با دست راست [محل درد را] مسح کن و بگو پناه می‌برم به بزرگی و قدرت و سلطنت خدا از شر آن [دردی] که احساس می‌کنم» عثمان بن ابی اعاص می‌گوید: من آن کار را انجام دادم و خداوند درد مرا به آن وسیله از میان برد و من همیشه خانواده خودم و دیگران را به خواندن آن امر می‌کنم. ترمذی می‌گوید این حدیث حسن صحیح است. تمام کتاب‌های حدیث آکنده از چنین دعاها و تعویذهایی است که به اذن خداوند بلند مرتبه کافی و شافی هستند.

«در پایان ما نیز به مانند صدیق حسن خان می‌گوییم: «هر عمل و دعایی که بیماری و درد به وسیله آن برداشته بود و به عبارتی برای دردها و ناراحتی‌ها سودمند باشد، اگر از الفاظ قرآن و حدیث و گفته‌های ماثور سلف صالح و عاری از اسامی و صفات شرک‌آمیز باشد، می‌توان از آن بهره برد، در غیر این صورت حرام و شرک است»^۱.

فصل دهم

حکم ساحر و ساحران

مبحث اول

حکم یاد دادن و یاد گرفتن سحر

در مباحث گذشته بیان کردیم که سحر جز با یاری شیطان و بندگی او در کردار و گفتار و خوردن محرّمات و پلیدی‌ها و مانند آن به انجام نمی‌رسد و تمام این کارها کفر و شرک است. برای فرد مسلمان که به خدا و روز آخرت ایمان دارد هرگز جایز نیست که به عمل سحر مبادرت کند. دلایل زیادی کافر بودن ساحر را اثبات می‌کند از جمله:

۱- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا

يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «سلیمان هرگز کفر نوزیده است بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند زیرا به مردم جادو می‌آموزند».

شیوه استدلال به این آیه این گونه است که چون در این آیه حکم کفر بر وصف مناسب کفر مترتب شده است می‌توان نتیجه گرفت که علت کفر همان سحر است (بنابر قاعده: ترتب حکم بر وصف مناسب مشعر به علیت آن وصف برای حکم است).

۲- خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ

فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَنْعَمُونَ مَا يُصُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

مِنْ خَلْقٍ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «و به هیچ کس چیزی نمی‌آموزند مگر این که پیشاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد و آنان

قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند و مسلماً می‌دانستند هر کس خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت».

این آیه از چند طریق بر کافر بودن ساحر دلالت می‌کند:

الف- تصریح به آنکه یاد گرفتن سحر کفر محسوب می‌شود: (فلا تکفر). صدیق حسن خان می‌گوید: «این آیه دلیلی است بر آنکه یادگیری سحر کفر است، و از ظاهر آیه چنان پیداست که در این حکم هیچ فرقی میان معتقد و غیرمعتقد نیست و کسی که سحر را برای ساحر شدن یاد می‌گیرد با کسی که برای دفع آن به یاد گرفتن سحر اقدام می‌کند با هم مساویند»^۱.

ب- هیچ سودی در سحر نیست و خداوند هیچ چیز بی‌سود و مضری را برای بندگان خود مباح نساخته است.

ج- تصریح به اینکه چنین اشخاصی در آخرت هیچ بهره و نصیبی ندارند. و فقط کافر است که در آخرت بی‌نصیب می‌ماند.

۳- خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ (طه: ۶۹) «و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود» نفی در این آیه همه انواع فلاح و رستگاری را شامل می‌شود.

عمومیت مکانی (حیثُ أتى) نیز این مطلب را تاکید می‌نماید و این دلیل کافر بودن شخص ساحر است، زیرا فلاح و رستگاری تنها از کسی به طور کلی و عام نفی می‌گردد که هیچ خیری در او نباشد و او جز کافر کسی نمی‌تواند باشد.

با تتبع در آیات قرآن می‌توان فهمید که لفظ (لایفلیح) غالباً برای کافر به کار برده می‌شود: ^۲ ﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ (۶۹) مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ (یونس: ۶۹-۷۰) «بگو قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهند رستگار

۱- نیل المرام، از صدیق حسن خان ص ۲۱.

۲- نگا: أضواءالبیان ۴/۴۷۸.

نمی‌شوند. [با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن] بهره‌گرفتنی از این دنیاست سپس به سوی ما بر می‌گردند و آنگاه ما عذاب شدید را به سبب کفری که ورزیده‌اند، به آنان می‌چشانیم.

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ﴾ (یونس: ۱۷) «چه کسی ستمکارتر از کسی است که دروغی را به خدا نسبت دهد یا آیه‌های او را تکذیب کند. هرگز مجرمان رستگار نمی‌گردند».

نصوص فراوانی در ذم مراجعه‌کنندگان به کاهنان و پیشگویان وارد شده که در آن کسانی که کاهنان و پیشگویان را تصدیق کنند، کافر شمرده شده‌اند و ما در مبحث مدعیان علم به غیب آن را خواهیم آورد.

سحر مجازی هم اگرچه به حد کفر نمی‌رسد، اما چون عقاید عامه مردم را فاسد می‌سازد حرام است. زیرا شخص عامی به هنگام مشاهده کارهای نامأنوس سبب آن را نمی‌داند و ممکن است صفات خدایی را برای ساحر تصور نماید و در نتیجه چنان تصویری هلاک گردد.

ابن خلدون می‌گوید: شریعت اسلام میان سحر و افسون فرقی نگذاشته و همه را از امور ممنوعه شمرده است، زیرا شارع تنها کارهایی را مباح کرده که در امورات دینمان که صلاح آخرت ما نیز به آن است به کار آید و یا در آن مصلحتی دنیوی موجود باشد اما شعبده به مانند جادو و افسون همان اثرات سوء را دارد؛ طالع‌بینی نیز که به عقاید مردم ضرر رسانده و ایمان آنان را با نسبت دادن امور به غیرخدا فاسد می‌نماید از همین دست است. به همین سبب شریعت اسلام سحر و افسون و شعبده را به علت ضرری که در آن است از یک باب دانسته و همه را حرام ساخته است^۱.

ابن حجر در مورد حکم یادگیری سحر می‌گوید: «[علما] با استدلال به این آیه^۱، سحر را کفر شمرده و یادگیرنده آن را کافر دانسته‌اند. این حکم در مورد برخی از اقسام سحر مانند بندگی شیطان و ستارگان بدیهی است، اما نوع دیگر آن که همان شعبده است شخص با یادگیری آن اصلاً کافر نمی‌شود».

نووی می‌گوید: «سحر عملی حرام و به اجماع علما از کبایر است. پیامبر ﷺ سحر را جزو هفت گناه هلاک کننده انسان شمرده‌اند. برخی از اقسام سحر، کفر است و برخی دیگر کفر محسوب نمی‌شود اما در هر حال گناه کبیره است. اگر سحر و جادو متضمن گفتار و یا کردار کفرآمیزی باشد کفر است و گرنه کفر نیست ولی یادگیری و یاد دادن آن حرام است»^۲.

ابن قدامه نیز حکم یادگیری سحر را بیان کرده و می‌گوید: «تعلیم و تعلم سحر حرام است و در این خصوص هیچ اختلافی میان اهل علم نیست».

اصحاب ما گفته‌اند: «ساحر با یاد گرفتن سحر و انجام دادن آن کافر می‌شود چه به حرام بودن آن معتقد باشد و چه به مباح بودنش. روایتی از امام احمد در دست است که طبق آن ساحر تکفیر نمی‌شود، حنبل از او روایت کرده که گفت: عموم در مورد پیشگو و کاهن و ساحر گفت: به نظرم به سبب انجام این اعمال باید از او بخواهند که توبه کند، زیرا من معتقدم که چنان شخصی حکم مرتد را دارد، اگر پس از استتابه، توبه کرد و پشیمان شد باید رها شود. من به او گفتم: آیا کشته می‌شود؟ گفت: نه بلکه او را حبس می‌کنند شاید از کار خود پشیمان شد.

ذهبی می‌گوید: «کبیره سوم سحر است، زیرا ساحر حتماً باید کافر باشد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «بلکه شیاطین کافر شدند زیرا به مردم جادو یاد می‌دادند». شیاطین ملعون در تعلیم سحر به مردم هدفی جز مشرک ساختن آنان ندارند. خداوند در

۱- آیه مشارالیه در سوره بقره است: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

النَّاسَ السِّحْرَ﴾ البقرة: ۱۰۲.

۲- فتح الباری، ۱۰/۲۲۴.

مورد هاروت و ماروت می‌فرماید: ﴿وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَقَّ يَقُولَا إِلَّا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْحِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَاكِرِينَ بِهِ ۚ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِ ۚ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد و آنان قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته‌اند اگر می‌دانستند».

بسیاری از مردم در اثر گمراهی مرتکب سحر شده و تنها آن را حرام می‌دانند و نمی‌دانند که کفر است، در نتیجه به یادگیری (سیمیاء) مشغول می‌شوند که عین سحر است و یا مرد را نسبت به همسرش بسته و ناتوان می‌کنند که آن هم سحر است و یا در ایجاد محبت و بغض مرد نسبت به همسر و مانند آن به وسیله کلمات نامفهوم که بیشترین شرک و گمراهی است، وارد می‌شوند.

ابن العربی می‌گوید: «از انواع سحر اعمالی است که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی انداخته شود، از دیگر انواع آن ایجاد محبت میان زن و شوهر است که (توله) نام دارد و این هر دو نوع کفر به حساب می‌آیند»^۱.

کسانی که یادگیری سحر را واجب یا مستحب و مشروع می‌دانند:

به ندرت برخی از اهل علم را می‌توان یافت که یاد گرفتن سحر را واجب و یا مستحب و یا مشروع دانسته‌اند، از جمله این گروه رازی است که یاد گرفتن سحر را واجب پنداشته است. حافظ ابن کثیر عین کلام رازی را در تفسیر خود آورده است، او می‌گوید: «آگاه شدن به سحر ناپسند و ممنوع نیست اهل تحقیق بر این

مطلب اتفاق دارند، زیرا علم و دانش بالذات دارای مرتبت است و نیز به دلیل عمومیت داشتن آیه ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الزمر: ۹) «بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابر و یکسانند؟»

دلیل دیگر آن است که اگر مردم نسبت به سحر آگاهی نداشته باشند، فرق میان سحر و معجزه را درک نمی کنند در حالی که علم به اینکه معجزه، معجزه است واجب است و هر چیزی که امر واجبی بر آن متوقف باشد نیز واجب می گردد و این مقتضی آن است که یادگیری علم سحر واجب باشد، پس چگونه امر واجبی حرام و قبیح قلمداد می شود؟^۱

برخی از علما ادعا کرده اند که یاد گرفتن سحر برای مقابله با ساحر حربی فرض و جهت ایجاد محبت میان زن و شوهر و یا جدایی میان دو نفر که بر امر شری اتفاق کرده اند مستحب است. ابن عابدین می گوید: «در (ذخیره الناظر) چنین آمده است که یادگیری سحر برای مقابله با ساحر حربی واجب و برای جدایی میان زن و شوهر حرام و جهت ایجاد محبت میان آنان جایز است».^۲

قرافی می گوید: «برخی از علما معتقدند که اگر یاد گرفتن سحر برای جدا کردن آن از معجزات باشد، کاری پسندیده است و قربت به حساب می آید، ما نیز [با قیاس بر این مسأله] می گوئیم: انجام دادن سحر به وسیله امری مباح برای جدا کردن کسانی که برای زنا گرد هم آمده اند یا می خواهند از طریق ایجاد کینه و دشمنی با سپاهیان کفر کاری بکنند که آنان پادشاه مسلمان را بکشند، قربت است. از همین قبیل است سحری که برای ایجاد محبت میان زن و شوهر یا میان پادشاه و سپاه اسلام صورت گیرد».

ابن حجر می گوید: برخی از عالمان یاد گرفتن سحر را به دو منظور اجازه داده اند: یا برای جدایی و تشخیص کفر از غیرکفر و یا برای باطل ساختن سحر و برداشتن آن از شخص جادو شده».^۳

۱- قصه السحر، ص ۵۰.

۲- الفروق، ۱۵۷/۴.

۳- فتح الباری، ۲۳۴/۱۰.

ابن جریر و آلوسی می‌گویند: استدلال برخی از علما بر جایز بودن یادگیری سحر آن است که هاروت و ماروت که فرشته بودند به اذن خدا سحر را آموزش می‌دادند.^۱

دلایل طرفداران این نظریه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- یادگیری سحر ناپسند نیست.
 - ۲- یادگیری سحر ممنوع نیست.
 - ۳- یادگیری سحر پسندیده و نیکو است.
 - ۴- برای جداسازی معجزه از سحر و نیز جدا کردن اهل شر و فساد از همدیگر و دفع فتنه ساحر حربی و ایجاد عشق و محبت میان زن و شوهر به سحر نیاز هست.
 - ۵- استدلال به اینکه ملائکه اجازه آموزش سحر را داشته‌اند.
- دلایل طرفداران این نظریه را به طرق زیر می‌توان رد نمود:
- ۱- آنان می‌گویند یاد گرفتن سحر قبیح نیست، اگر مراد آنان از کلمه «قبیح»، قبیح عقلی است، معتزله در این خصوص با آنان مخالفند و سحر را قبیح می‌دانند. و اگر ادعا می‌کنند که سحر قبیح شرعی نیست آیه ذکر شده آن را رد می‌کند، زیرا آن آیه کسانی را که به یاد گرفتن سحر مبادرت می‌کنند نکوهش می‌کند و تصریح می‌نماید که یاد گرفتن سحر کفر است.
 - ۲- آنان ادعا می‌کنند که یاد گرفتن سحر ممنوع نیست و محققان بر این امر اتفاق نظر دارند، چنین ادعایی نادرست است زیرا آیات و احادیث بر نکوهش یادگیرنده آن دلالت دارند و علمای بزرگ ما نیز به حرام بودن یاد گرفتن سحر تصریح کرده و بسیاری از آنها یاد گیرنده سحر را کافر دانسته و حکم به قتل او داده‌اند، به علاوه اینان نگفته‌اند که محققان متفق بر این مسأله چه کسانی هستند!

۱- تفسیر ابن جریر ۴۵۵/۱ و روح المعانی ۳۴۳/۱.

۳- استدلال به آیه ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ نادرست و در غیر محل خود می‌باشد. زیرا این آیه علم به شریعت یا علمی که شریعت آن را مباح دانسته را می‌ستاید نه مطلق علم را.

۴- آنان گمان کرده‌اند که شناخت معجزه بر شناخت سحر متوقف است و این گمانی است نادرست، زیرا بزرگترین معجزه پیامبر ﷺ قرآن کریم است و بدیهی است که علم به معجزه بودن قرآن بر یاد گرفتن سحر متوقف نیست و اصحاب و تابعین و ائمه ما بدون یاد گرفتن سحر به اعجاز قرآن آگاه بوده‌اند.^۱

۵- واضح است که بسیاری از مفاسد از سحر ناشی می‌شود و در نتیجه تحریم سحر از باب «سد ذرایع» به شمار می‌آید و امری است ضروری و واجب. در حدیث هم آمده است: (من حام حول الحمی یوشک أن یرتع فیه) «آنکه به گرد محل ممنوعه و قرق شده می‌گردد بعید نیست که در آن بچرد». امروزه، به رغم پیشرفت علمی می‌بینیم که چگونه جادو عقاید مردم را متزلزل می‌کند و برای بسیاری از مردم موجبات شک و شبهه را فراهم می‌آورد. امام نووی رحمه الله تعالی می‌گوید: «یاد گرفتن سحر بنا به قول صحیح حرام است».

و جمهور علما به آن تصحیح کرده‌اند، همانگونه که یادگیری فلسفه و شعبده و ستاره‌شناسی (طالع بینی) و دانش‌های مربوط به طبیعت اشیاء و هر آنچه که موجب شوراندن و [خراب کردن ذهن مردم] شود حرام است.^۲

۶- یادگیری سحری که خداوند صاحب آن را کافر دانسته جز با همراهی و دوستی با شیطان و جز با دخالت مستقیم او ممکن نیست، همانطور که نی‌زدن و عود زدن را جز با مباشرت استاد فن نمی‌توان یاد گرفت.^۳

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر، ۲۵۳/۱.

۲- المجموع، ۷/۱.

۳- فتح الباری، ۲۳۴/۱۰.

۷- این نوع یادگیری جز با کفر و شرک به انجام نمی رسد. مثلاً کسی که می‌خواهد پادشاهی را جادو کند باید در مقابل برج اسد بایستد و در نهایت خضوع و خشوع بگوید: سرور من، بزرگ من، فقط تو هستی که پادشاهان و جباران و شیران در مقابلت تسلیم می‌شوند، از تو می‌خواهم قلب فلان جبار را مطیع من سازی»^۱.

بسیاری از دانشمندان و از جمله ابن العربی این مسأله را فهمیده‌اند او می‌گوید: «حقیقت سحر عبارت است از سخنان بافته شده‌ای که با آن غیرخدا را تعظیم کرده و قضا و قدر و وجود کائنات را به او نسبت می‌دهند»^۲. قرطبی می‌گوید: «برخی از علما گفته‌اند: به نظر اهل فن سحر جز با کفر و استکبار و یا تعظیم شیطان به انجام نمی‌رسد، اگر چنین باشد سحر بر کفر دلالت دارد»^۳.

شیخ حافظ حکمی می‌گوید: «مشخص شد که سحر جز با کفر به خدا کار نمی‌کند و این مطلب از سبب نزول آیه فهمیده می‌شود»^۴. شیخ سلیمان شارح (کتاب التوحید) می‌گوید: «چون سحر از انواع شرک است و بدون آن به انجام نمی‌رسد مصنف در (کتاب التوحید) از آن سخن به میان آورده تا به مانند سایر اقسام شرک نسبت به آن هشدار دهد»^۵.

ابن عابدین می‌گوید: «شاید آنچه که مؤلف از اصحاب نقل نموده است (در مورد تکفیر ساحر) مبتنی بر این باشد که انجام سحر جز با کفر ممکن نیست، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَقًّا يَقُولَانِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ (البقرة: ۱۰۲)

۱- الفروق، قرافی، ۱۵۳/۴.

۲- احکام القرآن، ابن العربی، ۳۱/۱.

۳- تفسیر القرطبی، ۴۸/۲.

۴- معارج القبول، ۵۱۲/۱.

۵- تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۳۳.

در مباحث گذشته از ارتباط شیطان با سحر و ساحران سخن گفتیم و بیان نمودیم که کار ساحر جز با کفر و شرک به انجام نمی‌رسد.

۸- کسی نمی‌تواند آنچه را که خداوند تحریم و منع نموده و یادگیرنده آن را کافر دانسته است و تصریح نموده که ذاتاً نمی‌تواند به کسی سود و یا زیانی برساند، مباح بشمارد.

۹- دعوی آنکه سحر سودمند است و ساحر به وسیله آن دفع شر می‌کند با کلام خداوند در قرآن منافات دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَعْلَمُونَ مَا يَظُنُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ (البقرة: ۱۰۲)^۱ «آنان چیزهایی را یاد می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند».

ساحر کار خود را جز با یاری شیطان به انجام نمی‌رساند، پس چگونه شیطان از اولیای خدا دفع شر می‌کند؟! و چگونه گرد آمدگان بر شر و بدی را می‌آزارد در حالی که او خود دوست آنهاست!! آنان که به گمان خویش سحر را برای دفع شر و انجام کار خیر یاد می‌گیرند از حقیقت سحر هیچ اطلاعی ندارند.

۱۰- این طایفه برای اثبات مدعای خود چنین استدلال می‌کنند که ملائکه سحر را آموزش داده‌اند، اما این استدلال ضعیف و سست است و ابن جریر سستی آن را بیان نموده و آن را رد کرده است. او می‌گوید: «اگر این مسأله بر آدم ساده لوح و کودنی مشتبه شود و بگوید: چگونه ممکن است که ملائکه خدا شیوه جدا کردن زن و شوهر را به مردم یاد دهند؟ و چگونه جایز است که نازل ساختن چنین امری بر ملائکه به خدا نسبت داده شود؟ در جواب به او می‌گوییم: خداوند متعال در ابتدا تمام آنچه را که مردم را به آن امر و یا از آن نهی فرموده به آنان شناسانده است و بعد از آنکه مردم به آن علم پیدا کرده‌اند به آنان امر و نهی کرده است و اگر غیر از این بود امر و نهی معنایی پیدا نمی‌کرد».

۱- حاشیه ابن عابدین، ۲۴۲/۴.

سحر از آن جمله کارهایی است که خداوند انسان را از آن نهی کرده است و عجیب نیست اگر خداوند آن را در ابتدا به آن دو فرشته که در قرآن از آنها نام برده است، یاد داده باشد و از طریق آنها انسان را آزمایش کرده باشد. همانگونه که قرآن به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید: آن دو فرشته به کسانی که سحر را از آنها یاد می‌گرفتند، می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «ما وسیله آزمایش هستیم، کافر نشو» تا در نتیجه این آزمایش بندگان خود که آنان را از جدا کردن میان زن و شوهر و انجام سحر نهی نموده بود از همدیگر باز شناسد، هم مؤمنی را که از آن دو سحر نیاموخته برگزیند و هم کافری را که سحر و کفر را از آنان یاد گرفته خوار و زبون نماید و هم آن دو فرشته در آموزش سحر به کسانی که از آنان یاد گرفته‌اند مطیع امر خدا بوده باشند و هم سحر کسانی که با وجود نهی کردن آن دو، جادو را از آنان آموختند ضرری به حال فرشتگان نداشته باشد.^۱

حکم سحر ستارگان

بی گمان کسی که به تاثیر ستارگان در تعیین روزی و عمر و خوشبختی و بدبختی و پیروزی و شکست آدمیان عقیده داشته باشد، کافر است. حال اگر اضافه بر آن از ستارگان یاری بخواهد و به آن پناه ببرد کفری را بر کفری افزوده و گمراهی خود را دو چندان ساخته است.

پیامبر ﷺ فساد این عقیده را بیان فرموده و آن را کفر دانسته است.

بخاری از زید بن خالد جهنی روایت می‌کند که او گفت: «پیامبر خدا ﷺ در حدیبیه به دنبال بارانی که شب باریده بود، نماز صبح را برایمان اقامه کرد و چون رهسپار شد رو به مردم فرمود: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه گفت؟ مردم گفتند: خدا و رسولش می‌دانند، فرمود: خداوند گفت: بندگان من چون به صبح درآیند یا مؤمنند یا کافر، آنکه می‌گوید: به فضل و رحمت خدا باران بر ما بارید مؤمن به من

و کافر به ستارگان است و آنکه می‌گوید: در اثر طلوع فلان ستاره و فلان ستاره باران بر ما بارید کافر به من و مؤمن به ستارگان است.^۱

آیا کفری که حدیث فوق به آن اشاره می‌کند اصل ایمان را از آدمی سلب و او را از زمره ملت اسلام خارج می‌کند؟ در جواب باید گفت: بله، این کفر اصل ایمان را سلب نموده و شخص را از اسلام خارج می‌سازد، به شرطی که چنان معتقد باشد که ستاره فاعل حقیقی و مدبر و بوجود آورنده باران است آنگونه که برخی از اهل جاهلیت می‌پنداشتند و همانطوری که نووی تصریح می‌کند بدون شک صاحب چنین عقیده‌ای کافر است و این مذهب جمهور علما و از جمله شافعی است و ظاهر حدیث نیز حاکی از آن است.

اما اگر بگویید: در اثر طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید و در اصل معتقد باشد که باران از جانب خدا و در نتیجه رحمت اوست و طلوع ستارگان تنها میقات و نشانه عادی باریدن هستند، مانند آن است که گفته باشد: در آن وقت و زمان مشخص بر ما باران بارید، و این کفر نیست. علما در مکروه بودن این گفته اختلاف نظر دارند و قول اظهر آن است که این سخن کراهت تنزیهی دارد و گناهی را متوجه گوینده نمی‌کند، سبب کراهت هم آن است که این سخن دوپهلوی است و موجب می‌شود که دیگران نسبت به گوینده آن دچار سوءظن شوند، به علاوه این سخن شعار جاهلیان و پیروان آنان است.

برخی از علما معتقدند کفری که متوجه گوینده این سخن شده است کفران نعمت است زیرا او به نسبت دادن باران به ستارگان بسنده کرده است، گوینده این سخن لازم است کلام خود را به عدم اعتقاد به ستارگان و تدبیر و تاثیر آنان در بارش باران، مقید نماید [یعنی بگوید منظور من از این سخن آن نیست که ستارگان بالذات باران را ایجاد می‌کنند] برخی از روایات صحیح مسلم مؤید این نظرند. در روایتی از مسلم چنین آمده است: (أصبح من الناس شاکر و کافر) [که

۱- بخاری در کتاب الإستقاء آن را روایت کرده است، در باب (و تجعلون رزقکم انکم تکذبون) فتح الباری ۵۲۲/۲ و صحیح مسلم ۸۲/۱ حدیث شماره ۷۱. مسلم به چند طریق از چند نفر صحابه این حدیث را روایت کرده است.

نشان می‌دهد منظور از کفر، کفران نعمت است]. در روایتی دیگر آمده است: (ما أنعمت علی عبادی من نعمه إلا أصبح فریق منهم بها کافرین) [به بندگان خود نعمتی نبخشیدم جز آنکه گروهی از آنان نعمت مرا کفران کردند] و در روایت دیگری آمده است: (ما أنزل الله تعالی من السماء من برکه إلا أصبح فریق من الناس بها کافرین) که ضمیر (بها) نشانه آن است که منظور از کفر، کفران نعمت است.^۱ (خداوند هیچ برکتی از آسمان نازل نفرمود جز آنکه گروهی از مردم نسبت به آن کفران نعمت نمودند).

۱- نگا: شرح نووی بر مسلم ۶۱/۲.

مبحث دوم کیفر ساحر

مطلب اول: کیفر ساحر در میان غیرمسلمانان

بسیاری از کشورهای غربی برای رهایی از ساحران نهایت تلاششان را به کار گرفته‌اند. در این راستا سخت‌ترین مجازاتها را- که کمترین آن دازدن است- بر آنها تحمیل کرده و انواع شکنجه و تنبیه و رسواسازی و مصادره‌ی داراییها و تحمیل مجازاتهایی بر خود و فرزندانشان را در مورد آنها اجرا کرده است. از جمله این کشورها فرانسه و آلمان و ایتالیا، همه، ساحران را محکوم به سوزانده شدن کرده‌اند. در اسکاتلند مجازاتشان انداخته شدن در ظرف بزرگ آهنی پر از قیر جوشیده بود. انگلیس و برخی دیگر از کشورهای اورپایی نیز آنها را در ملأ عام به دار می‌زد، اما در آمریکا مجازات ساحر یا ساحره حلق آویز کردن بر نزدیکترین درخت سر راه بود. و برخی کشورها برای اعدام ساحران از دیرک مرگ استفاده می‌کردند. در کشورهای زیادی نیز روش «تشبیح» را برای مجازات آنها به کار می‌گیرند، بدین ترتیب که ساحر را می‌آورند و او را بر سفره‌ی کلفت بزرگی که به چهار قسمت جدا از هم تقسیم شده بود، می‌خوابانند و دستهایشان را به سوی بالا می‌کشیدند به طوری که دست راستش را به گوشه‌ی سمت راست بالای سفره و دست چپش را به گوشه‌ی چپ، پای راستش را به گوشه‌ی سمت راست پایین و پای چپش را به سمت چپ آن می‌بستند و در وسط این سفره چرخ‌های مصنوعی نصب و به شکل مخصوصی به آن وصل شده بود، آن گونه که با چرخش آن سطحش به چهار جزء تقسیم می‌شد و هر جزء آن به سمتی خلاف دیگری حرکت می‌کرد و در نتیجه دست راست به طرف شمال غربی و دست چپ به سوی شمال شرقی و پای راست به طرف جنوب غربی و پای چپ به سمت جنوب شرقی کشیده می‌شد... و بدین وسیله رگها، عضله‌ها و مفاصل ساحر

متلاشی می‌شد و باعث ایجاد دردهای سخت و آزار دهنده‌ایی می‌شد که شیاطین هم تحملش را نداشتند و نهایتاً پس از چند دقیقه باعث هلاکش می‌شد و سپس جسدش را جمع می‌کردند و آتش می‌زدند و خاکسترش را در خیابانها بر باد می‌دادند. اما با این حال سخت‌ترین و زشت‌ترین شیوه‌ایی که برای مجازات ساحر در نظر گرفته شده آن بود که دادگاههای بازپرسی در اسپانیا اجرا می‌کردند، این دادگاهها اتاقهای ویژه‌ایی مجهز به تمام ابزار و آلات شکنجه - تا آن جا که به فکر بشر رسیده- آماده می‌کردند و نام (اتاقهای شکنجه یا اعتراف) بر آنها نهاده بودند. وقتی ساحر دستگیر می‌شد و مقدمتاً به مبادرت به کار ساحری اعتراف می‌کرد، از اتاق آتش گرفته می‌شد و او را به اتاق شکنجه می‌بردند که در آن جا شکنجه‌های زیر بر او اجرا می‌شد: او را - پس از بستن دستانش به پهلو- در یک فلکه‌ی بزرگ از پایهایش آویزان می‌کردند، چنان که سرش رو به پایین قرار بگیرد، سپس فلکه چند دور به تندی گردانده می‌شد و پس از چند روز به حالت طبیعی در می‌آمد- یعنی حالتش عوض می‌شد و سرش رو به بالا و پاهایش رو به پایین می‌شد- اکنون شروع می‌کردند به یکی یکی بیرون کشیدن ناخنهای پایش و پس از آن چرخ را می‌گرداندند و به حالت وارونه در می‌آوردند و این بار نوبت به ناخنهای دستش می‌رسید. سپس چرخ دوباره می‌گشت و او را به حالت افقی در می‌آورد و از بدنش جاهای پرگوشت و چربی مانند شانها یا رانها و ساقهایش را می‌گرفتند و شکافهای کوتاه یا درازی آن چنان که به نظرشان می‌رسید، ایجاد می‌کردند، سپس نفت یا قیر جوشیده در آن می‌ریختند و او را به حالت نخست که وارونه بود در می‌آوردند و با میخهای بزرگ و سرخ شده‌ای چشمانش را در می‌آوردند و در نهایت با سوزاندن شخص این شکنجه‌ی بسیار سخت را به پایان می‌بردند.

نظر به این شکنجه‌ی دردناک، دادگاههای اسپانیا ساحر را به مجازات محکوم نمی‌کردند، مگر این که صراحتاً به عمل سحر بر مبنای پیمان یا عقدی که با شیطان بسته‌اند، اعتراف کنند و ساحر بایستی این اعتراف را بنویسد و در اعترافنامه‌اش مشخص کند که چه وقت و کجا پیمان بسته است و متن پیمان نامه و مدت اجرایی آن کدام است و شیطان در چه هیأتی بر او نمایان می‌شده است. و در سحرش چه

مصالحی به کار می‌برد و این مصالح را چه کسی برایش می‌آورد؟ برای چه کسی و به نفع کی و به ضرر کی سحر می‌کرد؟
و سؤلهایی دیگر از این قبیل که جای شکی در نیت باطنی ساحر باقی نمی‌گذاشت.

با وجود مجازاتهای سنگین و شکنجه‌های گوناگونی که حکومت‌های خارجی برای ساحران در نظر گرفته‌اند، باز برای فلج کردن فعالیتها و خطرهایشان و ترساندن آنها و ریشه‌کنی تخم بدی در ذاتشان کافی نبوده، آنها معتقد بودند با فروختن روحشان به شیطان دیگر روحی باقی نمانده تا حکومت با به دار آویختن یا سوزاندن یا شیوه‌های دیگر آن را مورد آزار و شکنجه قرار دهد.

اما گروهی از ساحران تحصیلکرده یا روشنفکر مانند صاحب‌کاران یا ثروتمندان یا اساتید بودند که از ترس کیفر سخت و قطعی اعمال سحرآمیزشان را به بهانه‌های پوچ و واهی می‌پوشاندند، چرا که ادعا می‌کردند به خاطر کارهای خیر و سودرسانی مانند شفای بیماران یا آشتی خانواده‌ها و همسران یا یافتن رمز گنجی و دانشهای پنهان که به تمدن سود می‌رساند و مردم از آنها بهره می‌گیرند، سحرشان موجه است. بنابراین آنها این کارشان را سحر سفید (whitemagic) می‌نامیدند تا از سحر سیاه (blackmagic) که ضرر و زیان از آن قصد می‌شد، متمایز باشد. اما تمام این ادعاها و همه‌ی این نیرنگها باعث نشد که حکومت‌ها به آن گوشه‌ی چشمی داشته باشند یا قانون به آن اعتراف کند و هر کسی را که در کار سحر چه سفید و چه سیاه یا سرخ دست داشت محکوم به اعدام کردند، چون که سحر در هر حالت آن از دایره‌ی سحر بودنش خارج نمی‌گردد، از طرف دیگر چون سنگ بنیاد موفقیت در آن تکیه بر نیروهای غیر طبیعی است و ساحری که به آن دست می‌یازد به خود نیرویی برای غلبه بر قانونهای طبیعی و آرایش آن می‌دهد و ادعای چیرگی بر عقلها و دلها و جانهای بشر را دارد.^۱

۱- محمد محمد جعفر، السحر، ۲۸-۳۰.

«از جمله مجازاتهایی که بر ساحران زن اجرا می‌شد این بود که ساحره‌ی محکوم به مجازات اتاق به شکنجه برده می‌شد و در آن جا مأموران شکنجه تمام موهای بدنش را یکی - یکی با موچین‌های کوچک سرخ شده‌ایی می‌کنند، کاری که بیرون از تحمل بشر است و هر ساحره‌ایی در هر درجه‌یی از اصرار و استواری و شکیبایی باشد همین که تنها چند تار مو از بدنش کنده می‌شد فریاد می‌زد و از شدت درد می‌نالید و در نتیجه به آن چه کرده و نکرده، اعتراف می‌کرد و تهمتها را بر خودش می‌پذیرفت تا از فرایند کندن مو بگذرد و هر چه زودتر سوزانده شود... اما بری هر چه بیشتر شکنجه دادنش مأموران قانون شکنجه‌ی او را نقطه به نقطه و جزء به جزء اجرا می‌کردند... و او را تنها پس از کندن آخرین موی بدنش رها می‌کردند و ساحره در طی این فرایند شکنجه از دردهای بسیار تحمل ناپذیر و جانکاه چنان رنج می‌برد که به حالت شبه کُما فرو می‌رفت و سپس برای سوزاندن برده می‌شد».^۱

مطلب دوم: مجازات ساحر در اسلام

دیدگاه دانشمندان درباره‌ی مجازات ساحر

۱- ابوبکر رازی در بیان دیدگاه ابوحنیفه - خدایش رحمت کناد- درباره‌ی مجازات ساحر می‌گوید: «ابن شجاع از حسن بن زیاد از ابوحنیفه روایت کرده که درباره‌ی ساحر گفته است اگر مسلم شود که شخص ساحر است، مجازاتش اعدام است و توبه از او پذیرفته نیست و گفتن این که سحر را ترک و از آن توبه می‌کنم مقبول نمی‌افتد و چون به ساحر بودن خود اقرار کند خونش مباح خواهد شد و اگر دو نفر بر ساحر بودنش شهادت بدهند و این امر را طوری وصف کنند که معلوم شود سحر است، به کیفر آن کشته می‌شود و توبه‌اش پذیرفته نیست، اما اگر اقرار کند و بگوید: من سحر می‌کردم ولی از مدتی قبل ترک کرده‌ام، پذیرفته است و کشته نخواهد شد و همین طور اگر برایش شهادت بدهند که یک روزی ساحر بوده

و مدتی است سحر را کنار گذاشته، از او قبول می‌کنند و کشته نمی‌شود، مگر این که علیه او شهادت بدهند که این شخص آلان و در این زمان ساحر است و خود نیز اقرار کند، که در این صورت مجازات قتل برایش صادر می‌شود.

چنین است برده‌ی مسلمان و ذمی آزاد که اگر هر کدام به ساحر بودن خود اقرار کنند، خونشان مباح است و کشته می‌شوند و هیچ توبه‌ای از آنها پذیرفته نیست، نیز اگر بر برده‌ای یا شخصی ذمی گواهی داده شود که ساحر است و چنان کارش را توصیف کنند که سحر از آن فهمیده شود، توبه‌اش قابل قبول نیست و کشته می‌شود، اما اگر برده یا ذمی اقرار کنند که ساحر بوده‌اند، ولی قبلاً آن را رها کرده‌اند قبول خواهد بود و همین طور اگر بر او شهادت بدهند که ساحر بوده، اما الان نیست و رها کرده، کیفرش قتل نیست.

اما درباره‌ی زن قضاوت چنین است: اگر بر ساحر بودن او شهادت بدهند یا خود به آن اقرار کند مجازاتش اعدام نیست، بلکه زندانی شده و شلاق می‌خورد تا وقتی که یقین حاصل شود که سحر و ساحری را ترک کرده است، درباره‌ی کنیز و دختر یا زن ذمی حکم چنین است که اگر بر ساحر بودنش شهادت داده شود یا خود به آن اعتراف کند، کشته نمی‌شود، ولی باید مسلم گردد ترک کرده است. این موارد که بیان شد دیدگاه ابوحنیفه است.^۱

ابوبکر رازی از محمد ابن شجاع روایت کرده که درباره‌ی این نظر ابوحنیفه در مورد ساحر «کشته می‌شود و توبه‌اش پذیرفته نیست» از ابویوسف پرسیده: چرا چنین شخصی مثل مرتد با او برخورد نمی‌شود؟ و او در پاسخ گفته است: ساحر علاوه بر کفرش به تلاش برای فساد و خرابی در زمین پرداخته و چنین شخصی اگر باعث قتل شده باشد، کشته می‌شود.^۲

آن چه ابوبکر از ابوحنیفه نقل کرده، دیدگاه حنفیان است، بنابراین چیزی که نزد آنها با اهمیت به شمار می‌آید این است که ساحر با فرا گرفتن سحر و دست یازیدن به آن کفر ورزیده است، چه معتقد به حرام بودن آن باشد، چه نباشد. در

۱- أحكام القرآن، ۵۰/۱.

۲- أحكام القرآن، ۵۱/۱.

میان حنفیها صاحب (فتح القدير) معتقد است کفر نورزیده مگر این که معتقد به کفر بودن کار خود باشد، که در این صورت در کیفر آن به رودخانه انداخته می‌شود، شارح (؟) نیز از نظر وی پیروی کرده، اما آنها بر این اعتقادند که اگر به آن دست بیازد به طور مطلق کشته می‌شود.^۱

ابن عابدین می‌گوید: «چه بسا آنچه صاحب (الفتح) از یاران نقل کرده، بر این پایه است که سحر جز به وسیله‌ی چیزی که خود کفر است، انجام نمی‌پذیرد، بنابراین غیرکفر سحر خوانده نمی‌شود و آن چه از (المختارات) آوردیم این نکته را تأیید می‌کند که منظور از ساحر کسی غیر از شعبده‌باز و اهل طلسم و معتقد به اسلام است.

معتقد به اسلام یعنی کسی که کاری منافی اسلام به فعل یا به اعتقاد مرتکب نشود.^۲

۲- امام مالک - رَحِمَهُ اللهُ - معتقد است که شخص مسلمان اگر با گفتاری کفرآمیز به کار سحر و ساحری پردازد مجازاتش قتل است و توبه‌اش پذیرفته نیست. وی در کتابش «الموطأ» می‌گوید: «کسی که عمل سحر مرتکب می‌شود به شرطی که کس دیگری این کار را برایش انجام ندهد، مثل آن کسی است که خداوند درباره‌ی او فرموده ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ (بقره: ۱۰۲) «به تحقیق دریافتند کسی که آن را بخرد در آخرت چیز شایسته‌ای نخواهد داشت» بنابراین به نظر من چنین شخصی اگر خود این کار را کرده باشد، در سزای عملش باید کشته شود.^۳

قرافی چنین آورده است که: «طرطوشی در حاشیه‌اش می‌گوید مالک و یارانش بر این نظرند که ساحر کافر است و کیفرش قتل، و سحر چه از مسلمان و چه از ذمی - مانند زندیق - به هیچ بهانه‌ی قابل گذشت نیست. محمد گوید: اگر آن را اظهار بداد توبه‌اش مقبول است. اصبع نیز می‌گوید: اگر اظهار بداد و توبه نکند

۱- حاشیه ابن عابدین، ۲۴۰/۴.

۲- حاشیه ابن عابدین، ۲۴۴/۴.

۳- الموطأ، ص ۵۴۳.

کشته می‌شود و دارایش از آن بیت‌المال مسلمانان است. اما اگر آن را پوشیده نگه دارد، دارایش برای وارثانش است و من به نماز خواندن بر چنین شخصی سفارش نمی‌کنم، اگر کسی این کار را کرد، خود داند».

وی همچنین ابراز داشته یکی از نظریات دانشمندان پیشین این است: مجازاتش قتل نیست تا زمانی که ثابت شود عمل او در ردیف سحری است که خداوند عزوجل آن را به کفر وصف کرده است اصیغ در این باره می‌گوید: کسی که حقیقتش را می‌داند از این امر پرده بر می‌دارد.

عهده‌دار قتل ساحر سلطان است، حتی اگر کاتب یا برده، ارباب خود را سحر کند سرپرستی اعدامش بر عهده‌ی او نیست بلکه بر عهده‌ی امام است.

در این قضیه شخص ذمی کشته نخواهد شد مگر این که مسلمانی از سحرش زیان ببیند، که اگر این، اتفاق بیفتد به منزله‌ی نقض پیمان خواهد بود و در سزای آن به قتل می‌رسد و اسلام آوردن هم از او پذیرفته نمی‌شود. اما اگر یکی از هم مسلکان او به کار سحر دست بزند، مجازاتش فقط تنبیه است، مگر این که کسی را به قتل برساند که در این صورت قصاص می‌شود. سحنون گوید: ی‌ا کشته خواهد شد یا اسلام می‌آورد، مانند سَابَ (دشنام دهنده به پیامبر) که البته این مخالف سخن امام مالک است.

اگر کسی دیگری سحر برایش انجام دهد و خود مستقیماً این کار را نکرده باشد، به سختی تنبیه می‌شود، چرا که کفر نورزیده بلکه به سمت آن متمایل شده است. وی (قرافی) می‌گوید: یادگیری سحر به نظر امام مالک کفر است»^۱.

قرطبی در تبیین دیدگاه امام مالک درباره‌ی مجازات ساحر و ذمی می‌گوید: مالک درباره‌ی ساحر ذمی گفته است: «مجازاتش قتل نخواهد بود، مگر این که با سحرش کسی را به هلاکت برساند و جرم خود را به عهده بگیرد. نیز اگر چیزی که در مورد انجام آن با او به توافق نرسیده باشند، از او سر بزند، کشته می‌شود. ابن خوئین منداد گفته: در مورد ذمی روایتها از مالک مختلف است؛ چرا که یک بار

۱- الفروق، قرافی، ۱۵۲/۴ و نیز در این باره نگاه کنید به «الشرح الصغیر علی أقرب السالک

۴۳۳/۴ و تفسیر قرطبی ۴۷/۲ و ۴۹.

چنین گفته است: توبه از او مقبول است و توبه‌اش این است که اسلام بیاورد و در جایی گفته: هر چند اسلام را قبول کند اما باز کشته خواهد شد. اما شخص حربی اگر توبه کند کشته نمی‌شود و نیز مالک درباره‌ی حکم شخص ذمی که به پیامبر ﷺ ناسزا گفته است می‌گوید: توبه از او پذیرفته می‌شود و توبه‌اش این است که اسلام بیاورد. در جایی دیگر درباره‌ی همین موضوع گفته است: کشته می‌شود و مانند شخص مسلمان توبه‌اش مقبول نیست.

امام مالک همچنین درباره‌ی شخص ذمی که به سحر و ساحری بپردازد نظر داده و گفته است: تنبیه می‌شود، مگر این که با سحرش مرتکب قتل شود یا کار دیگری کند که در مورد هر کدام به تناسب برخورد خواهد شد دیگران گفته‌اند باید کشته شود، چون نقض پیمان کرده است وارثان ساحر از او به خاطر این که کافر است، ارث نمی‌برند، مگر این که سحرش از مقوله‌ی کفر نباشد. مالک درباره‌ی زنی که همسرش را جادو کند، گفته است کشته نمی‌شود بلکه سخت تنبیه می‌گردد»^۱.

۳- تقی الدین سبکی در فتاوی خود زبده‌ی دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - را در این باره به خوبی بیان کرده است. آن جا که می‌گوید: در مجموع دیدگاه امام شافعی درباره‌ی ساحر این است که وضعیت ساحر سه حالت دارد: در یک حالت به خاطر کفر کشته می‌شود و در یک حالت به حکم قصاص کشته می‌شود و در حالت سوم اصلاً قتلی در کار نیست. بلکه حکمش تعزیر است.

اما در حالت نخست که به سبب کفر کشته می‌شود، امام شافعی می‌گوید در صورتی است که با سحر و ساحری کاری کند که به حد کفر برسد، یاران شافعی این مسأله را با سه نمونه شرح داده‌اند:

اول این که سخنی بر زبان براند که محقق کفر باشد و بی‌شک این سبب قتل است ولی هر زمان توبه کند پذیرفته می‌شود، و حکم قتلش ساقط است اما این امر با اقرار و حجت (دلیل قاطع) ثابت می‌شود.

دوم این که معتقد به نزدیکی به ستاره‌های هفت‌گانه باشد و این که آنها خود بالنفسه عمل می‌کنند، که در این صورت نیز - چنان که ابن صباغ نقل کرده - قتلش واجب است. اما اگر توبه کند پذیرفته می‌شود، این حالت تنها با اقرار ثابت می‌شود. سوم این که معتقد به حقیقتی باشد که با آن می‌تواند واقعیتها را وارونه جلوه دهد، که در این حالت هم - بنا به قول قاضی حسین و ماوردی - قتلش واجب است. این قسم نیز جز با اقرار ثابت نمی‌شود و اگر توبه کند مقبول است و مجازات قتل از او برداشته می‌شود.

اما در حالتی که قصاص می‌شود، در صورتی است که اعتراف کند به این که با سحرش انسانی را کشته است چون همان طور که می‌گوید: با سحر مُرد یا سحرش غالباً باعث مرگ است، به حکم قصاص کشته می‌شود، این حالت نیز با اقرار ثابت می‌شود ولی توبه حکم قصاص را نقض نمی‌کند».

و حالتی که کشته نمی‌شود، بلکه حکم تعزیر بر او اجرا می‌شود، در مواردی غیر از این است»^۱.

نووی می‌گوید: «عمل سحر اجماعاً حرام است و هر کس آن را مباح بداند کافر است اگر انسان بگوید سحر آموختم یا آن را به خوبی می‌دانم، از او خواسته می‌شود که آن را وصف کند، اگر در وصفش نشانه‌های کفر مشاهده شود، کافر است. مانند این که معتقد به نزدیکی به ستاره‌های هفت‌گانه باشد.

قفال می‌گوید: اگر اظهار بدارد با قدرت خود غیر از قدرت خدای تعالی انجام می‌دهم، کافر است، اما توصیف سحر به چیزی که کفر نیست کافر بودنش را ثابت نمی‌کند.

اثبات قتل در نتیجه‌ی سحر و ساحری دشوار یا حتی غیرممکن است، زیرا شاهد از قصد ساحر آگاه نیست و تاثیر او را نمی‌بیند، بلکه با اقرار خود ساحر ثابت می‌شود، مثلاً اگر بگوید با سحرم مرتکب قتل شدم، یا سحرم غالباً موجب قتل می‌شود، به قتل عمد اقرار کرده است و اگر بگوید سحرم به ندرت سبب قتل

۱- صاحب المجموع از سبکی نقل کرده است: ۲۴۵/۱۹ و نیز در این باره نگاه کنید به: الروضه‌ی نووی: ۳۴۵/۹.

می‌شود، این جمله اقرار به قتل شبه عمد است. اما اگر اظهار کند که اشتباهی اسمش را گفته‌ام، اقرار به اشتباه است، دیه‌ی شبه عمد و اشتباه کوچک (مخففه) هر دو از مال ساحر داده می‌شود و چیزی از خویشاوندان شخص مطالبه نمی‌شود جز این که آن را تصدیق کنند»^۱.

۴- امام احمد نیز در یکی از دو روایتی که از او در دست هست معتقد به کفر ساحر و وجوب قتلش است. این روایت همان است که در مذهب حنبلی بر اساس آن عمل می‌شود. ابن قدامه می‌گوید: «آموختن و آموزش دادن سحر بدون هیچ اختلاف نظری میان اهل علم، حرام است، یاران ما می‌گویند: شخص با آموختن سحر و انجام دادن آن چه معتقد به حرام بودنش باشد و چه به مباح بودن، کفر ورزیده است»^۲.

ابن قدامه همچنین گفته است: «ساحری که سوار بر جaro می‌شود و آن را در هوا می‌راند، وارد حوزه‌ی کفر شده و در سزای آن کشته می‌شود، اما سحر با استفاده از داروهای گیاهی و دخانیات و نوشیدن یا نوشاندن چیزی زیان‌آور، دلیل کافر بودن نیست و چنین شخصی مجازاتش قتل نیست، بلکه تعزیر است و اگر کاری که موجب قصاص است مرتکب شود، قصاص می‌گردد، اما کسی که بر کمک گرفتن از جن تکیه دارد و ادعا می‌کند جنی‌ها را جمع می‌کند و آنها دستورهایش را اجرا و از او پیروی می‌کنند، عملش کفر نیست و کیفرش نیز قتل نیست»^۳.

از امام احمد روایت دیگری هم هست که می‌گوید چنین شخصی کفر نورزیده و لذا مجازاتش قتل نیست، بلکه از او خواسته می‌شود توبه کند. از میان حنبلیها ابن عقیل به این روایت عمل می‌کند، وی روایت قبلی را که از امام احمد درباره‌ی

۱- روضه الطالین، نووی، ۳۴۶/۹.

۲- المغنی، ۱۵۱/۸.

۳- المقنع، ابن قدامه، ۵۲۳/۳ و نیز نگاه کنید به «المحرر» از مجدالدین ابن تیمیه، ۱۶۹/۲۰.

کفرساحر آمده، حمل بر کفرش در اعتقاد خود می کند، بنابر حنبلیها بر کفر ورزیدن ساحر به شرطی که معتقد به حلال بودن آن باشد، هم عقیده‌اند.^۱ اما سحری که صاحبش را وارد دایره‌ی کفر می‌کند- چنان که ابن قدامه می‌گوید- همان است که در عرف سحر می‌شمارند، مانند عمل لبید بن اعصم که پیامبر را با شانه و زنی آرایشگر، سحر کرد و کسی که شخص صرع زده را افسون کند و ادعا کند جنی‌ها را گرد هم می‌آورد و به آنها دستور می‌دهد و اطاعت می‌کنند، به ظاهر وارد این حکم نمی‌شود، ولی قاضی ابوالخطاب حنبلی او را از شمار ساحران آورده است.^۲

نزد حنبلیها ساحر اهل کتاب به سبب سحرش کشته نخواهد شد مگر این که به وسیله‌ی آن کسی را بکشد، که در این صورت قصاص می‌شود، در این باب استدلال کرده‌اند به این که پیامبر ﷺ لبید بن اعصم را که عمل سحر را در مورد خودش مرتکب شده بود، نکشت، چون شرک بزرگتر از سحر است و او به خاطرش کشته نشده بود. درباره‌ی ساحر مسلمان روایت‌هایی آمده است، چون او با سحرش کفر ورزیده ولی شخصی مانند لبید اصالتاً کافر است.^۳

می‌توان دیدگاه‌های علما در این باره را چنین خلاصه کرد:

۱- وجوب قتل ساحر بدون درخواست توبه از او. این دیدگاه امامان ابوحنیفه، مالک و شافعی و امام احمد در یکی از روایت‌هایش است و در مذهب حنبلی طبق این روایت عمل می‌شود.

قرطبی این سخن را به عامه‌ی اهل علم نسبت داد و از صحابه هم عمر و عثمان و ابن عمر و حفصه و ابوموسی اشعری معتقد به آن هستند. همچنین قرطبی آن را به هفت نفر از تابعین نسبت داده و از فقهای دیگر سرزمین‌ها ابو ثور و اسحاق به این نظر معتقدند.^۴

۱- نگاه کنید به: المغنی، ۱۵۱/۸؛ والأنصاف، مرداوی، ۳۴۹/۱۰.

۲- المغنی، ۱۵۴/۸.

۳- المغنی، ۱۵۷/۸، نیز نگاه کنید به: الأنصاف، ۳۵۳/۱۰.

۴- تفسیر قرطبی، ۴۸/۲.

۲- وجوب قتل ساحر به جرم کفر، اگر با سحرش کاری انجام دهد که وارد مقوله‌ی کفر شود و اگر سحرش به غیر از کفر باشد و با آن کسی را هلاک کند، به حکم قصاص کشته می‌شود، در غیر این دو حالت مجازات تعزیر دارد و کشته نمی‌شود این دیدگاه امام شافعی و یکی از نظرهای امام احمد است.

ابن منذر نیز - که قرطبی از او نقل کرده است- بر این باور است. قرطبی می‌گوید: از ابن منذر نقل است که گفت: «اگر شخصی اعتراف کند که با سخنی کفرآمیز به سحر پرداخته است و توبه نکند، قتلش واجب است و همین طور اگر حجت (دلیل قاطع) علیه او وجود داشته باشد که سخنی کفرآمیز را بیان کند، باز حکمش همان است.

اگر سخنی که می‌گوید با آن سحر کرده، کفر نباشد قتلش جایز نیست ولی اگر در شخص سحر شده به عمد جرمی مرتکب شود که قصاص داشته باشد، حکم قصاص برایش صادر می‌شود.^۱

۳- امام ابوحنیفه درباره‌ی ساحر اهل کتاب معتقد به وجوب قتل است و تفاوتی بین او با ساحر مسلمان قایل نشده است.

دیدگاه جمهور این است که معاقبه می‌شود و در صورت مرتکب نشدن قتل، کشته نخواهد شد، اگر خرابی ایجاد کرده باشد، از او بازخواست خواهد شد. امام مالک می‌گوید: اگر با سحرش زبانی را بر شخص مسلمان وارد سازد، پیمان‌ش را نقض کرده است.^۲

۴- دیدگاه ابوحنیفه درباره‌ی ساحره عدم قتل است چه مسلمان باشد و چه ذمی، بلکه حکم این است که زندانی می‌شود تا توبه کند، درحالی که امامان سه‌گانه (مالک، شافعی و احمد) در این حکم بین زن و مرد تفاوتی قایل نیستند.

۱- تفسیر قرطبی، ۴۸/۲.

۲- نگاه کنید به: فتح الباری، ۲۳۶/۱۰، ۴۷۷/۵.

أدله

دلایل معتقدان به نظر نخست - وجوب قتل:

۱- ساحر با استناد به نص قرآن کافر است. ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِإِذْنِ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «سلیمان هرگز کفر نوزید، بلکه شیاطین کافر شده‌اند که به مردم سحر و آن چه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده، می‌آموزند، به هر کس یاد می‌دادند تذکر می‌دادند که ما فقط مایه‌ی آزمایش هستیم پس کفر نوز». بنابراین نفی کفر از سلیمان به روشنی دلالت می‌کند بر کفر ساحر و روشن تر از آن این فرموده‌ی خداوند است که ﴿إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ (البقرة: ۱۰۲) «ما مایه‌ی آزمایش هستیم پس کفر نوز».

اگر بپرسند چرا درخواست توبه از او ممنوع شده است در حالی که برای مرتد این طور نیست؟ پاسخ چنین است که ساحر نزد مالکیه مانند زندیق است و از زندیق درخواست توبه نمی‌شود.

۲- می‌گویند: «کشتن ساحر سنت خلیفه‌ی راشد عمر بن خطاب رضی الله عنه است، در سنن ابوداود از بجاله بن عبده نقل است که گفت: من کاتب جزء بن معاویه عموی احنف بن قیس بودم، که نامه‌ای از عمر رضی الله عنه یک سال پیش از مرگش رسید و در آن گفته بود: «هر ساحری را بکشید»^۱ و اسنادش هم صحیح است.

نیز احمد در مسندش و بیهقی و ابن حزم در (المحلی) این روایت را آورده‌اند.^۲

از ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها نیز نقل است که کشتن ساحر درست است، در موطای امام مالک از عبدالرحمن بن سعد بن زراره آمده که شنیده است حفصه همسر پیامبر یکی از کنیزانش که او را سحر کرده بود، کشته است.^۱

۱- سنن ابوداود، ۲۲۸/۳، شماره‌ی حدیث: ۳۰۴۳.

۲- احمد، مسند: ۱۹۰/۱، ۱۹۱؛ بیهقی: ۱۳۶/۸؛ و ابن حزم در المحلی: ۳۹۷/۱۱.

بنابراین پیدا است که کشتن جادوگر نظر شماری از بزرگا صحابه است و در میان دانشمندان اصول چنان مقرر است که صحابی اگر چیزی می گفت و مخالفی نداشت، از موارد اجماع شمرده می شد. ابن قدامه پس از ذکر گفته‌ی صحابیانی که قایل به وجوب قتل ساحر هستند گفته است: «اشتهر هذا القول فلم يُنكر فكان إجماعاً؛ این گفته مشهور بود و هیچ کس آن را انکار نکرده، بنابراین اجماع است».^۲

۳- معتقدان به قتل ساحر به روایت ترمذی از حسن بن جندب استناد می کنند که گفته بود: پیامبر ﷺ فرمود: «حدّ الساحر ضربه بالسيف: حد ساحر ضربه‌ای با شمشیر است» ترمذی روایت کرده است.

حقیقت این است که این حدیث از لحاظ زنجیره‌ی استناد ضعیف است، بنابراین جایز نیست به آن استناد کرد. ترمذی پس از ذکر این حدیث می گوید: «این حدیث را به صورت زنجیروار و مستند نمی دانیم جز به این طریق و اسماعیل بن مسلم مکی (یکی از راویان این حدیث) خود آن را ضعیف می داند و وکیع درباره‌ی اسماعیل بن مسلم بصری (یکی دیگر از راویان آن) می گوید ثقه (مورد اعتماد) است و از حسن نیز روایت می کند.

در این مسأله صحیح بودن روایت این حدیث تا شخص جندب مؤکد و درست است و نظر برخی اهل علم از یاران پیامبر و دیگران نیز بر این اساس است».^۳

خلاصه‌ی سخن ترمذی این است که این حدیث از لحاظ استناد ضعیف شمرده می شود اما چون جندب بن عبدالله از راویان آن است مقبول است.

۱- مالک، موطا، ص ۵۴۳ این حدیث را در موطا محمد بن عبدالرحمن «بلاغاً» روایت کرده، و عبدالله بن احمد در «مسائل أبیه» و بیهقی ۱۳۹/۸ از عبدالله بن عمر با اسناد صحیح روایت کرده‌اند.

۲- المغنی، ۱۵۳/۵.

۳- سنن ترمذی، ۶۰/۴ و شماره‌ی حدیث: ۱۴۶۰.

دلایل معتقدان به نظر دوم

شافعی و ابن منذر استناد کرده‌اند به این که عایشه دختر آموزش‌یاری را که جادویش کرده بود، فروخت. می‌گویند اگر قتلش واجب می‌بود، فروختنش حلال نبود و چون پیامبر ﷺ فرموده: «لا یحل دم امریء مسلم إلا یأحدی ثلاث: کفر بعد ایمان، أو زنا بعد إحسان، أو قتل نفس بغیر حق: کشتن هیچ آدم مسلمان‌ی روا نیست مگر به سه دلیل، کفر پس از ایمان، زنا یا محصنه یا کشتن کسی به ناحق» و در این جا هیچ یک از این سه کار مرتکب نشده، بنابراین الزماً کشتنش روا نیست.^۱

تقی الدین شبلی در فتاوی خود می‌گوید: «شافعی آنچه را از عمر و حفصه روایت شده حمل بر سحری کرده که کفر در آن هست و آن چه را از عایشه روایت شده که کنیزش را فروخت و پولش را صدقه داد، حمل بر سحری کرده که کفری در آن نیست، به منظور ایجاد هماهنگی میان سخنان منقول از صحابه و در این راستا به حدیث (أمرت أن أقاتل الناس: دستور یافتم که با مردم بجنگم)^۲ توجه داشته است.

البته می‌توان برای این سخن شافعی و هم‌رایانش استناد کرد به این که پیامبر لبید بن اعصم یهودی را که سحرش کرده بود، نکشت.

نتیجه‌ی بحث در مجازات ساحر

پژوهشگر اگر در آرای اهل علم و دلایلشان تأمل کند در می‌یابد که در حقیقت اختلاف نظری بینشان نیست. مثلاً صاحبان دیدگاه اول که معتقد به وجوب قتل ساحرند، به این خاطر بر این نظرند که جادو به نظر آنها جز با کفر و شرک به خدا تحقق نمی‌یابد.

صاحبان دیدگاه دوم نیز که در بعضی موارد معتقد به عدم قتل ساحر هستند تنها به این دلیل این نظر را پذیرفته‌اند که بر این باورند گاهی جادو به غیر کفر هم

۱- تفسیر قرطبی، ۴۸/۲.

۲- المجموع: نووی، ۲۴۶/۱۹.

انجام می‌شود، این دسته با دسته‌ی اول در وجوب قتل ساحر اگر سحرش وارد مقوله‌ی کفر شود، هیچ اختلافی ندارند.

بنابراین نکته‌ی اساسی به این بر می‌گردد که حقیقت سحر چیست؟ در واقع سحر سه نوع است، یکی سحر حقیقی که در واقعیت یک اساس دارد، دومی سحر خیال‌پردازانه و سومی سحر مجازی.

اگر جانب حقیقت را بگیریم نوع اول و دوم جز با کفر و بندگی شیطان عملی نمی‌شود و نوع سوم گاهی با کمک طلبی از جن امکان‌پذیر است و گاهی بدون آن. اما ساحر اهل کتاب از دیدگاه امام ابوحنیفه قتلش واجب است به عبارت دیگر بین او با ساحر مسلمان تفاوتی نگذاشته است و به همان دلایلی استناد کرده که برای قتل ساحر مسلمان ارایه کرده بود.

جمهور معتقد به عدم قتل ساحرند. اما لازم است مجازات شود، مگر این که با سحرش باعث قتل گردد که در این صورت حکم قتل در موردش صادر می‌گردد، یا ایجاد خرابی کند که بازخواست خواهد شد.

امام مالک می‌گوید: اگر با سحرش زیانی به مسلمانی برساند، با این کارش پیمانش را نقض کرده است.^۱

از میان امامان، مالک و شافعی و احمد و نیز ابن شهاب زهری قایل به عدم قتل ساحرند بخاری در صحیحش آورده است، ابن وهب گفته است: یونس از ابن شهاب برایم نقل کرد که او در پاسخ این سؤال که آیا قتل بر کسانی که پیمان دارند و سحر کنند، واجب است؟ گفت: نقل است که پیامبر خدا ﷺ در حقیقت این عمل صورت گرفته است و عامل آن را که از اهل کتاب بوده، نکشته است.^۲

البته می‌توان استدلال دوم را این چنین پاسخ داد که پیامبر ﷺ او را نکشته «به خاطر اینکه او برای خود انتقام نمی‌گرفت و نگران بود از اینکه اگر او را بکشد

۱- نگاه کنید به فتح الباری: ۲۳۶/۱۰، ۲۷۷/۵.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب «هل یعنی عن الذمی إذا سحر»، فتح الباری: ۲۷۶/۶.

آشوبی بین مسلمانان و هم‌پیمانانش از انصار به پا خیزد و این مانند مراعاتی است که درباره‌ی صرف نظر کردن از کشتن منافقین داشت»^۱.

اما درباره‌ی زن اگر به سحر و ساحری بپردازد دیدگاه امام ابوحنیفه - همان طور که گذشت - عدم قتل است، بلکه به نظر او به حبس انداخته و از او درخواست توبه می‌شود و حقیقت آن است که سه امام یعنی مالک و شافعی و احمد - به خاطر نبود دلیلی بر تفاوت نهادن بین زن و مرد - در این زمینه هیچ تفاوتی بین آنها قایل نیستند.

۱- فتح الباری، ۱۰/۲۳۶.

فصل یازدهم توبه‌ی ساحر

پیشتر اشاره کردیم که نظر امام ابوحنیفه و مالک و احمد- در یکی از روایت‌هایش- این است که جادوگر بدون این که از او بخواهند توبه کند، کشته می‌شود. حجت این کسان این است که یاران پیامبر ﷺ بدون درخواست توبه از ساحران، آنها را کشتند به خاطر این که سحر و جادو با توبه از بین نمی‌رود.

امام مالک و یارانش بر این باورند که نباید از آنها درخواست توبه کرد، زیرا نزد آنها حکم ساحر- همان طور که پیشتر نقل شد- مانند حکم زندیق است- و زندیق به نظر امام مالک توبه‌اش قابل قبول نیست- مگر این که پیش از آشکار شدن ساحریش توبه کند.

امام شافعی در روایتی از امام احمد، معتقد است که از او درخواست توبه می‌شود، چرا که گناهش بزرگتر از شرک نیست و از مشرک درخواست توبه می‌شود و نیز به خاطر این که ساحر اگر کافر باشد و اسلام بیاورد، هم اسلامش و هم توبه‌اش مقبول است.

این چیزی است که مشخص و بارزتر است، اما ادعای این که از زندیق توبه خواسته نمی‌شود، (یعنی اجازه‌ی توبه کردن به او داده نمی‌شود) یک موضوع اختلاف برانگیز است.

فصل دوازدهم

تفسیر آیات سحر از سوره ی بقره

خداوند بزرگ می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ قَرِيبٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كَتَبَ اللَّهُ وِرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ ۗ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۗ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَنْعَمُونَ مَا يَصُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا سَكَرُوا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾﴾ (البقرة: ١٠١ - ١٠٣)

« و هنگامی که فرستاده‌ای (محمد نام) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه (اوصافش با نشانه‌هایی که در کتابهایشان بود و) با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند (و اوصاف محمد را از کتابهای خود زدودند. انگار در کتابهایشان چیزی درباره او نیامده است و) گوئی آنان (چیزی از اوصاف چنین پیغمبری) نمی‌دانند. و (گروهی از احبار یهود) به آنچه شیاطین صفتان و گناه پیشگانشان درباره سلطنت سلیمان (به هم می‌بافتند و بر مردم) می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند. (چه گمان می‌بردند که سلیمان پیغمبر نبوده و بلکه جادوگر بوده است و با نیروی سحر، پریها و پرنندگان و بادها را به زیر فرمان خویش در آورده است و لذا شاه جادوگر کافری بیش نبوده است). و حال آن که سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده و) کفر نورزیده است، و بلکه (این) شیاطین صفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیده‌اند. (زیرا چنین سخنانی را به هم بافته و به پیغمبر خدا سلیمان افتراء بسته و به جای دستورات آسمانی، به مردم

جادو و (خرافات و از آثار بجا مانده) آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که طریق سحرکردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این که پیشاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو (و آنچه به تو می‌آموزیم، به آشوب و کفر منتهی می‌گردد. آن را بشناس و خویشتن را از آن به دور دار. لیکن مردم نصیحت نپذیرفتند و از آموخته‌هایشان سوء استفاده کردند). از ایشان چیزهایی آموختند (و در راهی از آن استفاده کردند) که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکنند. (آری این شیطان صفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیدند، چون این گونه یاوه‌گوییها و افسانه‌سراییهای گذشتگان را بهم بافتند و آن را وسیله‌ی آموزش جادو به یهودیان کردند) و حال آن که با چنین جادوی (خویش) نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر این که با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمتهایی را فرا می‌گرفتند که برایشان (از لحاظ دنیا و آخرت) زیان داشت و بدیشان سودی نمی‌رساند. و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته (و آن را پیشه‌ی خویشتن ساخته‌اند) اگر می‌دانستند (و علم و دانشی می‌داشتند). و اگر آنان ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌کردند (پروردگار پاداش نیکی بدانان می‌داد و چنین) پاداشتی که نزد خدا (محفوظ) است بهتر (از افسانه‌ها و بد نهادیها) است، اگر (علم و دانشی می‌داشتند و) می‌دانستند».

چون این آیات شامل عمده‌ی احکام مربوط به سحر در کتاب خداست مشتاقم به شرح و تفسیری از آن دست بیازم.

نخست: شان نزول

خداوند قانون پاک و مبارکی که شریعت تورات بود به سوی بنی اسرائیل فرستاد، اما آنها آن را ترک کرده و به کناری نهادند و به سحر و جادو که آنها را برده‌ی شیطان می‌کرد، روی آوردند و چون شریعتی که خداوند بر پیامبر ﷺ خاتم فرستاده به میان آمد و به گوششان رسید، به گمراهی خود در پی سحر روگردانی از

وحی آسمانی ادامه دادند و ادعا کردند که سلیمان پیامبر از طریق سحر جن و انس و پرنده‌گان و باد برایش مسخر شده بود، لذا خداوند در سرزنش و نکوهش آنها این آیات را فرو فرستاد از کفر و گمراهیشان پرده برداشت و بنده و پیامبر خود سلیمان را از تهمتی که آن گمراهان به او زده بودند میرا کرد.

ابن جوزی می‌گوید: «در سبب نزول این آیات دو نظر هست:

نخست آنکه یهودیان هر چیزی درباره‌ی تورات از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند جواب می‌داد.»

از جادو پرسیدند و با او از در جدال در آمدند و چنان بود که این آیات فرو فرستاده شد. این نظر ابوالعالیه است.

دوم آن که هنگامی که در قرآن از سلیمان یاد شد یهودیان مدینه گفتند از محمد ﷺ در شگفتیم که پسر داوود را پیامبر می‌پندارد! به خدا او تنها یک ساحر بیش نبود!

لذا این آیات فرود آمد. ابن اسحاق این نظر را بیان کرده است.^۱

دوم: تفسیر و تبیین

ضمیر(هم) در (جاءهم) به اهل کتاب بر می‌گردد که خداوند در این سوره بسیاری از معایب‌شان را آشکار کرده است. آنها گمان می‌کردند همان ملت برگزیده و رستگارند و اهل علم و کتاب آسمانی.

لذا می‌بایستی به سوی ایمان آوردن به محمد- هنگامی که به پیامبری مبعوث شد- می‌شتافتند، چرا که او به سوی آنها مبعوث شده بود همان طور که به سوی دیگران نیز و نیز به خاطر این که کتابشان به آنها امر کرد که او را تصدیق کنند و به او ایمان بیاورند و پیشاپیش ویژگی‌های آن پیامبر برگزیده (محمد) را به اطلاع آنها رسانده بود. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي

التَّورَةِ وَالْإِنجِيلِ ﴿اعراف: ۱۵۷﴾ «آنهایی که از پیامبر برگزیده‌ی امی که در کتاب خود تورات و انجیل هست پیروی می‌کنند».

اما با وجود این همه دلیل و برهان در لشکر مقابل او یعنی کفر ایستادند و از او روی برتافتند و کتاب خدا را که به پیروی از این رسول کریم دستور داده بود، دور انداختند و دنبال سحر و جادویی افتادند که شیاطین یا آن دو فرشته در بابل آورده بودند.

نکره آمدن (رسول) در آیه برای بزرگداشت و گرامیداشت (تفخیم و تعظیم) است و تقدیر آن چنین است (لما جاءهم رسولٌ عظیمٌ کریمٌ).

و (من عندالله) جار و مجرور متعلق به صفت محذوف رسول است، یعنی (رسولٌ کائنٌ من عندالله) و (مصدق) صفت دیگری است برای رسول. دلیل این که تأیید و تصدیق کننده‌ی چیزی است که با آنها هست، این است که به آنها خبر داده که تورات راست می‌گوید و این که از جانب خدا نازل شده و هر چه درباره‌ی یکتاپرستی و اصول دین و اخبار ملت‌ها و پند و اندرز در آن است، صادق است و هر چه از پیچیدگی‌ها و نکته‌های بغرنج تورات از او می‌پرسیدند، روشن می‌کرد.

گویند تصدیق تورات از جانب پیامبر با نازل شدن قرآن و مبعوث شدن خودش به همان توصیفی که تورات بیان کرده، تحقق یافته است، چرا که وجود پیامبر و صفات و ویژگی‌های او مطابق است با صفاتی که تورات خبر داده است و اگر چنانچه پیامبر ﷺ به این هیأت و به این ترتیب نمی‌آمد، پیشگویی تورات دروغ از آب در می‌آمد. اما صحیح آن است که هر دو معنی درست و منظور است.

اصل (نبد) در زبان عربی، انداختن است. به همین خاطر بچه‌ی سرراهی (لقیط) را (منبوذ) و خرما و کشمش را که در آب می‌ریزند نیز می‌گویند. و مقصود از نبد در این آیه رویگردانی آنها از چیزی است که کتابشان دستور داده و آن پیروی از پیامبر و ایمان به او و عمل به کتابی است که آورده است. سدی می‌گوید: «تورات را رها کرده و نوشته‌ی آصف و سحر و جادوی هاروت و ماروت را برگرفتند» شعبی نیز گفته است: تورات در میانشان بود، آن را می‌خواندند ولی عمل به آن را رها کرده بودند. سفیان ابن عیینه می‌گوید: آن را در حریر و

دیباچ می گذاشتند و با طلا و نقره آراسته بودند، اما حلالش را حلال نمی دانستند و حرامش را حرام نمی شمردند، به آن عمل نمی کردند و نبذ (دور انداختن و رها کردن) چنین است.^۱

خداوند این کارشان - رها کردن کتاب خدا و روی گردانی از آن- را به حال کسی تشبیه کرده است که چیزی را که نمی خواهد یا آن را بی ارزش می داند، پشت سر می اندازد. قرطبی می گوید: «این مثلی است برای کسی که چیزی را بی ارزش بشمارد لذا به آن عمل نمی کند، عربها می گویند: «اجعل هذا خلف ظهرک و دبراً منک و تحت قدمک» یعنی رهائش کن و از آن روی بگردان و پشت سر بینداز. خداوند بزرگ فرموده:

﴿وَأَتَّخِذْهُمُ وِرَاءَ كُمِ ظَهْرِيًّا﴾ (هود: ۹۲) «آن را پشت سرتان انداختید».

استاد سید قطب می گوید: «کتاب خدا را پشت سر انداختند، یعنی آن را انکار کردند و عمل به آن را نادیده گرفتند و آن را از میدان اندیشه و زندگی خود دور کردند. این تعبیر تصویرگر این معنی را از دایره‌ی ذهن به دایره‌ی حس منتقل می کند این کارشان را در خیال با حرکتی مادی نشان می دهد و این رفتار را به شکلی زشت و توهین آمیز به تصویر می کشد که نافرمانی و انکار از آن می بارد و نشان سبک سری حماقت بر پیشانی دارد سرشار از بی ادبی و بی شرمی است. این تعبیر قرآنی دست خیال را باز می گذارد تا این حرکت خشم آلود، حرکت دستان در حالی که کتاب خدا را پشت سر می اندازد تصویر کند».^۲

جمله (كأهم لا يعلمون) در محل نصب حال است، یعنی آن را دور انداختند در حالی که مانند کسی بود که نمی داند «در تورات دستوراتی به پیروی از محمد و تصدیق او هست و این از جانب خدای تعالی خبر دادن از این است که آنها آگاهانه و با شناخت، حقیقت را انکار کردند و با فرمان خدا به ستیزه برخاستند، لذا با وجود اطاعت از دستور خدا با آن مخالفت کردند».^۳

۱- تفسیر قرطبی، ۴۱/۲.

۲- فی ظلال القرآن، ۹۵/۱.

۳- تفسیر طبری، ۴۴۲/۱.

در آیهی ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ﴾ (بقره: ۱۰۲) (تتلوا) فعل مضارع به معنای ماضی است یعنی خواندند. تتلوا دو معنی دارد: یکی پیروی مانند: «تلوثُ فلاناً» یعنی پشت سرش راه افتادند و ردش را گرفتند. خداوند فرموده ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ﴿۱﴾ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا ﴿۲﴾﴾ (شمس: ۱ - ۲) «سوگند به خورشید و برآمدنش و سوگند به ماه که به دنبال آن آید». یعنی به دنبال آن آمد. معنی دوم که بیشتر در کتاب خدا آمده: خواندن و بررسی است، مانند ﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾ (بقره: ۱۲۹) «پروردگارا پیامبری در میان آنها بفرست که آیات تو را بر آنها بخواند».

و ﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ (بینه: ۲) «فرستاده‌ای از جانب خدا که صحیفه‌های پاک را بر می‌خواند».

و هیچ روایت درستی به ما نرسیده که نشان دهد شیاطین در آن زمان چگونه سحر می‌خواندند، (اما روایتی که در کتب تفسیر فراوان آمده و چگونگی سحر خواندن شیاطین را بیان می‌کند، صحیح نیست) و همان نص قرآنی برای مثال دادن نکوهش یهود که کتاب خدا را پشت سر انداختند و از چیزی که شیاطین به آنها القا می‌کردند، پیروی کردند، کفایت می‌کند.

(علی) در این آیه به معنای (فی) است که این نکته در زبان عربی بسیار است، همان طور که (فی) به جای (علی) می‌آید، مانند آیهی ﴿وَلَا صَلَّيْنَاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ (طه: ۷۱) «شما را بر شاخه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم» که (فی) در این جا به جای (علی) آمده است.

با جملهی (و ما کفر سلیمان) خداوند پیمبرش سلیمان را از تهمتی که یهود به او زده بودند تبرئه کرد، چرا که آنها گمان می‌کردند سلیمان ساحر بوده و جن و انس و پرنده با سحر مطیع او شده و باد زیر فرمان او در آمده بود. پیداست که یهود همیشه تلاش می‌کردند که زشتیها و گناهی را که دارند توجیه کنند و یکی از روشهایشان برای این منظور این بود که لکه‌ی این گناهان بزرگ را به پیامبران و فرستادگان بچسبانند، مثلاً می‌گفتند: لوط با دو دخترش زنا کرده و یکی از پسران

یعقوب به برادر خود خیانت کرده و سلیمان جادوگر بوده است. انگار می‌خواستند بگویند اگر این اعمال و رفتارها از ما سر بزند، گناهی بر ما گرفته نخواهد شد، چرا که پیامبران الهی هم چنان گناهان بزرگی مرتکب شده‌اند و چه بسا پندار دیگرشان درباره‌ی اینکه خداوند شهوت را بر دو فرشته هاروت و ماروت چیره کرده، لذا چون بر زمین فرود آمدند چندان طول نکشید که وارد چیزهایی شدند که خداوند حرام کرده بود، از همین قبیل باشد. اما خداوند پیامبران و فرستادگانش را از تهمت‌های یهود مبرا و آنها را با دروغ‌گویی‌ها و ادعاهایشان رسوا کرد.

صدیق حسن خان درباره‌ی این آیه می‌گوید: «خدا پیامبرش را از کفر مبرا کرد، پیشتر هیچ کس او را به کفر نسبت نداده بود، اما چون یهود او را به سحر نسبت دادند مانند این بود که او را به کفر نسبت بدهند، زیرا کفر لازمی سحر است»^۱

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «درباره‌ی مقصود این آیه اختلاف است، چرا که نقل است: سلیمان کتابهای سحر و کهنات را جمع و آن را زیر تختش دفن کرد و هیچ یک از شیاطین نمی‌توانست به تخت نزدیک شود. تا این که سلیمان وفات یافت و دانشمندانی که از این امر باخبر بودند رفتند و پراکنده شدند. شیطان در هیأت انسانی آمد و به یهود گفت: آیا می‌خواهید گنج سلیمان را که همتا ندارد به شما نشان دهم؟ گفتند: آری، می‌خواهیم. گفت: پس زیر تخت را حفر کنید. آنها هم زیر تخت را کردند- در حالی که خود در کناری ایستاده بود- کتابها را پیدا کردند. به آنها گفت: سلیمان با اینها انس و جن را در کنترل خود داشت. از آن پس شایع شد که سلیمان ساحر بوده است و هنگامی که قرآن از سلیمان یاد کرد و اسمش در قرآن در شمار پیامبران آمد، یهود انکار کردند، گفتند: او ساحر بوده است. سپس این آیه نازل شد، طبری و دیگران این خبر را از سدی نقل کرده‌اند و از سعید بن جبیر با سند صحیح روایتی همانند این آمده است، از عمران بن حارث از ابن عباس معنایش نقل شده است. از ربیع بن انس نیز نظیر این خبر نقل شده، اما گفته است: شیاطین سحر را نوشتند و زیر تختش دفن کردند و چون سلیمان مرد بیرونش آوردند و گفتند: این همان علمی است که سلیمان از مردم پنهان

۱- الدین الخالص، ۲/۲۲۴.

می‌کرد. این خبر از محمد بن اسحاق چنان روایت شده که آنها انگشتری مانند انگشتر سلیمان ساختند. کتاب را با آن مهر کردند و عنوانش را چنین نگاشتند: «این کتاب را آصف بن برخیا به پادشاه سلیمان پسر داود نوشته که سرشار از ذخایر و گنجهای دانش است». سپس دفنش کردند. و ادامه‌اش را مانند آن چه اشاره شد آورده است. از عوفی از ابن عباس هم نظیر روایت سدی نقل شده است اما گفته است: وقتی که کتابها را پیدا کردند، گفتند: اینها را خداوند بر سلیمان نازل کرده و او از ما مخفی کرده است. همچنین با سندی صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده و گفته است: در روزهای بیماری سلیمان، شیاطین رفتند و نوشته‌هایی آمیخته با سحر و کفر تهیه کردند و زیر تخت او دفنش کردند و پس از مرگ سلیمان آن را بیرون آوردند و برای مردم خواندند، ابن حجر نهایتاً می‌گوید: گزیده‌ی آنچه در تفسیر این آیه آمده، این است که از آنچه شیاطین می‌خواندند پیروی کردند»^۱.

فرموده‌ی خداوند ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ﴾ (بقره: ۱۰۲) «اما شیاطین کفر ورزیدند، به مردم سحری و آنچه در بابل به دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، می‌آموختند». ابن عامر و حمزه و کسائی (و لکن) را (و لکن) با تخفیف نون و رفع نون (الشیاطین) خوانده‌اند، و بقیه (ولکن) با تشدید نون و نصب (الشیاطین) خوانده‌اند، و البته هر دو قراءت درست است.^۲ و ابن عباس و حسن و سعید بن جبیر و زهری (الملکین) با کسر لام خوانده‌اند^۳ و منظور از آنها داود و سلیمان، یا دو نفر از آدمیان است.

طبری پس از اشاره به این قراءت (اخیر) می‌گوید: «در میان صحابه و تابعین و قاریان ممالک مختلف اجماع بر نادرستی این قراءت است»^۴.

۱- فتح الباری، ۲۲۳/۱.

۲- حجه القراءات: ۱۰۹؛ زاد المسیر، ۱۲۲/۱.

۳- زادالمسیر، ۱۲۲/۱.

۴- تفسیر طبری، ۴۵۹/۱.

اهل علم در مورد بابل که در این آیه آمده، اختلاف نظر دارند، که کدام است؟ و کجاست؟ قرطبی به این اختلاف پرداخته است، می‌گوید: «بابل به خاطر تأنیث و تعریف و عجمی بودن غیرمنصرف است و آن یکی از ناحیه‌های زمین است. گویند عراق و بالاتر از آن است. ابن مسعود به اهل کوفه گفته است: شما در میان حیره و بابل قرار دارید. قتاده نیز گفته: بابل سرزمینی است از نصیبین تا رأس العین. گروهی نیز گفته‌اند: در مغرب (مراکش) است، البته ابن عطیه این نظر را ضعیف می‌داند. گروهی دیگر معتقدند: کوهی است در نهاوند. از دیگر سوی در نامگذاری بابل هم اختلاف است. بعضی گفته‌اند: آن جا را بابل نامیدند زیرا هنگامی که کاخ نمرود فرو ریخت مردم به تبلبل (اختلاف در حرف زدن) افتادند. برخی دیگر چنین گفته‌اند: به این نام خوانده شده، چون خداوند وقتی خواست زبانهای آدمیان مختلف باشد، بادی برانگیخت که آنها را از جاهای مختلف در بابل گرد آورد و خداوند این بلبله یا جدایی را در زبانهایشان انداخت و همان باد آنها را در ممالک گوناگون پخش کرد. بلبله به معنای اختلاف و فرق است. خلیل آن را چنین معنا کرده است. ابوعمر بن عبدالله گفته: از جمله خلاصه‌ترین سخنها آن است که در بلبله (با معنی مذکور) گفته شد و زیباترینش روایتی است از داود بن ابی هند از علیا بن احمر از عکرمه، از ابن عباس که نوح وقتی به دامنه‌های کوه جودی فرود آمد روستایی بنا نهاد و آن را ثمانین (هشتاد) نام گذاشت، تا روزی فرا رسید که تعداد زبانهای آن جا به هشتاد زبان رسید که یکی از آنها ربان عربی است. مردمان آن جا زبان همدیگر را متوجه نمی‌شدند»^۱.

اما درباره‌ی بابل درست این است که شهری بوده در عراق بر ساحل رودخانه‌ی فرات و در زمان خود بزرگترین شهر دنیا بود، هرودوت^۲ بزرگ تاریخ نگاران در آن زمان این شهر را به بزرگی، فراوانی دانشها و فنون که از جمله‌ی آن جادو و اخترشناسی بوده، وصف کرده است.

۱- تفسیر قرطبی، ۵۳/۲.

۲- جهانگردی یونانی بود که در سالهای ۴۷۴-۴۲۵ پیش از میلاد زیسته است

هنوز با وجود گذشت قرن‌ها در عراق سحر و ساحری به وضوح دیده می‌شود، بدرالدین شبلی می‌گوید: امام مالک شنیده است که عمر بن خطاب قصد کرده به عراق برود، کعب الأحبار به او گفته است: «ای امیرالمؤمنین، به آن جا نرو $\frac{۹}{۱۰}$ سحر و بدی در آن سرزمین است».

بدرالدین این خبر را به امام مالک در موطایش نسبت داده است و گذشته از این تاریخ نویسان حکایتها و افسانه‌ها و داستانهای بسیار خیالی از بابل ذکر کرده‌اند.^۱

اهل علم درباره‌ی (ما) در جمله ﴿وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ (بقره: ۱۰۲)

اختلاف نظر دارند که آیا (ما)ی موصول است یا نافیه؟

محمد بن جریر طبری معتقد است مای موصول و در این حالت معطوف است

به (ما) در ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَنَلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ﴾ (بقره: ۱۰۲) یعنی پیروی کردند از چیزی که شیاطین خواندند و چیزی که بر دو فرشته نازل شده، نیز عطف آن به سحر صحیح می‌باشد و معنایش این است که شیاطین به مردم سحر و آن چه بر آن دو نازل شده، می‌آموزند.^۲

گروهی از مفسرین از جمله قرطبی این نظر را در تفسیر آیه رد کرده‌اند، زیرا لازمه‌ی آن این است که خداوند سحر را بر ملائکه نازل کرده و آنها به مردم یاد می‌دهند و می‌گویند: قواعد شریعت این امر را بر نمی‌تابد. این گروه معتقدند (ما) نافیه و معطوف است (ما) در ﴿وَمَا كَفَرَ سَلِيمًا﴾ (بقره: ۱۰۲) و این چنین آیه ملائکه را از ادعاهای یهودیان مبنی بر اینکه ملائکه سحر را آموزش می‌دادند، مبرا می‌کند. همانطور که سلیمان را نیز از هر گزند دور می‌دارد. معنی آن چنین خواهد بود: سلیمان کفر نورزیده، و چیزی بر آن دو فرشته نازل نشده است.

اما این گروه با این تفسیر خود مشکلی پیدا می‌کنند، زیرا آیه‌ی «هیچ کس را آموزش نمی‌دادند مگر این که به او می‌گفتند ما تنها مایه‌ی امتحانیم پس کافر نشو»

۱- نگاه کنید به: معجم البلدان، یاقوت، ۳۰۹/۱.

۲- تفسیر طبری، ۴۵۹/۱.

و جمله‌ی «از آنها چیزی فرا می‌گرفتند که بی‌ن زن و شوهر جدایی می‌انداخت» به روشنی دلالت می‌کند بر وجود دو نفر که با وجود برحذر داشتن یاد گیرنده از آموختن، باز خود آموزش می‌داده‌اند و این که یاد گیرنده دانشش را که از آنها گرفته بود در زیان‌رسانی که آیه اشاره کرده به کار می‌گرفتند. این گروه در تأویل متن قرآن به بیراهه رفته‌اند و اظهار داشته‌اند در این آیه تقدیم و تاخیری هست و تقدیرش چنین است: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ﴾ (البقرة: ۱۰۲).

و إن شاء الله همان نظر نخست صحیح است، به چند دلیل:

نخست: این که اصحاب نظر دوم هاروت و ماروت را بدل از شیاطین گرفته‌اند و در علوم عربیه مقرر است که بدل باید مانند مبدل منه باشد، اما در این جا مثنی و مبدل منه جمع است و این البته ایرادی دارد که نمی‌توان کتمان کرد و قرطبی در توجیه اعراب هاروت و ماروت تکلف کرده است.

دوم: تقدیم و تاخیر در متن قرآنی آن هم با این شیوه‌یی که به معما و لغز نزدیکتر است، شایسته‌ی سبک قرآنی نیست - که به قله‌های بلند فصاحت و بلاغت رسیده است. شوکانی بر این گونه تفسیر تعلیقی آورده و گفته است: «به نظر من هیچ نیازی به این گونه پیچیدگی و کج راهی که مخالف با ظاهر و واقع می‌نماید، نیست».

آلوسی هم اظهار داشته است: «نباید کلام خداوند را که بالاترین درجه‌ی فصاحت و بلاغت است، حمل بر چیزی کرد که پایین‌تر و نازل‌تر از آن است، که این کار تحریف کتاب خدا و کاستن از مقام و ارزش والای آن است و زیان کم مایگی زیاد و بی‌شمار است».

سوم: چطور ممکن است هاروت و ماروت دو شیطان باشند، سپس کسی را که آمده سحر یاد بگیرد نصیحت می‌کنند و به او می‌گویند: «ما البته مایه‌ی امتحان هستیم پس تو کفر نورز» در حالی که ما از شیطان جز یک چهره‌ی وسوسه‌گر به بدی ندیده‌ایم و هرگز نشنیده‌ایم که نصیحت‌گر و سفارش‌کننده به نیکی و مانع شر باشد».

متن قرآنی به روشنی بیان می‌دارد که خداوند سحر را بر دو ملک در بابل به قصد آزمایش و تجربه و امتحان پس دادن، نازل کرد، و پیداست که خداوند حق دارد هر طور که می‌خواهد بندگانش را بیازماید.

او ابلیس را که ریشه‌ی هر چه شر است، آفرید و بندگانش را از پیروی او منع کرد و برحذر داشت و لشکریان طالوت را با ننوشیدن از آب رودخانه آزمود. چه بسا حکمت نهفته در پس پرده‌ی این آزمایش، آگاهانیدن مردم در آن روزگار نسبت به این نکته باشد که سحر و جادو چیز بزرگی نیست که - آن گونه که بسیاری از مردم آن روزگار گمان می‌کردند - جز خواص و خردمندان کسی به آن دست نیابد، لذا خداوند آن دو فرشته را واداشت تا به مردم سحر بیاموزند و به آنها بفهمانند، هر کس می‌تواند ساحر بشود، اما ما شما را از سحر و جادو برحذر می‌داریم، زیرا سحر کفر است و خشم خدا را باعث می‌شود.

علامه ابن عربی به دو اشکال به وجود آمده در نظر آنهایی که نازل شدن سحر از جانب خدا و آموزش ملائکه را نفی می‌کردند، پاسخ داده و ابراز داشته است، «اگر بپرسند چگونه خدا باطل و کفر را نازل کرده است؟ در جواب می‌گوییم، هر گونه خیر و شر، فرمانبری و یا سرکشی و ایمان و کفری از سوی خدای تعالی نازل شده است. پیامبر ﷺ فرموده: «امشب چه گنجهایی گشوده شده؟ و خداوند چه بلاها و آزمایشهایی نازل کرده است!! صاحب‌خانه‌ها را بیدار کنید، چه بسا شخص در دنیا پوشیده و جامه به تن باشد اما در روز قیامت عریان!».

این چنین پیامبر ﷺ از فرود آمدن بلاها و آزمایشها بر مردم خبر داد.^۱ اگر بگویند: چگونه کفر را بر آن دو فرشته نازل کرد؟ در حالی که آنها هر چه دستور می‌گرفتند انجام می‌دادند و بدون سستی و تنبلی شب و روز تسبیح می‌گفتند، پس چطور درست است کلام کفرآمیز بر زبان برانند و آموزش بدهند؟ پاسخ این است که آنها در هنگام آموزش سحر به مردم، گناهکار نبوده‌اند، بلکه از خدا فرمان می‌بردند، چون آنها از سوی خداوند برای آزمایش و امتحان الهی بندگانش موظف به این کار بوده‌اند.

آلوسی می‌گوید: «این دو برای آموزش سحر به مردم به منظور امتحان الهی نازل شدند لذا هر کس آن را بیاموزد و آن را اجرا کند، کفر ورزیده و هر کس بیاموزد و از انجام آن اجتناب بورزد، بر ایمان، پایدار خواهد بود و خداوند اختیار دارد بندگانش را به هر وسیله‌ای بیازماید همان طور که قوم طالوت را با رودخانه در بوته‌ی آزمایش قرار داد».^۱

فتنه: به معنای آزمودن و به مصیبت گرفتار کردن است، مانند: «فَتِنْتُ الذَّهَبَ بالنَّارِ: طلا را با آتش آزمایش کردم» برای شناختن مرغوبیت یا بی‌ارزشی آن. هیچ کس نباید سحر بیاموزد و به دیگران یاد دهد با این ادعا که در این کار به آن دو فرشته اقتدا کرده است، زیرا خداوند آن دو را مکلف کرد که به آموزش دادن آن اقدام کنند، اما بندگا را از یاد گرفتن آن نهی فرمود. بدین سان نادرستی و ظلمی را که برخی شیادان کلاهبردار مرتکب می‌شوند، فاش می‌سازیم، آنها مرد را بدین وهم می‌اندازند که خود روحانیونی هستند به هاروت و ماروت اقتدا کرده و به مردمی که نوشتن را به آنها یاد می‌دهند، می‌گویند: توصیه می‌کنیم این مطلب را برای کشاندن زنی شوهردار به عشق مردی غیر از همسرش ننویس؟ و برای زن یا شوهری ننویسی که دیگری را دوست نداشته باشد؟ و توصیه می‌کنیم این فواید را به مصلحت‌هایی مانند ایجاد دوستی بین زوج درگیر و جدایی بین دو عاشق نابه‌کار اختصاص بدهی. آنها چنین سخنانی را بدین منظور به کار می‌گیرند که به مردم بفهمانند دانش‌هایتان الهی و پیشه‌هایشان روحانی است و خود نیز نیتی خالصانه دارند!^۲

درباره‌ی داستان هاروت و ماروت احادیث و آثار زیادی آمده است، گُلب آن چنین است: آنها دو فرشته بودند که به زمین فرود آمده‌اند، سبب آمدنشان این بوده که خداوند وقتی گناهکارهای بنی آدم را به اطلاع فرشتگان و ملائک رسانید، از گناهان و سرپیچیشان از فرمان خدا - با وجود نعمتهای فراوانی که خداوند به آنها

۱- روح المعانی، ۳۴۰/۱.

۲- مختصر تفسیر المنار، ۸۳/۱.

ارزانی داشته بود- در شگفت آمدند. خدا هم به آنها گفت: اگر شما هم به جای آنها بودید، همان طور عمل می کردید.

گفتند: سبحان الله! این شایسته‌ی ما نیست!

به همین منظور خداوند به آنها دستور داد از بین خود دو فرشته را انتخاب کنند تا به زمین بروند آنها هاروت و ماروت را برگزیدند و به زمین فرود آمدند. خداوند همه چیز را برای آنها حلال کرد به این شرط که در مقابل آنها به خدا شرک نوزند، دزدی و زنا نکنند، شراب ننوشند و خون کسی را که خداوند حرام کرده بیهوده نریزند. پس از گذشت مدتی که به امر قضاوت در میان مردم مشغول بودند، زنی که با شوهرش دعوا کرده بود، پیش آنها آمد، اسمش به عربی زهره و به فارسی فندرخت بود، موقعیت و مهر آن زن به دلشان نشست از او تقاضا کردند، اما او امتناع ورزید مگر این که بت پرست شوند و شراب بنوشند. آن دو فرشته‌ی تازه به زمین آمده شراب نوشیدند و بت پرستیدند و با زن به توافق رسیدند، و رهگذری را که در راه دیدند از ترس این که مبادا راز آنها را فاش کند، کشتند. و به زن سخنانی آموختند که هر کس بر زبان بیاورد به آسمان عروج می‌کند، او هم گفت و عروج کرد، اما بعد فراموش کرد که برای پایین آمدن چه بگوید، لذا مسخ و تبدیل به یک ستاره شد.

کعب (الأخبار) می‌گوید: به خدا قسم آن دو فرشته همان روزی را که فرود آمده بودند، به شب نرساندند، که تمام مواردی را که از آن نهی شده بودند مرتکب شدند، ملائکه ازین امر بسیار متعجب شدند، از آن پس هاروت و ماروت نتوانستند به آسمان برگردند، لذا به آموزش سحر روی آوردند.^۱

اما این داستان که مفسرین هنگام تفسیر این آیه می‌آورند، درست نیست، قاضی عیاض می‌گوید: ای بزرگوار! بدان که آن چه روایتگران درباره‌ی داستان هاروت و ماروت می‌گویند و مفسرین آن را نقل می‌کنند، و نیز آن چه از علی و ابن عباس در تأویل آن روایت شده، نه درست و نه نادرست آن از پیامبر ﷺ روایت نشده است و اساساً چیزی نیست که به قیاس گرفته شود و مواردی از آن

۱- تفسیر الماوردی، ۱/۴۲۱.

که در قرآن آمده مفسرین در معنایش اختلاف دارند، حتی بسیاری از پیشینیان گفته‌های برخی از آنها را انکار کرده‌اند، این روایات از نوشته‌ها و کتابهای یهود و افتراهایشان نشأت گرفته، همان طور که خداوند نیز در آغاز آیات بر آن تأکید کرده است.^۱

حقا ابن کثیر چه زیبا گفته، آن جا که پس از آوردن احادیث و آثاری که درباره‌ی داستان هاروت و ماروت آمده، بیان کرده است: «مجموع آن به تفصیل به روایتهای بنی‌اسرائیل بر می‌گردد، زیرا هیچ حدیث معلوم السند صحیح متصل به یک شخص راستگوی مورد اطمینان معصومی که از روی هوس سخن نگوید، وجود ندارد و داستان مختصراً بدون بسط و اطناب از سیاق قرآن قابل مشاهده است و ما به آن چه در قرآن آمده بر این اساس که خدا اراده کرده، ایمان داریم، اما در هر حال خدا به حقیقت وضع آگاهتر است.»^۲

ابن کثیر در جایی دیگر می‌گوید: «اما آن چه بسیاری از مفسرین درباره‌ی داستان هاروت و ماروت اشاره کرده‌اند که زهره زنی بوده و آنها او را به خود خوانده‌اند، اما او سر باز زده و تسلیم نشده مگر به این شرط که اسم اعظم را به او بیاموزند، آنها هم یاد می‌دادند و آن را بر زبان آورد، و در نتیجه در قالب یک ستاره به آسمان صعود کرد، این همه اسرائیلیها وضع کرده‌اند، هر چند کعب احبار آن را نقل و از گروهی از پیشینیان دریافت کرده است، و به عنوان حکایت و داستان‌گویی درباره‌ی بنی اسرائیل ذکر کرده‌اند.»^۳

قرطبی پس از ذکر برخی آثار و متون که درباره‌ی هاروت و ماروت ذکر کرده می‌گویند: «اینها همه ضعیف و از ابن عمر و مانند او بعید است، هیچ مورد از آن درست نیست، زیرا اصولی که درباره ملائکه که امین وحی خدا و سفیر او به سوی پیامبران و فرستادگانش هستند وجود دارد، این سخن را نقض می‌کند، آنها (ملائکه) از هیچ فرمان الهی سرپیچی نمی‌کنند و هر چه به آنها دستور داده شود

۱- نگاه کنید به: تعلیق محقق زاد المسیر، ۱۲۵/۱.

۲- تفسیر ابن کثیر، ۲۴۸/۱.

۳- البدایه و النهایه، ۳۷/۱.

انجام می‌دهند، سپس به بیان مطالبی پرداخته که مفهومی این است عقل وقوع چنین عملی از آنها را جایز می‌داند، اما وقوع چنین امر جائزی جز با گوش درک نخواهد شد و درست نیست»^۱ پایان کلام قرطبی.

آیا وجود هاروت و ماروت مختص به عصری بوده، سپس مأموریتشان به پایان رسیده یا این که وجودشان در طول سده‌ها ادامه داشته است؟

طبری در تفسیرش قصه‌یی از عایشه نقل می‌کند که نشان می‌دهد وجودشان ادامه داشته است وی می‌گوید: «ربیع بن سلیمان آورده است، ابن وهب برایمان تعریف کرد: ابن ابی زیاد در اخبارش می‌گفت: هشام بن عروه از پدرش، از عایشه همسر پیامبر روایت کرد که گفت: «زنی از اهالی دومه الجندل پس از وفات پیامبر پیشم آمد، رسول الله را می‌خواست، درباره‌ی چیزهایی از سحر که با آن روبه‌رو شده، اما به آن عمل نکرده بود، سؤال داشت».

عایشه برای عروه بازگو می‌کرد: ای خواهرزاده، وقتی فهمید رسول الله نیست تا دردش را تسکین دهد دیدم گریه می‌کند. چنان گریه می‌کرد که دلم به رحم آمد، می‌گفت: می‌ترسم زمان رهاییم گذشته و هلاک شده باشم. شوهری داشتم که ناپدید شد، پیرزنی نزد آمد، در این باره پیش او گلایه کردم، او گفت: اگر آن چه می‌گویم انجام بدهی، کاری می‌کنم بیاید و به پیشت باز گردد.

شب هنگام آن پیرزن با دو سگ سیاه آمد، خود بر یکی سوار شد و من هم بر دیگری، چندان طولی نکشید که وارد بابل شدیم، با دو مرد که از پا آویزان شده بودند، روبرو شدیم، پرسیدند چرا به اینجا آمدی؟ جواب دادم: آمدم سحر یاد بگیرم. گفتن: ما تنها مایه‌ی آزمایش هستیم، پس کفر نوز و برگرد. اما نپذیرفتم و گفتم: خیر. گفتند: به آن تنور برو و ادرار در آن کن. رفتم، ولی ترسیدم و آن کار را نکردم و به نزدشان برگشتم، گفتند: دستور را اجرا کردی؟ گفتم: آری. پرسیدند: پس آیا چیزی ندیدی؟ پاسخ دادم: چیزی ندیدم. گفتند: پس اجرا نکردی، به سرزمین خود برگرد و کفر نوز اما قبول نکردم، باز گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم: اما بدنم به لرزه افتاد و ترسیدم و برگشتم گفتم: به تحقیق که انجام

دام. پرسیدند: پس بگو چه چیزی دیدی؟ گفتم: هیچ چیز ندیدم. آنها هم دوباره گفتند: دروغ می‌گویی و این کار را نکرده‌ای، به مملکت برگرد و کافر نشو، تو بر سر کار خویش هستی من نیز دوباره از برگشت سرباز زدم. گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار بکن. رفتم اما این بار این کار را کردم، ناگهان دیدم اسب سواری با نقاب آهنی از من بیرون آمد، و به سمت آسمان تاخت تا آن جا که از جلو چشمانم پنهان شد، به طوری که دیگر او را نمی‌دیدم. نزد آنها برگشتم و گفتم: اجرا کردم. گفتند: چیزی دیدی؟ گفتم: سواری با نقاب آهنی که از من خارج شد و به آسمان رفت و از جلو چشمانم محو گشت، گفتند: اکنون راست گفתי آن چه دیدی، ایمانت بود که از تو بیرون رفت. برو.

به آن زن گفتم: به خدا هیچی نمی‌دانم و چیزی به من نگفتند، گفت آری، هر چه بخواهی انجام داده می‌شود، این دانه‌های گندم را بگیر و پخش کن من هم این کار را کردم و گفتم ظاهر شو، آن هم ظاهر گشت، و گفتم: درو کن، درو کرد، سپس گفتم: دانه را از ساقه و گل جدا کن، جدا کرد. آن گاه گفتم آن را خشک کن؛ خشکش کرد و گفتم: آن را به آرد تبدیل کن، دستور را انجام داد، و در نهایت از او خواستم آن را به نان تبدیل کند، از آن نان درست کرد. پس چون دیدم هر چه از او بخواهم انجام خواهد داد، بسیار پشیمان گشتم، به خدا ای ام المؤمنین، به خدا هرگز هیچ کاری نکرده و نمی‌کنم.^۱

این داستان درست نیست، و اساساً با متن قرآنی همخوانی ندارد، زیرا متن آشکارا می‌گوید هاروت و ماروت به طالب سحر پس از این که به او می‌گفتند کافر نشود، سحر یاد می‌دادند، این داستان به صراحت می‌گوید آنها به این زن چیزی یاد نداده بودند.

علاوه بر آن قرآن در این که آموزشی بوده، صریح است و این آموزش البته چنان است که باعث اختلاف و جدایی بین زن و شوهر می‌شود ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ (بقره: ۱۰۲) داستان به روشنی دلالت می‌کند بر

این که این زن از هاروت و ماروت چیزی یاد نگرفته که این آیه قرآن به آموزش آن به ساحر اشاره کرده باشد.

به فرض صحت داشتن داستان منسوب به عایشه، از کجا بدانیم که این زن در اظهار مدعایش راستگو است؟ چه، ممکن است آن چه او دیده باشد دو تفسیرگر شاید باشند که خواسته‌اند او را گمراه کنند، نیر محتمل است اصلاً دروغ گفته باشد و اتفاقی برایش نیفتاده باشد، همان طور که بعید نیست، از دشمنان اسلام باشد و با این قصه که ساخته و پرداخته، قصد گمراه کردن مسلمانان را داشته باشد، چه بسیار اندیشه‌ها و خرده‌ها که این داستان به جاده‌ی گمراهی انداخت و چه بسیار دلها که بر هم زد، و لا حول و لا قوه الا بالله.

جمله‌ی ﴿وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۱۰۲) یعنی با تقدیر و قضای الهی نه به فرمان او، ازیرا که خدای بلندمرتبه امر به زشتی و کار بد نمی‌کند، مردم را به آن دچار نمی‌سازد، این نظر ابن عربی است.^۱

این آیه همچنین به روشنی بیان کرده که هر چه خدا بخواهد، روی می‌دهد و هر چه نخواهد اتفاق نمی‌افتد، بر این اساس اگر خدا نخواهد، ساحر نمی‌تواند با سحرش بر چیزی تأثیر بگذارد، و این می‌تواند راهنمای‌ی باشد برای دل‌های بندگان تا معبود و آفریدگار خود را بخواهند نه کس دیگری، و بر او توکل کنند که اوست امید امیدواران و هیچ تکان و جنبشی جز به قدرت او نیست.

جمله‌ی ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ (البقره: ۱۰۲) یعنی یهود می‌دانستند - در آن چه خدا به آنها داده و با آنها پیمان بسته بود - که آنهایی که کتاب خدا را با سحر و جادو عوض کردند، در آخرت هیچ نصیبی نخواهند داشت. «منظور از شراء (خرید و فروش) در این جا عوض کردن است، یعنی کسی که کتاب خدا را با آن چه شیاطین می‌خوانند عوض کند».^۲

۱- احکام القرآن، ۳۱/۱.

۲- نیل المرام، صدیق حسن خان، ص ۲۲.

فصل سیزدهم مدعیان غیب

مبحث اول

تعریف غیب و بیان راز حرص مردم به شناخت آن

مطلب اول: تعریف غیب

غیب در زبان عربی چیزی است که از چشمان پیدا نباشد. ابن اعرابی غیب را چنین تشریح کرده: غیب آن است که پیدا نیست، هر چند در دل حضور داشته باشد.^۱ اما حقیقت این است که غیب تنها به آن چه از چشم پیدا نیست خلاصه نمی‌شود، بلکه آن است که به کلی با هیچ یک از حواس انسان قابل درک نباشد. بنابراین غیب چیزی است که برای فهم و درک آن نمی‌توانیم بر حواس پنجگانه تکیه کنیم، لذا دریافت نتایج از مقدمات آن و شناخت مسببات از اسباب آن به شیوهی استدلال و قیاس غایب به حاضر، و ناپیدا به پیدا وارد در حوزهی آن نیست، مانند اطلاع از درمان بیمار پیش از حاصل شدن آن وقتی معالجه را مفید و کارآمد بدانیم و نیز مانند فراوانی میوه‌های زمین وقتی گیاهان و درختها را شکوفا و آماده ببینیم، و یا سقوط و نابودی ملتی اگر ببینیم فرزندان آن پراکنده‌اند و در هرزگی و رفاه فرو رفته و از تلاش و کار به دورند، تمام این موارد از دایرهی دانش غیب یا پیشگویی غیب بیرون است.^۲

۱- لسان العرب، ۱۰۳۳/۲۰؛ بصائر ذوی التمییز، ۱۵۲/۴.

۲- التنبؤ بالغیب، ۵.

مطلب دوم: حرص انسان به شناخت امور غیبی

پژوهشگران تاریخ بشر و روان انسان دریافته‌اند که انسان حرص بسیار زیادی در دستیابی به غیب و جهان ناشناخته دارد علامه ابن خلدون در این باره می‌گوید: «بدان! که از ویژگیهای درونی انسان نگرش به عاقبت کارها و شناخت چیزهایی که برایشان اتفاق می‌افتد مانند زندگی و مرگ، خیر و شر، و به ویژه حوادث عمومی مثل اطلاع از باقیمانده‌ی دنیا و عمر دولتها و تغییر آن است، چشم دوختن و کنجکاوی به این مسایل در سرشت بشر است و بر آن آفریده شده‌اند، به همین خاطر می‌بینیم که بسیاری از مردم به اطلاع یافتن از اینها در خواب پناه می‌برند»^۱.

مطلب سوم: فرستادگان الهی در رسالت‌هایشان این خواهش درونی بشر را پاسخ داده‌اند

شریعت‌ها و آیین‌های الهی و فرستادگان از سوی خدا این گرایش بشری را اشباع کرده‌اند. درباره‌ی جهان نادیدنی که قرآن آن را عالم الغیب نام نهاده برای مردم صحبت کرده‌اند. پروردگار از خودش و نامهایش و ویژگیها و کارهایش برایشان گفته است، همانطور که از دنیای ملائکه و جهان جن سخن گفته است، مفصلاً از مرگ و سكرات آن، از قبر و سؤال و ترس آن و از رستاخیز و بهشت و دوزخ برای مردم سخن رانده است.

پروردگار عالمیان را از بسیاری از رویدادهایی که در آینده بر روی همین کره‌ی خاکی اتفاق می‌افتد آگاه کرده است، مانند موسی و عیسی که از جانب او مژده‌ی آمدن پیامبر ما محمد ﷺ را پیشاپیش داده‌اند:

هر پیامبری امت خویش را از فسیح دروغگو (که در آخر الزمان ظهور می‌کند) ترسانده و برحذر داشته است. در حدیثی که بخاری از عبدالله ابن عمر باز می‌گوید، گفته: پیامبر خدا برخاست و خدا را به آن چه شایسته‌ی اوست ستایش کرد، سپس از دجال نام برد و گفت: «إِنِّي أَنْذِرْكُمْوه و ما من نبی الا أَنْذِرُهُ قومُهُ، و

لكنی سأقول فیہ قولاً لم یقله نبی لقومه إنه أعمور و إن الله لیس بأعمور: من به شما نسبت به او هشدار می‌دهم، تمام پیامبران ملت خود را از او برحذر داشته‌اند، اما من چیزی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری پیش از من به مردمش نگفته او یک چشم ندارد و خداوند اینطور نیست).^۱

در صحیحین از انس روایت شده که پیامبر فرمود: (ما بعث نبی إلا نذر أمتة الأعمور الكذاب إلا إنه أعمور و إن ربكم لیس بأعمور و إن بین عینیة مکتوب کافر: هر پیامبری که فرستاده شده امتش را از آن یک چشم دروغگو ترسانده، پس بدانید که او یک چشم دارد و پروردگار شما این طور نیست و بر پیشانی او نوشته شده کافر).^۲

هر کس در امور غیبی که قرآن خبر داده و رسول خدا ما را از آن باخبر کرده، دقت نظر به خرج دهد، در می‌یابد، که مقدار بسیار زیادی روایت و اخبار در این باره هست. و بنده مقدار متناسبی از این اخبار را در کتابم «القیامه الصغری: قیامت کوچک» گرد آورده‌ام.

از جمله این اخبار درست یکی آن بود که روم به زودی ایرانیان را در چند سال آینده شکست خواهند داد و نیز نشستن ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر تخت خلافت پس از پیامبر و پا در میانی و اصلاح حسن بن علی پسر ابوطالب بین دو گروه درگیر، و به دست گرفتن حکومت توسط بنی‌امیه.

از دیگر خبرهای پیش گفته نشانه‌ی قیامت است مانند: دود، ظهور دجال، آتشی که در آخرالزمان بیرون می‌آید و مردم را به محشر گرد می‌آورد، بیرون آمدن چهارپا و برآمدن خورشید از مغرب.^۳

به چنین خبرهایی باید ایمان داشت، زیرا از جانب خداوند که به همه چیز علم دارد اعلام شده است و او مؤمنانی را که به غیب و خبرهای گفته شده از جانب

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب ذکر الدجال، نیز فتح الباری، ۹۰/۱۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ذکر الدجال، فتح الباری، ۹۱/۱۳. صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب ذکر الدجال و صفه ما معه، ۲۴۸/۴، شماره‌ی حدیث: ۲۹۳۳.

۳- بنگرید به کتاب ما: القیامه الصغری.

خدا یا پیغمبرش باور دارند ستوده است: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَسْمَعُونَ الْكَلِمَ الَّتِي تُرْسَلُ فِيهَا هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (۱) «این همان کتاب است و هیچ شکی در آن نیست، مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است آنهایی که به غیب ایمان دارند».

شیوه‌ی دست‌یابی فرستادگان به غیب

روشی که خداوند فرستادگان و پیامبرانش را از اخبار غیب و آیین‌ها و احکام باخبر می‌کند وحی است ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا﴾ (نساء: ۱۶۳) «ما به تو وحی کردیم، همان طور که به نوح و پیامبران پس از او وحی فرستادیم، نیز وحی کردیم به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، به داود هم زبور عطا کردیم».

و این امر (وحی) چنین بود که پیامبر یا فرستاده بدون این که صدایی بشنود، آن چه را که می‌خواست به او ابلاغ کند در درون خود می‌یافت، گاهی خداوند از پس پرده‌ایی با او سخن می‌گفت و گاهی هم فرشته‌یی به سویی می‌فرستاد تا آنچه را خدا به او سپرده بود، به پیامبر وحی کند. ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ﴾ (شوری: ۵۱) «هیچ بشری را این مقام و مرتبت نیست که خدا با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده، یا این که فرستاده‌یی الهی بفرستد و آن چه را که خدا خواسته به او وحی کند، خداوند بلند مرتبه و حکیم است».

در متون گوناگون چگونگی وحی فرشته به پیامبر ما ﷺ روشن شده است، فرشته‌ی وحی به سه حالت بر او نازل می‌شد:

۱- پیامبر ﷺ جبرئیل را به شکل اصلی خود که خداوند آفریده بود، می‌دید و وحی خدا را بر او القا می‌کرد، اما این حالت تنها دو بار برای پیامبر بزرگوار رخ داد.

۲- وحی مانند صدای زیر و بم زنگ بر پیامبر می آمد و بلافاصله جبرئیل از پیش پیامبر می رفت در حالی که آن چه را که گفته بود، پیامبر دریافت و فهمیده بود. وقتی جبرئیل در این حالت بر پیامبر وارد می شد، صورت پیامبر می درخشید، بدنش سنگین می شد و وحی در روز بسیار سرد بر او وارد می شد و از او جدا می گشت. در حالی که پیامبر غرق در عرق بود، و حاضران سروصدایی مانند سروصدای زنبور عسل به دور سرش می شنیدند، پیامبر ﷺ در هنگام نازل شدن وحی هیچ صحبت نمی کرد و در نهایت هنگامی که فرشته می رفت پیامبر تمام آن چه را بر او وحی کرده بود، دریافت و درک کرده بود.

۳- فرشته ی وحی در هیأت مردی بر او ظاهر می شد و با او به صحبت می نشست، هر آنچه می گفت پیامبر حفظ و فهم می کرد و این حالت ساده ترین و سبک ترین حالت های وحی بر پیامبر بود.^۱

مطلب چهارم: میزان توانایی انسان در شناخت غیب

بشر به خبرها و وقایعی از غیب های آینده که فرستادگان و پیامبران از آنها اطلاع داده اند قانع نشده و بسنده نکرده، بلکه خود برای پیدا کردن و شناخت غیب های آینده آستین بالا زده اند و گمان کردند برخی افراد بشر توانایی شناخت غیب را دارند. لذا در هر زمان و در هر سرزمین گروهی برخاسته و ادعا کرده اند قدرت شناسایی رویدادهای آینده و جهانهای ناپیدا را دارند.

از طرف دیگر پژوهشگران در این زمینه تأیید کرده اند که برخی مردم قدرتی دارند که به آنها امکان دیدن چیزها و رویدادهای نادیدنی را چه در زمان و چه در مکان می دهد و ملت این پدیده را وجود یک ویژگی و روح آنها که دورنگری روحی نام نهاده اند، می دانند.^۲

۱- در این باره بنگرید به کتاب ما: الرسل و الرسالات: ص ۵۹.

۲- التنبؤ بالغیب، دکتر احمد شتتاوی، ص ۱۲.

این البته درست نیست، کافی است بدانیم و دقت کنیم که بهترین و برترین افراد نسل بشر که پیامبران و فرستادگان الهی هستند، این ویژگی مزعوم را ندارند، خداوند به نماینده‌ی بهترین آفریدگان خود امر فرموده که این حقیقت را به مردم اعلام کنند: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ (اعراف: ۱۸۸) «بگو جز آن چه خدا بخواهد، اختیار هیچ سود و زیانی برای خود ندارم، و اگر از جهان غیب آگاه بودم، خیر و نیکیهای بسیاری برای خود می‌انباشتم و هیچ گزندی به من نمی‌رسید».

بنابراین آن چه پیامبران از غیب می‌دانند، خداوند به آنها گفته است و هرگز با توانایی و قدرت ذاتی خودشان نبوده ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (۱۳) «إِلَّا مَن أُرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ (۳۷) «لِيَعْلَمَ أَن قَدَّ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ (جن: ۲۶ - ۲۸) «او دانای غیب است، هیچ کس را بر آن آگاه نمی‌کند مگر فرستاده‌ایی که خود از آن خوشنود باشد که آن هم خود در پیشاپیش و پشت سر او مراقب است تا ببیند که رسالت پروردگارش را ابلاغ کرده است، او بر آن چه نزد آنهاست چیره و همه چیز را شمرده است».

دنیای غیب تنها به خود خدا اختصاص دارد: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: ۶۵) «بگو جز خدا هیچ کس در میان آسمانها و زمین از دنیای غیب آگاه نیست».

از مطالب غیبی آن چه خداوند هیچ کس حتی فرستادگان و پیامبران را بر آن مطلع نکرده، اموری است که خود به مفاتیح الغیب (اسرار غیب) از آنها یاد می‌کند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (أنعام: ۵۹) «کلیدها (اسرار) غیب نزد خود اوست و جز خودش کسی از آن باخبر نیست».

و مفاتیح الغیب همان است که در این آیه آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (لقمان: ۳۴) «تنها خداوند قیامت و زمان آن را می‌داند،

هم اوست باران فرو می باراند و می داند چه در رحمها وجود دارد، در حالی که هیچ کس نمی داند فردا چه کسب می کند و هیچ کس نمی داند کجا و در چه سرزمینی می میرد، خدا است دانای باخبر».

مبحث دوم کهنات و پیشگویی

مطلب اول: لقبها و عنوانهایی که به مدعیان غیب داده‌اند

مشهورترین کسانی که ادعای غیب و اطلاع از آن را دارند، کُهَّان (غیبگویان) هستند. عربها تمام کسانی را که مدعی غیبند کاهن می‌گویند.

ابن حجر هیثمی کاهن را این گونه معرفی کرده است «کسی است که از بعضی ناپیداها خبر می‌دهد و عده‌ایی از خبرهایش درست و بیشتر آن نادرست است و خود ادعا می‌کند جن به او خبر می‌دهد».

از برخی دانشمندان نقل است که کهنات «دست یازیدن به خبر دادن از غیب و ناپیداهاى آینده و ادعای داشتن علم غیب است و این که جن این خبرها را می‌دهد».^۱

ابن عابدین در این باره می‌گوید: «کاهن کسی است که مدعی شناخت و اطلاع از علم غیب است و آن به شیوه‌های گوناگون وقوع می‌یابد، به همین خاطر به چند نوع گوناگون تقسیم شده، مانند پیشگویی (عرافت) و رمالی و طالع بینی: طالع بین کسی است که با طلوع ستاره و غروب آن از آینده خبر می‌دهد و رمال آن است که با شن و رمل سرو کار دارد، پیشگو کسی است که مدعی است در میان جنیان دوستی دارد از آن چه اتفاق می‌افتد او را باخبر می‌کند».^۲

شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز چنین می‌گوید: « بغوی می‌گوید: پیشگو (عرّاف) کسی است که با مقدمه‌هایی که به کمک آن به شیء ربوده شده و جای چیز گمشده و مانند آن راهنمایی می‌کند، ادعا می‌کند همه چیز را می‌داند. برخی

۱- الزواجر، ۱۰۹/۲.

۲- حاشیه ابن عابدین، ۲۴۲/۴.

گفته‌اند همان کاهن است، کاهن کسی است که از غیبهای آینده خبر می‌دهد، نیز گفته‌اند کسی است که از آن چه در درون نهفته است خبر می‌دهد.

ابوالعباس ابن تیمیه می‌گوید: «پیشگو عنوانی است برای کاهن و طالع بین و رمال و کسانی مانند آنها که به آن روشها درباره‌ی شناسایی کارها و رویدادها صحبت می‌کنند».^۱

شیخ سلیمان شارح می‌گوید: «آن که ادعای دانستن چیزهایی از غیب و ناشناخته‌ها می‌کند، یا وارد در اسم کاهن است و یا شریک در معنی آن، که به او ملحق می‌شود و درست گویی خبر دهنده از برخی امور ناپیدا بعضی وقتها با مکاشفه است و برخی از آن از سوی شیاطین خبر داده می‌شود و با فال، راندن پرندگان (فال پرنده) و شن و خط کشیدن بر زمین و به عبارت دیگر با کهنات و طالع بینی و مانند آن انجام می‌گیرید و از جمله معلومات و دانشهای دوره‌ی جاهلی است... در تمام این موارد شخص، کاهن یا پیشگو یا چیزی که در این معنی گفته می‌شود و هر کس به آنها مراجعه کند و گفته‌هایشان را تصدیق کند، عاقبت تهدیدها دامن او را می‌گیرد».^۲

مطلب دوم: شیوه‌های کاهنان در شناخت غیب

پژوهشگران احوال مدعیان غیب را به دقت هر چه تمامتر بررسی کرده‌اند، و دریافته‌اند، آن چه خبر می‌دهند، یا چیزی است که اتفاق افتاده و سپری شده، و یا در آینده می‌آید. در حالت نخست که آن چیز اتفاق افتاده باشد، شناسایی و خبر دادن از آن کاری ممکن و در حد توان است و اصلاً دخلی به غیب ندارد، آنها جاسوسانی دارند که در میان مردم هستند و اخبار و رویدادها را برایشان می‌برند، سپس برای مردم بازگو می‌کنند، در نتیجه آن که از حقیقت امر باخبر نیست گمان می‌کند غیب می‌دانند.

۱- تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۶۰.

۲- تیسیر العزیز الحمید، ۳۶۱.

اما برخی از آنها را در شناسایی دزد و جای دزد، جن کمک می‌کند و به آنها خبر می‌دهند که فلان شخص که غایب است فردا یا پس فردا نزد آنها می‌آید و مواردی مانند آن علم به واقعیت و انتقال آن کاری است در حیز امکان و آسان. امروزه با اختراع تلفن و تلفکس و دیگر وسایل ارتباطی در این روزگار، دیگر جای شگفتی نیست.

از دیگر سو برخی کاهنان چنان زیرک و تیزهوشند که جوابهایی چند پهلو می‌دهند که احتمالهای عمومی دیگری از آن برداشت می‌شود و در پرتو آن می‌توان همه‌ی راههای احتمالی را تفسیر کرد. به طوری که نتیجه‌ی که شخص مراجعه کننده می‌گیرد، هر چه باشد، به نظر می‌رسد کاهن حقیقت را گفته است. به یک مثال ملموس و نزدیک در این مورد دقت کنید: مردی درباره‌ی پسر مریضش با یکی از این شیادان دروغگو مشورت کرد. وی به مرد گفت: پسرت به زودی راحت می‌شود و هنگامی که پسر فوت کرد، به پدر گفت: دیدی گفتم به زودی از درد و رنج‌هایش راحت می‌شود، در صورتی که اگر از بیماریش شفا می‌یافت، آن پاسخ نیز برای مرد در درستی نظر او قانع کننده می‌بود.

بسیاری از این پیشگوییهای کاهنان به گمان و تخمین و حدس متکی است و خداوند گاهی نیرویی برای بعضی مردم با وجود دروغ بسیار، در آن قرار می‌دهد، گاهی به استناد تجربه‌ها و عادت‌ها هم پیشگویی می‌کنند، مثلاً با توجه به آن چه روی داده است، به حادثه‌ی آینده اشاره می‌کنند.

اما خبرهایی که کاهنان بدون تکیه بر تجربه یا حدس و گمان از آینده می‌دهند و درست از آب در می‌آید، به کمک شیاطین است و در حقیقت آنهایی که شایسته‌ی نام کهانت هستند، همانها هستند که شیطان به آنها القا می‌کند.

مطلب سوم: رابطه‌ی کهان با شیطان و شیوه‌ی القای شیطان به آنها

پیشتر گفته شد کاهنان بنده‌ی شیطانند که خود را در قالب آنها در می‌آورد و به زبان آنها حرف می‌زند، شیاطین با این جانهای پلید که آلوده به شر و خباثت‌اند، خو گرفته و به آنها خشنودند.

خطابی می‌گوید: « کاهنان مردمانی تیزهوش و دارای روحی بدکار و اخلاق و سرشتی آتشین هستند، شیاطین به خاطر تناسبی که در این مورد بینشان هست و کمک به آنها با تمام قدرت خود، به آنها عادت کرده‌اند و کهانت در عصر جاهلیت به سبب قطع نبوت در میان عربها رایج بوده است»^۱.

مطلب چهارم: نمونه‌هایی از پیشگویی و فیبگویی

۱- کاهنان یونان و مصر

از جمله بزرگترین مراکز پیشگویی در دنیای قدیم مرکز (دلفی) در سرزمین یونان بود. یونانیها برای مشورت با کاهنان در کارها و نیتهایی که قصد انجام و عملی کردن آن را داشتند، به آنجا می‌رفتند. آنان معبد دلفی را بسیار گرامی می‌داشتند و قربانگاههای آن را غرق در هدیه‌ها و قربانیهای خود می‌کردند. آن مرکز میدانهای بزرگ زیادی داشت و با فواره‌ها و پرستشگاههای زیبا آراسته بود. یک استادیوم بزرگ و مرکز نمایش با شکوه در آن جا بود همراه با مجسمه‌های مرمی، برنزی و طلایی که بزرگترین هنرمند آن زمان تصویرهای آن را کشیده بود. مشهورترین زن کاهن دلفی (بیثا) نام داشت و از عاداتهای او این بود که برگهای درخت برگ بو را می‌جوید و از گازهایی که از درز سنگ زیر تختی که بر آن می‌نشست، بیرون می‌آمد، استشناق می‌کرد او وقتی از آب چشمه‌های (کاسوتس) می‌نوشید شبهه بیهوشی یا کمایی به او دست می‌داد و در آن حالت سخنانی بر زبان می‌آورد و در آن از رویدادهای آینده خبر می‌داد.^۲

یک مرکز قدیمی در یونان مرکز کهانت (دودودنا) در جنوب مقدونیه بود. این مرکز در میانه‌ی مرغزاری از درختان بلوط قرار داشت. مردم آن روزگار بر این اعتقاد بودند که نسیم و نوازش آن درختان در لابه‌لای خود خواست الهه (زیوس) و مشیت او را به ارمغان می‌آورد.

۱- فتح الباری، ۱/۲۱۷.

۲- التنبؤ بالغیب، ۱۹.

کاهنان شیاد به تفسیر سروصداهایی که از برگهای درختان بر می‌خواست می‌پرداختند و آن را پاسخ مورد نظر سؤالی به شمار می‌آوردند که در آن مرکز از سوی مراجعه کنندگان که از سراسر یونان برای اطلاع از آن چه تقدیر از آنها مخفی می‌دارد، آمده بودند، مثل باران بر سر آنها فرود می‌آمد.^۱

از مراکز مشهور کهنانت در دنیا مرکز (آمنون رع) در مصر بود، تاریخ این پرستشگاه آلوده به شرک به قرن پنجم پیش از میلاد بر می‌گردد، شیطان در آن جا لانه ساخته و تخم گذاشته بود. او در هیأت یک طیف به نمایندگی از خدا برای مردم ظاهر می‌شد و با آنها صحبت می‌کرد و به سؤالا گوش می‌داد و پاسخ می‌گفت. نقل است که اسکندر بزرگ هنگامی که به پرستشگاه (آمنون رع) در بیابان مصر رفت، آن طیف به سوی او بیرون آمد و خطاب به او گفت: «من به تو وعده می‌دهم که تمام سرزمین‌ها را به دست می‌آوری و همه‌ی دین‌ها تابع تو خواهند شد.»^۲

کاهنان ادعا می‌کردند به آنها وحی می‌شود، که البته این درست است، اما نه وحی خدایی، بلکه وحی ابلیسی و شیطانی. خداوند فرمود: ﴿شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ (الأنعام: ۱۱۲) «شیاطین انس و جن با فریبکاری گفتارهای آراسته به همدیگر وحی می‌کنند» و ﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَُوحِيَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ﴾ (أنعام: ۱۲۱) «شیطانها به دوستان خود وحی می‌کنند».

شیطان وقتی به آن کاهنان وحی می‌کرد- همان طور که از حالتشان نیز ملاحظه می‌شود- یکی از آنها بیهوش می‌شد، و عقل و خردش از سر می‌رفت و شروع به هذیان گفتن می‌کرد و در آن حالت بی‌هوشی صحبت می‌کرد، در حالی که آن که صحبت می‌کرد شیطان بود از زبان کاهن حرف می‌زد، و به هر چه از او پرسیده می‌شد، پاسخ می‌داد و هنگامی که آن کاهن به هوش می‌آمد نمی‌دانست چه سؤالی از او شده و درباره‌ی چه چیزهایی از او پرسیده‌اند، و نمی‌دانست در آن

۱- التنبؤ بالغیب، ۱۹.

۲- همان، ۳۹.

حالت بیهوشی چه جواب داده، بنابراین تمام این حالتها و آن چه تشریح شده با حالت فرستادگان الهی که از چگونگی وحی خدا به آنها و حالت آنها هنگام وحی صحبت کردیم، فرق دارد و مخالف هم هستند.

اولاً پیامبر ﷺ هرگز در هنگام پذیرش وحی صحبت نمی‌کند و خود وحی در بدنش می‌ماند طوری که جسمش سنگین می‌شود و پیشانی‌اش به عرق می‌نشیند، و پیدا است که این برخلاف حال کاهن است که صورتش زرد و بدنش ضعیف می‌شود، قوایش تحلیل می‌رود و در هنگام بیهوشیش حرف می‌زند و چون به هوش می‌آید نمی‌داند در آن حالت چه گفته است و درباره‌ی چه صحبت کرده است. احمد شنتناوی درباره‌ی حالتی که به کاهنان هنگام وحی دست می‌دهد، چنین می‌گوید: «گمان بر این بود که این نوع پیشگوییها نوعی هذیان است که در مراکز پیشگویی به کاهنان دست می‌داد، لذا زبانشان به حرکت می‌افتاد و سخنانی بر زبان می‌آوردند که از رویدادهای روزهای آینده خبر می‌داد. سقراط این هذیان را به یک بخشش آسمانی، و سرچشمه‌یی از بزرگترین نعمتهای موجود بین بشر تفسیر می‌کرد».^۱

سقراط در این نظرش صادق نیست، زیرا این حرف زدن القای شیطان است نه وحی خداوندی و نعمتی است که خداوند را به خشم می‌آورد و هرگز نعمت الهی نیست.

در دیار مصر همچنین پرستشگاه (هلیوپولیس) شهرت ویژه‌یی دارد. مردم از هر سو برای راهنمایی و مشورت با کاهنان در مهمترین کارهایشان به آن جا می‌آمدند و مشهور است که امپراتور رومانی (تراجان) پیش از اینکه در جنگ (بریش) شرکت کند، هیأتی برای مشورت با کاهنان درباره‌ی سرنوشت این جنگ به این مرکز فرستاد، تاریخ می‌گوید کاهنان بی‌صدا به این خواسته پاسخ دادند، به این ترتیب که شاخه‌ی شکسته‌ی انگوری را بدون هیچ گونه تعلیق یا شرحی، به

سوی (تراجان) فرستادند. این امپراطور در جنگ با یونان کشته شد و جسدش را به روم بردند.^۱

۲- کاهنان عرب

کاهنان پیش از اسلام در جزیره العرب پراکنده بودند، و در میان مردم عرب از پایگاه اجتماعی والایی برخوردار بودند، مردم برای چاره‌جویی و طلب راهنمایی در تنگناها و امور پیچیده به آنها پناه می‌بردند، ضمن این که از امور غیبی و رویدادهایی که در زمان آینده رخ می‌دهد، از آنها کسب اطلاع می‌کردند.

بخاری در صحیحش از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که: «نام طاغوت‌هایی که در جهینه از آنها قضاوت می‌خواستند یکی بود، در اسلم و در هر قبیله و هرکوی همین طور، کاهنانی بودند که شیطان در قالبشان درمی‌آمد».^۲ این کاهنان گذشته از آن چه ذکر شد، دست به عبادت و درمان بیماران هم می‌زدند، عربها این امر را به تحقیق در شعرشان به ثبت رسانده‌اند، یکی از شاعران عرب در این باره می‌گوید:

فقلتُ لعِرافِ الی‌مامه داوِنی فإِنکَ إِنْ داوِیَ تَی لَطِیْبُ

به پیشگوی یمامه گفتم مرا مداوا کن که اگر این کار را بکنی حتماً تو پزشکی.
شاعر دیگری چنین سروده است:

جعلتُ لعِرافِ الی‌مامه حکمَه و عِرافِ نِجدِ إِنْ هِما شَفَیانی

فقالا شَفاکَ اللهُ و اللهُ ما لَنا بما هملتَ مِنْکَ الصَّلوعَ یدانِ

به عراف یمامه و نجد اختیار دادم که اگر مرا شفا دهند، هر چه بخواهند، (فراهم کنم)، گفتند خدا تو را شفا بدهد: به خدا ما قدرتی بر آن چه در سینه‌ی تو هست، نداریم.

پیشگوی یمامه رباح بن عجله و پیشگوی نجد ابلق اسدی بوده است. البته کهانت و عرافت در میان عربها تنها منحصر به مردان نبود، بلکه زنان نیز به این کار دست زدند و از میان کاهنان زن عرب در عصر جاهلی اینها شناخته شده

۱- التنبؤ بالغیب، ۳۹.

۲- بخاری در حاشیه‌ی صحیحش آورده است، نیز نگاه کنید به فتح الباری، ۲۵۱/۸.

بودند: ظریفه الخیر کاهن حمیر، سلمی همدانیه، فاطمه دختر مَرّ همدانیه، عفراء حمیر و سجاح که این اخیر ادعای پیامبری کرد.
از مشهورترین کاهنان عرب در عصر جاهلی شق و سطح، خنافر بن توأم حمیری و سواد بن قارب دوسی بوده‌اند.

اخبار شق و سطح

شق به این اسم نامگذاری شده به سبب این که - چنان که می‌گویند - مانند نیمه‌ی انسان بوده است. اما سطح مانند تکه گوشتی بوده که بر زمین افتاده باشد و از این لحاظ گویی بر آن پهن شده است، به او سطح (در سطح قرار گرفته و پهن شده) نام نهاده‌اند.

ابن عباس می‌گوید: «در میان بنی آدم سطح نظیر نداشت، تنها گوشت و عضله بود، استخوان و عصب نداشت، جز در سر و چشمان و کف دستانش. او مانند لباس از پاهایش به طرف سرش تا می‌شد، هیچ عضوی نداشت حرکت کند، جز زبانش. همچنین درباره‌ی او گفتند: وقتی خشمگین می‌شد، باد می‌کرد و می‌نشست»^۱.

سطیح نامش ربیع بن مسعود بن مازن بن ذئب بن عدی بن مازن غسان بود. و شق پسر صعب بن یشکر بن وهم بن افرک بن قسر بن عبقر بن ائمار (یا انمار) بن نزار بود. که انمار یا ائمار پدر بجیله و خثعم نیز بود.^۲

از جمله اخبار شق و سطح می‌توان به این اشاره کرد که ربیعه بن نصر پادشاه یمن خوابی وحشتناک دید و به شدت ترسید. لذا تمام کاهنان، ساحران، فالگیران و طالع بینان سرزمینش را دور خود گرد آورد و به آنها گفت: من خوابی دیده‌ام و به شدت مرا ترسانده و سراسیمه کرده است، پس به من بگویید معنا و تعبیر آن چیست. گفتند: بگو، خواب را برایمان بیان کن تا تعبیرش را بگویم. اما وی چنین آنها را مورد خطاب قرار داد: اگر خوابم را بگویم، به تعبیرهایی که شما ارائه می‌کنید اطمینان نخواهم داشت، بنابراین تنها کسی تعبیر آن را می‌داند که پیش از

۱- البدایه و النهایه، ۲۵۱/۸.

۲- اختلاف نظر در متن اصلی است. م

این که من بگویم از خواب من خبر داشته باشد، و تأویلش را بفهمد و بداند. یکی از بین آن افراد گفت: اگر پادشاه چنین می‌خواهد باید به سطیح و شق خبر بدهد، زیرا هیچ کس آگاه‌تر از آنها نیست و حتماً پاسخ پادشاه را خواهند داد.

بدین شکل بود که پادشاه آنها را فرا خواند، سطیح پیش از شق رسید، پادشاه به او گفت: من خوابی هولناک دیده‌ام و سخت مرا آشفته و سراسیمه کرده است، پس بگو آن خواب چه بود، که اگر درست بگویی، تعبیرش را نیز درست خواهی گفت. سطیح بی‌درنگ چنین گفت: این کار را می‌کنم، تو شعله‌ی آتشی دیده‌ای که از تاریکی (روی دریا) درخشیده و به زمینهای اطراف دریا افتاده و هر ذی روحی در آن جا را طعمه‌ی خود کرده است.

پادشاه گفت: کاملاً درست بود ای سطیح: پس بگو برای تعبیر و تأویلش چه معلوماتی داری؟ پاسخ داد، سوگند به افعی‌های موجود در فاصله‌ی بین دو سرزمین سنگلاخی، به تحقیق حبشیه‌ها پای بر سرزمین شما می‌گذارند، و مابین این و جرش را به تصرف خود در می‌آورند.

پادشاه به او گفت: جان پدرت ای سطیح، این که خیلی دردآور و سخت خواهد بود برای ما، پس بگو کی این اتفاق خواهد افتاد؟ آیا در زمان من یا پس از آن؟ گفت: نه مدتی پس از زمان تو، بیشتر از شصت یا هفتاد سال که بگذرد. پادشاه پرسید: آیا این وضعیت بر کشور دوام خواهد داشت یا می‌گذرد؟ جواب داد: خیر، تا هفتاد و چند سال رفع نمی‌شود، پس از آن مدت یا کشته می‌شوند یا فرار می‌کنند. پرسید: چه کسی عهده‌دار کشتن و اخراج آنهاست؟ گفت: ارم ابن ذی یزن،^۱ از عدن بر آنها می‌شورد و یک نفر را در یمن باقی نمی‌گذارد. پادشاه دوباره پرسید: آیا قدرتش همچنان خواهد ماند یا کنار می‌رود؟ سطیح پاسخ داد: خیر، کنار می‌رود. گفت: چه کسی این پادشاهی را از بین می‌برد؟ گفت: پیامبری منبع خیر و احسان که از جانب بلند مقامی به او وحی می‌شود. پادشاه پرسید: این پیامبر از چه

۱- آنچه معروف است: سیف بن ذی یزن است، اما او را ارم ذکر کرده، یا به خاطر این که ارم اسم شناخته شده و مشهوری است و خواسته او را این چنین بیان و معرفی کند، و یا خواسته است او را به ارم عاد در درشت هیکلی و تنومندی تشبیه کند.

قبیله و طایفه‌یی خواهد بود؟ گفت: مردی از نوادگان غالب بن فهر بن مالک بن نصر، و تا آخرالزمان پادشاهی در دستان قومش می‌ماند.

گفت: آیا روزگار، پایانی دارد؟ جواب داد: آری، روزی است که نخستینها و آخرینها در آن گرد می‌آیند، نیکوکاران به گوهر خوشبختی می‌رسند و بدکاران به خاک سیه‌روزی می‌نشینند. پادشاه به شگفتی پرسید: آن چه خبر می‌دهی حقیقت است؟ پاسخ داد: بله، سوگند به شب‌هنگام و سپیده‌دمان و افق هنگامی که می‌گیرد، آنچه به تو خبر دادم، حقیقت است.

سپس شق از راه رسید، همان سؤالهایی که از سطح پرسیده بود، از او هم پرسید. اما پاسخهای سطح را از او مخفی نگه داشت، تا ببیند آیا مانند هم جواب می‌دهند یا خیر، شق هم گفت: آری، تو شعله‌ی آتشی دیده‌ای که از تاریکی (روی دریا) بیرون آمده و در میان باغ و تپه‌یی افتاده و هر جاننداری را که در آن جا بوده، طعمه‌ی خود کرده است.

همچون شق نیز چنین جواب داد، پادشاه فهمید که هر دو یک جواب داده و سخنانشان یکی است با این اختلاف کوچک که سطح گفته بود: « به زمینهای اطراف دریا افتاده و هر ذی روحی را طعمه‌ی خود کرده است» و شق گفت: «در میان باغ و تپه‌یی افتاده و هر جاننداری را که آنجا بود، طعمه‌ی خود کرده است».

آن گاه پادشاه به او گفت: ای شق کاملاً درست گفتی اما چگونه آن را تأویل و تعبیر می‌کنی؟ شق چنین پاسخ داد: به جان انسانهایی که بین دو زمین سنگلاخی‌اند، سودانیها وارد سرزمین شما می‌شوند و کوچک و بزرگ چیره می‌شوند، و مابین این تا نجران را از آن خود می‌کنند، پادشاه به او گفت: جان پدرت ای شق، این بسیار دشوار و دردآور است، پس بگو کی این اتفاق می‌افتد؟ آیا در زمان من یا پس از آن؟ گفت: خیر مدتی پس از زمان تو. سپس شخصی بزرگ و مهم شما را از آنها می‌رهاند و سخت‌ترین خفت و خواری را به شما می‌چشانند. گفت: این عظیم‌الشان چه کسی است؟ پاسخ داد: بنده‌ایی که پست نیست و سهل‌انگار نیست، ظهور می‌کند از خانه‌ی ذی یزن، و هیچ کس از آنها را باقی نمی‌گذارد در یمن.

پادشاه پرسید: آیا قدرتش دوام خواهد داشت، یا از بین می‌رود؟ گفت: خیر، بلکه از بین می‌رود، توسط پیامبری فرستاده که بین اهل دین و فضل حق و عدالت را به ارمغان می‌آورد. و پادشاهی تا روز داوری در میان قومش می‌ماند. گفت: روز داوری چیست؟ وی پاسخ داد: روزی است که فرمانروایان در آن روز پاداش داده می‌شوند و از آسمان ندهایی می‌آید، زنده و مرده می‌شنوند و مردم در روز تعیین شده احضار می‌شوند، آن روز نجات و خیر و پاداش از آن کسانی است که پرهیزگارند.

پادشاه با همان حالت شگفتی از او پرسید: آن چه می‌گویی حقیقت دارد؟ شق در پاسخ چنین گفت: آری، سوگند به پروردگار آسمان و زمین، و پستی و بلندیهای میان آنها، آن چه به تو خیر دادم حقیقت است و هیچ شکی در آن نیست. گفته‌های شق و سطیح در درون ربیعہ بن نصر نفوذ کرد. لذا او فرزندان و خانواده‌اش را با هر آن چه لازم بود و به کار می‌آمد، به سوی عراق روانه کرد و نامہ‌یی به یکی از پادشاهان ایران به نام شاپور پسر خرزاد (خرداد) نوشت و آنها را در حیره اسکان داد.^۱

حافظ ابن کثیر در کتاب البدایه و النہایه خود از حافظ ابوبکر محمد بن جعفر بن سهل خرائطی در کتابش (هواتف الجان) با اسناد به مخزوم بن هانی مخزومی و او از پدرش نقل می‌کند که ایوان کسری به لرزه در آمد، و چهارده تا از بالکنها و رواقهای آن فرو ریخت، فروغ آتش ایران فروکش کرد، در حالی که پیش از آن هزار سال خاموش نشده بود، آب دریاچه‌ی ساوه فرو رفت، و موبدان (در خواب) شترهایی رام نشدنی دید که اسبهایی اصیل را به دنبال خود می‌کشیدند و از رودخانه‌ی دجله گذشتند و در سرزمین آنها پراکنده گشتند. کسری صبح وقتی از خواب بیدار شد، از آن خواب بسیار ترسید، اما برای نشان دادن شجاعت خود بر آن صبر کرد سپس فهمید که نباید آن را از مرزبانان خود پوشیده نگه دارد، لذا آنها را فرا خواند، و تاجش را بر سر نهاد و بر تختش تکیه داد، و دنبال آنها فرستاد و

۱- سیره‌ی ابن هشام، ۱۵-۱۸، نیز درباره‌ی این داستان نگاه کنید به: البدایه و النہایه، ۱۶۲/۲.

چون نزد او فراهم رسیدند، گفت: آیا می‌دانید چرا شما را فرا خوانده‌ام؟ گفتند: خیر، پادشاه ما را باخبر می‌کند.

در همان حال که آنها در آن گفتگو بودند، خبر خاموشی آتشها رسید، و باری بر اندوه و نگرانی او افزود، آن گاه به آنها خبر داد که خوابی هولناک دیده و سراسیمه گشته است. موبدان در این هنگام گفت: پادشاه به سلامت باد، من نیز دیشب خوابی دیده‌ام. او نیز رؤیایی را که درباره‌ی شتران دیده بود برایش بازگو کرد. پادشاه پرسید: ای موبدان این به چه معنی می‌تواند باشد؟ موبدان که آگاه‌ترین آنها بود، پاسخ داد: واقعه‌ی در سرزمین عربها خواهد بود.

از داستان چنان بر می‌آید که کسری پیکری به سوی نعمان بن منذر فرستاد، نعمان مردی دانا به اسم عبدالمسیح به نزد پادشاه فرستاد. وقتی کسری خواب خود و موبدان را برای او گفت: عبدالمسیح به خبر سطح اشاره کرد، بلافاصله کسری او را به سوی سطح روانه کرد، و هنگامی که به آنجا رسید سطح آخرین لحظه‌های زندگی را می‌گذراند، عبدالمسیح با چند بیت شعر علت آمدنش را برای او بیان کرد، و سطح چون شعرش را شنید سربلند کرد و گفت: عبدالمسیح سوار بر شتری قوی نزد سطح که پایش لب گور است آمد، پادشاه ساسان تو را فرستاده، به سبب لرزش ایران، فروکش کردن آتشها، خواب موبدان، که شترانی رام نشده دیده که اسبانی اصیل می‌کشیدند و از دجله گذشتند و در کشورش پراکنده گشتند:

ای عبدالمسیح آن گاه که خواندن زیاد می‌شود، و صاحب عصا ظهور می‌کند، دشت ساوه سرشار می‌شود، دریاچه‌ی ساوه فرو می‌رود، آتش فارس خاموش می‌گردد، شام دیگر برای سطح شام نخواهد بود، زنان و مردانی از آنها به تعداد رواقها بر تخت می‌نشینند، هر چه مقدر باشد بیاید، پس از آن حادثه سطح آخرین نفسهای زندگی را برکشید و جان سپرد.^۱

ابن کثیر همچنین می‌گوید که سطح یک بار به مکه آمد، گروهی از سران شهر از او استقبال کردند، و از او درباره‌ی حوادث آخر الزمان پرسیدند، در پاسخ آنها گفت: از من و از الهام خدا به من بگیری و بشنوید: شما ای مردم عرب، در

۱- داستان را به طور کامل در البدایه و النهایه، ۲/۲۶۸ بخوانید.

روزگار پیری هستید، بصیرت و دید شما و عجم‌ها مانند هم شد است، هیچ دانش و درکی ندارید، به دنبال شما گروهی فهیم و با درک می‌آیند، در انواع دانشها را می‌کوبند، بتها را می‌شکنند، رومیان را می‌رانند، مردمان عجم را می‌کشند و غنیمت می‌گیرند.

سپس گفت: سوگند به جاودانه و آن که به خواسته‌ی خود می‌رسد، از این شهر پیامبری هدایتگر ظهور می‌کند، به راه درست می‌نمایاند، یغوث و فند را رد می‌کند، از پرستش ضدّ بیزاری می‌جوید، خدایی یکتا می‌پرستد، آن گاه خداوند با نام نیک او را از بهترین خانه به سوی خود بر می‌گیرد، از زمین رخت بر بسته و در آسمان درخشیده، پس از او راستگویی به جای او تکیه می‌زند، چون به امر قضاوت می‌پردازد، با صداقت داوری می‌کند، در باز پس دادن حقوق نه بی انصافی و نه سبکسری هیچ در کارش نیست، سپس شخصی بر آیین یکتاپرستی، کارآزموده و خوش اندام جانشین او می‌شود، میهمانداری را پاس می‌دارد و یکتاپرستی را استوار می‌کند، آن گاه از عثمان و کشته شدنش و رویدادهای پس از آن در زمان بنی امیه و آشوبها و ناآرامیهای بعد از آن دوران یاد می‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: ابن عساکر با سند این داستان را به ابن عباس نسبت داده است.^۱

مطلب پنجم: منابع غیبهایی که شیاطین وحی می‌کنند

شیاطینی که اخبار غیب و جهان ناپیدا را به کاهنان وحی می‌کنند، بیشترشان دروغ می‌گویند. پروردگار صاحب عزت در این باره می‌فرماید: ﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿۳۱﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۳۲﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿۳۳﴾ ﴾ (شعراء: ۲۲۱ - ۲۲۳) «آیا می‌خواهید به شما بگویم شیاطین بر چه کسانی فرود می‌آیند؟ بر هر شیاد گناه‌کاری، به گوشها الهام می‌کنند و بیشترشان دروغ‌گویند».

از جمله این سخنان دروغ که تاریخ آن را گرد آورده است، و به عنوان یک لکه‌ی ننگی بر پیشانی کاهنان و طالع بینان مانده است، ادعای دروغینی بود که گفتند خلیفه معتصم نمی‌تواند پیش از رسیدن انجیر و انگور شهر عموریه را فتح کند، به همین خاطر طالع بینان به معتصم توصیه کردند که در این زمان به جنگ و قتال نرود، اما خلیفه به گفته‌ها و ترهاتشان وقعی ننهاد و با توکل بر پروردگار بی‌رون رفت، خداوند دروغ طالع بینان را فاش ساخت و ایمانداران را عزت بخشید، به تحقیق که مسلمانان آن شهر محکم را گشودند، این پیروزی فتح در پاسخ به فریاد زنی مسلمانان بود که رومیها خوارش کرده بودند و او فریاد برآورده بود: وامعتصماه!

شاعر توانا ابوتمام در این فتح عموریه خلیفه‌ی مسلمانان را همراهی می‌کرد^۱ معتصم در سال ۲۲۲هـ آن را فتح کرد^۲ شاعر، آن پیروزی را با قصیده‌یی غرا جاودانه کرده، در آن به نابه‌کاری و دروغ‌پردازیهای طالع بینان پرداخته است، از ابیات قصیده‌اش چند بیت ذکر می‌کنیم:

لسيف اصدق انباء من الكتب	في حده الحد بين الجد واللعب
بيض الصفائح لا سود الصفائح	في متونهن جلاء الشك والريب
والعلم في شهب الأرماع لامعة	بين الخميسين لا في السبعة الشهب ^۱
أين الرواية بل أين النجوم وما	صاغوه من زخرف فيها ومن كذب
تخرصا وأحاديثا ملفقة	ليست بنبع إذا عدت ولا غرب ^۲
عجائباً زعموا الأيام مجفلة	عنهن في صفر الأصفار أو رجب
وخوفوا الناس من دهياء مظلمة	إذا بدا الكوكب الغربي ذو الذنب ^۳
وصيروا الأبراج العليا مرثية	ما كان منقلبا أو غير منقلب
لو بينت قط أمرا قبل موقعه	لم يخف ما حل بالأوثان والصلب
تسعون ألفا كآساد الشرى نضجت	أعمارهم قبل نضج التين والعنب
فتح الفتوح تعالى أن يحيط به	نظم من الشعر أو نثر من الخطب
فتح تفتح أبواب السماء له	وتبرز الأرض في أثوابها القشب

۱- عموریه: شهری استوار در اناطول (ترکیه امروزی) است.

۲- نگاه کنید به ابن اثیر، حوادث این سال.

تدبیر معتصم بالله منتقم لله مرتقب فی الله مرتغب

یعنی:

شمشیر در خبر دادن از کتابها (ی طالع بینان) راستگوتر است لبهی آن جدی و شوخی را از هم جدا می‌کند.

دارای رویه‌های سفیدند نه مانند کتابها ورقهای سیاه داشته باشند، در پشت آن شک و تردید به کناری نهاده شده است.

دانش در درخشش نیزه‌های شهاب مانند بین دو سپاه است، نه در هفت ستاره.

کجاست روایت و بلکه کجاست ستارگان و چه دروغ و زحرفی در مورد آن ساخته‌اند؟

با گنگی و نامفهومی سخنانی تکه پاره می‌گویند که چون به آن بیندیشی در حقیقت چیزی قابل ذکر نیست.

گمان می‌کردند حوادث عجیب روزگار و تکان دهنده در خود دارد و در صفر یا رجب است.

مردم را از مصیبت سختی ترساندند وقتی ستاره‌ی غربی دنباله‌دار پدیدار گشت.

و برجهای بالا را به چشم نمایاندند، که برخی خود دگرگون شده و برخی نشده بود.

اگر حتی یک بار کاری را پیش از وقوع بیان کند، هر چه بر سر بتها و صلیب‌ها می‌آمد پنهان نمی‌ماند.

نود هزار نیروی جنگی مانند شیران جنگی عمر آنها را به پایان رساندند پیش از این که انجیر و انگور برسد.

این پیروزی فتح الفتوح (یا بزرگترین پیروزیها) بود، بالاتر و والاتر از آن است که در نظم شعر یا در خطبه‌ها جای بگیرد یا گنجانده شود.

فتحی بود که درهای آسمان برای آن گشوده می‌شود و زمی‌ن در لباسهای تازه‌ی خود ظاهر می‌گردد.

اقدام سنجیده و تیزهوشانه‌ی معتصم بود که به کمک خدا انتقام می‌گیرد و منتظر دیدار خداوند و مایل به اوست.

تاریخ نگاران می‌گویند طالع بینان هنگام ساخت بغداد ادعا کرده‌اند که طالع آن چنان اقتضا می‌کند که هیچ خلیفه‌ای در آن نمیرد و این امر شایع گشت تا این که یکی از شاعران در شعری این خبر را به منظور تبریک گفت:

یهنیک منها بلدة تقضي لنا أن الممات بها عليك حرام
لما قضت أحكام طالع وقتها أن لا يری فيها بموت إمام

مبارکت باد شهری که چنین مقدر شده برایش که مردن تو در آن اتفاق نمی‌افتد.

احکام طالع زمان خود اقتضا کرده که هیچ امامی مرده در آن دیده نشود. و از قضای روزگار مرگ منصور در مسیر مکه، خلیفه مهدی در ماسبندان و هادی در عساباد و رشید در طوس این پندار را در اذهان مردم قوی کرد، اما این دروغ بر باد رفت، و هنگامی که مأمون امین را در خیابان باب الأنبار به قتل رساند دروغ بودن آن آشکار گشت، یکی از شاعران وقت در این باره چنین سروده:

كذب المنجم في مقالته التي نطقت به كذبا على بغداد
قتل الأمين بها لعمرى يقتضي تكذيبهم في سائر الحسبان

دروغ گفت آن طالع بین در پندارش که به ناروا به بغداد نسبت داده بود. به جان خودم کشته شدن امین در آن دروغ آنها را در سایر موارد نیز تصدیق می‌کند.

پس از آن نیز جماعتی از خلفا مانند واثق، متوکل معتضد، مکتفی و ناصر و... در بغداد وفات یافتند.^۱

همچنین طالع بینان ادعا کردند که دعوت فاطمیین در قاهره به غیر از خودشان نمی‌رسد، هر چند بر سر زبانهای مردم عرب و غیرعرب هم بیفتد. این ادعا مبنی بر این بود که ستاره‌های طالع آن هنگام بنای قاهره در نهایت استواری و پایداری بودند. فرمانده جوهر صقلی (سیسیلی) طالع بینان را جمع کرد و به همه‌ی آنها

۱- التنبؤ بالغیب، ص ۶۷.

دستور داد احداث رصدخانه و طرح‌های آن را عملی کرده و تحکیم بخشند، و به بناها دستور داد تا به آنها گفته نشده سنگ اساس را نگذارند و آن قدر بیدار و آماده باشند که همراه و همزمان گردند با طلوع ستاره‌ی قاهر که همان زحل یا مریخ بود، عاقبت هنگامی که طالع بینان دستوردادند اساس کار گذاشته شد.

بعدها ادعای طالع بینان مورد تأکید قرار گرفت وقتی مردم دیدند اسدالدین شیرکو و پس از او برادرزاده‌اش صلاح الدین ایوبی دعوت فاطمیه را که ملکشان زایل شده بود، برای آنها محفوظ نگه داشتند، اما در نهایت هنگامی که صلاح الدین دعوت را به نفع بنی عباس واگذار کرد، دروغ طالع بینان برای همگان آشکار گشت.^۱

دیگر این که شیخ الاسلام ابن تیمیه آورده است که علی بن ابی طالب هنگامی که می‌خواست به جنگ خوارج برود یک نفر طالع بین پیش او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، به این سفر نرو، ماه در برج عقرب است و اگر در این زمان به جنگ بروی، سپاهیان شکست می‌خورند، علی گفت: با ایمان و اعتماد به خداوند و توکل بر او و به منظور روشن شدن دروغ تو می‌رویم. حضرت علی به جنگ خوارج رفت و سفری مبارک و پیروزمندانه داشت، چون تمام خوارج را به هلاکت رساند، و این از بزرگترین شادی‌های او بود، زیرا جنگ با آنان به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۲

یکی دیگر از دروغهای بزرگ، پیشگویی (جوهر ستوفلر) در قرون وسطی بود که خبر داد، طوفانی سهمناک و ویرانگر مانند طوفان نوح جهان را در می‌نوردد، مردم به سرعت به ساخت کشتیها دست زدند، تا هنگام سیل به آنها پناه ببرند.^۳ همچنین آن شیادان در بسیاری از دورانها به پایان جهان خبر داده‌اند، بیشتر طالع بینان در زمان خود گفته بودند که پایان جهان سال (۹۹۹م) فرا می‌رسد، چنان که این دروغ بزرگ مردم اروپا را متأثر کرده بود، و حاجیان از آن جا بیرون آمدند

۱- التنبؤ بالغیب، ص ۶۷.

۲- الفتاوی الکبری، شیخ الاسلام، ج ۱، مسأله‌ی شماره‌ی ۲۳۱.

۳- التنبؤ بالغیب، ص ۸۳.

و روی به سوی بیت المقدس (سرزمین بعث) نهادند، و به خاطر فراوانی شمارشان مانند لشکر سهمگین به نظر می آمدند. تاریخ نویسان آورده اند که آنها تمام دارایی و مایملک خود از جیفه‌ی دنیا را پیش از این که اروپا را به جا بگذرانند، به فروش رسانند.

در آن زمان مردم ساختن و برافراشتن ساختمانهای عمومی یا تعمیر آن را رها کردند، زیرا آنها دیگر به چه انگیزه‌یی به آبادانی پردازند، در حالی که پایان جهان به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر بود، نتیجه این بود که بسیاری از آن تأسیسات و ساختمانهای عمومی به کام نیستی فرو رفتند. بیشترشان نابود شدند، حتی کنیسه‌ها و عبادتگاه‌ها از این سرنوشت فجیع رهایی نیافتند.

فرمانروایان، سواران، دینمداران و بردگان به سوی بیت المقدس به راه افتادند همه با فرزندان و همسران خود می رفتند و سرود و ترانه‌ها سر می دادند، چشمانشان رو به آسمان سرشار از ترس و نگرانی و تضرع، هر لحظه در این انتظار بودند، آسمان دهان باز کند و مسیح از آن فرود آید.^۱

با این وجود هنگامی که دروغ داعیان غیب برملا گشت باز مردم از تصدیق چنین افتراهایی دست برداشتند و همچنان هر چند وقت یک بار کسی سر برمی آورد و ادعا می کرد، پایان جهان در تاریخی که او مشخص می کند فرا می رسد.

مطلب ششم: انتشار طالع بینی و کهانیت در این عصر^۲

با آغاز سال جدید طالع بینان و شیادان و مدعیان غیب با سیلی از پیشگوییها و انتظارات خود از آن چه در یک سال آینده در جهان روی می دهد، بر سر جهانیان

۱- التنبؤ بالغیب، ۸۴

۲- این موضوع از نوشتاری ارزشمند گرفته شده که نشریه‌ی المسلمون، در شماره‌ی ۲۰۵، ۲۸ جمادی الأولى، سال ۱۴۰۹ هـ ۶ ژانویه ۱۹۸۹ م منتشر کرد.

یورش می‌آورند... و ادعا می‌کنند به زودی جنگی بین فلان کشور در می‌گیرد، و فلان هنرمند زن طلاق داده می‌شود و آرامش فلان منطقه به هم می‌ریزد. بسیاری از آنها در فریکاریهای خود چنان به پیش می‌روند که آینده و سرنوشت برجها را تعیین می‌کنند. مثلاً می‌گویند متولدین برج جدی خوشبخت‌اند، اما متولدین برج جوزاء بینوایند... و روزهایی نحس‌اند و روزهایی مبارک... و دیگر اوهام سیل آسایشان.

نمونه‌ی دیگر در اروپا... در کنار استقبال بسیار خوب کشورها از مسافران عرب که به منظور درمان یا کار به آن کشورها می‌روند، یک شغل دیگری به تازگی پیدا شده، ... و اشخاص بدحساب و ناجوانمرد توانسته‌اند به خوبی در جذب پولهای جیب مسافران عرب، از آن شغل استفاده کنند. به طوری که اکنون وجود بسیاری از مکانهای تخصصی برای مطالعه‌ی آینده از طریق کف، ستاره یا ورقهای بازی یا حتی فنجان، بسیار عادی و طبیعی است.

در اروپا همچنین اعلام شد که رییس جمهور وقت آمریکا (ریگان) و همسرش (نانسی) از «جوان کویجلی» طالع بین در مشخص کردن و نوشتن جدول کارهایشان و اتخاذ برخی تصمیمها کمک گرفتند، که این خود تأثیر بسیاری در افزایش ملی و مردمی بودن طالع بینان به طور کلی داشت و چطور تأثیر نداشته باشد، در حالی که رئیس بزرگترین کشور دنیای متمدن... به کمک خواستن از طالع بینان پناه می‌برد!

بسیاری از آنها از این فرصت به خوبی استفاده کردند و عکس ریگان و نانسی و آن زن پیشگو را در نمای محل کار و ساختمانهای خود آویختند. گذشته از این کتاب «رونالد ریگان» (از ول ستریت تا کاخ سفید) نه تنها مراجعه‌ی ریگان و نانسی به طالع بینان را نشان داده، بلکه پرده از پناه بردن بسیاری از رؤسای کنونی و گذشته‌ی کشورها به کمک طلبی از پیشگویان، برداشته است.

اکنون پیداست که ریگان تنها رئیسی نیست که همسرش پس از تلاش برای ترورش توسط جوانی هوسباز، برای فعالیتهای آینده‌اش به مشورت با پیشگویان پناه برده است، بلکه مشخص شد که راجیف گاندی هنگامی که از موج خشکسالی

شدید که کشورش را در بر گرفته بود، ناامید شد، به همان اقدام توسل جست. همان طور که سیاستمداران تایوانی برای مشخص کردن بهترین روز برای دفن رئیس جمهور فقید «شیانگ شنگ کو» با آنها مشورت کردند.

همچنین است که رییس جمهور اندونزی «سوهارتو» مرتباً با روحانیون و شعبده بازان جلسه می گذاشت... و علاوه بر آن یکی از آنها به صورت تقریباً همیشگی در کاخ ریاست جمهوری ساکن بود.

همانطور که گفتند اندیرا گاندی از ستارگان راهنمایی و مشورت می گرفت، و نیز نخست وزیر پیشین هند موراچی دیسای.

اخیراً معلوم شد که رئیس جمهور اسبق فرانسه جیسکار دیستان با یکی از طالع بینان درباره ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۱م مشورت کرده است.

به خاطر این که «خواجه ها» دریافته اند مادام که مش تری هست، و دستمزد با ارز کمیاب پرداخت می شود، وهم و پندار به مردم تزریق می کنند، برخی افراد فرصت طلب ابتکار عمل به دست گرفته و یک طالع بین اکترونیکی ویژه طرح ریزی کرده اند. این پیشگوی الکترونیکی ظریف کار، ازدواجهای ناموفق و موفق را تعیین و همسر مناسب را انتخاب می کند... این دستگاه به اندازه ی یک دستگاه ماشین حساب است، فکرش بر مبنای یک دوره زندگینامه، یک دوره ی روانی و یک دوره ی عصبی است که از تولد انسان شروع می شود... شیوه ی کار با آن چنین است که با وارد کردن تاریخ تولد دستگاه سه دوره را برای شخص حساب می کند، یک دوره هر ۹۰ روز، دوره ی دوم هر ماه و دوره ی سوم متغیر است... و بر اساس این دوره ها روزهای تکامل عصبی و آرامش ذهنی را تعیین می کند... به طوری که شخص می تواند تصمیمات بزرگ و مهم و کارهای بسیار دیگری که این «دجال الکترونیکی» مشخص می کند، اتخاذ و عملی کند.

در فرانسه انجمنی از صاحبان پیشه های طالع بینی و شغل های دیگر مرتبط با آن تشکیل شده است، اعضای این انجمن ادعا دارند، طالع بینی بیشتر از آن که علمی برای پیشگویی باشد علمی است برای تفسیر و مدعی اند می توانند با نوسانات بدن، گذشته را بشناسند، کار طالع بینی طبعاً به کشورهای پیشرفته محدود

نمی‌شود... حتی کشورهای عربی نیز طالع بینهایی دارند، برای مثال در کشوری مانند مغرب چیزی حدود ۱۶ هزار کف بین زن وجود دارد!

خانه‌های ساحران و شعبده‌بازان و محل کارشان در غرب بیشتر در محله‌های فقیرنشین روستاها و شهرها تمرکز دارد... در مصر نیز چنین است. چنان که شهر یا حتی روستایی از کف بین یا مدعی شناخت غیب که می‌تواند «دستمال» باز کند و روح سرگردانی را احضار کند، خالی نیست!

طالع بینان ادعا می‌کنند رابطه‌ی بین اجسام آسمانی و اجسام بشری وجود دارد، اگر این رابطه را تفسیر و تأویل کنیم، می‌توانیم حال و آینده و حتی گذشته‌ی انسان را بشناسیم! وضعیت خورشید و ماه و ستارگان در هنگام تولد شخص رابطه‌ی واضحی با شخصیت و زندگی او خواهد داشت. طالع‌بین به کار پیشگوییها و دروغ پردازیهای خود به وسیله‌ی نقشه‌های برجها... که بر آن جایگاه ستاره‌ها و تاریخ تولد هر یک از افراد بشر را مشخص می‌کند، می‌پردازد. برجها دوازده تا هستند و هر یک تاریخ و نشان ویژه و متمایز خود را دارد.

از آخرین بیهوده‌گوییها و ادعاها که به حقیقت جهل طالع بینان و این که هر چه می‌گویند، جز مثنی حرف مفت نیست، نشان می‌دهد... پیشگوییهای است که این شیادان برای سال گذشته (۱۹۸۸) اعلام کردند، اما آنها چه گفتند؟

در آغاز پیشگوییهایشان - که عادت سالهای اخیرشان است - آمده که سال ۸۸ بدون شک شاهد طلاق شاهزاده دیانا، و کنت صوفیه خواهد بود. یک طالع بین زن دیگری به اسم «باربرا» ادعا کرد شاهزاده دیانا در روزهای آینده تصادف می‌کند، یا یک عمل جراحی زیبایی خواهد داشت، طبعاً هیچ یک از اینها اتفاق نیفتاد.

طالع بین مجله‌ی «جلوب» پیش‌بینی کرد شاهزاده کارولین چهارم دو قلو خواهد آورد. یک دجال دیگری از رسوایی در امیرنشین موناکو خبر داد، اما نشنیدیم که هیچ یک از این دروغ و بهتانها اتفاق بیفتد.

زنی شیاد نیز که مدعی غیب‌گویی بود با تأکید اظهار داشت که رئیس فیدل کاسترو به شکلی معجزه‌آسا از مرگ نجات می‌یابد، جالب این است که او اعلام کرد رهبر شوروی گورباچف همسرش «ریسا» را ترک می‌کند و با یک بلوند

هواپیما که ۱۹ سال دارد، ازدواج می‌کند. باز هم هیچ کدام از این موارد وقوع نیافت.

همان زن در پیشگوییهای خود افزود که جاکسون و دیاناروس از یک حادثه‌ی آتش سوزی هولناک در نیویورک جان سالم به در می‌برند. یک پیشگوی دیگری به اسم جین دیکسون پیشگوییهای بیهوده‌ی خویش را فاش ساخته و ادعا کرده بود که دهه‌ی هشتاد شاهد نابودی بشریت و پیدایش آن به شکلی روحانی‌تر خواهد بود، و یک نفر از خاورمیانه انقلابی در جهان ایجاد می‌کند!

تنها به این بسنده نکردند، بلکه یک نفر از آنها مدعی شد که کشوری ثروتمند در ذخایر نفت در خاورمیانه در ماه مارس علیه چین اعلان جنگ می‌کند. اصلاً نمی‌توانم بفهمم این طالع بین به چه علت و از روی چه نشانه‌یی این حرف را زده بود، همان طور که به وجود یک بیماری پوستی بغرنج در هر گوشه و کنار جهان معتقد بود. طالع بینان مانند عادت همیشگی، در پیشگوییها چیزهایی معماگونه ارائه می‌کنند. یکی از آنها گفته بود: انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شاهد کناره‌گیری یکی از سیاستمداران برجسته به خاطر چاپ عکسی از او با لباس زنانه در یکی از نشریه‌ها، خواهد بود. طبیعی است که باز حتی یک مورد از این دروغها پیش نیامد!

اگر اندکی به گذشته برگردیم به سال ۱۹۸۳م می‌بینیم چندین طالع بین - طبق حسابهای فلکی دقیق خود که خطا نمی‌کند(!) - خبر دادند که ملکه‌ی بریتانیا از سلطنت کناره‌گیری می‌کند تا پسرش ولی عهد چارلز بر تخت بنشیند. همان طور که اعلام کردند رئیس جمهور فرانسوا میتران به زودی به خاطر بیماری ناچار به ترک صحنه‌ی سیاست می‌شود! و این که اتحاد شوروی به ایران حمله می‌کند!

جا دارد پرسیم آیا چیزی از اینها تحقق یافت؟

اما با این همه، شگفت‌آورترین پیشگوییهایی که طالع بینان و پیشگویان از خود ابراز داشته‌اند این است که پایان امسال با آغاز سال ۱۹۸۶ که دو سال از آن گذشته، خواهد بود! در پیشگویی نابجای خود گفته بودند زمین ناگهان از مدار خود منحرف می‌شود، و تمام قاره‌ها به طور کامل ناپدید شده و آتشفشانها زمین را با موجودات روی آن می‌سوزاند. این همه به سبب ظهور ستاره‌ی دنباله دار هالی

است که هر ۷۶ سال یک بار می‌آید. و این ستاره برای ساکنان کره‌ی زمین بسیار خطرناک است. شکر خدا سال ۸۶ گذشت و به دنبال آن ۸۷ و ۸۸ م هم سپری شد و چیزی از این حرفها و گفته‌های نابجا روی نداد!

به نظر می‌رسد طالع بینان از اموری خبر می‌دهند که با طبیعت گرایشهای سیاسی سازگاری داشته باشد، یکی از این پیشگوییها این بود که طالع بینان امریکایی گفتند سال ۱۹۸۷ بدون شک شاهد برانداخته شدن دو حکومت کوبا و نیکاراگوا پس از وفات کاسترو، خواهد بود، و آثار قاره‌ی مفقود «اطلتس» در شمال اقیانوس اطلس در نتیجه‌ی یک زمین لرزه‌ی شدید پدیدار می‌گردد. نه تنها این بلکه با یک شهاب یزرگ برخورد می‌کند و در نتیجه‌ی آن حجمش به نصف حجم کنونی آن کاهش می‌یابد! و در سال ۱۹۸۷ انسانی از «تبت» برای نجات نژاد بشر بر می‌خیزد. باز باید پرسید آیا حتی یک مورد از این پرت‌گوییها روی داد؟!

بهره‌گیری سیاستمداران از طالع بینان و غیبگویان

رجال سیاسی در گذشته و هنوز هم از طالع بینان برای اجرای طرح‌ها و رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند، پس شگفت نیست که بسیاری از آنها در برخی کشورها از سوی افراد حکومت خریده می‌شوند و از آنها می‌خواهند بر رهبران و مردمانی که به آنها باور دارند و پیشگوییهایشان را تصدیق می‌کنند، تأثیر بگذارند.

بسیار پیش آمده که پیشگوییهای ساحران ساخته‌ی دست سیاستمداران با تجربه در نابودی ملتها، شکست لشکرها و به گمراهی انداختن مردم- تا حقیقت را ندانند- بزرگترین اثر را داشته است.

در خبری که (کونا) در لندن پخش و نشریه‌ی «القبس» به تاریخ ۱۹۸۸/۵/۲۳ م چاپ کرد، آمده بود که رییس جمهور آمریکا رونالد ریگان تنها سیاستمداری نبوده که توصیه‌های طالع بینان را در امور کشوری به کار گرفت.

یک جاسوس پیشین بنگاه اطلاعات مرکزی آمریکا در نامه‌ی به روزنامه‌ی «تایمز» نوشت که این بنگاه تلاش کرده است با پیشگوییهای دروغینی بر سران و رهبران جهان سوم تأثیر بگذارد.

«مایلز کوبلاند» که ناظر بخش عملیات جهانی بود، نوشت، رئیس جمهوری غنا کوامی نکروما و رییس جمهوری اندونزی احمد سوکارنو و رهبر آلمانی محمد شیخ و همه را با موفقیت از طریق نقشه‌های ستاره‌ها که بنگاه اطلاعات مرکزی آمریکا به او داده است، تحت تأثیر قرار داده است.

کوبلاند اعلام کرده بود توانسته نکروما را به سفر چین قانع کند تا هنگامی که ژنرال (انکراه) برای قبضه کردن زمام قدرت، دست به کودتا می‌زند، او از میدان حوادث به دور باشد.

مدیر اطلاعات مرکزی آمریکا در آن زمان (جون فوستر دالاس) هنگامی که پی‌برد که نقشه‌های همانند برای کارمندان رییس جمهور در کاخ سفید در راه بوده است، فرمانی به بسته شدن آن بخش صادر کرد.

در نامه‌ی دیگری به روزنامه‌ی تایمز کارشناس تبلیغاتی بریتانیا (سیرپیتر تینانت) اظهار داشت او برای نابود کردن نیروهای آلمانی در نروژ و دانمارک در سالهای جنگ جهانی دوم از اقدامات طالع‌بینان استفاده کرده است.

مجموعه کتابهای «از ستاره‌ها بپرس» نیز که کارگزارانی بریتانیایی پخش کرده‌اند، آموزشهایی درباره‌ی بیماریهای صعب‌العلاجی مثل تیفوئید و دوزنتاریا برای ناتوان کردن سربازان آلمان از خدمت در جبهه‌ی روسیه در بردارد.

مطلب هفتم: راز راستگویی کاهنان در بعضی موارد

ممکن است بگویند درست است بیشتر اخبار کُهان و طالع‌بینان و پیشگویان دروغ و بهتان است، اما ما شنیده و دیده‌ایم که برخی خبرهایشان اتفاق افتاده و مصداق پیدا کرده است. از جمله یک طالع‌بین به اسم (تیخو) سال ۱۵۶۳م وقوع طاعونی که همه‌ی اروپا را در سال ۱۶۶۵م فرا گرفت، پیشگویی کرده بود.

طالع‌بینی (جون دی) نام مرگ (گوستاو ادولف) را در همان سال وفاتش پیشگویی کرد.^۱

طاعون و آتش‌سوزی که سال ۱۶۶۶م لندن را در نور دید، چند سال قبل از وقوع آن پیشگویی کرد.^۱

(نسترداموس) که از مشهورترین پیشگویان اروپاست، خبرهای زیادی را پیشگویی کرده است کتابش (القرون: سده‌ها) هنوز برای شناسایی بسیاری خبرها و حوادثی که در این جهان اتفاق می‌افتد به آن مراجعه می‌شود. قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ پرده از راز راستگویی این پیشگویان در برخی موارد برداشته است.

از جمله متون دینی حاکی از این است که شیاطین می‌توانند خبرهای آسمان را که درباره‌ی حوادث هستی پیش از وقوع آنها بحث می‌کند، بشنوند. این پدیده پیش از مبعث پیامبر بسیار بود. هنگامی که پیامبر مبعوث شد، آسمان بیشتر حفاظت می‌شد و قدرت شیاطین بر استراق سمع کاهش یافت. پروردگار از جن برایمان می‌گوید که آنها گفتند: ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعَدًا لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْمَعُ الْآنَ يَحْدِ لَهُ شَهَابًا رَّصَدًا﴾ (جن: ۹) «ما بر جایگاههایی برای استراق سمع می‌نشستیم، الان هر کس گوش دهد، شهابی را در کمین خود می‌یابد» درجایگاهی دیگر قرآن می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ﴾ (الحجر: ۱۸) «مگر کسی که پنهانی گوش فرا دارد که آن هم شهابی روشن دنبالش می‌کند» همچنین می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيْطَانِ وَأَعَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾ (ملك: ۵) «آسمان دنیا را به چراغهایی آراستیم و آنها را برای راندن شیاطین قرار دادیم و عذاب آتش را برایشان آماده کردیم»

متون حدیث از یک جهت برای شرح و توضیح متون قرآنی آمده است، برای نمونه در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده که «پیامبر خدا ﷺ فرمود: وقتی خداوند کاری را در آسمان مقدر می‌دارد، ملائکه برای نشان دادن اطاعت از فرمان الهی بالهایشان را بر هم می‌زنند مانند زدن زنجیری بر صخره‌ی صاف. و چون دلهایشان کشف می‌شود، می‌گویند: پروردگارتان چه گفت؟ به پرسنده می‌گویند:

حق گفت و اوست بلند مرتبه‌ی بزرگ، بدین ترتیب آن که گوش فرا گرفته، می‌شنود، اینها طبقه طبقه بر روی یکدیگر هستند آن را متمایل کرد و انگشتانش را از هم بازگذاشت و حرف را می‌شنید و آن را به نفر پایینی القا می‌کرد، او هم به نفر پایین تا به زبان ساحر یا کاهن می‌رسید، در این روند چه بسا - پیش از آن که القا می‌کند - شهابی فرار برسد و مانع شود و چه بسا پیش از این که برسد آن را القا کند، و با آن حرف هزار دروغ می‌گفت، لذا گفته می‌شود: آیا فلان روز این طور و آن طور به ما نگفت و این چنین با آن کلمه که از آسمان شنیده می‌شد، باور می‌کرد.

در صحیح مسلم از ابن عباس نقل شده که او گفت: یکی از یاران پیامبر (از انصار) گفت آنها شبی با پیامبر نشستند که ستاره‌ایی پرتاب شد و ناپدید گشت پیامبر ﷺ به آنها گفت: (ماذا كنتم تقولون فی الجاهلیة إذا رمی بمثل هذا؟) وقتی در عصر جاهلیت چنین چیزی پرتاب می‌شد، شما چه می‌گفتید؟) جواب دادند: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند، ولی ما می‌گفتیم: امشب مردی بزرگ به دنیا می‌آید. یا امشب مردی بزرگ از دنیا رفت. پیامبر فرمود: (فإِنَّه لا یُرمی بها لموت أحد و لا حیاته: پس بدانید که اینها هرگز به خاطر مرگ یا زندگی کسی پرتاب نمی‌شوند، اما پروردگار وقتی کاری انجام دهد، حاملان عرش تسبیح می‌گویند، سپس اهل آسمان که پس از آنها قرار دارند، تسبیح می‌گویند، تا تسبیح به اهل آسمان این دنیا برسد، سپس افراد مرتبه‌ی دوم به حاملان عرش می‌گویند: پروردگار چه گفت؟ بدین سان به آنها خبر می‌دهند و اهل آسمانها به همدیگر اطلاع می‌دادند، تا خبر به آسمان این دنیا برسد، در این جا جنیان پنهانی گوش می‌دادند و به سوی سرپرستان و دوستان خود می‌رفتند و آن را می‌گفتند، بنابراین هر چه به شکل خودش می‌آوردند حقیقت بود. اما آن را کم و زیاد می‌کردند).^۱

۱- صحیح مسلم، ۱۷۵۰/۴، شماره‌ی حدیث ۲۲۲۹۰، ترمذی ۳۶۲/۵؛ ترمذی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: حدیث خوب و صحیحی است.

بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: «از پیامبر خدا درباره‌ی کُهان سؤال شد جواب داد: (لیسوا بشیء: چیزی نیستند) گفتند: ای پیامبر خدا، آنها گاهی درباره‌ی چیزهایی با ما حرف می‌زنند، و درست در می‌آید؟ پیامبر فرمود: (تلك الكلمة من الحق یخطفها جنی، فی قذفها فی اذن ولیه فی حلطون معها مائة كذبه: آن، کلمه ای است که جنی از حق می‌شنود، و آن را به گوش سرپرست و دوستش می‌رساند و صد تا دروغ به آن می‌آمیزند).

در روایتی افزوده است: (فی قرقرها فی اذن ولیه کقرقره الدجاجة: آنرا در گوش سرپرستش می‌خواند مانند صدای خواندن مرغ) در روایت دیگری: (فی قرقرها فی اذن ولیه قرّ الدجاجة: آن را در گوش سرپرستش می‌خواند مانند صدای مرغ).

بخاری در روایت دیگری چنین آورده است: (الملائكة تحدّث فی العنان- و العنان: الكلمة الغمام- بالأمر یكون فی السماء؛ فتسمع الشیاطین فتقرها فی اذن الكاهن كما تُقرّ القارورة، فیزیدون فیها مائة كذبه: ملائکه درباره‌ی کاری که در آسمان صورت می‌گیرد، صحبت می‌کنند: شیاطین کلمات آنها را می‌شنوند و آن را در گوش کاهن باز می‌خوانند مانند صدای شکسته شدن شیشه، و صد تا دروغ به آن اضافه می‌کنند).^۱

ممکن است بپرسند این پیش از بعثت بوده اما پس از آن شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند! پاسخ این است: شیاطین به طور کامل و قطعی منع نشدند، بلکه حراست آسمان بیشتر شد و بدین ترتیب استراق سمع آنها کمتر شد.

ابن حجر می‌گوید:^۲ «درست گویی که پیش از اسلام بسیار زیاد بود، اما هنگامی که اسلام آمد و قرآن نازل شد، آسمان از ورود شیاطین منع و حراست می‌شد، شهاب پرتاب می‌گشت، بنابراین از استراقشان تنها این می‌ماند که نفر بالایی کلمه را می‌ربود و پیش از این که شهاب به آن برسد به پایینی القا می‌کرد، آیه‌ی

۱- جامع الأصول، ابن اثیر: ۶۳/۵.

۲- فتح الباری، ۲۱۷/۱۰.

قرآن به این اشاره دارد: ﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾ (صافات: ۱۰) «مگر آن کس که پنهانی و نادیده گوش دهد که شهاب فروزانی بر آن شلیک می شود».

مبحث سوم فال بد و بدبینی

مطلب نخست: تعریف فال بد و بدبینی

تطیر (فال بد) همان تشاؤم (بدبینی) است و از طیر مشتق شده است، عرب کلاغ و آخیل را به فال بد می‌گرفتند و نسبت به آن بدبین بودند و معتقد بودند مانع خیر است.

در میان مردم عصر جاهلیت وقتی کسی برای کاری بیرون می‌رفت اگر پرنده‌یی را می‌دید که به سمت راست بپرد، ادامه می‌داد و آن را مبارک می‌دانست و تفأل می‌کرد، اما اگر به سمت چپ پرواز می‌کرد، به فال بد (تطیر) می‌گرفت و بر می‌گشت گاهی پرنده را به پرواز در می‌آوردند و بر مبنای جهت پرواز آن عمل می‌کردند. پرنده یا حیوانی که وقتی تهیج می‌کردند، در پرواز یا حرکتش جانب راست را می‌گرفت، سانح می‌گفتند و به همدیگر مژده می‌دادند و آن را مبارک می‌دانستند و دلیل این قرار می‌دادند که سفرشان موفقیت‌آمیز و نیازشان بر آورده خواهد شد.

اما آن را که به طرف چپ حرکت می‌کرد بارح می‌نامیدند و به فال بد می‌گرفتند، چه بسا کسانی وقتی چنین می‌دیدند از ادامه‌ی سفر منصرف می‌شدند یا کاری را که آغاز کرده بودند، تعطیل می‌کردند.

بیهقی در شاخه‌های ای‌مان مطالبی ذکر کرده که خلاصه اش این است «تطیر (فال پرنده) در دوران جاهلیت در میان عربها عبارت بوده از برانگیختن پرنده در هنگامی که می‌خواستند برای کار یا نیازی بیرون بروند. نیز به صدای کلاغ و به آهو سر راه آمدن، بدبین بودند و اینها را تطیر (فال بد) نام نهادند، چون اصلش از مورد اول (طیر: پرواز کردن پرنده) می‌آمد.

وی می‌گوید: فال بد در میان عجم چنین بود که اگر بچه به سوی معلم می‌رفت باعث فال بد، و اگر بر می‌گشت فال نیک بود، همچنین اگر شتری را با بار سنگین می‌دیدند به فال بد و اگر با بار سبک می‌دیدند، به فال نیک می‌گرفتند، و مانند آن که شریعت تمام اینها را برداشت.^۱

تطیر (فال بد) در میان ملتها سابقه‌ی دراز مدتی دارد. خداوند در کتابش می‌گوید: که فرعون و قومش، موسی و همراهانش را به فال بد گرفتند: ﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ سَبَّوْا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ﴾ (اعراف: ۱۳۱) «اگر کار خوبی برایشان پیش می‌آمد می‌گفتند این از آن ماست، و چون کار بدی و امر ناخوشایندی بر آنها وارد می‌شد، به موسی و همراهانش بدبین می‌شدند. قوم صالح نیز به او بدبینی ورزیدند: ﴿قَالُوا أَطِیرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ﴾ (نمل: ۴۷) «گفتند تو و هر که با توست به فال بد می‌گیریم» و مردمان روستایی که در قرآن داستانش آمده به پیامبرانسان بدبین بودند ﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ﴾ (یس: ۱۸) «گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم».

پاسخ تمام آنها این است که شر و بدی منحصرأ از سوی خودشان با کفر و ناسپاسی و لجاجت و سستی ورزیدن به سنت‌های خداوند در زندگی دامنگیرشان شده بود: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَيَّرْتُم بِعِنْدَ اللَّهِ﴾ (اعراف: ۱۳۱) «هان بدانید که بخت آنها پیش خداست» و ﴿طَيَّرْتُمْ مَعَكُمْ﴾ (یس: ۱۹) «شانس شما به خودتان است».

ملت‌ها در بدبینی به روزها، ساعت‌ها و شب‌ها حکایت‌های بسیار و شگفت‌آوری دارند، برای مثال رافضه، به گفته‌ی ابن تیمیه «گفتن کلمه‌ی ده را و انجام دادن کاری را که ده در آن باشد، دوست ندارند، حتی در ساختمان سازی بر ده ستون خانه نمی‌سازند، ده شاخه و مانند آن هم برایشان خوشایند نیست، زیرا

۱- نگاه کنید به جامع الأصول، ۶۲۸/۷ و نیز شرح نووی بر صحیح مسلم، ۲۱۸/۴ و فتح الباری

بهترین یاران پیامبر را که ده نفر بودند و مژده‌ی بهشت به آنها داده شده دوست ندارند و از آنها متنفرند.^۱

بسیاری از مردم مغرب زمین شماره‌ی سیزده را فال بدی می‌دانند و به همین سبب برخی شرکتهای هواپیمایی در شماره‌گذاری صندلیها این شماره را حذف کردند و بسیاری از مردم کشور خودمان نیز صدای بوم و کلاغ را فال بد می‌شمارند.

مطلب دوم: اهمیت فال بد

پیامبر ﷺ فال بد را از شمار «جبت» گرفته که همان سحر است، در حدیثی که ابوداود از قطن بن قبیصه از پدرش روایت می‌کند، می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: (العیافة و الطیرة و الطرق الجبت: فال، بدبینی و فال سنگریزه سحرند).^۲

عمر بن خطاب نیز به روایت بخاری جبت را به سحر تفسیر کرده است.^۳ اسلام از فال بد برحذر داشته و آن را نهی کرده است. در سنن ابوداود و ترمذی از عبدالله بن مسعود روایت شده که گفت: پیامبر خدا فرمود: (الطیرة شرک، الطیرة شرک، الطیرة شرک و ما منّا إلا، و لکن ینذبه الله بالتوکل: فال بد شرک است- سه بار این جمله را تکرار کرد- و همه‌ی ما گاهی به آن دچار می‌شویم، اما خداوند با توکل آن را برطرف می‌سازد).^۴

۱- منهاج السنه، ۱۰/۱.

۲- سنن ابوداود، کتاب الطب، ۲۲/۴، شماره ی حدیث: ۳۹۰۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سوره ی نساء، فتح الباری: ۲۵۱/۸: دانشمندان در تفسیر جبت نظرهای دیگری نیز دارند. بنگرید به: فتح الباری: ۲۵۲/۱۰.

۴- ابوداود، ۲۲/۴ شماره‌ی حدیث: ۳۹۱۰، ترمذی ۱۶۰/۴، شماره‌ی حدیث ۱۶۱۴ و گفته است حدیث خوب و صحیحی است، لفظ حدیث از ابوداود است.

جمله‌ی (و مامنا) در این جا محذوف دارد، تقدیرش چنین است: **وما منا إله و معتبره التطیر**، یعنی همه‌ی ما فال بد و بدبینی به او دست می‌دهد و نفرت از آن بیشتر به دلش راه می‌یابد، حذف ادامه‌ی جمله به خاطر اختصار و اعتماد به درک شنونده است. در کتاب ترمذی آمده است که این سخن از ابن مسعود است و حدیث نیست.^۱

در جمله‌ی (و ما منا إله و لكن الله یدهبه بالتوکل) اشاره‌ای ضمنی به این مسأله هست که هر کس این امر برایش پیش بیاید و خود را به خدا بسپارد و به فال بد توجه‌ی نکند، نسبت به آن چه برایش روی داده است، مؤاخذه نخواهد شد. فال بد را به این خاطر در ردیف شرک قرار داده که معتقد بودند، سودی می‌رساند یا زیانی می‌بخشد، پس چنان است که آن را شریک خداوند قرار داده باشند، اما این اعتقاد به آن چه خداوند در آیه‌هایی مانند آیه‌ی زیر مقرر فرموده است، منافات دارد: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ (یونس: ۱۰۷) «اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس نمی‌تواند آن را بردارد إلا خودش، و اگر خیری برای تو بخواهد هیچ کس نمی‌تواند مانع فضل او گردد» بنابراین خداست که زیان می‌رساند یا سود می‌بخشد، این پرنده‌ها از غیب چیزی نمی‌دانند بنابراین به چپ یا به راست پرواز کردنشان نه زیانی دارد و نه سودی می‌آورد.

ابن قیم در این باره می‌گوید: «فال بد، بدبینی است به چیزی شنیدنی یا دیدنی، اگر انسان آن را به کار بگیرد، مثلاً از سفری منصرف شود یا از انجام آنچه قصد آن را کرده است خودداری کند، بی‌گمان راه شرک را پیش گرفته، یا چه بسا پای در آن نهاده، و از توکل بر خدای سبحان دور شده و بیزاری جسته، و دروازه‌ی ترس و وابستگی به غیرخدا را به روی خویش گشوده است فال بد از جمله چیزهایی است که شخص می‌بیند و یا می‌شنود و این منافی موقعیت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه: ۵) «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم»

و ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ (هود: ۱۲۳) «او را بپرست و بر او توکل کن» و ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (شوری: ۱۰) «بر او توکل کردم و به سوی خودش باز می‌گردم» است و در نتیجه قلبش در پرستش و توکل وابسته‌ی غیرحق می‌شود و دل و ایمان و موقعیتش را به باد تباهی می‌دهد و خود آماج تیرهای فال بد و بدبینی واقع می‌شود، که از هر طرف به سوی آن رانده می‌شود و شیطان کسی را به سوی او سوق می‌دهد که دینش را و دنیایش را بر او خراب کند، و چه بسیار کسانی که بدین سبب به کام هلاکت فرو رفتند و دنیا و آخرت را نیز باختند و چه بسیار که فال بد دنیای بندگان را مضرت رسانده و آنها را از خیر فراوان بی‌نصیب ساخته است چه بسیار دیده‌ایم خانواده‌هایی را که پس از خوانده شدن خطبه‌ی عقد از ازدواج دخترشان به خاطر کلمه‌ی که شنیده یا خیالی که در خواب به ذهنشان خ‌طور کرده، پشیمان شده‌اند، و دختر و خوشبختی او را فراموش کرده و فرصت زندگی جدید را از او گرفته‌اند و چه بسیار بازرگانانی را دیده‌ایم که گوش به فال بد یا پیشگویی فالگیر دروغگویی گرفته و از سفر، خودداری کرده و تجارت خود را رها ساخته‌اند.

مطلب سوم: فال بد پایه‌های درستی ندارد

حقیقت این است که فال بد اساس درستی ندارد، بلکه تنها به وهم و گمانها و خیالپردازی‌هایی مبتنی است که در قلب پیش می‌آید. در حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند، پیامبر خدا فرموده است: (لاعدوی و لا طیره و لا هامة و لا صفر: واگیری بیماری، فال بد، مسخ سر و صفر نیست و واقعیت ندارد).^۱

این چنین چیزهایی را که مردم عصر جاهلیت باور داشتند نفی کرده است آنها گمان می‌کردند بیمار شخص سالمی را دچار می‌کند، کما این که در شناخت عاقبت امور به راندن پرنده می‌پرداختند و این فرموده: «لا هامة» نفی اعتقادی است

۱- صحیح بخاری کتاب الطب، باب لاصفر، فتح الباری، ۱۷۱/۱۰، صحیح مسلم: ۴۱۷۴۳. شماره‌ی حدیث: ۲۲۲۰.

که عربها داشتند، بدین سان که استخوانهای شخص می‌میرد و روحش تبدیل به سری می‌شود که پرواز می‌کند.

«لاصفر» نیز اشاره به این دارد که «مردم عصر جاهلیت از ماه صفر بدبین بودند.^۱ می‌گفتند ماه مصیبتها است. پیامبر این عقیده را نفی و باطل کرد، و روشن کرد که صفر نیز مانند دیگر ماهها هیچ تأثیری در سود یا زیان بخشی ندارد، همین طور روزها، شبها و لحظه‌ها نیز فرقی با هم ندارند، مردم عصر جاهلیت روز چهارشنبه را بدیمن می‌دانستند و ماه شوال را به ویژه درباره‌ی ازدواج در آن بدیمن می‌پنداشتند عایشه در این باره می‌گفت: «پیامبر خدا در ماه شوال با من ازدواج کرد، و چه کسی خوشبخت تر از من هست؟»^۲

ابوداود می‌گوید محمد بن مصفی گفت: بقیه برای ما نقل کرد که به محمد- منظور ابن رشد- گفتم: «هامه» اشاره به این دارد که مردم جاهلی می‌گفتند هر کس بمیرد و دفن شود سری از قبرش بیرون می‌آید. پرسیدم پس «صفر» به چه چیزی اشاره دارد؟ گفت: چنان شنیده‌ام که مردم عصر جاهلی ماه صفر را بدیمن می‌دانستند به همین سبب پیامبر فرموده: (لاصفر).^۳

عده‌ای از کسانی که به برخی روزها و لحظه‌ها بدبین هستند برای درستی ادعای خود به فرموده‌ی خدا در وصف عذاب قوم عاد استدلال می‌کنند: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾ (قمر: ۱۹) «ما باد سرد شدیدی در روزی نحس بر آنها فرستادیم» و ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحْسَاتٍ﴾ (فصلت: ۱۶) «باد شدید و سردی در چند روز نحس به آنها فرستادیم» و می‌گفتند قرآن در این آیه‌ها بیان می‌کند که در بین روزها نیز نحس و مبارک وجود دارد.

۱- بخاری صفر را به یک بیماری در ناحیه‌ی شکم تفسیر کرده است. که دیدگاهی نیز در تفسیر این حدیث است.

۲- فتاوی و رسایل شیخ محمد بن ابراهیم، ۱/۱۶۷.

۳- سنن ابوداود، ۴/۲۴.

برای پاسخ به این گروه و رد ادعای آنها- چنان که آلوسی گفته است- همین کافی است که رویداد عاد تمام روزهای هفته را در بر گرفت، خداوند فرموده ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَنِيَةً أَيَّامٍ حُسُومًا﴾ (حاقه: ۷) «هفت شب و هشت روز آن را بر آنها چیره کرد» بنابراین اگر نحس بودن روزها به خاطر آن است، پس باید پرسید چه روزی نحس نیست؟

اما اگر به جانب حقیقت برگردیم و از این دیدگاه بنگریم در می‌یابیم که به حقیقت همه‌ی روزها یکسانند، و هیچ روزی به بدیمنی اختصاص ندارد، کما این که هیچ روزی هم به خوش یمنی اختصاص داده نشده است. بلکه در واقع تمام لحظه‌ها و ساعتها بر شخص خوش یمن است و بر شخص دیگر بدیمن با توجه به خیر و نیکی که بر او وارد می‌شود و شر و بدی که دامن این را می‌گیرد. پس اگر روزی به خاطر حادثه‌یی که در آن افتاده نحس پنداشته می‌شود، باید همه‌ی روزها را به سبب حوادث آن نحس شمرد، چرا که شب و روز درهم فرو نمی‌روند جز برای ایجاد حوادث. اما این حوادث هیچ تاثیر در آن ندارد، یا به عبارت دیگر زمان و مکا و اشیاء هیچ ربطی به بدیمنی یا مبارکی ندارد.

مطلب چهارم: چاره‌ی فال بد

ممکن است کسی بگوید: انسان گاهی نمی‌تواند حس بدیمنی را که در درونش پیدا می‌شود، دفع کند. در جواب باید گفت: شخص مسلمان نباید دنبال وسوسه‌هایی بیفتد که در درونش پدید می‌آید. در صحیح مسلم از معاویه به حکم نقل است که به پیامبر ﷺ گفتم: «ما عقیده‌ی فال بد را داریم» فرمود: (ذاک شیءٌ یجده أحدکم فی نفسه فلا یصدنکم: چیزی است که ممکن است یکی از شما آن را در خود بیابد، اما نباید جلوتان را بگیرد).^۱

همچنین در سنن ابوداود از بریده نقل شده که پیامبر به هیچ چیز بدیمن نبود و هنگامی که کارگزاری را انتخاب می‌کرد از اسمش می‌پرسید، اگر از آن خوشش

۱- صحیح مسلم، ۱۷۴۸/۴.

می‌آمد، خوشحال می‌شد و این خوشحالی و خرمی در چهره‌اش نمایان می‌شد، و اگر اسمش را نمی‌پسندید باز در چهره‌اش پیدا بود و چون وارد روستایی می‌شد اسمش را می‌پرسید که اگر مورد پسندش واقع می‌شد، ابراز خوشحالی و خرسندی می‌کرد و در سیمایش مشخص بود، و اگر از آن اسم بدش می‌آمد، آثار این حالت نیز در صورتش نمایان می‌شد.^۱

اما چاره‌ی این فال بد چنان که پیامبر اشاره فرموده این است که از آن چه برای انجامش تصمیم گرفته‌ایم ما را باز ندارد و با طلب یاری از خداوند و توکل بر او پیش برویم، و آن گونه که در برخی دعاها آمده بگوییم: «اللهم لا یأتی بالחסنات إلا أنت و لا یدفع بالسیئات إلا أنت و لا حول و لا قوة إلا بک: خداوند تنها خودت کارهای نیک را پیش می‌آوری و خودت کارهای بد را دفع می‌کنی، و هیچ نیرو و اراده‌ی نیست جز به قدرت تو».^۲

احمد در سندش و ابن سنی با اسنادی صحیح از عبدالله ابن عمر روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: (من ردته الطیرة عن حاجته فقدأ شرک: هر کس را فال بد از قصدش منصرف کند، شرک ورزیده است) پرسیدند کفاره‌ی آن چیست؟ گفت: (أن تقول: اللهم لا خیر إلا خیرک: و لا طیر إلا طیرک و لا إله إلا غیرک) بگوید: «الهی! هیچ خیری جز خیر تو نیست، و هیچ فالی جز فال تو نیست و هیچ خدایی جز تو نیست».^۳

مطلب پنجم: بدیمنی در سه چیز است

اگر کسی پرسد: نهی از فال بد چگونه با آنچه در برخی احادیث ذکر شده که بدیمن در سه چیز وجود دارد: خانه، زن و اسب، سازگاری دارد؟ مانند حدیثی که

۱- سنن ترمذی، ۲۵/۴ شماره‌ی حدیث ۳۹۲۰.

۲- این حدیث را ابوداود در سننش نقل کرده، و در اسنادش بحث هست، به همین خاطر آن را به پیامبر نسبت ندادیم.

۳- النهج السدید، ۱۶۳.

عبدالله بن عمر نقل می‌کند: (لا عدوی و لا طیّرة، و انما الشؤم فی ثلاث فی الفرس، و المرأة و الدار: واگیری و فال بد درست نیست، بدیمنی تنها در سه چیز است، اسب، زن و خانه.)

در روایت دیگری چنین آمده است: «پیش پیامبر ﷺ از بدیمنی صحبت کردند، فرمود: (إن كان الشؤم، ففي الدار، المرأة و الفرس: اگر وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است).^۱

نووی می‌گوید: «دانشمندان درباره‌ی این حدیث اختلاف دارند، مالک و گروهی دیگر گفته‌اند همان است که از ظاهرش خوانده می‌شود، خانه گاهی خداوند سکونت در آن را سبب زیان یا هلاک می‌گرداند، نیز انتخاب زن، اسب یا خدمتکار به نظر او گاهی به قضای الهی هلاکت به بار می‌آورد. معنای حدیث این است که گاهی بدیمنی در این سه چیز پدید می‌آید، همان طور که در روایت «اگر بدیمنی در چیزی نباشد» نیز به آن تصریح کرده است. خطابی و بسیاری دیگر گفته‌اند حدیث در معنای استثناء از فال بد است، بدین معنا که فال بد از آن نهی شده مگر این که شخص خانه‌ای داشته باشد که در آن ساکن شود یا زنی که از هم صحبتی با او راضی نباشد، یا اسب و خدمتکار، که باید آنها را با فروختن و طلاق دادن و عوض کردن یا مانند آن رها کند.

گروهی دیگر می‌گویند: بدیمنی خانه در کوچکی آن و همسایه‌ی ناباب و مزاحم است و بدیمنی زن در نازایی و بدزبانی و مشکوکی اوست و بدیمنی اسب در آن است که بر آن کارزار نشود و نیز گفته‌اند: بدیمنی اسب گران بهایی آن است، و در مورد خدمتکار آمده است که بدیمنی او در بداخلاقی و بی تعهدی نسبت به کاری که به عهده‌ی او گذاشته شده است، و نیز گفته‌اند منظور از بدیمنی در این جا ناهماهنگی و عدم توافق است.

عده‌ای از دهریون به همین بهانه حدیث (لا طیّرة) را آماج حملات اعتراض‌آمیز خود قرار داده‌اند.

۱- بخاری و مسلم روایت کرده اند، نیز نگاه کنید به جامع الاصول، ۶۳۱/۷.

ابن قتیبه و دیگران در پاسخ آنها گفته‌اند: که این مخصوص حدیث (لاطیفة) است مگر در این سه مورد.

قاضی می‌گوید: برخی فقها نقطه‌ی اشتراک موارد مذکور در این حدیثها را سه چیز می‌دانند:

یکی: آنچه ضرری از آن ناشی شده باشد و عادت ویژه یا عامی نداشته باشد، که این هیچ به آن اهمیت داده نمی‌شود و شارح توجه به آن را منع کرده است و این فال بد است.

دوم: آنچه به عموم ضرری از آن واقع می‌شود ولی به آن اختصاص ندارد، و به ندرت پیش می‌آید، مانند وبا که وارد حوزه‌ی آن نمی‌شوند و از آن بیرون نمی‌روند (یعنی جایی که وبا هست نباید رفت و اگر آنجا بوده‌اند نباید به جایی دیگر بروند: قرنطینه هستند).

سوم: آنچه خصوصی است و عمومیت ندارد مانند خانه و اسب و زن، در این مورد رهایی از آن اجازه داده شده است.^۱

اما آنچه علامه ابن قیم تحقیق کرده است: «این است که خبر دادن پیامبر به بدیمنی در این سه مورد الزاماً به معنای اثبات فال بد نیست، بلکه مقصودش این است که خداوند چیزهایی بدیمن را می‌آفریند که برای کسی که نزدیک آن می‌شود شوم است، و چیزهایی نیز می‌آفریند که بدیمنی و شری به او نمی‌رساند، درست مانند این که خدا به پدر و مادری فرزند مبارکی عطا فرماید که در چهره‌ی او خیر و نیکی ببینند، و به زوج دیگری فرزندی می‌دهد بدیمن که شر و بدی از صورتش پیداست، همین طور است دوستی و محبت که بنده پیدا می‌کند، خانه و زن و اسب نیز به همین شکل است.

خداوندی که خیر و شر و مبارکی و نحسی را آفریده است، برخی از این کالاها را نیز مبارک و خوش‌یمن آفریده و خوشبختی کسی را که به آنها نزدیک می‌شود با دستیابی به خیر و برکت، مقدر کرده است، همچنین عده‌ای از آن را

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم، ۲۲۱/۱۴.

نحس و نامیمون خلق کرده که هر کس نزدیک آن شود، بدیمنی دامن او را می‌گیرد. تمام این موارد بنا به تقدیر الهی است، همان طور که دیگر سببها را آفریده و آن را به مسببهای ضد و مختلف آن ربط داده است، او مشک و بوی خوش را از روحهای پاک آفریده و لذت آن را به هر کس نزدیک آن بشود چشانده است. فرق بین این دو با حس درک می‌شود، درباره‌ی خانه‌ها و زنان و اسبها نیز وضعیت به همین شکل است، این یک نوع است، فال بد نیز یک نوع.

مطلب ششم: نمونه‌هایی از بدیمنی خانه‌ها و مرکبها

در سنن ابوداود از انس نقل شده که شخصی گفت: ای پیامبر خدا، ما در خانه‌ایی بودیم، پس از مدتی زندگی در آن تعدادمان زیاد شد، دارایی و اموالمان نیز افزایش یافت سپس به خانه‌یی دیگر رفتیم، اما در آنجا تعدادمان کمتر و مال و دارایی‌مان نیز کمتر شد پیامبر فرمود: (ذروها ذمیمة: در حالی که نکوهش شده آن را رها کنید).^۱

در موطا از ابوسعید نقل است که: «زنی پیش رسول خدا آمد و گفت: با خانواده‌ایی پرجمعیت و اموالی فراوان در خانه‌یی ساکن شدیم، تعدادمان کم شد و مال هم رفت. پیامبر فرمود: (عوها ذمیمة: در حالی که نکوهش می‌شود آن را ترک کنید).

ابن اثیر درباره‌ی جمله (عوها ذمیمة) می‌گوید: یعنی رهایش کنید در حالی که از آن به بدی یاد می‌شود، و پیامبر تنها به این خاطر آنها را به کوچ از خانه سفارش کرد که گمان می‌کردند به سبب آن خانه و سکونت در آن دچار مصیبت و تنگدستی شده‌اند، پس اگر از آن جا بروند عامل آن توهم از بین می‌رود و شبهه و خیال باطلی که در درونشان ایجاد شده، برطرف می‌گردد. والله أعلم.^۲

۱- سنن ابوداود، ۲۶/۴ شماره‌ی حدیث ۲۶/۴.

۲- جامع الاصول، ۶۴۱/۷.

هوایمای شوم

از جمله شواهد شومی مرکب‌ها حادثه‌ی بود که برای یک هوایمای بزرگ مسافری دارای چهار موتور از نوع «لوکهد کونستلینس» پیش آمد، در ماه ژوئیه سال ۱۹۴۵ زنجیره‌ی بدیمنی آن هوایما با اتفاقی که یکی از کارگزاران حفاظت از آن قربانی شد، آغاز گشت. داستان بدین ترتیب بود که کارگر به یکی از موتورهای هوایما نزدیک شد تا آن را تمیز کند، موتور چرخید و او را کشت. یک سال بعد در ۹ ژوئیه ۱۹۴۶ خلبان همان هوایما آرثر لوویس در حالی که در کابین خلبانی بود و هوایما از بالای آتلانتا می‌گذشت، در اثر سکته‌ی قلبی مرد. سپس دقیقاً یک سال پس از آن در ۹ ژوئیه ۱۹۴۷ یکی از موتورهای هوایماندکی پس از بلند شدن آن منفجر شد و باعث ایجاد آتش‌سوزی در اتاق خلبانی شد که نزدیک بود منجر به حادثه‌ی مرگباری شود، اما خلبان و دستیارش به شکلی معجزه‌آسا توانستند فرود بیایند. سال بعد ۱۹۴۸ بی‌خطر و بدون حادثه سپری شد، اما در روز ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۹ هوایما در نزدیک شیکاگو در هم ریخت و تمام سکنه‌ی آن کشته شدند.

اتومبیل شوم

یکی از نمونه‌های مشهور بدیمنی حادثه‌ای بود که برای ماشین ارشیدک (فرانس فردیناند) ولی عهد اتریش و مجارستان که دانشجوی صربستانی در سال ۱۹۱۴ در هنگام سوار شدن بر اتومبیلش در شهر سارای‌گو او را ترور کرد و همسرش نیز در همان حادثه با او جان باخت، پیش آمد. این همان حادثه‌ی بود که آتش جنگ جهانی اول را برافروخت.

پس از درگرفتن جنگ ژنرال «بوتیوریک» فرماندهی ارتش اتریش اتومبیل را از آن خود کرد. چند هفته بعد شکست کوبنده‌ای در «فالجینو» بر او وارد آمد و با خواری به وین بازگشت، و نتوانست آن خواری و رسوایی را تحمل کند در نتیجه دیوانه شد و مرد.

صاحب بعدی آن اتومبیل پلیسی از ارتش اتریش و از هیأت ستاد «بیوتریک» بود. نه روز پس از تحویل گرفتن آن در تصادفی دو نفر کشاورز را زد و کشت، سپس خودش هم به درختی برخورد کرد و گردنش شکست.

در پایان جنگ حاکم یوگسلاوی صاحب آن ماشین شد، در طول چهار ماه چهار حادثه‌ی بین راهی برایش پیش آمد، در آخرین آنها بازویش را از دست داد و اتومبیل را به یک پزشک فروخت. شش ماه پس از این معامله آن اتومبیل نکبت را در گودالی بزرگ پیدا کردند که پزشک در داخل آن له شده بود. پس از آن اتومبیل به دست یک بازرگان ثروتمند زیورآلات افتاد، طولی نکشید و تنها پس از یک سال خودکشی کرد. پزشکی دیگر آن را خرید، اما او نسبت به آن بدبین شد لذا با ضرر زیادی آن را به ورزشکار سوئسی ماهر در مسابقات اتومبیل‌رانی، فروخت. مالک جدید در مسابقه‌ی در کوههای آلپ در ایتالیا، بر اثر برخورد ماشین با دیوار کشته شد. پس از او مالک بعدی کشاورزی صربستانی بود او نیز بر اثر حادثه‌ی در داخل اتومبیل جان باخت، اما آخرین مالک آن ماشین نامیمون صاحب یک «گارج اتومبیلها» به اسم تیور هیرشفیلد بود. او روزی همراه شش نفر از دوستانش از یک جشن عروسی بر می‌گشتند. هیروشفیلد خواست از خودروی جلوی خود سبقت بگیرد، که اتومبیل معلق خورد و وارونه گشت، خود و چهار نفر از دوستانش کشته شدند، از آن پس انگار شناسنامه‌ی آن اتومبیل با آن همه تصادفات و حوادث پر شده بود لذا به یک موزه در وین منتقل شد و هنوز در آنجا نگهداری می‌شود.

کاخ شوم

مثال دیگری برای منازل مسکونی که بدشانسی برای ساکنانش به ارمغان آورده، قلعه‌ی «میرامار» در نزدیکی «تریستا» است. این قصر را امپراطور (فرانز جوزیف) امپراطور اتریش در اواسط سده‌ی نوزدهم بنا نهاد، اما او خود هرگز در آن زندگی نکرد، گویا نخستین کسی که در آن ساکن شد (ارشیدوک ماکسیمیلیان) بود که بعدها امپراطور مکزیک شد و در آنجا در مقابل جوقه‌ی آتش کشته شد، همسرش نیز مبتلا به جنون گشت. پس از آن امپراتور (الیزابت) و پسرش شاهزاده (رودلف)

وارد آن شدند. سال ۱۸۸۹ (رودلف) معشوقه‌اش بارونه (ماری فیتیرا) را در داخل کاخ (میرامار) به قتل رساند و خود نیز در برابر جسدش خودکشی کرد. و سال ۱۸۹۸ امپراتور الیزابت به دست یک شورشی ایتالیایی که معتقد به جدایی ایتالیا از اتریش بود، ترور شد. نفر بعدی از ساکنان قصر پسر عموی رودلف (ارشیدوک فرینسس فردیناند) و صاحب همان اتومبیل بدیمنی بود که سال ۱۹۱۴ در داخل آن کشته شد و همانطور که اشاره کردیم باعث در گرفتن جنگ جهانی اول شد. در پایان جنگ، دوک (اوستا) برای اقامت در «میرامار» به آنجا رفت اما این دوک اتریشی در اردوگاهی بریتانیایی در سالهای جنگ جان باخت. سپس به ترتیب دو نفر از ژنرالهای انگلیسی در خلال اشغال ایتالیا از سوی متحدین در کاخ اقامت گزیدند و هر دو یکی پس از دیگری بر اثر سکنه‌ی قلبی به کام مرگ فرو رفتند. تا سرنوشت جدیدی برای قلعه‌ی میرامار رقم نخورد، و آن را به موزه تبدیل کنند!

مطلب هفتم: دعایی برای دفع شومی سه چیز

پیامبر مسلمانان را دعایی یاد داده است که در هنگام ازدواج یا انتخاب خدمتکاری یا خریدن چهارپایی خدا را با آن بخوانند. بخاری در روایتی (آفریدن اعمال بندگان) و نسائی در (کارهای روز و شب) و ابن ماجه در سننش و حاکم - که آن را تصحیح کرد و ذهبی و بیهقی و بغوی در (شرح السنه) با او اظهار موافقت کرده‌اند و از عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش از پیامبر روایت می‌کنند که فرمود: وقتی با زنی ازدواج می‌کنید یا خدمتکاری می‌خرید، بگویید: (خدایا خیر و نیکی او و آنچه او را بر آن سرشته‌ای، از تو می‌خواهم، و از شر او و شر آنچه در سرشتش نهاده‌ای، به تو پناه می‌برم، و هنگامی که شتر می‌خرید بالای کوهانش را بگیری و همین دعا را بخوانید).^۱

۱- القول السدید فی تخریح أحادیث تیسیر العزیز الحمید: ۱۵۸. اسناد آن حسن است، و نووی در اذکار آن را آورده، حافظ عراقی نیز گفته است: اسنادش خوب است.

مبحث چهارم

فال

فال کلمه‌ی نیکویی است که انسان آن را می‌شنود و خوشحال می‌شود و به فال نیک می‌گیرند.

ابن اثیر می‌گوید: «فال، در اصل با همزه است و گاهی تلین می‌شود و آن چنین است که مثلاً شخص بیمار باشد و از کسی دیگر بشنود که می‌گوید: ای سالم، یا طالب علم، و بشنود که می‌گویند: ای یابنده؛ و چنان به خیالش آید که از بیماری نجات می‌یابد و گمشده‌اش را پیدا می‌کند. لذا منتظر درستی این مژده می‌ماند، و بدان خودش را شاد می‌کند، زیرا با گوینده از در سازگاری در آمده است.

از این ریشه می‌توان گفت: «تفاءلت» یعنی به فال نیک گرفتم.^۱

پیامبر این گونه برخوردها را می‌پسندید، در حدیثی که بخاری و مسلم از انس بن مالک نقل می‌کنند، آمده است که پیامبر فرمود: (لاعدوی، و لا طیره، و یعجینی الفأل، قالوا: و ما الفأل؟ قال کلمة طيبة: و اگیرداری و فال بد درست نیست، اما از فال خوشم می‌آید، پرسیدند: فال چیست؟ گفت: یک کلمه‌ی زیبا و خوب) بخاری و مسلم نقل کرده‌اند.

بخاری نیز مثل این مطلب را ذکر کرده است و می‌گوید: (و یعجینی الفأل الکلمة الحسنة: فال را می‌پسندم: کلمه‌ی زیبا) همچنین مسلم حدیثی از این قبیل دارد، می‌گوید: (و یعجینی الفأل: الکلمة الحسنة الکلمة الطيبة: فال را دوست دارم، حرف زیبا حرفی پاک).^۲

۱- جامع الاصول، ۶۳۸/۷.

۲- جامع الاصول، ۶۳۱/۷.

در سنن ترمذی از انس نیز نقل است که پیامبر دوست داشت وقتی برای کاری بیرون می‌رفت بشنود که می‌گویند، ای راشد (به معنای راهنما)، ای نجیح (به معنای پیروز). ترمذی شرح داده که این حدیثی حسن، غریب و درست است.^۱

چه بسا کسی بپرسد فال و تطیر (فال بد) چیست. و راز پسندیده بودن اولی و ناروا بودن دومی در چیست؟ ابن اثیر به این چنین سؤالهایی پاسخ داده است، آنجا که می‌گوید: «فال در مواردی است که خیر در واقع شدن آن باشد و ظاهرش خوب و باعث شادمانی باشد، اما طیره (فال بد) تنها در مواردی است که بدی می‌آورد. پیامبر فال را پسندیده است زیرا مردم هرگاه از خدا امید فایده‌ایی داشته باشند سلامت‌اند و اگر به آنچه امید داشتند، دست نیابند، در عوض در امیدواری به خداوند و درخواست از او درست عمل کرده‌اند، علاوه بر این که امیدواری آنها بهترین دستاویز رسیدن به اهداف است. برای درک این موضوع کافی است دقت کنیم که انسان با قطع امید از خداوند، دچار بدی و شر می‌شود.

اما طیره (فال بد) بدگمانی و قطع امید و انتظار مصیبت و ناامیدی از برکت را در خود دارد، که این حالت نزد خردمندان نکوهیده و از جانب شرع نهی شده است.^۲

۱- سنن ترمذی، ۱۶۱/۴ شماره‌ی حدیث ۱۶۱۶.

۲- جامع الاصول، ۶۳۱/۷.

مبحث پنجم حکم مدعیان غیب

با توجه به آیات و آثار آنهایی که ادعای غیب می‌کنند، گمراهند، زیرا غیب مختص خداست: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (نمل: ۶۵) «بگو هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمی‌داند جز خدا».

پیامبران نیز جز آنچه خدا به آنها گفته است، چیزی از غیب نمی‌دانند. خداوند به پیامبرش فرموده که این را اعلام کند ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْرَثُ مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۸) «اگر غیب می‌دانستم نیکیها و سود زیادی جمع می‌کردم و هیچ بدی به من نمی‌رسید. اما من تنها یک هشدار دهنده و مژده دهنده به کسانی هستم که ایمان دارند».

جنیان نیز غیب نمی‌دانند شاهد این امر این است که خداوند روح سلیمان پیامبر را در حالی که ایستاده و بر عصایش تکیه داده بود گرفت و جنیها به او می‌نگریستند و مشغول انجام کارهای سخت بودند، گمان می‌کردند، زنده است تا این که حشرات و جانداران از عصایش خوردند و او بر زمین افتاد آن گاه فهمیدند جان به جان‌آفرین تسلیم کرده است از این موقعیت مردم دریافتند که جنیان اطلاعی از غیب ندارند: ﴿فَلَمَّا فَضَّيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ (سبأ: ۱۴) «تا این که مرگ را برای او مقدر کردیم و آنها نفهمیدند تا زمانی که حشرات زمین از عصایش خوردند و او بر زمین افتاد آنگاه فهمیدند و آرزو کردند از غیب خبر داشتند و آن عذاب خفت بار را تحمل نمی‌کردند».

پیامبر اسلام کهان را نکوهش و کهانت را ممنوع کرد و گناه مراجعه کنندگان به آنها را بزرگ معرفی کرد.

پیشگویان، رمالان و طالع بینان از آن جمله بودند. در صحیح مسلم از یکی از زنان پیامبر نقل است که پیامبر فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ»

اربعین ایلة: هر کس نزد پیشگو برود چیزی از او بپرسد، نماز چهل شبش قبول نیست»^۱.

همچنین در همان کتاب از معاویه بن حکم سلمی روایت شده که پرسیدم ای رسول خدا کارهایی بود که ما در عصر جاهلیت می‌کردیم، مثلاً به کاهنان مراجعه می‌کردیم، پیامبرگفت: «فلا تأتوا الکُهَّان: پس دیگر پیش آنها نروید. گفتم: بعضی چیزها را به فال بد می‌گرفتیم. گفت: آنها چیزهایی بودند که شما در درون خود می‌یافتید پس نباید مانع شما بشود»^۲.

از عمران بن حصین روایت شده: «هر کس فال بد بزند، یا برای او انجام شود، یا غیبگویی کند، یا برایش پیشگویی کنند، یا جادو کند یا برایش جادو کنند، از ما نیست، و هر کس پیش غیبگو برود و او را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است»^۳.

همچنین می‌گوید: «کاهن کسی است که با دلیل مختلف ادعای شناخت و اطلاع از غیب دارد، لذا به چند نوع تقسیم شده است: طالع‌بین، که با برآمدن و فروشدن ستاره‌ها از آینده خبر می‌دهد، رمال که با شن و سنگریزه کار می‌کند و پیشگو که ادعا می‌کند از میان جنیان دوستی دارد از آنچه اتفاق می‌افتد، به او خبر می‌دهد. همه‌ی این موارد از دیدگاه شرع مذموم و نکوهیده است و خود و تصدیق کننده‌ی آنها نیز محکوم به کفرند، زیرا بزایه آمده است، شخص با ادعای علم غیب یا مراجعه به کاهن و تصدیق آن پا به دایره‌ی کفر گذاشته است. در (تتارخانیه) نیز چنین آمده است با گفتن این که من از دزدیده شده‌ها خبر می‌دهم یا خبرهایی که جن به من گفته، بازگو می‌کنم، آن شخص کفر ورزیده است»^۴.

۱- صحیح مسلم ۱۷۵۱/۴ شماره‌ی حدیث ۲۲۳۰.

۲- صحیح مسلم، ۱۷۴۸/۴.

۳- بزاز با اسناد روایت کرده است و در الترغیب اثر حافظ منذری: ۳۳/۴ آمده است. منذری گفته است: اسناد آن خوب است.

۴- حاشیه ابن عابدین، ۴۴۲/۴.

دیدگاه حنبلیها در این موضوع این است که غیبگو و پیشگو مانند ساحرند، با کهنات و پیشگویی پای در دایره‌ی کفر نهاده و بدان جرم کشته می‌شوند. اما آنها روایت دیگری از امام احمد دارند که ابن عقیل بدان عمل کرده و براساس آن عملشان کفر نیست.

در (الترغیب) آمده است: کاهن و طالع بین به نظر دوستان ما مانند ساحرند. به نظر ابن عقیل اگر بگوید با حدس و زیرکی پی بردم، تنها فاسق شده است.^۱

اما تحقیق این مسأله بدین شرح است که کاهنان و پیشگویان که ادعای غیب می‌کنند اگر از دوستان شیطان که شیاطین بر آنها فرود می‌آیند، باشند، کافرنند.

خداوند می‌فرماید: ﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿۳۳﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۳۴﴾ يُقُونُ

السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُم كَذِبُونَ ﴿شعراء: ۲۲۱ - ۲۲۳﴾ «به شما خبر بدهم شیاطین بر چه

کسانی وارد می‌شوند، بر هر فتنه‌گر گناهکاری، گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغگویند» از دیگر سوی قرآن تأکید کرده است که شیاطین بر هر کسانی که وارد

شوند، آنها دوست شیاطینند: ﴿ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ ﴿أنعام: ۱۲۱﴾

«شیاطین به تحقیق به دوستانشان وحی می‌کنند» و باز بنابر آیات قرآنی هر کس

دوست شیطان باشد نمی‌تواند دوست رحمان نیز باشد: ﴿ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ

وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿نساء: ۱۱۹﴾ «هر کس به جای

خدا شیطان را به دوستی بگیرد، به حقیقت سخت زیان دیده است».

گرچه مدعیان غیب از کسانی هستند که برای مردم شیادی می‌کنند و با حدس

و تخمین سخنانی با مردم می‌گویند: اما آنها با این ادعا که از طریق خط کشیدن بر

شن، نگریستن به دست و فنجان و مانند آن قدرت اطلاع بر غیب دارند، مردم را

فریب می‌دهند. پس شک نیست این اشخاص از راه درست منحرف شده و سزاوار

تنبیه و نکوهشند و تا زمانی که آن کار را روا ندانند، حکم کفر در مورد آنها صادق

نیست.

همین کلام درباره‌ی کسانی که به کهان مراجعه می‌کنند نیز گفته می‌شود، پس اگر به طور قطع معتقد به مباح بودن آن باشند و آنچه را می‌گویند تصدیق کنند، البته از مقوله‌ی کفر است، زیرا کلام خداوند را در اینکه فرموده تنها خودش عالم الغیب است، خدشه‌دار می‌کنند. در قرآن است که ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (نمل: ۶۵) «بگو در میان آسمانها و زمین هیچ کس از غیب نمی‌داند جز خدا» و ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (۳۶) ﴿إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ (جن: ۲۶ - ۲۷) «آگاه از جهان ناپیدا تنها اوست و هیچ کس را بر غیبش مطلع نمی‌کند، مگر فرستاده‌یی که خود بخواهد» و ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (أنعام: ۵۹) «اسرار غیب پیش خود اوست جز خداوند کسی آن را نمی‌داند».

از شیخ محمد بن ابراهیم درباره‌ی این حدیث که «هرکس نزد کاهنی برود و گفته‌هایش را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» سؤال کردند آیا این کفر مذهب را نقض می‌کند؟

وی چنین پاسخ داد «اهل علم در این مسأله اختلاف دارند، برخی گفته‌اند او را از اسلام خارج نمی‌کند، بلکه در شمار سرکشانی از اهل اسلام خواهد بود که گناهان بزرگی دارند و گرنه اگر کافر می‌شد، پیامبر با تهدید چهل روز نماز درباره‌ی او حرف نمی‌زد- منظور این فرموده‌ی پیامبر است (نماز چهل روزش قبول نیست). عده‌ایی دیگر بر این باورند که: این حدیث از جمله حدیثهایی است که تهدید در آن است، به همان ترتیب که آمده از کنار آن می‌گذرند و به تأویل آن نمی‌پردازند این نظر احمد و عموم پیشینیان است، زیرا در جلوگیری از جرم رساتر است.

نظر اول تأویل نیست، بلکه تأدب در معنی با لفظ است، اما دومی تأدب با لفظ است و هر دو درست هستند.

سپس چنین ادامه داد: «اما بهتر این است به کسی که گمان می‌رود هم‌رأی خوارج باشد، گفته شود: از دین خارج نشده است، که این ضمناً بیان حکم او می‌باشد، زیرا خوارج ادعا کردند این شخص و نظایر او دلیل تکفیر سرکشان از

امت محمد است. و اگر وضع از این که کسی او را به تکفیر سرکشان متمایل کند، در امان باشد - مثل آنچه ذکر شد - گفته می‌شود، آزاد می‌گردد.

همچنین است طالع بین و رمال، اما عدم کفر آنها در شرایطی است که معتقد به مباح بودن آن نباشند، اگر معتقد به اباحه باشند، مرتدند، زیرا دلیل آن در شرع مشخص است چرا که این کار بسته به مطیع و خوار شدن در برابر شیاطین و بهره‌مند شدن شیاطین از آنها است و نیز اگر ادعا نکند غیب می‌داند، یا مدعی دخالت در وجود در بعضی وقتها نباشد، به همان ترتیب است. بسیاری از آنها یا درست‌تر بیشترشان از ادعای علم به ناشناخته‌ها دست بر نمی‌دارند.

اهل این کار تعزیر می‌شوند تا خود و امثال خود از این کارها بازداشته شوند، سپس رها می‌گردند، تعزیر و حکم آن به امام ناظر امور شرعی بر می‌گردد، اگر مقتضی قتل باشد، به ویژه کسی که شهرتی داشته باشد، کشته خواهد شد.^۱

اما حدیثی که مسلم در صحیحش از معاویه بن حکم سلمی نقل می‌کند، به دیدگاه تحریم کفانت و پیشگویی ایراد وارد کرده است. «کان نبی من الانبیاء یخطّ، فمن خطه فذاک: یکی از پیامبران در زمین خط می‌کشید و هر کس موافق آن می‌شد، بسیار خوشحال کننده بود».^۲

اهل علم در معانی این حدیث دچار اختلاف هستند و درست این است که بدین معناست هر کس موافق خطش باشد، برای او مباح است، اما هیچ راهی برای اطلاع یقینی از موافقت با آن نداریم، لذا مباح نیست، بنابراین حرام است چون جز با حاصل شدن یقین به موافقت مباح نمی‌شود، البته که یقین دارم حاصل نمی‌شود. پیامبر ﷺ به این خاطر فرموده: (هر کس موافق خطش است ایرادی ندارد) بدون این که تعلیق موافقت را ذکر کند و نگفت حرام است، تا کسی نپندارد که این نص شامل آن پیامبری هم می‌شود که در شن خط می‌کشد و بدین شکل رسول گرامی احترام به آن پیامبر را همراه با بیان حکم در حق ما نگه داشت.

۱- فتاوی و رسایل محمد بن ابراهیم: ۱۶۵/۲۱.

۲- صحیح مسلم، ۷۶۹/۴.

فصل چهاردهم

کتابهای نگاشته شده درباره‌ی سحر

ساحران در طول روزگاران به کتابهایی که درباره‌ی سحر و جادو نوشته شده بود، مراجعه می‌کردند و این گمراهی که ایجاد و بندگان را به آن دچار خسران می‌کردند، از آن کتابها می‌گرفتند. اما این کتابها به دو سبب منتشر نشدند.

نخست: به خاطر این که ساحران نسبت به چاپ و پخش این کتابها در میان مردم هیچ رضایتی نداشتند و مانع می‌شدند.
دوم: بسیاری از مردم این کتابها را پخش کردن و نگهداری آنها را به فال بد می‌گرفتند.

اما برخی کتابخانه‌های عمومی در کشورهای مختلف شماری از این کتابها را از خطر نابودی نجات داده و نگهداشته است، ولی اجازه‌ی دسترسی به آنها به کسی جز پژوهشگران و متخصصان آن هم در شرایط ویژه‌ای داده نمی‌شود.

مؤلفات در زمینه‌ی سحر دو قسمند: قسمی درباره‌ی کار سحر و ساحری بحث می‌کند و این که انسان چگونه می‌تواند ساحر شود. این عده کتابها برای صاحبان آن مانند مصحف‌ها برای مسلمانان است. در این کتابها شیوه‌ی زندگی و چگونگی غذا و نوشیدنی و لباس و روابط با مردم و تلاشهای شخص را مشخص می‌کند و آن که تمام این موارد را تعیین می‌کند در حقیقت شیطان است، تا بشر را بنده‌ی ذات پلید خود کند. این‌ها همان کتابهای سحرند که داشتن و خواندن و انتشار آن ممنوع است.

قسمت دوم: کتابهایی هستند که درباره‌ی سحر و شناخت حقیقت و بیان تباهی آن و گمراهی ساحران بحث می‌کند، مانند کتاب حاضر.

از جمله کتابهای نوع اول (الایضاح و البساتین لأرواح جن والشیطانی) و (بغیة الناشد و مطلب القاصد علی طریقة العبرانی) و (الجمهرة و رسائل ارسطو) و کتاب (الوقوفات علی طریقة الیونانی) و (اعمی) به روش عبرانیها و (مرأة المعانی

فی إدراک العالم الإنسانی) به شیوهی هندیها، حاجی خلیفه در (کشف الظنون) این کتابها را ذکر کرده است.

علاوه بر اینها می‌توان از کتاب (الفلاحه النبویة) از ابن وحشیه درباره‌ی اوضاع مردم بابل و کتاب (مصاحف الكواكب السبعة) و (طمطم الهندی) و نیز از کتابهای جابر بن حیان و (غایة الحکیم) از محمد مجریطی اندلسی نام برد.

این کتابها را ابن خلدون در مقدمه‌اش آورده است و اضافه کرده است که کتاب اخیر یعنی (غایة الحکیم) مجموعه قوانین این علوم است که در آن به تمامی، روشهای مختلف آن تشریح شده است.

محمد محمد جعفر نیز از چند کتاب نام می‌برد که ساحران در غرب در دست داشته‌اند و می‌گوید: نخستین کتاب در سحر، کتابی است که (زورستر) ساحر نوشته است و این کتاب اولین مرجع ساحران است.

در کتابخانه‌ی (ترسانه) در پاریس مصنفی درباره‌ی سحر و جادو وجود دارد که هیچ نسخه‌ی دیگری از آن در جای دیگر یافت نمی‌شود. اسم این کتاب (اسرار سحر ابرا Thesecret magic of abra) و مؤلف آن (ملین Melin) ساحر است. محمد محمد جعفر معتقد است این ساحر کتابش را به الهام از مؤلفات ساحری یهودی به نام (ابراهام) و آن را در سال ۱۴۶۸ برای فرزندش (یافح) نگاشته است. از بزرگترین کتابهای سحر که یهودیان از آن استفاده می‌کنند کتاب (کباله) است که دست‌نوشتی است به زبان عبری و در ده مجلد. یهودیانی که این کتاب در حوزه‌ی اختیار آنهاست به هیچ کس اجازه نمی‌دهند بر آن اطلاع یابد. از دیگر مؤلفات در موضوع سحر کتاب (الحکیم) از فرانسیس بارت است.

از دورانهای بسیار دور ساحران و گمراهان این کتاب را که به ناحق و ناروا حکیم نامیدند، به پیامبر خدا سلیمان نسبت می‌دادند. این کتاب در دروه‌ی امپراتور (فسباسیان) رواج داشته است و سرشار از افسونهای مخصوص احضار جن و شیاطین است.

(فلافیوس ژوزیفوس Flavius. Jozephus) تاریخ‌نویس که در آن زمان می‌زیسته است، می‌گوید: این کتاب در اختیار یک نفر یهودی به نام عازار بوده

است، این شخص توانسته بود در حضور امپراتور فسباسیان چند نفر را که جن زده بود، شفا دهد. بدین ترتیب که حلقه‌هایی با نقشهایی ویژه بر آن که سلیمان به همین منظور درست کرده بود، در بینی آنها می‌گذاشت، آن گاه همزمان عبارتهایی که سلیمان در این کتاب ذکر کرده بود، می‌خواند.

با گذشت زمان دعاها و افسونهای سحری بسیار زیادی به این کتاب افزوده شد. شاید این کتاب هسته‌ی اصلی کتاب «مفاتیح سلیمان» باشد که در قرون وسطی شهرت و آوازه‌ی آن پخش شده بود و به اسم *Cia vicule de salamon* معروف بود.

نویسنده‌ها در عصور مختلف از کتابهای سحر منسوب به سلیمان سخن رانده‌اند. از جمله در قرن یازده میلادی نویسنده‌ی یونانی (میخاییل سللوس *Michael psellus*) از رساله‌ی درباره‌ی جن و خواص سنگها صحبت کرد و گفت نویسنده‌ی این کتاب سلیمان حکیم است. یک تاریخ نویس بیزانسی دیگر در قرن سیزدهم در تاریخ امپراتور (مانویل کومنینوس *Manuel Comnenus*) از کتابی در سحر صحبت کرده است که به ظن غالب همان کتاب «مفاتیح سلیمان» است که ذکر شد، وی گفته است این کتاب در اختیار هارون اسحاق مترجم امپراتور بوده است او همچنین گفته بود هر کس این کتاب را بخواند می‌تواند لشکرهایی انبوه از جن و شیاطین را فرا خواند.

به نظر می‌رسد این کتاب در قرن سیزدهم از دنیای بیزانسی به دنیای لاتینی برده شده است.

روایتها حاکی از این است که پاپ (هنوریوس) سوم که به جای پاپ (اینوست) سوم سال ۱۲۱۶م به تخت نشست یک نسخه‌ی جدیدی از این کتاب تهیه کرد و به همین خاطر متهم به سحر و شعبده شد. کما این که پاپها لیوی سوم، جان بیست و دوم و سلفستر دوم نیز در معرض همین اتهامات قرار گرفتند.

(روجر باکون) راهب نامدار که سال ۱۲۹۴م وفات یافت درباره‌ی کتابهای سحر منسوب به سلیمان حکیم اطلاع وافی داشت، اما او معتقد بود به خاطر فضل و حکمت این پیامبر، نسبت این کتاب به او صحت ندارد. حدود سال ۱۳۵۰م پاپ

اینوست ششم دستور داد کتاب بزرگی در سحر به اسم (کتاب سلیمان) سوزانده شود. می‌گفتند این کتاب مملو از قواعد و افسونهای ویژه‌ی احضار جن بود. از یادداشتها و اشاره‌های مختلفی که مورخان مسیحی در دوره‌های مختلف به جای گذاشته‌اند، چنین می‌توان نتیجه گرفت که کتاب سحری که منسوب به سلیمان بود در کتابخانه‌های اروپا وجود داشت، اما چه بسا این کتاب از مسالک و شعایری بوده باشد از اصل یهودی که بعضی از آن منسوب به سلیمان بود و بعضی دیگر به دوره‌های دیگر غیر از دوران سلیمان بر می‌گشت. از جمله محتوای کتاب عبارت‌ها و افسونهایی سحری بسیار قدیمی بود برای احضار جن که با زبان میخی بر لوحهای (نینوی) نقش شده بود.

با نزدیک شدن به پایان قرون وسطی نسخه‌های خطی زیادی از این کتاب در تمام گوشه و کنار اروپا پخش شد. دانشمندان عصر نهضت با جدیت به این کتاب اهتمام ورزیدند و نخستین نسخه‌ی چاپی آن سال ۱۶۲۹م تهیه شد. از آن پس بارها این کتاب به زیور طبع آراسته شد.

با این وجود این نسخه‌های چاپی از منظر عملیات اجرایی هیچ ارزشی نداشت، زیرا رسم چنان بود که ساحری که خود و هنرش را محترم می‌شمارد، بایستی نسخه‌ای از کتاب سلیمان را داشته باشد و رعایت این شرایط بهترین تضمین موفقیت فرایند احضار جن و شیاطین است.

نویسنده‌ی مقدمه‌ی این کتاب آورده است که سلیمان کتاب را - مفاتیح سلیمان - به پسرش (رحبعم) واگذار کرده و این گفتگو بین سلیمان و پسر رد و بدل شده است:

«فرزدم (رحبعم)! به یاد داشته باش! که تو گرامی‌ترین موجود برای من در این دنیا هستی و آفریدگار همه‌ی مخلوقات هر حکمتی را در ذات من نهاده است».

رحبعم می‌پرسد: «من باید چکار کنم تا مانند پدرم باشم؟».

سلیمان می‌گوید: «فرشته‌ی پروردگار این راز را در خواب به من الهام کرد، من نام مقدس «یهوه» (الله) را خواندم و از او خواستم وسیله‌ی حکمت را بر من ارزانی دارد، آن را در خواب به من نمایاند و گفت: سر‌الأسرار را به بهترین شکل مخفی

نگه دار، زیرا امروز کسی می‌آید که دانشها در او پخش و به تمامی پنهان می‌گردد، و در شمار اباطیل در می‌آید و بدان که روزت نزدیک است، در این لحظه از خواب بیدار شدم و مانند شخصی سرمست بودم، از ترس بر خود لرزیدم، به فکر این افتادم که با این قضیه چکار کنم».

سپس پادشاه سلیمان از پسرش رحبعم خواست این کتاب را با او در قبرش دفن کند. همه چیز آن گونه که سلیمان دستور داده بود انجام شد و آن کتاب همچنان مدفون بود تا این که عده‌یی از فیلسوفان بابل از دوستان سلیمان آن را در قبرش پیدا کردند. کتاب در صندوقی عاجی گذاشته شده بود و آن را برداشتند. اما هیچ یک از آنها نتوانستند آن را بخوانند یا حتی بخشی از آن را بفهمند، البته این به خاطر گنگی و نامفهومی الفاظ این علم بود.

در مقدمه پس از موارد یاد شده آمده است که یکی از آن فلاسفه به اسم (تزگرک Tozgrek) روزی در اتاقش نشسته بود و غرق تأمل و اندیشه در این کتاب بود که فرشته‌ی پروردگار بر او ظاهر گشت و خطاب به او گفت: «نگاه کن و این کتاب کوچک را بخوان کلماتی که بر تو پنهان و نامفهوم است، شرح و توضیح آن برایت آسان می‌شود» با شنیدن این کلمات تزگرک بسیار خوشحال شد و به وجد آمد و بلاخره به سراغ کتاب آمد و توانست آن را خواند و حال آن که هیچ کس نتوانسته بود آن را بخواند، در این لحظه او با تضرع و التماس از خدا خواست که این کتاب به دست هیچ نادان مستی نیفتد. گفت: «من تمام کسانی را که این کتاب به دستشان می‌افتد، به جان خود و به هر چه دوست دارند و به هر چه می‌خواهند انجام دهند، سوگند می‌دهم که این کتاب را ترجمه نکنند و به تفسیر آن نپردازند و حتی آن را به هیچ کس نشان ندهند، جز به داناترین و حکیم‌ترین مردم».

پس از این مقدمه فصلهایی ویژه‌ی کارهای مقدماتی مربوط به احضار جن و شیاطین آمده است.^۱ اما باید گفت تمام این مطالب دروغ و بهتان است بر آن پیامبر گرانقدر.

اما از کتابهای قسم دوم یکی کتاب (الأساطیر العربیة و الخرافات) از دکتر مصطفی جوزو، و (الأساطیر و الخرافات عند العرب قبل الإسلام) از دکتر محمد عبدالعین خان افغانی را می‌توان نام برد. مؤلف کتاب دوم به خاطر همین کتاب به درجه‌ی دکتری دست یافت و سال ۱۹۳۸م در قاهره آن را چاپ کرد.^۱

و کتاب (اللعب مع الشیطان) از نویسنده‌ی بریتانیایی جون ریموس چاپ سال ۱۹۸۳م نیز از این دسته است.

در قسمت کتابنامه‌ی همین کتاب حاضر اسامی کتابهایی از این دست که به آن مراجعه کردیم، آمده است.

خاتمه

در پایان می‌توان مهمترین دستاوردها و نتایج این پژوهش را به شکل زیر خلاصه کرد:

۱- سحر دنیایی شگفت دارد، ظاهرش زیبا ولی باطنش زشت و بدبو، حقیقت در آن با باطل و شعبده‌بازی با علم آمیخته است. ساحر بر تردستی و علم و گنگی متکی است و از شیاطین کمک می‌طلبد.

۲- سحر در تاریخ بشر انحرافی کهن و ریشه‌دار به شمار می‌آید. ملتها و اقوام در طول تاریخ دراز مدت بشری با آن آشنا بوده‌اند و شیطان از این راه مردمان بسیاری را به جاده‌ی گمراهی فرستاده و با جادو سرشت انسانی را فاسد و او را بنده‌ی غیرخدا گردانده است و در نتیجه او را به وادی ذلت و هلاکت کشانده است.

۳- در این قرن نیز سحر و جادو هنوز هست و از بین نرفته است، بلکه می‌توان گفت امروزه ساحران در زندگی بشر نقش برجسته‌ایی دارند و هنوز تلاشهای انسانی به دنبال اوهام ساحران و پیشگویان و شیادان در حرکت است و با حرکت در مسیر آنها وقت و مال را هدر می‌دهد و جانها و دلها را به تنگ می‌آورد.

۴- سحر علمی اکتسابی است که با آموزش و صنعت به دست می‌آید و اشخاص باهوش و هم افراد کندذهن می‌توانند بر آن دست یابند. اما ممکن نیست انسانهای پرهیزگار و نیکوکار به آن دست بیازند. وضعیت ساحران خود دال بر این مدعاست، آنها فاسقترین و پست‌ترین مردمانند.

۵- سحر از مقوله‌ی خرق عادت نیست، بلکه به عوامل پنهانی منسوب است که ما آن را نمی‌دانیم. گاهی رموز سحری، عمومی و معلوم است و همه‌ی مردم آن را می‌دانند، با پیشرفت معلومات و دانشها، باز گاه‌گاهی ساحران

بر جن و شیاطین متکی اند، جن و شیاطین نیروهایی دارند که برای انسان خارق العاده به نظر می‌رسد.

۶- سحر حقیقت دارد، چه بسا ساحر با سرعتی فوق العاده و غیرمعمولی برای بشر از جایی به جای دیگر می‌رود. ساحر گاهی زیان می‌رساند و بیماری ایجاد می‌کند، اما قدرتش حد و حدودی دارد و از آن تجاوز نمی‌کند، مثلاً نمی‌تواند خورشید را متوقف کند، یا ستاره‌ها را بیندازد یا از حرکت زمین جلوگیری کند و زندگی را به کالبد مرده‌ها برگرداند، یا از جمادات، موجودات زنده بیافریند. همان طور که نمی‌تواند انسان را به حیوان یا حیوان را به انسان تبدیل کند و هر چیزی که ایهام می‌کند، از این نمونه‌ها چیزی انجام داده، نیرنگی است که تنها در عقلهای ضعیف می‌گنجد.

۷- سحر ممکن است توسط ساحر دیگری باطل شود و چه بسیار پرهیزگاران صالحی که به خدا پناه می‌برند و به حریم او راه می‌یابند، آن را باطل می‌کنند.

۸- سحر چند نوع است، حقیقی، خیالی و مجازی. اما بیشتر ساحران در کار خود هر سه نوع را به هم می‌آمیزند ساحر تمام قدرت و توان خود را برای فریفتن عقل بشر به کار می‌گیرد و گاهی آنچه به کار می‌برد مهارتهای علمی و یا خیالی است. ساحر همچنین از شیاطین هم کمک می‌گیرد.

۹- ساحر تا خودش را بنده‌ی شیطان نکند نمی‌تواند در سحرش پیشرفت کند، و هر چه در بندگی این مخلوق رانده شده به پیش برود، در کار سحر و ساحری ترقی می‌کند، بنابراین ساحر نفس خود را به پلیدی و فساد آغشته می‌کند و از شر و بدی لذت می‌برد و گرایش همیشگی به آزار دادن در او بیشتر و بیشتر می‌شود.

شیطان جادوگر را به تمرد و شرک و مخالفت با خدا و پیامبر ملزم می‌کند، او را به هر آنچه خداوند را به خشم می‌آورد امر و از هدایت و ایمان دور می‌کند. با تمام دوستی و فرمانبری که ساحر به شیطان نشان می‌دهد، در مواقعی که در نهایت نیاز به اوست، او را رها می‌کند و چون عذاب بر او

وارد می‌شود و سختیها او را فرا می‌گیرد، او را به سرنوشت هول انگیز خود می‌سپارد.

۱۰- سلطه‌ی مادی‌گرایی در این روزگار و شقاوت روح در اثر قطع رابطه با خدا، منجر به روی آوردن بسیاری از مردم به ساحران شده است، تا بیمارهایی روحی خود را مداوا کنند و برای جانهای خسته و از پای درآمده‌ی خود، آسایشی بجویند، اما جز بار بیشتری از درد و مصیبتها چیزی نیافتند.

۱۱- ملتها برای پیشگیری از سحر قبل از واقع شدن آن و برای رهایی از آن اگر پیش آمد، روشهای زیادی دارند. اما بیشتر این روشها خود مبنی بر پناه جستن به ساحران است و در کل بر کفر و شرک و گمراهی قوام می‌یابد، و بهترین راهنمایی، همان است که محمد صلی الله علیه و آله پیش پای انسانها گذاشته است و مبنی بر توسل جستن به خدا و پناه بردن به او و خواندن قرآن و دعاها و اذکار است.

۱۲- هر گونه افسونی مادام که شرک‌آلود نباشد، مباح است.

۱۳- در هیچ شرایطی آموختن سحر یا آموزش دادن آن جایز نیست. کسانی که یاد گرفتن آن از اهل علم را روا دانسته‌اند، جماعتی اندک و نادرند و اقتدا به آنها و عمل به نظرشان جایز نیست.

۱۴- اهل علم در این نکته هم‌آیند که اگر سحر از نوع کمک خواستن از شیاطین و ستاره‌ها باشد، ساحر کفر ورزیده است و در این حال کشتن او واجب است. اما اگر سحرش با استفاده از مهارتهای صنعتی باشد، به خاطر ایجاد آشفته‌گی و فساد در اندیشه‌ی مردم حکم تعزیر دارد. زیرا در این حالت به مردم چنان می‌نمایاند که توانایی کارهایی را دارد که جز از خدا ساخته نیست.

۱۵- در مورد توبه‌ی ساحر نظر درست این است که پیش از دستگیری‌اش اگر توبه کند، مقبول است و در محضر خداوند در توبه همیشه به روی همگان باز است و هیچ کس نمی‌تواند مانع شود.

- ۱۶- جز خداوند کسی از عالم غیب آگاه نیست، کمک طلبی از مدعیان غیب مانند طالع بینان و غیبگویان و پیشگویان روا نیست حاکمان بایستی با این نوع حقه‌بازی بجنگند و انواع مجازاتها را بر چنین کسانی تحمیل کنند، دانشمندان نیز باید مردم را از پناه جستن به این شیادان برحذر دارند.
- ۱۷- بسیاری از مدعیان غیب از کسانی هستند که قدرت درک بسیار بالایی دارند و بعضی از آنها از شیاطین کمک می‌طلبند.
- ۱۸- مسلمانان باید در مصیبتها و گرفتاریهایی که فرا روی آنها پیش می‌آید، به خدا توکل کنند و به ساحران و پیشگویان و غیبگویان پناه نبرند: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (طلاق: ۳) «هر کس بر خداوند توکل کند برایش کافی است و از هر چیزی دیگر بی‌نیاز می‌کند».

كتابه

١. آلوسى، روح المعانى، إدارة الطباعة المنىرىة.
٢. ابن الأثرى، جامع الاصول، كتاب خانه حلوانى و چاپخانه ملاح، دمشق، چاپ نخست، ١٣٩١ هـ/١٩٧١ م.
٣. ابن الجوزى، زادالمسیر فى علم التفسیر، المكتب الاسلامى، چاپ نخست، ١٣٨٤ هـ/١٩٦٤ م.
٤. ابن القیم، التفسیر القیم، جمع آوری محمد أویس الندوی، چاپ جنة التراث العربی- بیروت.
٥. ابن القیم، زاد المعاد، چاپخانه مصریه و کتابخانه آن.
٦. ابن القیم، مفتاح دار السعادة، کتابخانه صبیح، قاهره.
٧. ابن تیمیة، مجد الدین أبو البركات، المحرر فى الفقه، دار الكتاب العربی، بیروت.
٨. ابن تیمیة، مجموع فتاوی، جمع آوری: ابن قاسم، انتشارات دولت مملکت عربستان سعودی، چاپ دوم.
٩. ابن تیمیة، إیضاح الدلالة فى عموم الرسالة، دارالطباعه المنىرىة، قاهره، چاپ نخست، ١٣٤٣ هـ.
١٠. ابن حزم، الفصل فى الملل و النحل، بی تا، بی جا.
١١. ابن حزم، المحلى، تحقیق: احمد محمد شاکر، المكتب التجارى للطباعة، بیروت.
١٢. ابن خلدون، المقدمة، مكتبة المدرسة و دار الكتاب اللبنانى، بیروت، چاپ دوم، ١٩٧٩ م.
١٣. ابن زنجله، حجة القراءات، مؤسسة الرسالة-بیروت، چاپ نخست، ١٣٣٩ هـ/١٩٧٩ م.
١٤. ابن عابدین، حاشیة ابن عابدین، چاپ مصطفى البابی الحلبی، مصر، چاپ دوم، ١٣٨٦ هـ/١٩٦٦ م.
١٥. ابن عربی، أحكام القرآن، کتابخانه عیسی بابی حلبی، ١٣٠٧ هـ، ١٩٦٧ م.
١٦. ابن قدامة، المعنى، مكتبة الرياض الحدىثة، ریاض.
١٧. ابن قدامة، المقنع، مكتبة الرياض الحدىثة، ریاض، ١٤٠٠ هـ/١٩٨٠ م.
١٨. ابن قیم، أعلام الموقعین، دارالکتب الحدىثة، قاهره، ١٣٨٩ هـ، ١٩٦٩ م.
١٩. ابن قیم، بدائع الفوائد، دارالكتاب العربی، بیروت، بی تا.

٢٠. ابن کثیر، **البدایة و النهایة**، کتابخانہی معارف، بیروت، چاپ دوم، ١٩٧٤م، ١٣٩٤هـ.
٢١. ابن کثیر، **تفسیر ابن کثیر**، چاپخانہ دارالاندلس - بیروت، چاپ نخست، ١٣٨٥ هـ / ١٩٦٦ م.
٢٢. ابن مفلح، **المبدع فی شرح المقنع**، المكتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م.
٢٣. ابن هشام، **السیرة النبویة**، چاپخانہ مصطفی البابی الحلبي، قاهره، چاپ دوم، ١٣٧٥هـ / ١٩٥٥م.
٢٤. ابوبکر رازی، **أحكام القرآن**، دارالفکر للطباعة و النشر، بی تا.
٢٥. اسلام خان، ظفر، **التلمود تاریخه و تعالیمه**، دارالفنائه - بیروت، چاپ دوم، ١٩٧٢ م.
٢٦. الأشقر، عمر سلیمان، **أصل الاعتقاد**، کتابخانہی سلفیه، کویت، بی تا.
٢٧. الأشقر، عمر سلیمان، **الرسائل والرسالات**، کتابخانہ فلاح، کویت.
٢٨. الأشقر، عمر سلیمان، **القیامة الصغری**، مكتبة الفلاح، کویت.
٢٩. الأشقر، عمر سلیمان، **عالم الجن و الشیاطین**، کتابخانہ فلاح، کویت.
٣٠. اصفهانی راغب، **المفردات فی غریب القرآن**، چاپ: مصطفی البابی الحلبي، قاهره، ١٣٨١هـ / ١٩٦١م.
٣١. اصفهانی راغب، **المفردات**، چاپ: مصطفی البابی الحلبي، قاهره، ١٣٨١هـ / ١٩٦١م.
٣٢. امام احمد، **مسند الامام احمد**، المكتب الاسلامی، بیروت.
٣٣. امام مالک بن انس، **الموطأ**، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، چاپخانہ: کتاب الشعب.
٣٤. بدوی نجیب یوسف، **التفاؤل و التشاؤم**، دارالمعارف، مصر، ١٩٦٨ م.
٣٥. التورات، چاپ انتشارات دار الكتاب المقدس فی الشرق الاوسط.
٣٦. تھانوی، محمد علی فاروقی، **كشاف اصطلاحات الفنون**، چاپ: الهیئة المصریة العامة للكتاب، ١٩٧٢ م.
٣٧. جرجانی، **التعریفات**، چاپ مصطفی البابی الحلبي، قاهره، ١٣٥٧ هـ / ١٩٣٨ م.
٣٨. جمل، ابراهیم محمد، **السحر**، کتابخانہ القرآن للطباعة و النشر، قاهره.
٣٩. حاجی خلیفه، **كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون**، چاپخانہ المثنی - بغداد، چاپ دوم، ١٣٧٨هـ / ١٩٤٧م.
٤٠. حسن خان، صدیق، **الدين الخالص**، کتابخانہ دارالعروبة، قاهره، ١٣٧٩ هـ / ١٩٦٠ م.

۴۱. حکمی، شیخ حافظ، معارج القبول، چاپ: الرئاسة العامة لإدارات البحوث، عربستان سعودی.
۴۲. الدردی، الشرح الصغیر إلى أقرب المسالك، دار المعارف، مصر، ۱۹۷۴م.
۴۳. الرازی، قصة السحر و السحرة، محمد ابراهیم سلیم این موضوع را در تفسیر رازی در آورده و منتشر کرده است، مكتبة القرآن، قاهره، چاپ اول.
۴۴. رحلة ابن بطوطة، تحقیق: دکتر علی المنتصر الکتانی، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ/ ۱۹۷۹م.
۴۵. سگری، عبد السلام عبدالرحیم، السحر بین الحقیقة و الوهم، چاپخانه دارالکتب الجامعیة الحدیثة، طنطا، مصر، ۱۴۰۷ هـ/ ۱۹۸۷م.
۴۶. سنن ابی داود، المكتبة التجارية الكبرى، قاهره.
۴۷. سنن الترمذی، تحقیق: محمد أحمد شاکر، چاپخانه مصطفی البابی الحلبی، قاهره، چاپ نخست، ۱۳۵۶ هـ/ ۱۹۳۷م.
۴۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ دار الشروق.
۴۹. شبلی، بدرالدین بن عبدالله، غرائب و عجائب الجن، مكتبة القرآن، قاهره، چاپ نخست.
۵۰. شرح النووی علی مسلم، چاپخانه مصری و کتابخانه آن.
۵۱. شتاوی احمد، التنبؤ بالغیب، دارالمعارف، مصر، ۱۹۵۹م.
۵۲. شتاوی، احمد، فنون السحر، دارالمعرفة، مصرف، ۱۹۵۷م.
۵۳. شنفی طی، شیخ محمد امین، أعضاء البیان، چاپخانه مدنی، قاهره، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ، ۱۹۶۵م.
۵۴. شوکانی، فتح القدیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۵۵. شهرستانی، الملل و النحل، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵م.
۵۶. شیخ الإسلام، درء تعارض العقل و النقل، تحقیق: محمد رشاد سالم، انتشارات: جامعة الإمام محمد بن سعود، ریاض.
۵۷. شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، انتشارات الرئاسة العامة للبحوث، عربستان سعودی.
۵۸. شیخ محمد بن ابراهیم، فتاوی و رسائل، جمع آوری و مرتب نمودن: ابن قاسم، چاپخانه الحكومة در مکه مکرمه، چاپ نخست، ۱۳۹۹ هـ.
۵۹. صحیح البخاری، متن فتح الباری، چاپخانه سلفیة، قاهره، چاپ نخست.

۶۰. صحیح مسلم، چاپ: دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۲م.
۶۱. طبری، تفسیر طبری، چاپ مصطفی البابی الحلبي، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۷۳ هـ/۱۹۵۴م.
۶۲. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، مكتبة السلفية، قاهرة الاولى.
۶۳. فن الشعوذة الحديثة، يادداشتهاى شارلوك هولمز، ترجمه به عربى: فؤاد واصف، چاپ: دارالهلال، ۱۹۲۳م.
۶۴. فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، چاپ شورای عالی امور اسلامی، قاهره، ۱۳۸۳هـ.
۶۵. قاضی عیاض، الشفا، و نگا به: شرح آن نوشته نورالدین قاری، چاپخانه مدنی، قاهره.
۶۶. قرافی، الفروق، دار المعرفة، بیروت.
۶۷. قرطبی، تفسیر قرطبی، چاپ دار الکتب المصریة، ۱۳۸۷ هـ/۱۹۶۷م.
۶۸. كحالة، عمر رضا، علوم الدین الإسلامی، چاپخانه حجاز، دمشق، ۱۳۹۴هـ/۱۹۷۴م.
۶۹. لسان العرب، مرتب نمودن: یوسف خباط و ندى مرعشلى، دار لسان العرب، بیروت، چاپ نخست.
۷۰. لول دیورانت، قصة الحضارة، چاپخانه: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، چاپ دوم، ۱۹۵۶م.
۷۱. ماوردی، تفسیر الماوردی، انتشارات وزارت اوقاف، کویت. چاپ نخست، ۱۴۰۲ هـ/۱۹۸۲م.
۷۲. محمد احمد کنعان، مختصر تفسیر المنار، المكتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.
۷۳. محمد بن محمد بن أبی العز الحنفی، شرح العقیة الطحاویة، المكتب الإسلامی، بیروت، ۱۳۹۱هـ.
۷۴. محمد محمد جعفر، السحر، کتابخانه أنجلو مصری، ۱۹۵۸م.
۷۵. مرادوی، الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف، چاپخانه السنّة المحمدیة، قاهره، چاپ نخست، ۱۳۷۷هـ، ۱۹۵۴م.
۷۶. منهاج السنة النبویة، مكتبة الریاض الحديثة، ریاض.
۷۷. الموسوعة العربیة المیسرة، زیر نظر محمد شفیق غربال، چاپ: دار الشعب و مؤسسه فرانکلین.

۷۸. موسی، محمد العزب، **حقائق و غرائب**، کتابخانه مدبولی، قاهره، و دارزیدون، لبنان.
۷۹. نووی، **المجموع**، المكتبة السلفية، مدىنه منوره.
۸۰. نووی، **روضه الطالبین**، المكتب الاسلامی، بیروت.
۸۱. **نیل المرام**، کتابفروشی مدنی، جدة، ۱۳۹۹هـ/ ۱۹۷۹م.
۸۲. وجدی، محمد فرید، **دائرة معارف القرن العشرين**، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۱ م.
۸۳. هیتمی، **الزواج عن اقتراف الكبائر**، دار المعرفة، بیروت.